

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾
«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند»

تابشی از قرآن

(جلد اول)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته الله

عنوان کتاب:

تابشی از قرآن

نویسنده:

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی رحمته

موضوع:

تفسیر

نوبت انتشار:

دوم (مطبوع)

تاریخ انتشار:

تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، رمضان المبارک ۱۴۳۷ هجری

منبع:

سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین ۱
- مقدمه‌ی ناشر ۴
- پیشگفتار ۷
- زندگینامه‌ی خودنوشت مؤلف ۱۱
- نسب مؤلف ۱۱
- تحصیلات ابتدایی ۱۲
- تحصیلات حوزوی ۱۳
- برقعی از نگاه دیگران ۱۴
- جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم ۱۹
- اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود ۲۰
- شعری درباره اوضاع کنونی ایران ۲۳
- مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریه مؤلف درباره آن ۲۴
- استادان ۲۶
- من و دعبل خزاعی ۳۱
- خطاب به جوانان ۳۲
- مقدمه مؤلف ۳۳
- ۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ ۳۵
- ۲- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه ۴۰

- ۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ ۴۱
- ۴- به نوشتن قرآن اهمّیت می دادند ۴۱
- ۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا ﷺ عرضه کردند ۴۴
- ۶- عثمان به رأی اکثریت، قرائت مشهور را انتخاب کرد ۴۵
- ۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی رضی الله عنه انجام داد ۴۷
- ۸- دلایل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ ۴۹
- ۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ ۶۵
- ۱۰- قرآن از نظر علی رضی الله عنه و ائمه علیهم السلام ۶۷
- ۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است ۷۴
- ۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است ۷۹
- ۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است ۸۳
- هر گمراهی از بی اطلاعی از قرآن است ۸۵
- ۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است ۸۶
- ۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است ۹۲
- ۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد ۱۰۱
- ۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده ۱۰۶
- أدله دیگر بر نفی تحریف لفظی ۱۰۹
- ۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده اند ۱۱۳
- ۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟ ۱۲۷
- ۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است ۱۳۱
- ۲۱- میزان صحّت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است ۱۳۵
- و اما روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ۱۳۶
- ۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد ۱۴۱

- ۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟! ۱۴۵
- مضرات تقلید و زیانهای آن ۱۴۶
- حق صدور حکم منحصر به خدا است ۱۵۵
- تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است ۱۵۶
- اخبار متواتره در ذمّ تقلید ۱۵۸
- آیا تقلید مدرکی دارد؟ ۱۶۰
- ۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد ۱۶۸
- ۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن ۱۸۲
- معجزه بر سه قسم است: ۱۸۳
- ۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد ۱۸۴
- امتیاز قرآن از سایر معجزات ۱۸۵
- اشکال و جواب آن ۱۸۶
- ۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است ۱۸۶
- وجه اول: هدایت ۱۸۶
- قرآن دانش جدید و راه نوی آورد ۱۸۹
- لغت هر کس نماینده افکار اوست ۱۹۰
- قرآن سرچشمه علوم می باشد ۱۹۱
- خصائص قرآن و امتیاز آن ۱۹۲
- وجه دوم: فصاحت و بلاغت ۱۹۲
- در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است ۱۹۳
- وجه سوم: جذّابیت و نفوذ قرآن است ۱۹۹
- وجه چهارم: معجزات علمی قرآن ۲۰۲
- وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن ۲۰۲
- اشکال و جواب آن ۲۰۳
- وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن ۲۰۳

-
- وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن ۲۰۴
- سورۀ حمد و یا فاتحه الكتاب، این سوره مکی و دارای هفت آیه می باشد ۲۰۹
- سورۀ بقره مدنی و دارای ۲۸۶ آیه می باشد..... ۲۱۳
- فرق بین دین و مذهب..... ۳۰۰
- سورۀ آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می باشد..... ۳۴۹
- قصۀ حضرت مریم و مادرش حنّه زوجهٔ عمران..... ۳۵۸
- سورۀ نساء مدنی و دارای ۱۷۶ آیه می باشد..... ۴۱۳

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه سیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل ندادند.

آری، اسلام عزیز این‌گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جور عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَسَّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پس دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحَاق افتاد. این روند دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلّی ازرق فام را بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تأسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتا پرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهای یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردان عرصه یکتا پرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهد گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

- آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:
- ۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.
 - ۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.
 - ۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.
 - ۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.

مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمهٔ دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دورهٔ خلافت هارون الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گرد برخاسته
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدت مغرضان اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقت دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنان پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در

دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدین حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان خرافی بودند، تا آنکه نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست‌اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌های است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه‌زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت‌الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان درسی از ولایت که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی

موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

توجه:

قابل توجه خوانندگان محترم:

- ۱- تعدادی از آیات قرآنی را آیت الله برقعی رحمته ترجمه نکرده بودند، که ترجمه آن را از ترجمه خود ایشان در همین تفسیر [تابشی از قرآن]، در پاورقی نقل کرده‌ایم.
- ۲- تعدادی از احادیث و متون عربی به فارسی ترجمه نشده بود، که همه را ترجمه نموده‌ایم.
- ۳- دکتر سعد رستم (مترجم عربی کتاب حاضر)، علاوه بر ترجمه کتاب به زبان عربی، پاورقی‌هایی بر کتاب افزوده‌اند که ما اکثر آن پاورقی‌ها را به فارسی ترجمه کرده و هر کدام را در مکان مناسب آن قرار داده‌ایم. پاورقی‌های ایشان بدون قید (مصحح) ذکر شده است، چون اصل کتاب بدون پاورقی است.
- ۴- پاورقی‌های دیگری توسط مُصحح کتاب جهت توضیح حقیقت بعضی مسایل، نوشته شده که در مقابل آن کلمه (مُصحح) ذکر شده است.

پیشگفتار

به نام او که زینت زبان‌ها و یادگار جان‌هاست نام او...

به نام او که آسایش دل‌ها و آرایش کارهاست نام او...

به نام او که روح رُوح‌ها و مفتاح فتوح‌هاست نام او...

به نام او که فرمان‌ها روان و حال‌ها بر نظام، از نام او...

بس قفل‌ها که به این نام از دل‌ها برداشته، بس رقم‌های محبت که به این نام در سینه‌ها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی هشیار شده، بس مشتاقان که به این نام دوست را یافته... هم یاد است و هم یادگار، به نازش می‌دار تا وقت دیدار...

گِل را اثر روی تو گُلپوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند!

در هر سخنی از سخنان گهربار رسول اکرم صلی الله علیه و آله معجزاتی و دنیایی از معانی نهفته است که از پشت کوه‌های سر به فلک کشیده زمان یک به یک طلوع می‌کنند. از آنجمله است؛ آن سخن گرانبهایی که در حقیقت نشان فخری است برای ایرانیان؛ که بدان افتخار بورزند و آن را چون تاج بر سر خویش بدارند! روزی که پیام آور آسمان، به سلمان فارسی؛ بیک هدایت ایران زمین فرمودند: «لَوْ كَانَ هَذَا الدِّينُ بِالْثَرِيَّا لَبَلَغَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ». «اگر این دین در آسمانها می‌بود، مردانی از سرزمین فارس آن را در می‌یافتند...». و هم میهنان سلمان با پذیرش صمیمانه این آیین و تحقیق و تأمل در آن، به زبان عمل به پیامبر رحمت پاسخ دادند: «صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»

حقاً! چه راست گفتاری ای رسول پاک هدایت... سلام و درود بی‌نهایت خدا بر تو بادا به عدد دانه-های باران و قطره‌های اقیانوسها تا روز قیامت.

سرزمین فارس از ابتدای طلوع خورشید هدایت بر آن، همیشه چون ستاره‌ای تابان در آسمان دعوت و علم اسلامی تجلی کرده است. و بر فطرت زمین گه‌گاه مورد تاخت و تاز بدعت‌ها و گمراهی‌ها نیز بوده، ولی همیشه پرچم توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» یگانه پرچمی بوده که سقف این سرزمین را زینت می‌بخشیده...

وتنها حدود چهار قرن است که پرچم توحید با آمدن موج تکفیری و خون آشام قزلباشان صفوی سرنگون گشته است!..

اما باید که صدق کلام رسالت همواره تجلی گرا باشد... و چنین است...

در بین این گرد بادهای هولناک بدعت و گمراهی همیشه مهره‌های تابانی از لعل، یاقوت و زمرد درخشیده‌اند...

حضرت آیت الله العظمی ابوالفضل برقی یکی از این ستاره‌های تابان آسمان تاریخ این سرزمین است. ایشان سالهای متمادی عمر خویش را در گمراهی و بدعتهای جامعه بسر بردند... ولی چون روحی پویا و قلبی شیدای حقیقت داشتند سلمان گونه در پی حقیقت از کتابی به کتابی و از شهری به دیاری و از آیه‌ای به حدیثی پریدند، تا در نهایت شاهین وار بر فراز قلّه توحید جای گرفتند...

سختی‌ها و مرارت‌هایی که این امام موحد ایران معاصر در راستای حق‌گویی و حقیقت‌جویی تحمل کرده‌اند داستانشان دارد که این کوتاه سخن مجال بیان آن نیست...

ایشان چون از سرچشمه حقیقت توحید سیراب شدند در راستای اصلاح هم‌کیشان خویش قلم به دست، جهادی بزرگ را آغاز نمودند که بر اثر آن موجی از خداپرستی و اصلاح را در جامعه شرك آلود ایران شاهدهیم.

شاهکار علمی ایشان تفسیر تابشی از قرآن است که در آن این مجاهد سبیل توحید، ابراهیم وار سعی نموده واقعیت دین را با سخنان قرآن و کلام پاک یزدان به مسلمانان بفهماند.

تفسیر تابشی از قرآن به مردم می‌گوید که کتاب الهی برای همگان آمده است. و برای همگان قابل فهم، درک و هضم است. این تفسیر سدهای ساختگی بین قرآن و ملت را درهم می‌شکند و ترس و واهمه‌ای که مردم از کتاب پروردگارشان دارند را به یکباره از بین می‌برد.

از آنجا که امام ابو الفضل برقی - علیه الرحمه - از متن جامعه تشیع برخاسته است و تا نیل به درجه اجتهاد بالا رفته بود، با بدعت‌ها و تصورات جاهلان‌های که در این جامعه رسوخ پیدا کرده آشنایی کامل داشته و در این تفسیر با اسلوبی بسیار شیوا و قابل فهم برای همگان عمده‌ترین قضایای فساد دینی را با استناد به کلام پاک الهی و فرموده‌های گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات وارده از ائمه اهل بیت به بهترین وجهی اصلاح می‌نماید.

و از آنجا که تهیه یک فهرست تفصیلی برای چنین کتاب تفسیری کاری است بسیار طولانی و پر حجم؛ از آن صرف نظر کرده، تنها به مهمترین اشکالات مذهبی‌ای که جامعه تشیع به شدت با آن دست به گریبان است و در واقع این مسائل سد راهی است که منافقین کور دل و دکانداران مذهبی در برابر فهم

درست و صحیح دین قرار داده‌اند، در اینجا به برخی از مواردی که در این تفسیر مبارک می‌توانید آنها را بیابید اشاره می‌کنیم:

۱- شفاعت، سوره بقره آیه ۲۵۴، سوره سبأ آیه ۲۳، ج ۳، سوره زمر آیه ۱۹، ج ۴ و سوره زخرف، آیه ۸۶، ج ۴.

۲- اولوا الامر، سوره نساء آیه ۵۸ و ۵۹.

۳- کرامات اولیاء، سوره کهف آیه ۱۲، ج ۳.

۴- استخلاف ائمه، سوره نور، آیه ۵۵، ج ۳

۵- عدم انحصار امامت، سوره فرقان آیه ۷۴، ج ۳.

۶- مفاسد اشعار شعراء، سوره شعراء آیه ۲۲۷، ج ۳.

۷- حکم شنیدن مردگان و گنبد و قبرسازی بر قبرها؛ سوره نمل آیه ۸۰، ج ۳ و سوره فاطر آیه ۲۲، ج ۳.

۸- انتخاب امام از سوی خداست یا مردم، سوره قصص آیه ۶۸، ج ۳.

۹- حکم زکات، سوره لقمان آیه ۴، ج ۳.

۱۰- اهل بیت چه کسانی‌اند و طهارت آنها به چه معناست؟ سوره احزاب، آیه ۳۳، ج ۳.

۱۱- آیا ائمه واجب الإطاعة هستند؟ سوره احزاب آیه ۳۸، ج ۳.

۱۲- حکم تعویذات و شگون، سوره یس، آیه ۱۸، ج ۴.

۱۳- آیا امامان معصومند؟! سوره زمر، آیه ۱۳، ج ۴ و سوره غافر، آیه ۵۵، ج ۴.

۱۴- آیا صحابه مرتد شدند؟ سوره فتح، آیه ۱۸ و آیه ۲۹، ج ۴ و سوره واقعه، آیه ۳۹، ج ۴ و سوره

حدید، آیه ۱۰، ج ۴ و سوره حشر، آیه ۹ و ۱۰، ج ۴.

۱۵- خواندن غیر خدا در دعاء، سوره شعراء، آیه ۲۱۳، ج ۳ و سوره جن، آیه ۲۰.

۱۶- شفا دهنده تنها خداست! سوره عبس، آیه ۲، ج ۴ و سوره غاشیه، آیه ۳، ج ۴.

۱۷- آیا پیامبران و امامان علم غیب دارند؟ سوره قصص، آیه ۴۴-۴۶، ج ۳.

نکته دیگر اینکه ما در طول مسیر تهیه و ترتیب این کتاب سعی نموده‌ایم متن اصلی تفسیر امام برقی را به خواننده آنچه‌ان که قلم ایشان نقش زده‌اند عیناً برسانیم، تنها در مواردی که کلمه‌ای عربی را مؤلف در ضمن جمله فارسی جای داده‌اند و گمان برده‌ایم که فهم آن شاید برای برخی از خوانندگان واضح نباشد تنها مرادف فارسی آن کلمه را در بین دو پراکنش آورده‌ایم تا درک جمله برای خواننده آسانتر باشد.

اشاره به این نکته را لازم می‌دانیم که امام برقی در طول مسیر علمی و پژوهشی خود که بدون تعصب و با چشمانی باز و با قلبی آماده پذیرش حقیقت، طی طریق نموده و توانسته‌اند از بسیاری از خرافات و

اجتهادات نادرست و یا ضعیف، خود را سالم بیرون کشند که این نکته در مؤلفات ایشان واضح و روشن است. از جمله مسائلی که شاید عمر بدو اجازه نداده بود که با مداد قرمز بر آنها خط بطلان زند برخی رسوباتی است که از عقیده اعتزالی پیشین ایشان هنوز بر ذهنشان مانده بود، چون؛ عدم ملاقات مؤمنان با پروردگار خویش! که قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را دقیقاً روشن ساخته‌اند و تفسیر بی مورد برخی از صفات الهی به معانی مجازی آنها! که اینچنین موارد را ما در پاورقی سخنان مؤلف بزرگوار روشن ساخته‌ایم تا خواننده محترم با حقیقت امر از دیدگاه قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آشنا گردد.

البته باز هم جای دارد اشاره کنیم که وجود اینگونه مسائل نه تنها قدحی بر مؤلف حقیقت جوی نیست بلکه به این نکته اشاره دارد که انسان جازز الخطا می باشد و سخن هر کس جز خدای متعال و پیام آور او قابل بازنگری است و هر انسانی جز پیامبران هر چند عالم، دانشمند، صاحب مقامات عالیه و مؤلفات بزرگ باشد باز هم ممکن است اشتباه کند و مؤمن همواره در پی حقیقت است نه در پی مردان و یا به اصطلاح بزرگان! و او بزرگان را با میزان حق می‌سنجد نه اینکه حق را با زبان بزرگان!

با این امید که خواننده محترم پس از خواندن این گنجینه، آنرا به سایر دوستان و آشنایان خویش معرفی کند، دست به ترتیب و بازنگری این کتاب ارزشمند زده‌ایم. شاید که ما نیز از جمله آن کسانی باشیم که در زیر چتر آن سخن گهربار و معجزه آسای رسول هدایت جایی دارند.

«اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَّارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَّارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ».

«بار الها! حق را به ما حق نشان ده و پیروی از آن را بر ما روزی گردان و باطل را بر ما باطل نشان ده و دوری از آن را بر ما روزی گردان».

إلهی آمین!

مُصحح کتاب

زندگینامه خودنوشت مؤلف^(۱)

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد. الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ﷺ وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد، عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر، سید ابوالفضل ابن الرضا برقی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم، تا مفتریان نتوانند پس از موت من تهمتی جعل نمایند؛ زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده، دشمن بسیار دارد؛ دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع، آن روایات را دیده باشد، می‌پندارد که آنها صحیحند.

به هر حال، این ذره بی‌مقدار، خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم؛ ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم؛ گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آن، ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

نسب مؤلف

بدان که نویسنده از اهل قم [است] و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده، موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است؛ و سلسله نسبم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را

۱- خوانندگان گرامی، شایسته دانستیم که مؤلف این کتاب، آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقی را از زبان شیوای خود ایشان معرفی کنیم؛ لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطراتی که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده است، انتخاب کردیم.

برقعی می‌گویند؛ و چون به حضرت رضا می‌رسد، رضوی و یا ابن‌الرضا می‌خوانند؛ و از همین جهت است که شناسنامه خود را «ابن‌الرضا» گرفته‌ام.

سلسله نسب و شجره نامه‌ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: «أبو الفضل بن حسن بن أحمد بن رضي الدين بن مير يحيى بن ميران بن أميران الأول ابن مير صفي الدين بن مير أبو القاسم بن مير يحيى بن السيد محسن الرضوي الرئيس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضي الدين بن فخر الدين علي بن رضي الدين حسين پادشاه بن أبي القاسم علي بن أبي علي محمد بن أحمد بن محمد الأعرج ابن أحمد بن موسى المبرقع ابن الإمام محمد الجواد رضي الله عن آبائي وعني وغفر الله لي ولهم».

والدم، سید حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهیدست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی، حتی در فصل زمستان و در هوای یخبندان کار می‌کرد؛ ولی خوش حالت و شاد و شب‌زنده‌دار و اهل عبادت و بسیار افتاده‌حال و سخاوتمند و متواضع بود. و اما جد اول یعنی والد‌الدم، سید احمد، مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود؛ و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام، وی پس از ارتقاء به درجه اجتهاد، از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان، و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

تحصیلات ابتدایی

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت؛ بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم، که مرا به مکتب می‌فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش، حاج شیخ غلامرضا قمی، صاحب کتاب ریاض‌الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرز، برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة الممارة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال، مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندان را به توفیق الهی از قحطی نجات داد و در سال قحطی، یعنی در جنگ بین الملل اول، که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم؛ بلکه به واسطه گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم‌کم خواندن و نوشتن را فرا گرفتیم؛ و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام

شاگردان یک اتاق درس بگوید؛ بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتیم؛ فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتیم؛ بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری، که یک طرف آن سفید بود، استفاده می‌کردم؛ ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود؛ زیرا با این برنامه‌های جدید، هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند؛ اما همچو منی، که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم، چگونه می‌توانستم دانش بیاموزم؟

تحصیلات حوزوی

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن، در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم، تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم و به مدرسه رضویه که در بازار کهنه قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف، که پسر خاله مادرم بود، در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد؛ اما چون کوچک بودم، حجره‌ای به من ندادند؛ لذا ایوان ماندی که یک متر در یک متر و در گوشه دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت، به من واگذار شد. خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد؛ من هم از خانه مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد؛ زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال، مدتی قریب به دو سال در آن حجره محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه مختصری برای ادامه تحصیل فراهم می‌کردم و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچ‌گونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو، یعنی دو کتاب مُغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهده امتحان برآمدم. بنا شد شهریه مختصری، که ماهی پنج ریال باشد، به من بدهند؛ ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود؛ لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم، ماهی چهار ریال به

نانوایی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد؛ چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابراین هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه چهار ریال و نیم می‌شد و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشه حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو، شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند، برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم، که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می‌شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم‌کم در ردیف مدرسین حوزه علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

برقی از نگاه دیگران

• علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری هم‌درس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهم‌تر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود؛ و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارت‌ها می‌دادم. همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می‌نویسد:

«کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقی را خوانده‌ام؛ عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی‌کند؛ سخنان مردم، تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود، علی فناش می‌کند
قیامت ار پپا شود، علی پپاش می‌کند
بنده هم عرض می‌کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی»

• آقای علی مشکینی نجفی نیز می نویسد:

«اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیّه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی»

• آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می نویسد:

«حضرت آقای علامه برقعی دامت إفاضاته العالیة، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور "کتاب و تألیف شخص، دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد" و ایشان مطالب بسیار عالیّه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی، که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند، کوچک ترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد؛ وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند! حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹]

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی، به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹-

«۱۳۴۸/۱۰/۲۲»

• آیت الله خویی مرا خوب می شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می کردم - و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم - ایشان سخنان مرا بسیار می پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می بوسید.

• آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می کرد؛ و حتی زمانی در نجف شعب باطله ای از فلسفه بوجود آمده و عده ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثراً در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی دانند، سخنرانی کنم؛ و بدین منظور، آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می نمود و از من می خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی

را برای طلاب بیان کنم. من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود؛ ولی در این اواخر، که به مبارزه با خرافات قیام کردم، همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند، مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.

- پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم؛ زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملاً می‌شناخت؛ و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش، آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده)، هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد، ولی به اشاره گفته بود: "از آقایان علمای اعلام گله دارم؛ اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند؛ از باب اینکه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوء، که دستگاه راه می‌اندازد، واقع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکار است که اینها را به غفلت وا می‌دارد؛ یعنی دست‌هایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیندازند، هرچند وقت یکبار مسئله‌ای در ایران درست می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند؛ در اینکه زید مثلاً کافر است و عمر و مرتد و آن یک وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است. این اشتباه است؛ اشخاص را از خودتان جدا نکنید؛ یکی یکی را کنار نگذارید؛ نگویند این وهابی است و آن بی‌دین است و آن نمی‌داند چه هست. [اگر این کار را کردید] برای شما چه می‌ماند؟».

- با شنیدن نامم، آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد؛ ولی پاسخی همراهش نبود؛ فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقی خودشان مجتهد و صاحب نظرند؛ ولی ایشان مردم‌دار نیستند.

- دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم. در اثنای صحبت، ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است؛ ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم. من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟
- نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه؛ به هر حال، در ایامی که [پس از ترور نافرجام] دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم، آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال‌پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید؟ کسی که با من چنین کرده یک مقلد است که کورکورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آنها نمی‌پرسد دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؛ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.
- پسر من می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی، زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم، وی پس از من به منبر می‌رفت.
- رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی، که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به این‌جانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.
- پسر من در دوران طلبگی با محمد محمدی ری‌شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حج‌تیه حجره‌هایشان به هم متصل بود و ری‌شهری او را می‌شناخت. از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت؛ چون برای دل‌داری و تسلیت‌گویی خدمت ایشان رسیدم، با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد؛ مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت. عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند: من از شما توقع نداشتم. عرض کردم: موضوع چیست؟ گفت: شما نامه‌ای نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم، آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید. عرض کردم: من از این نامه خبری ندارم؛ ممکن است نامه را بیاورید؟ اگر امضا و خط من باشد، مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سختم را باور کردند. پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت‌زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید در کار است و قضیه آنچنان که من می‌پندارم، ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم

بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد.

● در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس الوزرای احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستان‌ها که می‌آمدم تهران، به منزل ایشان وارد می‌شدم. در همین سال بود که به من فرمودند: شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان؛ این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان ایشان، که جمعاً شش نفر می‌شدیم، به طرف مشهد حرکت کردیم. دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگانی که خیرخواه ملت باشند؛ و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند، و از آن طرف، دولت به مأمورین شهرستان‌های بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلال کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

● سرهنگ و اطرافیان چون نوشته مرا دیدند، گفتند: خوب نوشته‌اید؛ نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

● در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند؛ پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم؛ گفتم: اشکالی ندارد؛ تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند گفتند: ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم: چه اتهامی؟ نترسید؛ بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم؛ آنها سئوالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

● چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی. کاشانی مجتهدی شجاع و بیدار بود؛ اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم، بسیار خوشحال شدند.

● در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم، چندان مورد علاقه مردم

نبودیم و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها [بی] باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند. فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران به وجود آورد. تا آن زمان جبهه ملی و جبهه غیر ملی اصلاً وجود نداشت و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند؛ ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیایند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند؛ و لذا در همان زندان لبنان به این‌جانب نامه‌ای نوشت که: آقای برقی، مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و پرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند. تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح‌العمل، از آن جمله مصدق، را انتخاب کنید، پس به واسطه سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان آیت الله ابوالفضل برقی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند؛ و در مواقع انتخابات، مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوق‌ها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند. مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی، این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند. دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

- چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد. معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته: «اعلی حضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی! آی زکی! آی زکی!» که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران، اطرافیان او یک مشت مردمان هواپرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد، جنازه او را به ایران آوردند و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید؛ آیت الله بروجردی، که مرجع تقلید

بود [قبول کرد که] با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند؛ و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست‌مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی‌کرد و به علاوه، به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، [لذا] حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود، تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصد برآمدن کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند. در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم. این فداییان جوان، که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود، با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می‌خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید؛ گفتند: شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می‌دهیم. اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند - مخصوصاً آقای بروجردی- به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند و لذا در صدد برآمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند. فداییان که در قم منزل معینی نداشتند؛ پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی‌رفت؛ و از طرفی کمتر احتمال می‌دادند که نویسنده اعلامیه‌ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد؛ و علاوه بر این، وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند؛ ولی آنچنان که می‌خواستند، تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه‌ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد. چون دولت چنین دید، از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند. دیگر [اینکه] در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد [شده] و کمر به بدنام کردن من بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد [گذر دفتر وزیر] تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگی ام سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گمراهان را بهر خود دشمن نمود برقععی چون راه حق روشن نمود
راه پرخار است و پرآزار بود آری آری راه حق دشوار بود

هر که عزت خواهد از درگاه حق
 زین سبب عالم نمایان دغا
 پس به همدستی به جنبش آمدند
 رشوه‌ها دادند بر اهل ستم
 پس به زور پاسبان و سیم و زر
 پایگاه حق پرستی شد خراب
 پایگاه دین و قرآن شد خراب
 برقععی گفتا به دل ای هوشیار
 گفت با دل، آنچه اینجا باختی
 نیست بازی کار حق، خود را مباز
 گر که مسجد رفت گوروکان گل است
 گر که مسجد رفت «گورو، باک نیست»
 گشت مسجد خانقاه صوفیان
 جای درس و بحث قرآن، مسجد است
 نیست مسجد جای مدح و روضه خوان
 آنکه همکار است با شمر و سنان
 اقتدا کن بر امام لافقی
 آن امام کسارگر در بوستان
 آن امامی که نبود اهل زور
 نی گرفتگی خمس یا سهم امام
 آن امام دانش و فضل و هنر
 آن امامی که نخواندی جز خدا
 قاضی الحاجات در عالم تک است
 آن که هستی، نقشی از فرمان اوست
 برقععی با حق بساز و کن حذر

بایدش سختی کشد در راه حق
 روضه خوانان عوام بی حیا
 با خران خود به کوشش آمدند
 تا که بنمودند ما را متهم
 بسته شد مسجد ز اهل شور و شر
 باز شد دکان نقالان خواب
 جای آن شد نقل کذب هر کتاب
 سود دیدی نی زیان زین کار و بار
 غم مخور در راه حق پرداختی
 آنچه آید پیش، حق را چاره ساز
 صاحب مسجد تو را اندر دل است
 «تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست»
 ترک آن بنما که مسجد شد دکان
 جای جمع حق پرستان مسجد است
 نیست مسجد جای هر شمر و سنان
 روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان
 دین حق را میکن از بدعت جدا
 نی امامی که کند دین را دکان
 نی گرفتگی مسجدی با شر و شور
 می نخوردی آن امام از این حرام
 نی امام فاسقان بی خبر
 ناخدایان را نخواندی در دعا
 ناخدای کشتی امکان یک است
 خاک و باد و آب، سرگردان اوست
 از حسودان دنی بی خبر

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان «به دشمن‌ها رسان پیغام ما را» شعری سرودم:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب با عزّ و شأش کار باد
هر که کافر خواند ما را گوبخوان	او میان مردمان دیندار باد
هر که خاری می‌نهد در راه ما	بار الها راه او گلزار باد
هر که چاهی می‌کند در راه ما	راه او خواهم همی هموار باد
هر که علم و فضل ما را منکراست	ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر که گوید برقعی دیوانه است	گو که ما دیوانه، او هوشیار باد
مانه اهل جنگ و نی ظلم و نه زور	دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد

همچنین در همان احوال، پنداری مورد الهام حضرت حق واقع شده‌ام؛ مستزاد ذیل را سرودم:

غم مخور یار توام	بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام
غم مخور یار توام	گر تو تنها شده‌ای، غصه مخور یار توام
باز نامید مشو	گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو
غم مخور یار توام	باز گردان جهان من حق دار توام
از همه دیده بدوز	گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز
غم مخور یار توام	مونس تو، همه جا و مددگار توام
نیست حق را بدلی	گر چه حق را نبود رونق بازار ولی
غم مخور یار توام	اظهر الحق، که من رونق بازار توام
نیست یک دادرسی	گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی
غم مخور یار توام	غم مخور کار گشا هستم و در کار توام
تا که شایسته کند	گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته کند
غم مخور یار توام	رو به من آر که من دافع آزار توام
غمت از ذلت نیست	رنج و غمهای تویی علت و بیحکمت نیست
غم مخور یار توام	مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار توام
مسجد و محفل تو	گر که او باش بکنند در منزل تو
غم مخور یار توام	با خبر باش که من حافظ آثار توام
کان هذا لولا	دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا

طالب ناله و افغان به شب تار توام	غم مخور یار توام
گر رمیدند ز تو مردم دون، غصه مخور	باش یک بنده حُر
من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام	غم مخور یار توام
گر ز غمهای جهان دیده تو گریان است	یا دلت بریان است
من تلافی کن آن دیده خونبار توام	غم مخور یار توام
بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین است	یا دلت غمگین است
دافع هر غم و شوینده زدل بار توام	غم مخور یار توام
گر کسی ناز تو را می نخرد خندان باش	باز بایزدان باش
راز با خالق خود گو که خریدار توام	غم مخور یار توام
گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو	غم خود با من گو
دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام	غم مخور یار توام
بر قعی سعی تو گر بهر من است	در ره ذوالمنن است
قابل سعی تو و ناشر افکار توام	غم مخور یار توام

شعری درباره اوضاع کنونی ایران

اینجانب درباره اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده‌ام:

یاری آگاه و نیک پنداری	محفلی بود و نازنین یاری
بازگو آنچه گفته گفتنی داری	گفتمش در زمینه اسلام
فارغ از هر کشیش و احبّاری	گفت: دینی بدون روحانی
مرتضی هم نه مرد بیکاری	مصطفی مجتهد نه، امی بود
چه کس از دین کند نگهداری؟	گفتمش: رهنمای مردم کیست؟
بر همه فرض، دین نگهداری	گفت: هان! رهنما بود قرآن
واجب عینی است بر طالب	بر همه علم دین بود واجب
نی بود کلّ و نی که سرباری	هادی دین کجا فروشد دین؟
دین نباشد ز جنس بازاری	دین فروشان نه رهنما باشند
دینشان ایمن از دغل کاری	کسب روزی ز راه دین نکنند

دینشان ایمن از دکانداری
 ارزش کفشش پیاره خواری
 نه حجاز و هلند و بلغاری
 گفت: بر دوش خلق سرباری
 گفت: تکفیر و حبس و کشتاری
 کی به عهدش بود وفاداری
 گفت: احیای رسم تاتاری
 گفت: بیمار بی پرستاری
 داشت از بهر ما چه آثاری؟
 موجهی شد برای بیداری
 کرد از جان و دل فداکاری
 صد برابر شدش گرفتاری
 چاره بیداری است و هشیاری
 گفت وقت تضرع و زاری
 رفع این سختی و گرفتاری

نردبان سیاستش نکنند
 حکمرانی نداشت پیش علی
 ملک ایشان قلمرو دلهاست
 نقش آخوند را شدم جویا
 کار او را چه؟ جستجو کردم
 او بُود مسست از شراب غرور
 گفتمش: گو که چیست حزب الله؟
 گفتمش: حال مملکت چونست؟
 گفتمش: انقلاب بهمن ماه
 گفت: آری ضرر فراوان داشت
 ملت اندر هوای آزادی
 گر چه از چاله افتاد به چاه
 چون ز غفلت به دام افتادند
 گفتمش: گونجات کی باشد؟
 بایدی جمله از خدا خواهند

مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف درباره آن

در آنجا [زندان] که بودم، کتاب الغدير تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سال‌ها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم. صادقانه و بی‌تعصب بگویم: آنان که گفته‌اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدير نیست» درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم‌اطلاع و غیر متخصص را بفریبد، ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت؛ مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب پردازند. به نظر من استاد ما، آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی، در این مورد مصیب [= درست‌گو] بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه چاپ این کتاب از وجوه شرعیه اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام برای چاپ کتاب شعر شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر، که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند، اخذ شده، که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده؛ ولی ایشان

به روی مبارک نیاورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدیر نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب، که امروز زمام امور در چنگشان است، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب «باقیات صالحات» که توسط یکی از علمای شیعه شبه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی^(۱) و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه مختصر «راز دلبران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی‌زبانان قابل استفاده است چاپ شود؛ بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد؛ در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می‌بودند، اجازه می‌دادند که مردم، هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷ و ۱۸] یعنی: «بشارت ده بندگان را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» عمل کرده‌اند؛ اما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران این‌گونه عمل کنند؛ بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!

۱- این جمله ظاهراً سهوی است از مؤلف رحمته کتاب «باقیات صالحات». در واقع، ترجمه بخش اول کتاب «آیات بینات» می‌باشد که شاهکار شاخص‌ترین شخصیت علمی هند در زمان خود «حضرت علامه نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان» است که پس از هدایت به مذهب توحید و یکتاپرستی اهل سنت و جماعت و نجات از شرکیات و بدعات مذهب خودساخته تشیع، برای روشن نمودن چهره حقیقت، برای قوم و خویش و هم‌کیشان پیشینش به زبان اردو به رشته تحریر درآورد. بخش اول این کتاب چهار بخشی را یکی از علمای برجسته اهل سنت هند به نام «محمد عبدالشکور فاروقی لکنوی» با نام «باقیات صالحات» به فارسی برگردانید. سه بخش دیگر آن تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. کتاب «آیات بینات» توانسته تار و پود شیعه را بیرون ریزد و تا کنون شیعه نتوانسته ردی شایان این کتاب بنویسد. آنها تنها موفق شده‌اند با استفاده از قدرت مال و سیاست در پاکستان و ایران، مانع انتشار کتاب شوند. البته در سال ۲۰۰۶ میلادی یکی از اندیشمندان هندی، که کتاب سبب هدایت او به نور اسلام و نجات از خزعبلات مذاهب شرکی و بدعتی شده بود، این کتاب را در هند تجدید چاپ نمود. [مصحح]

لینک کتاب باقیات صالحات فارسی در سایت کتابخانه عقیده:

<http://www.aqeedeh.com/book/view/321>

لینک آیات بینات به زبان اردو:

<http://www.aqeedeh.com/book/view/1024>

استادان

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، ۳- آقای میرزا محمد سامرایی، ۴- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ۵- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ۶- حاج سیدابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: ۸- «محمد بن رجب علی تهرانی سامرایی» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فیما تقدم ویأتي من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازه استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجبعلي الطهراني عفى عنها وأوتيا كتابها بيمينها قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأمانيل الأبوالفضل البرقعبي القمي أدام الله تعالى تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الإجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل أن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الأصب من شهور سنة خمس وستين بعد الثلاثمائة وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

۹- حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» اجازه زیر را برای این حقیر نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد أبوالفضل الرضوي نجل المولى المؤمن السيد حسن البرقعبي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما

یغنینا عن التقریظ والتوصیف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السديد السيد محمد حسين حرسه الله من شر كل عين فأجزتها أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر أول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنة ۱۳۲۰ فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسة المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات.

حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمى بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع المولود ۱۳۸۲

۱۰- عبدالنبي نجفی عراقی رفسی مؤلف كتاب «غوالی اللنالی در فروع علم اجمالی» و كتب كثيره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین نایینی» بوده است. برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة وعلى أصحابه التابعين الصالحاء إلى يوم اللقاء.

اما بعد مخفی نماند که جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضائل والفواضل قدوة الفضلاء والمدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام والمسلمين آقای آقاسید ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب به علامه رضوی، سنين متماديه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیق حاضر شدند و نیز در قم سالهای عديده به حوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینی و نوامیس محمدیه، پس آنچه توانست کوشش نمود «فکد وجد واجتهد» تا آنکه بحمد الله رسید به حد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را به نهج معهود بین أصحاب رضوان الله عليهم اجمعین عمل نمایند به آن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من به طرق نُه گانه که برای حقیق باشد به معصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدين و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما

سهم امام التکلیف و تمام اینها مشروط است به مراعات احتیاط و تقوی به تاریخ ذی الحجّه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی

۱۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد. فإن جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه واجتهدته ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين. الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني

۱۲- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتیم، تصدیق زیر را برایم

مرفوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فإن جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قُرّة عيني الأعز السيد أبو الفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الإلهية برهه من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الأساطين حتى بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والساد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الإمام عليه السلام بقدر الاحتياج وإرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته و اتضح عندي طريقه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو أرحم الراحمين ٢٢ ذیحجه ٦٢ ابوالحسن الموسوي الاصفهاني.

۱۳- سید شهاب الدین مرعشی معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برابیم اجازة زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام على محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيتها وزين الأسرة من آل طه علم الفخار الشامخ ومنار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن أجداده الميامين ويندرج في هذا الدرر العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وساعت إجازته تم سنده وقويت عننته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحملة الحديث وهم عدة تبلغ المائتين من أصحابنا الإمامية مضافاً إلى مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والإسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركاً بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام أئمة الرواية والجهد المقدم في الرجال والدراية مركز الإجازة مسند الآفاق علامة العراق أستاذي ومن إليه في هذه العلوم استنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنة ۱۳۵۴ هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنونة إلى أئمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من الثبوت في النقل ورعاية الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوى والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف أكثر عمره في خدمة العلم والدين وترويج شرع سيد المرسلين ﷺ وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثُر من ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثُر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداد الدوائر فإنه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتأمل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين

صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله: «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» وقوله: حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتالم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدى الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشره لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديبهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالباً إذ أكثر مذاكرتهم الاغتيا ب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيا به كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه التقدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبو المعالي شهاب الدين الحسيني الحسيني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله ﷺ عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس أخرها لثلاث مضمن من صفر ۱۳۵۸ ببلدة قم المشرفه، حرم الأئمة .

۱۴- شيخ عبدالكريم حائري

۱۵- آيت الله سيد محمد حجت كوه كمرى نيز برايم تصديق اجتهاد نوشتند كه اصل اجازة نامه اين دو تن را براى تعيين تكليف در مسئله سربازى به وزارت فرهنگ آن زمان تحويل دادم، كه طبعاً بايد اين دو اجازة نامه در اسناد بايگانى آن وزارتخانه موجود باشد. اداره مذکور نيز پس از رؤيت اين دو تصديق گواهى زير را صادر نمود كه در اينجا رونوشت آن را مى آورم:

۱۶- وزارت فرهنگ

نظريه بند اول و تبصره اول ماده ۶۲ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آيين نامه رسيدگى به مدارك اجتهاد مصوب ۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ،

اجازه اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقعی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد. وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری.

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، معذک، حکومت به اصطلاح مشروطه، گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق؛ آنچنان که خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رثوف خواستارم.

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او» که سال‌ها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال اینجانب است، می‌آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

من و دعبل خزاعی

تشکر دید از صاحب مقامی
که در آنها بیان گشته عقاید
به جز ایراد و طعن ناروایی
مرا خوف است از اهل خرافات
مرا گریه برای اصل دین است
مرا امنی نباشد از مقامی
هدف، این مادحین را جمله پول است
دوسی سال است ما را دل پر از خوف
ندارم غیر الطافت پناهی
چرا مرآت گشتم بهر کوران
تنم رنجور از صد ابتلا شد
ندارد دهر ما جز رنج و عصیان

اگر زر داد دعبل را امامی
مرا صدها کتاب است و قصائد
ندیدم یک تشکر، نی عطایی
اگر وی بود خائف از مقامات
اگر وی گریه‌اش بر اهل دین است
اگر وی گفت رازش با امامی
اگر اشعار وی طبق اصول است
اگر سی سال ترسی داشت در جوف
الها بر غم و رنجم گواهی
الها من بسی هستم پشیمان
در اینجا خسته جانم از بلا شد
زمان ما زمان کفر و طغیان

نه یاری نی معینی نه جلیسی
 رسائی مرگ ما با روح و راحت
 مزید فضل خود بر او عطا کن

در این پیروی ندارم من انیسی
 مگر ما را کنی مشمول رحمت
 إلهاً برقعی را بها کن

خطاب به جوانان

مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 از خموشان جهان یاد آرید
 ز محبان خدا بشمارید
 دستی از بهر دعا بردارید
 خدمتش را به نظر بسپارید
 خسته از محنت این چرخ کبود
 دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از تهمت و بهتان و ستم
 رفت در محکمه عدل اله

ای جوانان که شکر گفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید
 برقعی را پس موتش گه گاه
 گاه گاهی اگرش یاد کنید
 برقعی خادمتان بود و برفت
 یاد آرید از این خسته که بود
 دید آزار بس از مردم دون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۱۳۷۰/۲/۲ هـ

مقدمه مؤلف

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^(۱).

پروردگارا، تو را شکر و سپاس گذاریم و فقط هدایت تو را هدایت می‌دانیم و چنانچه خود فرموده‌ای:

﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾^(۲) [البقرة: ۱۲۰، الأنعام: ۷۱]، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تو را ﴿هُدَى لِلنَّاسِ﴾^(۳) [البقرة: ۱۸۵] می‌دانیم و به امر تو که فرموده‌ای: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۴) [ص: ۲۹]، در کتابت تدبیر کرده و آنرا مبارک و با برکت و خیر می‌دانیم و طبق ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ﴾ به تذکرات کتابت فکر خود را به کار می‌اندازیم، تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطه عدم تدبیر در کتابت برای دیگران فراهم آمده به دلیل آیه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۵) [محمد: ۲۴] می‌شکنیم. و ما قرآن تو را شفاء، نور، رحمت، برهان، هدایت، حکمت، پند و موعظه روشن می‌دانیم و به آیه: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾^(۶) [الإسراء: ۸۲] و آیه: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^(۷) [النساء: ۱۷۴] و آیه: ﴿هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۸) [الجاثية: ۲۰] ایمان داریم و چنانچه فرموده‌ای: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾^(۹) [العنكبوت: ۵۱] و فرموده‌ای: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا

۱- «حمد خدائی را که ما را هدایت کرد به دین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم».

۲- «بگو محققاً هدایت خدا فقط هدایت است».

۳- «قرآن هدایت است برای مردم».

۴- «کتابی که بسوی تو نازل کردیم با برکت است تا آیات آن را تدبیر کنند و تا صاحبان خرد پند گیرند».

۵- «آیا چرا در قرآن تدبیر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است».

۶- «و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است».

۷- «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را».

۸- «این قرآن برای مردم وسائل بینانی است و هدایت و رحمت است برای اهل یقین».

۹- «آیا کفایت‌شان نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم».

لِكُلِّ شَيْءٍ ﴿١﴾ [النحل: ۸۹] آن را برای راهنمایی امور دینی کافی و جامع می‌دانیم.

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمد ﷺ، یاران، اهل بیت و اتباع او که راه‌یافتگان راه هدایت می‌باشند.

و بعد؛ چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانان بر خود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی‌خبرند و لذا به عقاید متفرقه باطله و ذلت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل به میزانی چنگ نزده‌اند؛ هر کس به دنبال هر عالم‌نمایی رفته و به واسطه دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی‌شمرد و درصدد تحقیق نمی‌باشد و اگر گاهی به فکر تحقیق افتاده معیاری که حق را از ناحق جدا سازد را ندارند و می‌توان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه‌نمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند و غالباً دنیا طلبانی به نام دین برگردن ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاهل توجّهی که شاید و باید به کتاب الهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهره‌شایسته از آن نبرده‌اند؛ حتی در حوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، در صورتی که خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآن را میزان حق و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آنرا امام، حجت و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیة حقایق دین از خرافات: قرآن را معرفی کرده‌اند. متأسفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیات دور و بی‌خبر داشته‌اند، و از راهنمایی قرآن در امور دین و دنیا بی‌اطلاع‌اند. و به‌همین جهت است که در سوره فرقان آیه ۳۰ ذکر شده که رسول خدا ﷺ روز قیامت در پیشگاه عدل الهی از قوم و از امت در عوض شفاعت شکایت می‌کند، در سوره فرقان فرموده:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾﴾ [الفرقان: ۳۰].

«رسول خدا گوید: پروردگارا، قوم من این قرآن را متروک نمودند».

یکی از علل بی‌خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانی‌اند که از بیداری مردم توسط قرآن وحشت دارند و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته‌اند. همان گویندگانی که گاهی خود را مبلغ قرآن می‌دانند، در صورتی که به اقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و می‌گویند: باید امام بیاید و آن را بیان کند. کسی نیست به آنان بگوید: پس چرا رسول خدا ﷺ و یازده امام بیان نکردند؟! و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا می‌گویید نمی‌فهمیم؟ خدای تعالی به امت یهود که به دروغ مدعی پیروی کتاب تورات بودند و به گفتار آن اعتنا نداشتند در سوره جمعه آیه ۵ فرموده:

۱- «و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانست برای هر چیزی (از امور دینی)».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الجمعة: ۵].

«آنانکه مدعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند به مانند خری باشند که بار آن کتاب باشد، بد است مثل آنان که به آیات الهی تکذیب کرده‌اند و خدا این قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»
در این آیه خدا ایشان را خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده. در این صورت؛ به کسانی-که مدعی حمل قرآن و از آن بی‌خبرند چه باید گفت؟ و آیا نباید ایشان را ستمگر و دور از هدایت و بی‌سعادت دانست؟

به هر حال ما برای وظیفه دینی و وجدانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و به راهنمایی قرآن ایشان را هشیار سازیم و با قلم ساده و روان و با دلیل و برهان؛ به مردم خود اعلان نماییم که این ذلت و بیچارگی و سرگردانی شما به واسطه بی‌اطلاعی و عدم تدبّر در آیات قرآن است و لذا به اشاره و مشورت دوستان به نوشتن کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم. و امید اجر از پروردگار جهان و نازل‌کننده قرآن داریم. شاید جوانان روشن دل حق جو به وسیله آن راهنمایی شده و بدین وسیله هر یک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. در این کتاب پس از چند فصل مقدمات مفید، ترجمه روانی از قرآن و توضیحاتی از بعضی از نکات آن نگاشته می‌شود. و مقدمات لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب می‌باشد ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- قرآن و نواتر آن از رسول خدا ﷺ

دلایل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمولی در بین مسلمین، همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ نازل شده و خود آن حضرت مدوّن آن بود و در حضور او و به دستور او جمع‌آوری، تنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده و اصحاب گرامیش زیر نظر ایشان به همین ترتیب درآورده‌اند و آن جناب تصویب نموده و برای اُمت خود گذاشته:

دلیل اول: احادیث و روایات بسیاری رسیده که هرچه نازل می‌شد برای اصحاب خود قرائت می‌نمود و می‌فرمود: بنویسید و آن را حفظ کنید. بسیاری از این روایات در کتاب «الإتقان» سیوطی، کتاب «تاریخ القرآن» زنجانی ص ۳۵، تفسیر «مجمع البیان»، «صحیح بخاری»، تفسیر «البیان» خوئی و سایر کتب آمده. از آن جمله روایت کرده‌اند از عبدالله بن مسعود که گفت: من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خدا ﷺ فرا گرفتم^(۱). و نیز روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ در

۱- نص روایت: «وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْضًا وَسَبْعِينَ سُورَةً»: «بخدا سوگند که هفتاد و اندی

سوره را از زبان مبارک رسول الله ﷺ آموختم» متفق علیه. صحیح بخاری (۴۷۱۴) و صحیح مسلم (۲۴۶۲).

غاری بود که سورهٔ المرسلات بر او نازل شد و من از او فرا گرفتم^(۱). و نیز روایت کرده‌اند از ابو عبیده، ابن جریر، ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت: عمر بن خطاب قرائت کرد: ﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾^(۲) [التوبة: ۱۰۰]. و کلمهٔ ﴿وَالْأَنْصَارِ﴾ را به رفع خواند و بدون «واو» قبل از کلمهٔ ﴿الَّذِينَ﴾، زید بن ثابت گفت: ﴿الَّذِينَ﴾ با «واو» است، عمر گفت بروید ابی بن کعب را بیاورید، چون ابی آمد عمر از او سؤال کرد که: ﴿الَّذِينَ﴾ با «واو» است یا خیر؟ ابی گفت: بلی رسول خدا ﷺ آنرا با «واو» برای من قرائت کرد وقتی که تو مشغول فروش گندم بودی. عمر قبول کرد^(۳). و باز عامه و خاصه نوشته‌اند و روایت کرده‌اند که ابی بن کعب گفت رسول خدا ﷺ به من فرمود: خدا مرا امر کرده که قرآن را بر تو قرائت نمایم و به تو یاد دهم، ابی گفت: آیا خدای تعالی مرا نام برده؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. ابی از شوق چشمهایش پر از اشک شد^(۴).

و باز روایت کرده‌اند که عمر گفت: رسول خدا ﷺ سوره‌هایی از قرآن به من آموخت. و من شنیدم که هشام بن حکیم سورهٔ فرقان را در زمان رسول خدا ﷺ می‌خواند. من گوش دادم آن طوری که او قرائت می‌کند رسول خدا ﷺ به من نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم: چه کسی چنین قرائتی را به تو آموخته؟ گفت: رسول خدا ﷺ. گفتم: دروغ می‌گویی، چون رسول خدا ﷺ این سوره را به من آموخته نه این چنین که تو می‌خوانی، پس با او به خدمت رسول خدا ﷺ رفتم، من عرض کردم: یا رسول الله این سورهٔ فرقان را به لهجه‌ای می‌خواند که به من نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود: او را رها کن و به هشام فرمود: بخوان. پس او همانطوری که من از او شنیده بودم قرائت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: صحیح می‌خواند این چنین نازل شده! پس از هشام من

۱- نص روایت: «بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾ فَتَلَقَّيْنَاهَا مِنْ فِيهِ وَإِنَّ فَاهُ لَرَطَّبُ بِهَا». «همراه رسول الله ﷺ در غاری بودیم که سورهٔ «مرسلات» نازل شد. آنرا همانطور که از زبان (مبارکش) می‌شنیدیم، حفظ می‌کردیم.» صحیح بخاری (۴۶۵۰)، و در روایت دیگری از صحیح بخاری (۱۷۳۳) آمده که غار در منا قرار داشت.

۲- «و پیش آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند».

۳- طبری، جامع البیان (۶۴۱/۱۱-۶۴۲) و سیوطی، الدر المنثور (۲۶۸/۴).

۴- نگا: سنن کبری، نسائی (۸۲۳۸) و (۸۲۳۹)، و سنن ترمذی (۳۷۹۳) و این حدیث را "حسن صحیح" شمرده است. و مسند أحمد (۱۳۱/۵).

قرائت کردم، حضرت فرمود: قرائت تو نیز صحیح است، قرآنی که نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید^(۱). و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ برای تشویق اصحاب خود به حفظ قرآن فرمود: «فَلْيُؤَمِّكُمْ أَقْرُوكُمْ»^(۲). یعنی: «در نمازها هرکس به قرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند.» و باز روایت مشهور آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَبِي أَقْرُوكُمْ»^(۳). و نیز عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه ۱۲ سوره الحاقه:

﴿وَوَعِيهَا أَذُنٌ وَوَعِيئَةٌ﴾^(۴)

[الحاقه: ۱۲].

در مدح کسانی نازل شد که چون قرآن نازل می‌شد آنرا حفظ می‌کردند. از این قبیل اخبار متواتری است که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ قرآن را به بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد می‌داده و همت می‌گماشته که از حفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآن را درک می‌کردند و لذا با شوق و شغف زیادی به حفظ آن می‌کوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دل‌نشین بود. و باز عدّه زیادی نوشته‌اند که اصحاب رسول خدا ﷺ آیه‌ای را که فرامی‌گرفتند مکرر می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ می‌خواندند تا در حافظه ایشان بماند و عرض می‌کردند: یا رسول الله آن طوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بلی و حفظ ایشان را تقریر می‌نمود. اصحاب رسول خدا ﷺ چنان بودند که حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت خود در خطبه ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسف می‌خورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و می‌فرمود: «أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَاقْبَلُوهُ وَقَرُّوا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ». یعنی: «کجايند آن عدّه‌ای که به اسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و قرآن را قرائت نموده و محکم کردند».

بسیاری از مورّخین و محدّثین روایت کرده‌اند از خارجه بن زید از پدرش، که گفت: رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد در حالی که من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خدا ﷺ خواندم، حضرت را خوش آمد^(۵) و فرمود: ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، ایمن نیستم.

۱- متفق علیه. صحیح بخاری (۲۲۸۷) و صحیح مسلم (۸۱۸).

۲- سنن أبي داود (۵۸۵)، و مسند أحمد ۴/۴۰۹.

۳- «قاری‌ترین شما ابی بن کعب است».

۴- «و گوش‌های نگهدارنده آن‌ها را نگه می‌دارد».

۵- نگا: حافظ ابن عساکر، تاریخ دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، حدیث شماره (۴۴۵۲)، ۳۰۲/۱۹؛ و

حافظ ابن حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه (۱/۵۶۱)؛ و حافظ ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۴۲۸).

زید گفت: من نوشتن یهود را در نصف ماه به خوبی یاد گرفتم.^(۱)

و اصحاب رسول خدا ﷺ را عادت چنین بود که چون قرآن را یاد می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌نمودند، به اولاد خود و به کسانی که وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و به همه قرائت می‌کردند، پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسول ﷺ قرائت می‌کردند و به امر او می‌خواندند و ختم می‌کردند. «آمدی» که یکی از بزرگان علما می‌باشد - و هم دیگران - نقل کرده‌اند که قرآن‌هایی که در دست اصحاب رسول خدا ﷺ بود بر آن حضرت عرضه و قرائت شده بود و آخرین قرآن‌هایی که بر آن حضرت عرضه شد قرآن عثمان بود و نماز را طبق قرآن عثمان می‌خواندند. تا اینکه رسول خدا ﷺ وفات نمود. و نیز از عبیده سلمانی که از ثقات اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است روایت کرده‌اند که گفته: قرآنی را که امروزه مردم قرائت می‌کنند همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ عرضه شد در سالی که آن حضرت وفات نمود^(۲). و نیز روایت کرده‌اند از زید بن ثابت که گفت: در آخرین مرتبه‌ای که قرآن به رسول خدا ﷺ عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استتساخ شد. و خود زید گوید: من برای حضرت رسول خدا ﷺ قرآنی نوشتم و بر آن حضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت، قرائت می‌کردند تا آنکه حضرت وفات نمود^(۳). و لذا این زید مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتی برای عثمان چنانکه خواهد آمد، یک مرتبه دیگر به تصویب امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآنی نوشت، و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ زمانیکه مکه بود جماعتی را به سوی مدینه فرستاد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزند. از جمله کسانی و جوانانی که

۱- مسند أحمد با تحقیق شعيب الأرنؤوط، شماره (۲۱۶۱۸) وسند حدیث را حسن شمرده است، به خاطر وجود عبد الرحمن بن أبي الزناد در سند حدیث. و ابن سعد در [الطبقات الكبرى]، ۳۵۸/۲-۳۵۹؛ و بخاری در کتاب تاریخش (۳۸۱-۳۸۰/۳)

۲- ابن أبي شيبة كوفي، المصنف في الأحاديث والآثار، تحقیق محمد عوامة، جدة، دار القبلة، ط ۱، ۱۴۲۷هـ/۲۰۰۶م، اثر شماره (۳۰۹۲۲)، ۵۶۰/۱۵. و بیهقی، دلائل النبوة، تحقیق: د. عبد المعطی قلجی، قاهرة، دار الريان للتراث (۱۵۵/۷-۱۵۶).

۳- حافظ محیی السنة أبو محمد حسین بن مسعود البغوي، شرح السنة، تحقیق شعيب الأرنؤوط و محمد زهير شاوليش، دمشق و بيروت، المكتب الإسلامي، ط ۲، ۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م (۵۲۶-۵۲۵/۴). ونگا: زرکشی، البرهان في علوم القرآن (۲۳۷/۱).

فرستاد مصعب بن عمیر، عمار، بلال و ابن امّ مکتوم بود^(۱) و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکه را فتح کرد معاذ بن جبل را در مکه گذاشت برای اینکه قرآن به مردم یاد دهد^(۲) و هر کس به سوی مدینه هجرت می کرد رسول خدا ﷺ او را به یکی از حافظین قرآن می سپرد، که به او قرآن تعلیم دهد^(۳).

مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز به قرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی می گفت دیگری می نوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جز قرآن تا اینکه صدها و هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد. و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که افتخار داشت به شاگردی مکتب قرآن. و حتی آن حضرت قرآن را امام خود می دانست چنانچه به نام «قرآن از نظر علی علیه السلام» خواهد آمد. کار به جایی رسید که برای جهاد سپاهیان تشکیل می شد که تمام افراد آن سپاه، حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که به نام «کتیبه القراء» بود از تمام سپاهیان کاری تر و شجاعتر بود و «کتیبه القراء» که پرچم آن «کتیبه القراء» بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیت داشت.

یکی از غزوات چنانکه تمام مورّخین نوشته اند غزوه بئر معونه است که غزوه کوچکی بود^(۴) هفتاد نفر از قراء و حافظان قرآن که اصحاب رسول ﷺ بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند^(۵). و لذا رسول خدا ﷺ بسیار متأثر شد، در حالی که غزوه بئر معونه در سال چهارم هجرت بود و

۱- نگا: محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار صادر، ط ۱، ۱۹۶۸م (۲۳۴/۱)، و ۲۰۶/۴؛ و حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین (۶۳۴/۳) و رجال آن ثقة هستند. و ذهبی، سیر اعلام النبلاء (۳۶۱/۱).

۲- نگا: محمد بن سعد، الطبقات الكبرى (۳۴۸/۲).

۳- مسند احمد (۳۲۴/۵)؛ و نگا: محمد عبد العظیم زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، قاهرة، چاپ عیسی بابی حلبی و شریکانش (۲۴۱/۱)؛ و نص روایت عبارت است از: قال عبادة بن الصامت رضی الله عنه: كان الرجل إذا هاجر دفعه النبي ﷺ إلى رجل منا يعلمه القرآن. عبادة بن صامت رضی الله عنه می گوید: «چون کسی هجرت می کرد رسول خدا او را نزد یکی از ما می فرستاد تا به او قرآن بیاموزد.» و همچنین نگا: سید أبو القاسم موسوی خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، کویت، دار التوحید، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹م، ص ۲۷۴.

۴- در حقیقت «بئر معونه» غزوه نبوده و رسول الله ﷺ در آن شرکت نداشته است بلکه در چنین مکانی به مسلمانانی که رسول خدا آن ها را با حمایت ابوبراء «ملاعب الاسنه، نیزه باز» به سوی نجد فرستاده بود، توسط عامر بن طفیل خیانت شد و همگی آن ها کشته شدند.

۵- نگا: ابن هشام، السیره النبویه (۱۸۴/۲-۱۸۵)؛ و ابن کثیر، السیره النبویه (۱۳۹/۳).

در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، در این سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین یک به صد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک و گرمی دارد و حافظه اهالی آن بسیار خوب است که به خواندن و یا به شنیدن یک مرتبه اکثراً هر چیز را حفظ می‌کردند و خدا خواسته بود که کتاب او محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد و لذا آن را در میان مردمی قوی حافظه نازل فرمود.

۲- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ قرآن را حفظ کرده بود ابوبکر بود. و از جمله کسانی که نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآن را حفظ داشته‌اند، از مهاجرین اصحاب رسول؛ حضرت امیر علی بن ابیطالب رضی الله عنه، طلحه، زبیر، سعد بن وقاص، ابن مسعود، حذیفه بن یمان، سالم، ابوهریره، عبیدالله ابن السائب، عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن عمرو بن عاص، عثمان بن عفان، عایشه، حفصه، ام سلمه، مصعب بن عمیر، عمار، بلال و ابن ام مکتوم.

و اما از انصار نیز کسانی را به خصوصه نام برده‌اند از جمله: عباد بن الصامت، معاذ مکتبی به ابی حلیمه، مجمع بن جاریه، فضاله بن عبید و مسلمه بن مخلد^(۱). و اما کسانی که نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند اما نه تمام آن و پس از رسول خدا ﷺ آنها کامل نمودند از آن جمله: تمیم داری و عقبه بن عامر را نوشته‌اند^(۲) و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ داشته و در نمازها قرائت می‌کردند. و از جمله کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورّخین و محدّثین از او نام برده‌اند زنی بود به نام ام ورقه بنت عبدالله بن الحارث که رسول خدا ﷺ مکرّر به زیارت او می‌رفته و او را شهیده می‌خواندند و او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول خدا ﷺ به او فرمود: تو امامت کن برای خانواده‌ات^(۳). و چنانچه مورّخین نوشته‌اند آن قدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتّب می‌شد از صف‌های مجاهدین قرآء که

۱- نگا: جلال الدین سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن (۱/۱۹۵)؛ سخاوی، جمال القراء و کمال الإقراء (۲/۴۲۴)؛ ابوبکر باقلانی، نکت الانتصار لنقل القرآن (ص: ۶۷-۷۰)؛ وابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری (۶۶۸/۸).

۲- سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن (۱/۱۹۵).

۳- مسند امام احمد، تحقیق شعیب الأرنؤوط، شماره (۲۷۲۸۳)، ج ۴۵/ص ۲۵۵؛ و ارنؤوط گفته: سندش ضعیف است. و سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن (۱/۱۹۶).

در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب هفتصد نفر قاری قرآن شهید شد و عده زیادی در جنگ قادسیه، شهید شدند. و پی در پی کتیبه‌هایی که مرگب از قاریان قرآن بود به طرف آذربایجان، ایران، شامات، ارمنیه و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را به اوج عزت، عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ

برای رسول خدا ﷺ نویسندگانی بودند که کتابت قرآن می‌نمودند. ابو عبدالله زنجانی در ص ۴۲ «تاریخ القرآن» و سیوطی در کتاب «الإتقان» ص ۵۷ تا ص ۷۳ و جمع دیگری نوشته‌اند که نویسندگان وحی ۴۳ نفر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ مأمور به نوشتن قرآن بودند. از جمله کسانی را که نام برده‌اند: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، عثمان بن عفان، ابوبکر، عمر، ابوسفیان، معاویه بن ابی سفیان، یزید بن ابی سفیان، سعید بن عاص و دو فرزندش: ابان بن سعید، خالد بن سعید، زید بن ثابت، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عامر بن فهیره، عبدالله بن رواحه، عبدالله بن سعد بن ابی السرح، ابی بن کعب، عبدالله بن الأرقم، ثابت بن قیس، حنظله بن الربیع، شرحبیل بن حسنه، علاء الحضرمی، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، معقیب بن ابی فاطمه الدوسی، حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری، و از جمله آنان که بیشتر ملازم رسول خدا ﷺ بودند و کتابت می‌کردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود^(۱). البته بعداً کاتبان، قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین به قدری زیاد شدند که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلم و معلم و استاد و شاگرد و نویسندگان و گوینده قرآن. مانند ربیع بن خشیم که چهار صد شاگرد قاری قرآن داشت چنانکه اکثر مورّخین و محدّثین نوشته‌اند.

۴- به نوشتن قرآن اهمّیت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ و اصحاب او و همچنین تابعین بعدی به نوشتن قرآن اهمّیت بسیار و فوق‌العاده می‌دادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل می‌شد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: به زید بن ثابت بگویند بیاید و کاغذ و دوات بیاورد، پس به او فرمود: بنویس^(۲). رسول خدا ﷺ و

۱- أبو عبد الله زنجانی، تاریخ القرآن، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۵۴/هـ-۱۹۳۵م (ص: ۲۰-۲۱).

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، حدیث (۴۳۱۸).

اصحاب او از اوّل بعثت در این کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اوائل بعثت رسول خدا ﷺ چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب به خانه او وارد شد، دید گوشه‌ای از خانه صفحه‌ای است و در آن از آیات قرآن سوره حدید نوشته شده و صفحه دیگری دید که در آن سوره طه نوشته شده. معلوم می‌شود در این کار جدیت داشتند و حتی کاتبان وحی و قاریان به این کار افتخار می‌کردند. هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست آهو و یا برگ و یا سنگ صاف می‌نوشت. از آیه ۷ سوره انعام:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ﴾^(۱) [الأنعام: ۷].

معلوم می‌شود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قِرطاس به معنی کاغذ است و همچنین از آیه ۹۱ همان سوره که فرموده:

﴿تَجْعَلُونَهُ قِرَاطِيْسَ تُبَدُّونَهَا وَمَحْفُوزٍ كَثِيرًا﴾^(۲) [الأنعام: ۹۱].

به هر حال آنقدر به کتابت و حفظ قرآن اهمّیت می‌دادند تا آنجا که آقای خوئی در ص ۱۶۹ تفسیر «البیان» می‌نویسد که؛ زنان مسلمة مهریه خود را تعلیم و تعلّم سوره قرآن قرار می‌دادند^(۳). و معلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهاى خود را مطابق قرآنی که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه‌ای تاء مستطیل داشت آنها مواظبت می‌کردند که مستطیل نوشته شود و اگر تاء مُدَوَّر بود مواظبت می‌کردند مدوّر نوشته شود. و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می‌گذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمی‌گذاشتند^(۴) مگر جایی که قرآن اصحاب اوّلیه، الف داشته باشد، آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد^(۵). چنان سعی و کوشش در ضبط کَمّیت و کیفیت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده. چون حق تعالی وعده فرموده:

۱- «و اگر نازل کنیم بر تو نوشته‌ای را در کاغذی که بدست‌های خودشان لمس کنند».

۲- «شما آن را اوراقی قرار می‌دهید مقداری از آن را آشکار می‌کنید و بسیاری از آن را پنهان می‌کنید.»

۳- خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ۲۷۴؛ و در حاشیه گفته- مصدر خبر- را مشخص کرده: شیخان و أبو داود و ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند. [نگاه: التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول، علی منصور ناصف، ج ۲/ص ۳۳۲].

۴- مثال‌هایی از افعال جمع که واو جمع بدون الف نوشته شده است: جاءو- فاءو- باءو- تبوءو.

۵- مانند آلفی که در مصاحف امروزی در آخر کلمه می‌بینیم: ﴿مَا يَعْْبُوْا﴾ [الفرقان: ۷۷]- ﴿تَأَلَّهْ تَفْتُوْا﴾ [یوسف: ۸۵]- ﴿وَأَنَّكَ لَا تَظْمُوْا﴾ [طه: ۱۱۹] ﴿يَبْدُوْا الْخَلْقَ﴾ [یونس: ۴ و ۳۴]- ﴿أَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ﴾

[النمل: ۶۴]- ﴿يَبْدُوْا الْخَلْقَ﴾ [الروم: ۱۱ و ۲۷].

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾^(۱) [الحجر: ۹]. و او خواست که چنین مواظبتی از قرآن به عمل آید، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که می‌گویند این قرآن‌ها اهمیت ندارد، زیرا کاغذ و مرکب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسول خدا ﷺ تابع همین قرآن‌های کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا به او فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^(۲)

[الأعراف: ۱۷۰].

و خود رسول باید به همین قرآن ایمان آورد تا مصداق یؤمنون بالکتاب باشد. و کتاب الهی عبارتست از همین قرآن‌ها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن می‌کند و می‌گوید کاغذ و مرکب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این کتاب قانون را دور بیاندازید، زیرا کاغذ و مرکب است او را زنجیر و زندانی خواهند کرد و به او می‌فهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتاب است، نه در جای دیگر. حال ببینید چه قدر نادانست آن گوینده دشمن علی علیه السلام که مدعی دوستی اوست و می‌گوید در جنگ صفین چون معاویه قرآن‌ها را سرنیزه کرد، علی علیه السلام فرمود: نعوذ بالله این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است! دروغ به این بزرگی را به آن امام نسبت می‌دهند، در حالی که تمام مورّخین نوشته‌اند حتی در نهج البلاغه موجود است که آن امام علیه السلام فرمود: ما سزاوارتریم که به دعوت به قرآن لَبَّیک بگوییم و اجابت کنیم. و تمام فقها و ائمّه علیهم السلام فرموده‌اند که هرکس به همین قرآن‌های معمول در کاغذ و مرکب توهین کند، کافر و مرتد است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آن حضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: «نحن أحقُّ بمتابعة القرآن» و ما از این دعوت به قرآن سرپیچ نیستیم^(۳). علی علیه السلام چنین می‌گوید، ولی مدعیان دوستی او که دشمن

۱- «به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن‌را نگاهبانیم».

۲- «و آن‌انکه به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را برپا دارند برآستی که ما ضایع نمی‌کنیم مزد اصلاح‌کنندگان را».

۳- نص عبارت نهج البلاغه چنین است: «... و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم، درحالی که خداوند متعال فرمود: ﴿فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾: «پس اگر در چیزی نزاع کردید آن‌را برگردانید به خدا و رسول» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم و باز گرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵).

اسلام و قرآنند چنان نسبت‌ها به او بسته‌اند. و ما آن حضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم کرد. در ذیل عنوان «قرآن از نظر علی رضی الله عنه».

۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه کردند

سیاری از مؤرخین و محدثین از آن جمله ابو عبیده در کتاب «القراءات» و ابو عبدالله زنجانی در «تاریخ القرآن» و مجلسی در ص ۷۷، ج ۹۲ «بحار الأنوار» جدید و سیوطی در کتاب «الإتقان» و محمد بن اسحق در «فهرست» خود و بخاری در صحیح خود نوشته‌اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب او قرآن را در حضور او جمع کرده و به آن حضرت عرضه می‌داشتند، از آن جمله علی بن ابیطالب رضی الله عنه، سعد بن عبید بن النعمان، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ابوزید ثابت بن زید، ابی بن کعب، عبید بن معاویه^(۱) و زید بن ثابت^(۲).

بخاری در یکجا از قتاده روایت کرده که گفت: از انس بن مالک سؤال کردم خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در زمان پیغمبر چه کسی قرآن را جمع کرد؟ او چهار نفر را نام برد که همه از انصار بودند: ۱- ابی بن کعب ۲- معاذ بن جبل ۳- زید بن ثابت ۴- ابو زید^(۳). و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع‌کنندگان قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوالدرداء بود^(۴) و در کتاب «الإتقان» سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عده‌ای بودند و پنج نفر را نام برده: معاذ، عبادة بن الصامت، ابی بن کعب، ابوالدرداء و ابو ایوب انصاری. و جای دیگر یکی از جمع‌کنندگان قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان شمرده و دیگر تمیم‌داری را نام برده. بیهقی، ابی داود و شعبی شش نفر را نام برده‌اند و اضافه بر کسانی که ذکر شد مجمع بن جاریه را شمرده. و خوارزمی در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را جمع کردند: علی بن ابیطالب رضی الله عنه و ابی بن کعب.

به هر حال از مجموع اخبار و روایات مسلم می‌شود که عده‌ای در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نویسند و جمع‌کننده قرآن بودند در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضور هزاران نفر اصحاب او. و همان قرآن‌ها توسط رونویس به تدریج زیاد شد که در خانه هر یک از مسلمانانها چه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و چه

۱- أبو عبد الله زنجانی در تاریخ القرآن گفته (حاشیه ص ۲۵): «عبید بن معاویه؛ و گفته شده: عبید بن معاذ؛ و گفته شده: عتیک بن معاذ جزری، چنانکه در أسد الغابة آمده است.»

۲- نگا: أبو عبد الله زنجانی، تاریخ القرآن (ص ۲۴-۲۵).

۳- صحیح بخاری، ۶۹- کتاب فضائل القرآن، حدیث (۴۷۱۷).

۴- صحیح بخاری، ۶۹- کتاب فضائل القرآن، حدیث (۴۷۱۸).

تابعین، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تا جایی که یک نفر مانند ربیع بن خثیم چهار صد نفر شاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت امیر علیه السلام مأمور سرحد قزوین شد. و آن قدر نسخه‌های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و به همین صورت نسخه‌ها رو به ازدیاد بود و مسلمین از پدران خویش گرفتند و به فرزندان خود رسانیدند تا زمان ما که میلیون‌ها قرآن نوشته و یا به چاپ رسیده و نشر شده و تمام مسلمین سابقین و لاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده‌اند، از زمان ما تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تواتر رسیده و هیچ کتابی این چنین تواتری به خود ندیده. متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآن را بدانند و متوجه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی‌خبری مانده و متوجه نشده‌اند تا جایی که بعضی از ایشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشته یکی از اصحاب و راوی آن عثمان می‌باشد، غافل از آنکه عثمان مردم را به قرائت واحد دعوت کرد، آن هم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شده بود، و این عمل مورد قبول اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم با تأیید علی بن ابیطالب علیه السلام بود نه اینکه عثمان قرآن خود را که مدّون کرده به زور بر سایرین تحمیل کرده باشد! خیر چنین نبوده، چون پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کیفیت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلاً یکی ﴿مَلِكِ﴾ یَوْمَ الدِّينِ و دیگری ﴿مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ می‌خواند. یکی ﴿يَطْهَرْنَ﴾ به تخفیف و دیگری ﴿يَطْهَرْنَ﴾ به تشدید طاء قرائت می‌نمود^(۱). خلیفه سوم که آن روز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلاً بیان می‌شود:

۶- عثمان به رأی اکثریت، قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب «البیان» ص ۱۷۱، ابو عبدالله زنجانی در «تاریخ القرآن» ص ۶۵، سیوطی در «الإتقان»، صاحب کتاب فهرست در «الفهرست»، بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که

۱- قرائت‌هایی را که مؤلف رحمته در مورد این دو کلمه نقل کرده‌اند، از قرائت‌های متواتر می‌باشد و همواره به عنوان بخشی از قرآن قرائت می‌شوند.

قابل ذکر است که ابوعمر، ابن عامر و عاصم در روایت شعبه آنرا «يَطْهَرْنَ» با سکون طاء خوانده‌اند. اما حمزه، کسائی و عاصم در روایت حفص آنرا «يَطْهَرْنَ» با تشدید خوانده‌اند. و در لفظ «مَلِكِ» قراء سبعة آنرا «مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ» خوانده‌اند جز روایت قالون از نافع که آنرا «مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ» خوانده است. بنابراین، تمامی این قراءات، متواتر است و ایمان به آن‌ها بر این مبنا که بخشی از قرآن کریم هستند، واجب است. [مُصحح]

پس از رسول خدا ﷺ اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آن هم در صدر اسلام زیاد موجب تشّت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل اندیش به فکر رفع اختلاف افتادند، کار به جایی رسید که معلّمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره پرداختند و قراء و حافظان قرآن در شام، یمن، عراق، آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و به واسطه مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادتر می شد به طوری که باعث تأثر یک نفر مسلمان فهمیده می شد. در این هنگام حدیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمینیه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قراء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء را اعلام و اظهار وحشت کرد و فریاد زد ای خلیفه رسول، أمّت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان شخصی را نزد حفصه فرستاد و قرآنی که نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آن جمله: زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث. و پس از آن امر کرد که قرآن را با چند نسخه موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آن طوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده^(۱) و خود عثمان نیز نظارت می کرد و سایر اصحاب رسول خدا ﷺ را نیز خواست و گفت آنچه نوشته می شود نظارت کنید و آن قرائتی که محلّ اتفاق و مشهور بین اصحاب و محقق باشد که همان «ما أنزل الله» می باشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخه قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود تهیه کردند. و سپس یک نسخه به بصره و یکی به کوفه و یکی به شام فرستادند و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرر شد که هر کس در هر شهری قرائت و استنساخ می کند، باید مطابق همان نسخه باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد. در «تاریخ القرآن» زنجانی می نویسد نسخه ای که به شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً به لنینگراد و سپس به جای دیگر نقل شد^(۲).

۱- اصل واقعه را بخاری در صحیح خود آورده است: ۶۹- کتاب فضائل القرآن، ح (۴۷۰۲)؛ و همچنین در سنن ترمذی (۳۱۰۴) و سنن نسائی الکبری (۷۹۸۸) و دیگران هم آن را روایت کرده اند.

۲- زنجانی، تاریخ القرآن (۴۵-۴۶).

۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی رضی الله عنه انجام داد

چنانکه در «تاریخ القرآن» زنجانی ص ۶۸ مسطور شده و ابن طاوس در کتاب «سعدالسعود» و سیوطی در «الإنقان» و شهرستانی در مقدمه تفسیر خود نوشته‌اند: عثمان به رأی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و به تأیید او و به اشاره او قرآن‌ها را جمع و نسخه‌های متحده‌ای مانند یکدیگر به وجود آورد. کتب از سوی بن علقمه مذکوره روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم علی بن ابیطالب رضی الله عنه در خطابه و خطبه خود می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، اللَّهُ، اللَّهُ، إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ، وَقَوْلُكُمْ: حَرَّاقُ الْمَصَاحِفِ، فَوَاللَّهِ مَا حَرَقَهَا إِلَّا عَنْ مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^(۱)، جَمَعْنَا، وَقَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقِرَاءَةِ الَّتِي اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا، يُلْقِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَيَقُولُ: قِرَائَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَائَتِكَ وَهَذَا يُجْرِي إِلَى الْكُفْرِ. فَقُلْنَا: مَا الرَّأْيُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَجْمَعَ النَّاسَ عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَإِنَّكُمْ إِنْ اخْتَلَفْتُمْ الْيَوْمَ كَانَ مِنْ بَعْدِكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا. فَقُلْنَا: نَعَمْ مَا رَأَيْتَ. فَأَرْسَلَ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ: يَكْتُبُ أَحَدَكُمَا وَيُمْلِي الْآخَرَ^(۲)، فَلَمْ يَخْتَلِفَا فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي حَرْفٍ وَاحِدٍ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: «التَّابُوتُ» وَقَالَ الْآخَرُ «التَّابُوتَةُ» وَاخْتَارَ قِرَاءَةَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ لِأَنَّهُ كَتَبَ الْوَحْيَ^(۳). یعنی فرمود: «ای مردم، خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده روی در امر عثمان و بدگویی به او خودداری کنید و از گفتن سوزاننده مصاحف به او خودداری نمایید، زیرا به خدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر پس از اشاره گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله. عثمان ما را جمع کرد و به ما گفت: چه می‌گویید در این قرائت که مردم آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آن مرد را ملاقات می‌کند و می‌گوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و این کار منجر به کفر می‌شود؟ پس ما گفتیم: رأی خود را بگو. گفت: می‌خواهم مردم را جمع کنم و متحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا گر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد؟ ما گفتیم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و زید بن ثابت و سعید بن عاص را حاضر کرد و گفت: یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سوره بقره آیه ۲۴۸ می‌باشد، پس یکی از ایشان گفت: «تابوت» به تاء مستطیل و دیگری گفت: «تابوتة» به تاء مستدیر. و قرائت زید

۱- تا اینجا زرقانی در مناهل العرفان آنرا ذکر کرده است (۱/۲۶۲)؛ و مصدر روایت را به ابوبکر انباری نسبت داده است.

۲- کل روایت تا اینجا در کتاب المصاحف ابن ابی داود، آمده، اثر شماره (۶۲).

۳- مرجع قبلی، اثر شماره (۵۶).

بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خدا ﷺ (و به تاء مستطیل نوشته شد).»

بنابر آنچه ذکر شد قرآنی که فعلاً در دسترس هشتصد میلیون مسلمان^(۱) است همان قرآن رسول خدا ﷺ و اصحاب او است و قرآنی است که به نظارت امیرالمؤمنین علیؑ و تصویب و تأیید او تهیه شده و آن حضرت در حُطَب نهج البلاغه همین قرآن معمول را حجت بر خلق و امام همه دانسته و امر به انتفاع و اتباع از آن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاده شده بود بر آن حضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لاقلاً گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب‌تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حق و باطل بود. اضافه بر اینکه آن حضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآن را واجب الاتباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید به آن رجوع کنند، چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسک به قرآن. و این حجت باقیه و معجزه متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف.

آقای خوئی در ص ۱۷۰ کتاب «البیان» می‌نویسد: نسبت دادن جمع قرآن را به خلفاء امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و اجماع اُمّت و مخالف عقل می‌باشد و اگر بگوییم جمع‌کننده قرآن ابوبکر بوده در ایّام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. و شکی نیست که عثمان نیز قرآن را جمع و مدوّن نموده در زمان خلافتش، اما نه به معنای اینکه آیات و سُور آن را به سلیقه خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه به این معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشّت و تفرقه در قرائت جلوگیری کرده و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشته. و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبی گفته: مشهور بین مردم این است که قرآن را عثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت به طریق واحد وادار کرد و آنهم با اشاره و اختیار مهاجرین و انصار^(۲). آقای خوئی می‌نویسد: عثمان مردم را وادار کرد به قرائت واحده، همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خدا ﷺ گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد^(۳). اما انتقادی که بر او داشتند این بود که چرا

۱- احتمالاً جمعیت مسلمانان در زمان نویسنده این اندازه بوده اما امروزه جمعیت مسلمانان به یک میلیارد رسیده است.

۲- نگا: سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، نوع ۱۸، ج ۱/ص ۱۰۳.

۳- سید خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، طبع کویت (ص: ۲۷۶-۲۷۷).

ولایات را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند. و چرا بعضی از قرآنهاى مخالف قرائت مشهور را از بین برد. و در ص ۱۷۳ می‌نویسد: اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق روایات آحاد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، دلیل بر این نمی‌شود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد بوده و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آنرا مصححت ندانسته، ولذا علی علیه السلام آنرا از جامعه برکنار داشته. به اضافه روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند ^(۱). و سنت خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش کند و مسلمین را وادار کند که به یکدیگر فحش و سب و لعن کنند و به جان هم بیفتند، پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی علیه السلام بوده در متن آن قرآن نبوده بلکه به عنوان توضیح بوده و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است.

۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از تواریخ و روایات مسلم می‌شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن به شکل کتابی جمع و مُدَوَّن شده، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا می‌باشد: ^(۲)

۱- مرجع قبلی (ص: ۲۴۳-۲۴۴).

۲- چنین دیدگاهی نادرست بوده و بلکه بر خلاف روایات حدیثی و تاریخی صحیح می‌باشد. حقیقت آن است که جمع قرآن کریم در طول مدت دو دوره صورت گرفت. در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین؛ و جمع قرآن در هریک از این دوره‌ها مزایا و ویژگی‌های خاص خود را داشته است. در توضیح این مسأله به مطالبی که برخی از علمای معاصر در این زمینه ذکر کرده‌اند اشاره می‌کنیم. (علمایی چون محمد علی صابونی در «علوم القرآن» و دکتر صبحی صالح در کتاب «مباحث فی علوم القرآن»):

الف) منظور از جمع قرآن و کتابت آن: جمع قرآن به دو معنا در نصوص وارد شده است: چنانکه در این آیه: ﴿إِن عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ﴾ [القیامة: ۱۷] «بر عهده ما است جمع و قرائت آن» جمع به معنای حفظ و به حافظه سپردن می‌باشد. و «جماع القرآن» به معنای حافظان قرآن می‌باشد. و معنای دوم جمع قرآن، کتابت آیات و سوره‌های آن به طور پراکنده می‌باشد یا فقط به معنای مرتب کردن آیات و نوشتن هر سوره در صحیفه‌ای جدا یا مرتب کردن آیات و سوره‌ها در یک مصحف می‌باشد. چنانکه هریک پس از دیگری مرتب شده باشد.

ب) جمع قرآن در عهد نبوت: جمع قرآن در عصر نبوت به دو صورت بوده است: جمع در سینه‌ها به وسیله حفظ و به خاطر سپردن آن و جمع در سطرها از طریق کتابت و نوشتن.

جمع قرآن در سینه‌ها: قرآن کریم بر پیامبر امی ﷺ نازل شد. تلاش رسول خدا متوجه حفظ و به خاطر سپردن قرآن به همان شیوهی نازل شده، بود؛ سپس آن را با درنگ بر مردم می‌خواند تا آن را حفظ نموده و به خاطر بسپارند. و این روش ضرورتی برای پیامبر امی بود که خداوند او را به سوی اعراب امی فرستاده بود. و شرایط امی - عادتاً - چنان ایجاب می‌کند که به حافظه و قوه نگه دارنده ذهن خود اعتماد کند. چرا که نه می‌تواند بخواند و نه می‌تواند بنویسد. امت عرب در زمان نزول قرآن، از ویژگی‌های نژاد عرب به طور کامل برخوردار بودند. از جمله حافظه نگه‌دارنده قوی و سرعت حفظ؛ شخص عربی صدها هزار بیت شعر حفظ می‌کرد و احساب و انساب را می‌دانست و آن‌ها را به خاطر می‌سپرد و تاریخ را می‌شناخت. و در میان آن‌ها کمتر کسی را می‌یافتی که از حسب و نسب بیگانه باشد یا اینکه «المعلقات العشر» را با وجود اشعار زیاد آن و دشواری حفظ آن، حفظ نباشد!! اما قرآن در میان آن‌ها نازل شده و با قوت بیان و زیبایی احکام و عظمت دلیل و برهانش آن‌ها را شگفت زده کرده و شعور و احساس آن‌ها را به خود جلب نموده و بر عقل و فکر و اندیشه آنان چیره شد. چنانکه تلاش آنان را متوجه کتاب معجد نمود و بدان روی آوردند و آن را حفظ نموده و آیات و سوره‌های قرآن را به خاطر سپرده و شعر را رها کردند. چرا که در قرآن روح زندگی را یافتند. اما رسول خدا ﷺ از حرص شدیدی که نسبت به حفظ قرآن داشت شب را با تلاوت قرآن در نماز و عبادت و تلاوت و تدبر در معانی آن می‌گذراند چنانکه پاهایش از کثرت قیام ورم می‌کرد و همه این‌ها در راستای عمل به امر خداوند متعال بود که فرمود: ﴿يَتَأْتِيهَا الْمُرْمَلُ ﴿۱﴾ فَمِ الْآيِلِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۲﴾ تَصَفَّهُهُ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿۳﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿۴﴾﴾ [المزمل: ۱-۴]: «ای گلیم بر خود پیچیده و یا بار رسالت متحمل شده، شب را قیام کن مگر اندکی، نیمی از آن و یا اندکی کمتر از آن؛ و یا بر آن بیفزا و قرآن را به تأنی و ترتیب قرائت نما بتأنی کامل.» بر این اساس عجیب نیست که رسول خدا سرور حافظان باشد و همه‌ی قرآن در قلب شریف او جمع شده باشد و نیز مرجع تمام مسلمانان در هر امری از قرآن باشد که به آن‌ها یاری می‌رساند.

صحابه نیز چنان بودند که در تلاوت قرآن و تکرار آن با یکدیگر مسابقه می‌دادند و تمام تلاش خود را در جهت حفظ و به خاطر سپردن آن به کار می‌بردند تا اینکه بتوانند آن را در نمازهای فرض شب و روز، به صورت سری و جهری بخوانند. و نیز در نوافل از آنها غافل نشده و و آن را به همسران و فرزندان خود در خانه بیاموزند. حتی اگر کسی در نیمه شب از کنار خانه آنان می‌گذشت صدای وزوزی چون وزوز زنبور از خانه‌های آن‌ها می‌شنید که چنین به تلاوت قرآن مشغول بودند. چنانکه رسول خدا ﷺ در تاریکی شب از کنار خانه‌های انصار می‌گذشت و نزد برخی از آن‌ها توقف کرده و قرآن می‌شنید. بسیاری از صحابه به حفظ قرآن کریم مشهور بودند. و رسول خدا ﷺ روح عنایت به قرآن را در وجود آنها می‌دید و کسانی از حافظان قرآن را به شهرها و روستاها می‌فرستاد تا به آنها قرآن بیاموزند و برای آنها قرآن بخوانند. چنانکه قبل از هجرت، مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم را به مدینه فرستاد تا به ساکنان مدینه اسلام را بیاموزند و بر ایشان قرآن را بخوانند و نیز پس از هجرت، معاذ بن جبل را به قصد آموزش حفظ و تعلیم به مکه فرستاد. عباد بن صامت می‌گوید: «چون کسی هجرت می‌کرد رسول خدا ﷺ او را نزد یکی از ما می‌فرستاد تا به او قرآن بیاموزد. و از مسجد رسول خدا چنان صدای تلاوت قرآن می‌آمد که رسول خدا صحابه را امر می‌کرد تا آرام‌تر تلاوت کنند که دچار اشتباه نشوند.»

از این جهت در زمان رسول خدا ﷺ تعداد حافظان قرآن مشخص نبود و برای اطلاع از تعداد آن‌ها همین کافی است که بدانیم تعداد کسانی که در جنگ یمامه شهید شدند حدود هفتاد نفر از حافظان بزرگ بودند. چنانکه به همین تعداد از حافظان در زمان رسول خدا در واقعه بئر معونه کشته شدند. والاترین ویژگی امت محمدی این است که این کتاب مقدس در سینه‌ها محفوظ است و در نقل آن به حفظ سینه‌ها و نه فقط به کتابت و نوشتن در مصحف‌ها اعتماد می‌شود... بر خلاف پیروان تورات و انجیل که هیچیک از آن‌ها را نمی‌یابیم تورات و انجیل را حفظ باشد. بلکه در حفظ آن‌ها تنها به آنچه نوشته شده تکیه دارند و بی‌توجه و نه برخاسته از قلب آن‌ها می‌خوانند و به همین دلیل است که تحریف و تبدیل در آن‌ها وارد شده است. اما خداوند متعال خود حفظ قرآن کریم را به عهده گرفته است و آن‌ها را برای حفظ آسان و میسر نموده است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷] «و بتحقیق آسان نمودیم این قرآن را برای یادگرفتن پس آیا یاد گیرنده‌ای هست.» و نیز آن‌ها را از تحریف و تبدیل به وسیله حفظ آن در سطرها و سینه‌ها حفظ کرده است. و این مصداق کلام الهی است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. «بدرستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن‌را نگاهبانیم.»

بی‌تردید این، عنایت و توجه خاص خداوند به قرآن مجید است و بلکه شرف بزرگی است که خداوند متعال تنها نصیب امت محمدی کرده است چنانکه بخش‌های مختلف آن‌ها در سینه‌ها قرار داده و کتاب را فرستاده که با آب شسته نمی‌شود.

این توضیح در مورد جمع کامل قرآن - به ترتیبی که امروزه آن‌ها در مصحف‌ها می‌بینیم - در سینه رسول خدا ﷺ و اصحابش بود. اما جمع قرآن به معنای کتابت آن، سه مرحله را پشت سر گذرانده است. مرحله اول در زمان رسول خدا ﷺ و پس از آن در عهد ابوبکر رضی الله عنه و در وهله آخر در دوران عثمان رضی الله عنه بوده است.

۱- جمع قرآن در قالب نوشته‌ها در عهد رسول خدا ﷺ: افرادی به عنوان کاتبان وحی در خدمت رسول خدا بودند که هرگاه آیاتی از قرآن نازل می‌شد آن‌ها را به نوشتن این آیات امر می‌کرد و این در راستای مبالغه در ثبت و ضبط آیات و کسب اطمینان و احتیاط بیشتر در مورد کتاب خداوند بود. چنانکه نوشتن و نوشته‌های ثبت شده، به حفظ آیاتی که خداوند متعال در سینه‌ها جای داده کمک می‌کند... اما کاتبان وحی از بهترین‌های اصحاب بودند که رسول خدا ﷺ آنان را برای این امر مهم انتخاب کرده بود... مشهورترین آن‌ها عبارتند از: خلفای راشدین، زید بن ثابت، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، معاویه بن أبوسفیان و افراد دیگری از صحابه بزرگوار رضی الله عنهم. هریک از آن‌ها مصحفی داشته و آنچه را می‌شنید یا از رسول خدا حفظ می‌کرد، در آن ثبت می‌نمود چون مصحف ابن مسعود و مصحف علی و مصحف عائشه و... قرآن را بر شاخه‌های نخل و سنگ‌های نازک و پوست یا برگ و استخوان و... می‌نوشتند. چراکه صنعت کاغذ نزد عرب شناخته شده نبود بلکه در میان امت‌های دیگر چون فارس و روم وجود داشت. اما در میان آنها منتشر و رایج نبود. بنابراین بر روی هر چیزی که در دسترس بود و قابلیت کتابت داشت، می‌نوشتند. از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «ما نزد رسول خدا قرآن را (با نوشتن آیات) بر روی پوست یا برگ تألیف (جمع) می‌کردیم. و این تألیف شامل ترتیب آیات بر حسب دستور رسول خدا و به امر خداوند متعال بود. و بر این اساس است که علما اتفاق نظر دارند که جمع قرآن امری توقیفی می‌باشد. به این معنا که ترتیبی را که امروزه در میان

آیات شاهد هستیم به امر و وحی خداوند بوده است. چنانکه روایت است که چون جبرئیل با آیه یا آیاتی نازل می شد به رسول خدا ﷺ می فرمود: «ای محمد، خداوند تو را امر کرده است که این آیه را در فلان قسمت از فلان سوره قرار دهی». و این چنین رسول خدا به صحابه می فرمود: آن را در فلان جای قرآن قرار دهید. و هر آنچه نوشته می شد در خانه رسول خدا گذاشته شده و هر یک از کاتبان وحی از آن نسخه برداری می کردند. و این گونه نسخه های کاتبان و صحف موجود در خانه رسول خدا به همراه حافظه صحابه با سواد و بی سواد، به حفظ قرآن کمک نمود و در راستای صیانت از آن دست به دست هم داد.

بسیار زود رسول خدا به جوار حق شتافت، پس از اینکه رسالت را ادا نمود و امانت را ابلاغ کرد و امت را نصیحت نمود و قرآن کریم را در سینه ها با ترتیب و صورتی که امروز در مصاحف شاهد هستیم، جمع نمود. تمام قرآن در عهد رسول خدا نوشته شد اما هنوز در یک مصحف جمع نشده بود و بلکه آیات و سوره های آن به صورت پراکنده بر روی پوست ها و برگ ها و استخوان ها و شاخه های نخل نوشته شده بود.

۲- جمع قرآن در عهد ابوبکر رضی الله عنه: چون ابوبکر صدیق عهده دار امر خلافت گردید با مشکلات و مصایب بزرگی مواجه شد. از جمله جنگ های رده که بین مسلمانان و پیروان مسیلمه کذاب روی داد و جنگ سخت پیمان که در آن بسیاری از قاریان صحابه شهید شدند و هفتاد نفر از بزرگ ترین حافظان قرآن کشته شدند. چنین شرایطی مسلمانان را نگران کرده و نیز این وضعیت بر عمر بن خطاب گران آمد پس نزد ابوبکر رفته او را در غم و اندوه دید و با وی در مورد جمع قرآن مشورت کرد. از ترس اینکه مبدا با مرگ حافظان ضایع گردد. ابوبکر در ابتدا نسبت به جمع قرآن تردید داشت اما پس از اینکه عمر با وی مشورت کرد و مصلحت این امر برای وی آشکار شد و خداوند سینه اش را برای این عمل بزرگ گشود و برای وی شرح صدر حاصل شد در پی زید بن ثابت فرستاد و این مسأله را با او در میان گذاشت و از او خواست که به جمع قرآن در یک مصحف بپردازد. زید نیز در ابتدا دچار تردید بود اما خداوند متعال سینه وی را برای این مهم گشود...

امام بخاری در صحیح، داستان این جمع را روایت کرده است که به خاطر اهمیت آن، نص روایت را نقل می کنیم: [أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه - وَكَانَ مِمَّنْ يَكْتُبُ الْوَحْيَ - قَالَ: أُرْسِلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ مَقْتَلِ أَهْلِ الْيَمَامَةِ (أي عقب استشهدا الحفّاظ السبعين في معركة اليمامة) وَعِنْدَهُ عُمَرُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ عَمَرَ أَتَانِي، فَقَالَ: إِنَّ الْقَتْلَ قَدْ اسْتَحَرَّ (أي كثر واشتد) يَوْمَ الْيَمَامَةِ بِالنَّاسِ، وَإِنِّي أَحْسَى أَنْ يَسْتَحَرَّ الْقَتْلَ بِالْقُرَّاءِ فِي الْمَوَاطِنِ، فَيَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَنْ تَجْمَعُوهُ، وَإِنِّي لَأَرَى أَنْ تَجْمَعَ الْقُرْآنَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: قُلْتُ لِعُمَرَ: «كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟» فَقَالَ عُمَرُ: هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِيهِ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ لِدَلِّكَ صَدْرِي، وَرَأَيْتُ الَّذِي رَأَى عُمَرُ، قَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: وَعُمَرُ عِنْدَهُ جَالِسٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ، وَلَا تَنْتَهَمِكَ، «كُنْتُ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ»، فَتَسَبَّحَ الْقُرْآنَ فَاجْمَعُهُ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ أَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ، قُلْتُ: كَيْفَ تَفْعَلَانِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ النَّبِيُّ ﷺ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللَّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَتَسَبَّحْتُ الْقُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الرَّقَاعِ وَالْأَكْتَابِ، وَالْعُسْبِ وَصُدُورِ الرَّجَالِ، وَكَانَتْ الصُّحُفُ الَّتِي جُمِعَ

فِيهَا الْقُرْآنُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ: «از زید بن ثابت انصاری - یکی از کاتبان وحی - روایت است که می‌گوید: پس از کشته شدن سربازان اسلام در جنگ یمامه (شهید شدن هفتاد نفر از حافظان قرآن در جنگ یمامه) ابوبکر کسی را به دنبال من فرستاد درحالی‌که عمر نیز نزد او بود. پس ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می‌گوید: کشتار مردم در جنگ یمامه بسیار شدید بود، بیم آن دارم که کشتار حافظان قرآن در جنگ‌های مختلف، بخش‌های زیادی از قرآن را از بین ببرد مگر آنکه قرآن را جمع کنید و مصلحت را در آن می‌بینم که قرآن را جمع کنید. ابوبکر می‌گوید: به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام دهم که رسول الله آن را انجام نداده است. عمر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک است. عمر پیوسته در این مورد اصرار داشت تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای انجام این مهم گشود و رأی و نظر عمر را مصلحت دیدم. زید بن ثابت می‌گوید: و عمر نزد ابوبکر نشست و سخن نمی‌گفت. ابوبکر گفت: تو (ای زید) مردی جوان و هشیار هستی و ما تو را (به دروغ و فراموش کاری در این امر) متهم نمی‌کنیم. تو برای رسول خدا وحی را می‌نوشتی. پس (نسخه‌های قرآن را) جستجو کن و آن را جمع کن. زید بن ثابت می‌گوید: به خدا سوگند اگر ابوبکر مرا به انتقال یکی از کوه‌ها مکلف می‌کرد برایم دشوارتر از این نبود که مرا به جمع قرآن دستور دهد. من گفتم: چگونه کاری را انجام می‌دهید که پیامبر نکرده است؟ ابوبکر گفت: به خدا که این کاری نیک است. من پیوسته با وی مناقشه می‌کردم تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای پذیرش و انجام این امر گشود. چنانکه برای ابوبکر و عمر در این مورد شرح صدر حاصل شده بود. سپس برخاستم و در جستجوی نسخه‌های مختلف قرآن برآمدم و آن را از روی پاره‌های کاغذ و چرم و استخوان شانه و برگ‌های درخت خرما و سینه‌های مردم جمع کردم... صحیفه‌هایی که جمع شده بود نزد ابوبکر بود تا اینکه به جوار حق شتافت و پس از او نزد عمر بود تا اینکه او نیز به جوار حق شتافت. و پس از آن نزد (ام المومنین) حفصه بنت عمر نگه داری می‌شد.»

روند جمع قرآن: زید بن ثابت رضی الله عنه در روند جمع قرآن شیوه‌ای در نهایت دقت و استواری انتخاب نمود که در واقع ضمانت وجود این کتاب را به دنبال داشت. روشی که شایسته و سزاوار چنین امری است و لازمه آن ثبت و ضبط دقیق می‌باشد. زید بن ثابت در ادای این تکلیف تنها به آنچه خود حفظ داشت و خود نوشته بود و آنچه از رسول خدا شنیده بود اکتفا نکرد بلکه به تحقیق و بررسی در این زمینه پرداخت و خود را مکلف نمود تا در جمع قرآن به دو مصدر اعتماد کند: الف) آنچه در سینه‌ها حفظ شده است. ب) آنچه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است. و باید هر دو این امور «حفظ و کتابت» همراه می‌بودند. و حتی از شدت حرص و احتیاطی که در این امر داشت هیچ مکتوبی را نمی‌پذیرفت تا اینکه دو شاهد عادل گواهی می‌دادند که آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است. حدیثی که ابوداود در سنن روایت کرده بر این مطلب دلالت دارد. آنجا که می‌گوید: «عمر آمد و گفت: هرکس بخشی از قرآن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرده با آن بیاید. و در آن زمان قرآن را در صحیفه‌ها و استخوان‌ها و شاخه‌های نخل می‌نوشتند. و از هیچ‌کس چیزی را نمی‌پذیرفت مگر اینکه دو شاهد به آن گواهی می‌دادند.» و از این قبیل است روایت دیگری که ابوداود ذکر کرده است: «ابوبکر به عمر و زید گفت: کنار در مسجد بنشینید و هرکس با دو گواه در مورد بخشی از کتاب الله آمد، آن را مکتوب کنید.» ابن حجر می‌گوید: «منظور از دو گواه، حفظ و کتابت می‌باشد... سخاوی می‌گوید: «منظور این است که آن دو گواهی دهند که این مکتوب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است.» و چنین روشی در نهایت استواری و دقت می‌باشد که ابوبکر صدیق آن را برای زید بن ثابت ترسیم نمود.

مزایای مصحف ابوبکر صدیق:

صحیفه‌هایی که در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه (در یک مصحف) گردآوری شد با ویژگی‌هایی ممتاز بود که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

الف) تحقیق و بررسی دقیق و استواری کامل؛

ب) در این مصحف جز آنچه عدم نسخ تلاوتش ثابت نشده بود، ثبت گردید.

ج) اجماع امت بر آن و تواتر آیاتی که در آن ثبت گردید.

این ویژگی‌ها باعث شد تا صحابه از ابوبکر صدیق به نیکی یاد کنند چرا که باعث حفاظت قرآن کریم از ضایع شدن گردید. و البته این به توفیق خداوند متعال و یاری و مدد او بود. علی رضی الله عنه می‌گوید: «در جمع مصحف‌ها بیشترین پاداش از آن ابوبکر است؛ خداوند ابوبکر را رحمت کند او اولین کسی بود که کتاب الله را جمع کرد.» برآستی جمع قرآن افتخاری جاویدان برای ابوبکر صدیق می‌باشد که به خاطر آن تاریخ پیوسته از ابوبکر به سبب توجیه و نظارت و از زید بن ثابت به دلیل اجرا و عمل، به نیکی یاد خواهد کرد.

اما جمع قرآن در زمان ابوبکر در یک مصحف به این معنا نیست که در آن زمان نزد صحابه مصحف‌های دیگری که پیش‌تر در آن‌ها قرآن را بنویسند وجود نداشته است و این امر با اینکه بعضی از صحابه مصحف‌های خاص خود را داشتند منافاتی ندارد. اما این مصحف‌ها ویژگی‌های مصحف ابوبکر صدیق رضی الله عنه را نداشت و ویژگی‌هایی چون دقت و بررسی و تحقیق و اکتفا به آنچه تلاوتش منسوخ نشده و متواتر بودن آن و اجماع امت در مورد آن و شامل بودن حروف سبعة؛

سوال: چرا قرآن کریم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک مصحف جمع نشد؟

زیرا؛

الف) قرآن به یک‌باره و به صورت هم‌زمان نازل نشد بلکه به صورت پراکنده نازل شد و جمع کردن آن قبل از کامل شدن نزول آن ممکن نبود.

ب) برخی از آیات نسخ می‌شد و زمانی که برخی از آیات در معرض نسخ باشند چگونه ممکن است در یک مصحف جمع شوند.

پ) ترتیب آیات و سوره‌ها بر مبنای زمان نزول نبود چنانکه برخی از آیات در آخرین سال‌های نزول وحی نازل می‌شد درحالی‌که ترتیب آن‌ها در اوایل سوره‌ها بود و این مقتضی تغییر مکتوب بود.

ت) فاصله زمانی بین آخرین آیات نازل شده و وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار کوتاه بود چنانکه آخرین بخشی که از قرآن نازل شد: ﴿وَأَنْقُضُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱] بود درحالی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه شب پس از نزول آن به جوار حق شتافت. و این مدت بسیار کوتاه بود و نیز امکان جمع قرآن قبل از کامل شدن نزول آن نبود.

ح) نیاز به جمع قرآن در یک مصحف چنانکه در زمان ابوبکر رضی الله عنه احساس می‌شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطرح نبود چرا که مسلمانان در خیر و امنیت به سر می‌بردند و قاریان بسیار و از فتنه در امان بودند بر خلاف وقایعی که در دوران ابوبکر رضی الله عنه رخ داد و بسیاری از حافظان کشته شدند و ترس از بین رفتن قرآن محسوس بود.

خلاصه مطلب: اگر در چنین شرایطی که ذکر نمودیم قرآن در یک مصحف جمع می‌شد هرگاه نسخ یا امری رخ می‌داد پیوسته قرآن در معرض تغییر و تبدیل بود و این درحالی بود که ادوات کتابت چنان که باید در دسترس نبود. و شرایط به گونه‌ای بود که امکان ترک مصحف قدیمی و اعتماد به مصحف جدید نبود چراکه این امکان وجود نداشت در هر ماه یا هر روز مصحف جدیدی دربرگیرنده تمام آیات نازل شده تهیه گردد. اما زمانی که نزول قرآن به اتمام رسید و رسول خدا ﷺ فوت نمود و بحث نسخ آیات منتفی گردید و ترتیب قرآن به طور کامل دانسته شد امکان جمع آن در یک مصحف میسر گردید و این کاری بود که خلیفه راشد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنرا انجام داد.

۳- جمع قرآن در عهد عثمان رضی الله عنه: اما سبب جمع قرآن در زمان عثمان با شرایط بوجود آمده در زمان ابوبکر متفاوت بود. فتوحات اسلامی در زمان عثمان گسترش یافته بود و مسلمانان در شهرها و سرزمین‌ها مختلف پراکنده بودند و در هر یک از سرزمین‌های اسلامی قرائت صحابه‌ای که به آن‌ها قرآن می‌آموخت مشهور شده بود. چنانکه اهل شام قرآن را بر مبنای قرائت ابی بن کعب و اهل کوفه آن‌را به قرائت عبدالله بن مسعود و دیگران به قرائت ابوموسی اشعری می‌خواندند. و میان آن‌ها در زمینه حروف ادا و وجوه قراءات اختلاف وجود داشت چنانکه نزدیک بود کار به نزاع و تفرقه کشیده شود و برخی از آن‌ها یکدیگر را (به سبب اختلاف قرائت) تکفیر کنند. از ابوقلابه روایت است که می‌گوید: در زمان خلافت عثمان هر یک از قاریان قرائتی را به مردم می‌آموختند. بچه‌ها در ملاقات هم بر سر این مسأله اختلاف می‌کردند و این اختلاف تا حد معلمان و قاریان بالا گرفت چنانکه برخی یکدیگر را تکفیر می‌کردند. چون عثمان رضی الله عنه از این مسأله اطلاع یافت به خطبه ایستاده و فرمود: «شما نزد من اختلاف کردید پس کسانی که در شهرهای دیگر از من دور هستند اختلاف‌شان بیش از این خواهد بود». از این جهت و با مشاهده این شرایط، عثمان با دیدگاه خوب و نافذ خود تصمیم گرفت تا شکاف ایجاد شده را قبل از اینکه بیش از پیش رشد کند، مانع شود و بیماری بوجود آمده را قبل از اینکه درمان آن دشوار شود از ریشه درآورد. از این‌رو بزرگان صحابه و صاحب‌نظران و دانشمندان آن‌ها را جمع نمود و با آن‌ها در جهت ریشه کن نمودن فتنه و اختلافی که برپا شده بود مشورت کرد. پس همگی به این نتیجه رسیدند که امیر مومنان چند مصحف نسخه‌برداری کند و به هر سرزمین و شهری یک مصحف از آن‌را بفرستد. و مردم را به سوزاندن مصحف‌های دیگر امر کند تا اینکه در باب قرائت‌های مختلف، نزاع و اختلافی میان مسلمانان نباشد. بنابراین عثمان رضی الله عنه به تنفیذ این تصمیم حکیمانه همت گمارد. و این کار را به چهار نفر از بهترین اصحاب و حافظان مورد اطمینان سپرد: زید بن ثابت و عبد الله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن هشام که همگی آن‌ها از مهاجرین و قریش بودند جز زید بن ثابت که از انصار بود. این عمل بزرگ در سال ۲۴ هجری اتفاق افتاد. و به این چهار نفر دستور داده شد چون در مورد قرائت‌ها دچار اختلاف شدید بر مبنای زبان قریش بنویسند چرا که قرآن بر زبان آن‌ها نازل شده است. و عثمان از حفصه بنت عمر خواست تا مصحفی را که در اختیار دارد به او بدهد، یعنی همان نسخه‌ای که ابوبکر آنرا جمع کرده بود تا از آن نسخه برداری کند و سپس به او بازگرداند. و او نیز چنین کرد تا اینکه به تمام سرزمین‌های اسلامی فرستاده شود. بنابراین سبب جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان «اختلاف قاریان» در قرائت قرآن بود.

و عثمان برای اینکه مردم را به دریافت قرآن از طریق نقل سینه به سینه و اعتماد آن‌ها بر حفظ و عدم تکیه به نسخه‌برداری و کتابت تشویق کند، همراه هر مصحف حافظی را که قرائت وی با مصحف همخوانی داشت به

دلیل اول: خبر متواتری که فِرَقِ مسلمین از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي» و یا «كِتَابَ اللَّهِ وَسِتِّي»^(۱). یعنی من دو چیز گران‌بها را در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و هُوَ «الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ» که آن بزرگتر است. بنابراین، رسول خدا ﷺ کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان امت گذاشته و چنین استفاده می‌شود که قرآن به شکل کتابی بوده مدوّن، نه اینکه آیات متفرقه‌ای در احجار، برگ‌ها، سنگ‌ها و پوست‌ها باشد. و دیگر اینکه متعدّد بوده، که در دسترس همه باشد و الاّ اگر یک قرآن باشد، آن‌هم تحت نظر وصی خود در میان صندوقی مُقَفَّل بگذارد صدق تارک فیکم نمی‌کند.

دلیل دوم: آیات خود قرآن که مکرّر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر به شکل کتاب مدوّن نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود، مثلاً در آیه ۱۱۹ سوره آل عمران فرموده:

سرزمین‌های مختلف می‌فرستاد. چنانکه زید بن ثابت قاری مصحف مدینه و عبدالله بن سائب قاری مکه و مغیره بن شعبه قاری شام و ابوعبدالرحمن سلمی قاری کوفه و عامر بن عبدالقیس قاری بصره بود.

کوتاه کلام اینکه جمع قرآن کریم به معنای حفظ و به خاطر سپردن کامل آن به ترتیب آیات و سوره‌ها - چنانکه در مصحف‌های امروزی شاهد هستیم - در زمان رسول خدا ﷺ و قبل از وفاتش اتفاق افتاد. اما جمع به معنای کتابت آن در سه مرحله انجام شد. مرحله اول در زمان رسول خدا ﷺ؛ چنانکه تمام قرآن در عهد و زمان رسول خدا نوشته شد اما آیات و سوره‌های آن به صورت پراکنده در وسایل رایج کتابت در آن زمان بود مانند پارچه‌های کاغذ، شاخه‌های درخت خرما، استخوان کتف و پوست‌ها؛ اما مرحله دوم در زمان ابوبکر صدیق بود. او اولین کسی بود که قرآن را در یک مصحف با ترتیب آیات و سوره‌های آن چنانکه از رسول الله ﷺ روایت شده بود، جمع آوری کرد. و این با اعتماد به قرآن مکتوب نزد رسول خدا ﷺ که پراکنده بود و آنچه در سینه‌های اصحاب حفظ شده بود، انجام شد. و مرحله سوم جمع به معنای کتابت در عهد عثمان بود. و این مرحله از جمع قرآن در قالب نسخه‌برداری از نسخه‌ای بود که در عهد ابوبکر رضی الله عنه جمع شده بود تا اینکه به سرزمین‌های اسلامی فرستاده شود. [مُصحح]

۱- به مانند همین لفظ یا الفاظ نزدیک به آن: امام مسلم در صحیحش، ۴۴- کتاب فضائل الصحابة/۴- باب من فضائل علي بن أبي طالب، (۳۷)؛ دارمی در مستدش، ۲۳- کتاب فضائل القرآن/باب ۱؛ ابن ابی شیبۀ در المصنّف، ۱۳۳/۶، شماره (۳۰۰۸۱)؛ ابن سعد در الطبقات الكبرى (۱۹۴/۲)؛ ترمذی در سننش (۳۷۸۶) و (۳۷۸۸)، و نسائی در السنن الكبرى (۸۰۹۲) و (۸۴۱۰)؛ امام احمد در مستدش، ۱۱۸/۱، (۹۵۲)، ۱۴/۳، (۱۱۱۲۰) و ۱۷/۳، (۱۱۱۴۸) و ۲۶/۳، (۱۱۲۲۹) و ۵۹/۳، (۱۱۵۸۲)؛ و ابو یعلی در مستدش، ۲۹۷/۲، شماره (۱۰۲۱)؛ و غیر از این‌ها روایت کرده‌اند. و حافظ ابن حجر هیثمی می‌گوید: «بدان حدیث تمسک (به ثقلین) را حدود بیست و چند صحابی از طرق مختلف روایت کرده‌اند.» (الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰).

[آل عمران: ۱۱۹].

﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾^(۱)

که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدوّن بوده به شکل کتابی که خدا ایمان به تمام آنرا خواسته؛ و در سوره بقره آیه ۲ فرموده:

[البقره: ۲].

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^(۲)

و در آیه ۷ آل عمران فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾
[آل عمران: ۷].

«آن خدا خدایی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکّمات است و آن امّ الکتاب و اصل کتاب است و قسمت دیگر از آن متشابهات است».

و چنین سخنی در جایی گفته می‌شود که کتاب مدوّن مجموعی باشد دارای دو قسمت، سپس بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنان است. و مانند آنکه در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

[النحل: ۸۹].

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^(۳)

که به کتاب مدوّن معینی گفته می‌شود که در آن بیان هر چیزی می‌باشد و مانند آنکه در سوره آل عمران آیه ۳ فرموده:

﴿وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۴﴾ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ﴾^(۴) [آل عمران: ۳-۴].

چنانچه نمی‌توان گفت مقصود از تورات و انجیل کتاب مدوّن نبوده بلکه پس از موسی و عیسی علیهما السلام مدوّن شده همینطور نمی‌توان گفت کتابی مدوّن نزد محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه پس از فوت او مدوّن شده، اگر به حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام کتابی مدوّن در زمان خودشان نازل نبوده ﴿عَائِيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ﴾^(۵) که در سوره بقره آیه ۵۳ ذکر شده نعوذ بالله غلط است. پس همانطور که

۱- «و شما به همه کتاب ایمان می‌آوردید».

۲- «این است کتابی که در آن شکی نباشد».

۳- «و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانست برای هر چیزی (از امور دینی)».

۴- «و فرو فرستاد تورات و انجیل را* از پیش برای هدایت مردم و نازل نمود فرقان را».

۵- «به موسی کتاب و جداکننده حق و باطل را عطا کردیم».

نمی‌توان گفت در زمان موسی علیه السلام کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده، همین‌طور نسبت به قرآن نمی‌توان چنین سخنی گفت. و اینکه خدا در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۱) [الأنعام: ۳۸].

که الف و لام‌الکتاب اشاره به همان کتاب مدوئی می‌باشد که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و همه چیز در آن ذکر شده و اگر چنین نبود مردم سؤال می‌کردند: کوان کتاب؟ و همچنین آیات دیگری که فرموده:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ﴾^(۲) [الأنعام: ۱۵۵].

و فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾^(۳) [الشوری: ۱۷].

و: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ...﴾^(۴) [النساء: ۱۰۵].

و در سوره یونس آیه ۳۷ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ

وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^(۵) [یونس: ۳۷].

که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعه مدوئی بوده به شکل کتاب، و الا چند آیه متفرقه میزان صحّت و سقم تمام مطالب دینی نمی‌شود. و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و بعداً به وجود آمده، یعنی پس از وفات آن حضرت به دست علی علیه السلام و یا به دست عثمان مدوّن شده، تمام این آیات قرآن را تکذیب کرده و چنین کسی را نمی‌توان مسلمان نامید. آری، تفرقه و نفاق ریشه اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیت مسلمین و کتاب الهی آنان را برده و خودشان به دست خود احادیث ضد قرآنی جعل کردند و گویا خواسته‌اند که لطمه به اعتبار قرآن بزنند، اگرچه خدا فرموده:

۱- «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم».

۲- «و این (یعنی قرآن) کتابی است که با برکت نازل کردیم آن را پس آن را پیروی کنید».

۳- «خداست که نازل کرده این کتاب را بحق و نازل کرده میزان را».

۴- «براستی که ما نازل کردیم بسوی تو این کتاب را بحق تا بین مردم به آنچه خدا ارائه داده به تو حکم کنی».

۵- «و این قرآن ساخته افترائی غیرخدا نبوده ولیکن تصدیق آن چیزی است که جلو او بوده و می‌باشد، و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد».

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...﴾^(۱) [الصف: ۸].

ملاحظه کنید دو فرقه شیعه و سنی آمدند هر یک برای اعتبار خود و کوییدن طرف اخباری جعل کردند ضد تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خدا ﷺ، علی عليه السلام خانه نشست و قرآن را جمع کرد و به شکل کتاب نموده و قرآنی را که خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مَقْفَل گذاشت و آنرا نزد وصی خود امام حسن عليه السلام مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت: راوی این خبر به خدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی عليه السلام در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجت و امام دانسته و در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه و سایر خُطَب خود مردم را به آن ترغیب کرده و خود از قرآن مخفی نام نبرده به اضافه حق تعالی مکرر در قرآن فرموده: ای مسلمین قرآن به سوی شما و برای شما نازل شده مانند آیه ۱۷۴ سوره نساء:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^(۲)

[النساء: ۱۷۴].

و در سوره بقره آیه ۱۳۶ فرموده:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾^(۳)

[البقرة: ۱۳۶].

و در آیه ۱۸۵ فرموده:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^(۴)

[البقرة: ۱۸۵].

و در سوره زمر آیه ۴۱ فرموده:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ﴾^(۵)

[الزمر: ۴۱].

باید گفت: نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خدا ﷺ کتابی نبوده و پس از رسول خدا ﷺ هم کتابی در صندوقی مَقْفَل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی عليه السلام پس از مدتی آمده چنین و چنان کرده.

۱- «می خواهند نور خدا را به دهانهایشان خاموش کنند و خدا کامل کننده نور خویش است».

۲- «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را».

۳- «بگوئید به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم».

۴- «ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن، در حالیکه قرآن هدایت است برای مردم».

۵- «ما این کتاب را برای مردم بر تو بحق نازل کردیم».

و از آن طرف ستیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع‌کننده قرآن پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی به جامعه مسلمین نمود و آنان را از بی‌کتابی نجات داد و در بعضی از اخبار دیگرشان جامع قرآن خلیفه دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده^(۱)، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب «البیان» و «الإتقان» این

۱- اینکه مؤلف رحمته می‌گوید اهل سنت به وضع و جعل احادیثی مبنی بر بالا بردن مقام خلفا و اثبات نقش آن‌ها در خدمت به اسلام و قرآن دست زدند، نادرست است؛ زیرا:

الف) علمای اهل سنت بر تحریم روایت حدیث موضوع و عمل به آن اجماع دارند چنانکه روایت چنین حدیثی برای کسی که موضوع بودن آن را می‌داند حلال نیست مگر اینکه درجه و مرتبه حدیث و موضوع بودن آن را بیان کند. امام نووی در شرح بر صحیح مسلم می‌گوید: «اهل حل و عقد بر تحریم دروغ بستن به مردم اجماع دارند پس دیدگاه آنان در مورد دروغ بستن به کسی که قول او شریعت است و کلام وی وحی و دروغ بستن به او در واقع دروغ بستن به خداوند است، چگونه خواهد بود؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. [النجم: ۳-۴] «و از هوای نفس سخن نگوید. نیست این قرآن جز وحیی که وحی می‌شود.» و رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ كَذِبًا عَلَىٰ لَيْسَ كَكَذِبِ عَلَىٰ أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [متفق علیه] «دروغ بستن به من همچون دروغ بستن به دیگران نیست، هرکس عمداً به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را در آتش آماده ببیند.» و فرمودند: «مَنْ حَدَّثَ بِحَدِيثٍ وَهُوَ يَرَىٰ أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَذَّابِينَ». [مسند أحمد، وهو صحیح] «هرکس حدیثی را روایت کند که دروغ بودن آن را می‌داند، وی یکی از کذابان است.» این وعید شدید در حق کسی است که حدیثی را روایت می‌کند و می‌داند دروغ است؛ و به طریق اولی در حق آنکه حدیثی را روایت می‌کند که دروغ بودن آن را می‌داند و از آن سخن نمی‌گوید مصداق دارد. برآستی چگونه کسی که این احادیث را روایت می‌کند و آن‌ها را بین مردم نشر می‌دهد عمداً به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندد!!

ب) خداوند متعال تعداد زیادی از افراد امین و مخلص امت اسلامی را توفیق داد که در برابر جعل و جعل‌کنندگان به پا خاسته و به تعقیب آن‌ها پردازند و اخبار و روایات صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا نموده و تلاش بی‌وقفه‌ای در راستای حفظ شریعت و اصول آن از خود نشان دهند. اینک به بخشی از تلاش و عملکرد علمای اهل سنت در برابر جعل و جعل‌کنندگان می‌پردازیم:

۱- جمع احادیث ثابت: احادیث ثابت در سینه‌های راویان مدون و در لابلاي کتاب‌ها نوشته شده بود. و این احادیث و آن راویان در سراسر عالم پراکنده بودند. زمانی که قرن فتنه وارد شد و اخبار و احادیث ساختگی و جعلی و موضوع انتشار یافته و افزایش یافت، علمای غیور اسلام نسبت به ضایع شدن سنت ترسیدند پس به سوی صحابه شتافتند تا روایات و احادیث را از آن‌ها بشنوند و از آن‌ها سوال کنند چنانکه به کتاب‌های آن‌ها روی آورده و به حفظ آن‌ها پرداختند. و زمانی که وضع و جعل احادیث رو به افزایش نهاد و زنادقه و امثال آن‌ها به نوشتن احادیث و روایات موضوع روی آوردند و آن‌ها را در میان احادیث صحیح جای دادند، فکر جمع حدیث در طبقه امام زهری و پس از آن

چون ابن جریج و سفیان ثوری و مالک ظهور کرد. پس به تدوین حدیث چنانکه به آن دست پیدا می‌کردند پرداختند سپس به جستجوی احوال روایات پرداخته و روایاتی را که موضوع بودن آن‌ها برایشان آشکار می‌شد، کنار می‌گذاشتند. و چنان بودند که ابوداود می‌گوید: بسیار اجتهاد نموده و به کمتر از هزار حدیث مرفوع متصل دست یافتند. و کتاب‌هایی را در صحاح و مسانید و موطآت و معاجم و ... تالیف کردند. از مشهورترین این کتاب‌ها موطا امام مالک و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن اربعه می‌باشد. و این‌گونه احادیث صحیح گردآوری شد و از پلیدی وضع و جعل و ملحقات آن پاک گردید.

۲- توجه به اسناد: علما خطر ویرانگر وضع و جعل روایات و احادیث را درک نمودند بنابراین به محافظت از سنت روی آورده و تلاش خود را متوجه سنت نمودند. پس به اسناد روی آورده و پس از توثیق کسانی که برای آن‌ها روایت کرده‌اند به جستجوی احوال راویان پرداخته و قبل از متن روایت، اسناد آن‌را درخواست می‌کردند. چرا که سند برای خبر همچون نسب برای انسان است. امام محمد بن سیرین در این زمینه می‌گوید: «آن‌ها از اسناد نمی‌پرسیدند اما چون فتنه رخ داد گفتند: راویان خود را برای ما نام ببرید. پس بعد از بررسی راویان احادیث اهل سنت پذیرفته شده و احادیث اهل بدعت پذیرفته نمی‌شد.» و یکدیگر را به توجه به سند و سوال از آن توصیه می‌کردند. هشام بن عروه می‌گوید: «إذا حدثك رجل بحدیث، فقل عن من هذا» چون کسی حدیثی را برای تو روایت کرد، پس بگو این حدیث از چه کسی روایت شده است».

۳- فعالیت علمی مضاعف در قواعد حدیث: چون پدیده وضع و جعل احادیث ظهور کرد علما تلاش و فعالیت خود را به طور یکسان در بحث روایت و درایت مضاعف نمودند. چنانکه قوانینی را بیان داشتند که بوسیله آن‌ها احادیث و روایات صحیح از سقیم مشخص می‌شد. و آن‌ها را بر اصولی که تاسیس نمودند استوار کردند تا اینکه احکام خود را بر آن‌ها بنا کنند. از جمله: الف) فن تاریخ: تا اینکه از این طریق تاریخ راوی و وفات وی مشخص گردد. سفیان ثوری می‌گوید: «لما استعمل الرواة الكذب، استعملنا لهم التاريخ»: «چون راویان به کذب و دروغ روی آوردند، ما نیز برای آن‌ها تاریخ را مشخص نمودیم». ب) فن جرح و تعدیل: به این وسیله می‌توانستند احوال راویان را بشناسند و وضع و جعل کنندگان را مشخص کنند. پ) بررسی کیفیت تحمل حدیث و دریافت راویان از یکدیگر؛ از این طریق علما اتصال و انقطاع روایات را تشخیص می‌دادند. و نیز قواعد دیگری در حد توان انسانی در این زمینه برشمردند تا در دین‌شان احتیاط لازم را رعایت کرده باشند. و این‌گونه صحیح‌ترین و دقیق‌ترین قواعد را برای اثبات تاریخی بیان داشتند.

۴- نقد راویان و تعقیب دروغگویان: برآستی در نقد راویان سختی‌های زیادی را برداشت نمودند. و به بررسی راویان و زندگی و تاریخ و سیرت و امور آشکار و نهان آن‌ها پرداختند و در این زمینه از کسی نمی‌ترسیدند و به ملامت ملامت کنندگان توجهی نداشتند و مشهور بودن راوی به ورع و تقوی، آن‌ها را از جرح وی بازداشت. امام نووی می‌گوید: «بدان که جرح راویان جایز بلکه به اتفاق واجب است. چراکه در راستای حفظ و صیانت از شریعت، نیاز به آن ضروری است. جرح راویان از مصادیق غیبت حرام نیست و بلکه از مصادیق نصیحت برای الله و رسولش و مسلمانان می‌باشد.» و چنانکه با سلاح فکر و اندیشه به جنگ با راویان دروغگو و کذاب رفتند نیز با سلاح دست و زبان به پیکار با آن‌ها برخاستند. چنانکه برخی از آن‌ها به جنگ با قصه‌گویان و کذابین برخاسته و آن‌ها را از روایت

حدیث بازداشتند. ابن عبدالله بن عمر است که چون وارد مسجد می‌شود و قصه‌گویی را می‌بیند که به قصه پردازی مشغول است از مسئولین می‌خواهد که او را از مسجد بیرون کنند و آنان نیز او را بیرون می‌کنند. و نتیجه چنین عملکرد فراری شدن بسیاری از کذابین بود و این باعث بوجود آمدن بینشی در میان عموم مردم شد که بوسیله آن میان محدثین و کذابین تشخیص می‌دادند.

۵- تألیف در مورد جعل کنندگان حدیث: علما در تألیفات خود به وضع کنندگان پرداخته‌اند تا اینکه دیگران پس از آن‌ها ایشان را بشناسند و از احادیث آن‌ها دوری کنند. بسیاری از علما به تألیفاتی در این زمینه به ویژه در باب راویان ضعیف و متروک پرداختند. و در آن‌ها به ذکر اسامی وضع کنندگان و اوصاف و اقوال علما در نقد و جرح آن‌ها پرداختند. و از این قبیل است کتاب‌های «الضعفاء» تألیف امام بخاری، نسائی، ابوحاتم، ابن حبان، عقیلی، ابن عدی جرجانی و... و همچنین اسامی وضع کنندگان را در کتاب‌های تاریخ درج کرده‌اند. کتاب‌های تاریخی که در باب اسامی راویان و اخبار آن‌ها تصنیف شده‌اند. مانند تاریخ کبیر و اوسط و صغیر بخاری، تاریخ بغداد خطیب تبریزی، تاریخ اصفهان ابونعیم اصفهانی، تاریخ جرجان سهمی، تاریخ دمشق ابن عساکر، المنظم ابن جوزی و... و پس از این علما، حافظ ذهبی آمده و کتابش «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» را تألیف نمود. محتوای این کتاب که در چهار جلد ضخیم به چاپ رسید، شامل ذکر اسامی کذابین و وضعین می‌باشد و پس از آن به کسانی که به وضع حدیث متهم هستند پرداخته است، و پس از ایشان، حافظ ابن حجر با کتاب «لسان المیزان» مطالب مهمی را بر کتاب میزان الاعتدال ذهبی افزودند.

۶- تألیف در باب موضوعات: بسیاری از علما احادیث و روایات موضوع پراکنده در کتاب‌های پیشین را جمع کرده‌اند. که به حدود چهل تألیف می‌رسد که از مهمترین و مشهورترین آن‌ها عبارتند از: «تذکره الموضوعات» ابوالفضل ابن طاهر مقدسی (ت ۵۰۷هـ)، «الموضوعات» ابوالفرج ابن جوزی (ت ۵۹۷هـ)، «اللائئ المصنوعة فی الأحادیث الموضوعه» امام سیوطی (ت ۹۱۱هـ)، «المصنوع فی معرفة الحدیث الموضوع» ملا علی قاری (ت ۱۰۱۴هـ)، «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» شوکانی (ت ۱۲۵۰هـ)، «سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعه» شیخ محمد ناصر الدین آلبنانی، در ۱۴ جلد و دیگر کتاب‌هایی در باب احادیث و روایات موضوع نوشته شده است.

علاوه بر کتاب‌هایی که علما به طور خاص در باب موضوعات نوشته‌اند نیز تألیفاتی در مورد احادیث منسوب به رسول خدا ﷺ که در میان عموم مردم شایع است، تألیف کرده‌اند که از مهمترین آنها عبارتند از: «التذکره فی الأحادیث المشتهره» بدر الدین زرکشی (۷۹۴هـ)، «اللائئ المشتهره فی الأحادیث المشهوره» حافظ ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲هـ)، «المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهره علی الألسنه» حافظ سخاوی (ت ۹۰۲هـ)، و دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه‌ها نوشته شده است. [نگاه: «الآثار السیئه للوضع فی الحدیث النبوی وجهود العلماء فی مقاومته» جمع آوری: دکتر عبد الله بن ناصر الشقاری].

پ) هرکس به دقت و با تحقیق و بررسی به مطالعه کتاب‌هایی که در باب احادیث و روایات موضوع نوشته شده، بپردازد انبوهی از احادیث وضع شده در مورد خلفای ثلاثه و دیگر صحابه را شاهد خواهد بود که علما به ضعف و

اخبار را ذکر کرده‌اند، ولی آقای خوئی می‌گوید این اخبار؛ اخبار آحاد و تماماً بی اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده‌اند. آقای خوئی در ص ۱۷۱ کتاب «البیان» می‌گوید: نسبت دادن جمع قرآن به هر یک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و عقل و اجماع مسلمین^(۱).

دلیل سوم: فصاحت و بلاغت و شیرینی و دل‌نشینی قرآن محرک آن بوده که اصحاب رسول ﷺ آنرا جمع کنند، عربی که اشعار و خُطَبِ فصیح جاهلیت را جمع می‌کرده، چگونه ممکن است قرآنی را

وضع آن اشاره کرده و مردم را از تمسک به آن‌ها برحذر داشته‌اند. اگر علمای اهل سنت می‌خواستند جایگاه و مقام آن‌ها را با احادیث موضوع و ساختگی بالا برند، هرگز به موضوع، ساختگی و ضعیف بودن این روایات و انکار آن‌ها اشاره نمی‌کردند. گذشته از این، منزلت و جایگاه والا و خدمات خلفای راشدین به اسلام با احادیث و روایات صحیح زیادی ثابت شده است چنانکه نیازی به احادیث ضعیف و موضوع در این باب نیست.

ت) شاید مؤلف -رحمة الله علیه- به این مسأله در آغاز هدایتش به سوی حق و توحید اعتقاد داشته است، چرا که کتاب‌های اخیر وی چون «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» دلالتی بر خلاف این دیدگاه دارند. وی در نسخه ویرایش شده از کتاب مذکور که در آخرین سال‌های حیات به ویرایش مجدد آن پرداخته است، به نقل از هاشم بن معروف حسنی - یکی از علمای معاصر شیعه - به تلاش اهل سنت در مبارزه با وضع و وضع کنندگان حدیث اشاره نموده و بیان می‌کند که محدثین اهل سنت بیش از محدثین شیعه متوجه خطرهایی بودند که حدیث شریف را احاطه کرده بود...

در پایان یادآور می‌شویم که بر حسب روایات صحیح و متواتر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه اولین کسی بود که به جمع قرآن دستور داد. جمع قرآن از سینه‌های حافظان قرآن کریم و از میان آیاتی که در پوست‌ها و شاخه‌های نخل و استخوان و... به صورت پراکنده در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده بود - چنانکه پیش‌تر تفصیل این مطلب گذشت - و این مهم را به مشورت عمر بن خطاب و اجرای زید بن ثابت انجام داد. اما جمع قرآن در زمان عثمان عبارت بود از نسخه‌برداری از مصحفی که ابوبکر رضی الله عنه آنرا جمع آوری کرده بود تا اینکه به سرزمین‌های اسلامی فرستاده شوند و تمام مردم پیرامون قراءات متواتر و ثابت گرد آیند و اختلاف موجود میان مسلمانان در این امر برچیده شود. والله تعالی اعلم. [مُصحح]

۱- چنانکه قبلاً مفصل بیان شد؛ بر اساس روایات صحیح و اجماع مورخین به طور اختصار می‌توان گفت: قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین ترتیب که در حال حاضر در مصاحف چاپ می‌شود، در سینه‌های صحابه محفوظ بود. و همچنان برای تأکید بیشتر بر روی سنگ و پوست و... به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط کاتبان وحی نوشته می‌شد اما اینکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت یک مصحف جمع‌آوری و کتابت شده باشد، چنین نبود. قرآن به طور کامل و یکجا برای اولین بار در زمان ابوبکر صدیق جمع‌آوری شد. سپس در زمان عثمان، مسلمانان بر یک مصحف و بر اساس نسخه جمع شده توسط ابوبکر رضی الله عنه اتفاق نمودند و پس از آن عثمان رضی الله عنه در هفت نسخه آنرا تهیه نموده و به مناطق مختلف خلافت اسلامی فرستاد. و این مهم توسط این دو خلیفه با مشورت بزرگان صحابه از جمله علی رضی الله عنه انجام شده است. (مُصحح)

که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده بود جمع نکند و حال آنکه تمام عرب دلباخته آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آیاتش.

دلیل چهارم: زعامت و سلطنت رسول خدا ﷺ و میل و رغبت او به قرآن و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی به چیزی متمایل شد، تمام ملتش به آن رغبت پیدا می‌کند، خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد، در این صورت مردم برای طلب دنیا و دین به قرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هرکس مورد رغبت است. و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خدا ﷺ، کافی خواهد بود.

دلیل پنجم: اجرها، ثوابها و بهره‌هایی که برای قرآن ذکر شده، رسول خدا ﷺ برای قرائت، حفظ، جمع و کتابت آن چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در «جامع الأخبار» روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «يا سَلْمَان! لَيْسَ شَيْءٌ بَعْدَ تَعْلِيمِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»^(۱). و نیز فرمود: «فَضَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»^(۲). و فرمود: «الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ»^(۳). و فرمود: «مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا وَعَظَّمَ صَغِيرًا»^(۴). و فرمود: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَاسْتَظْهِرُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنَ». یعنی: «قرائت قرآن کنید و آنرا تکیه‌گاه خود قرار دهید زیرا خدای تعالی عذاب نمی‌کند دلی را که ظرف قرآن باشد.» و فرمود: روز قیامت به قاری قرآن گفته شود: «إِقْرَأْ وَارْقَأْ» یعنی: «از آیات قرآن بخوان و بالا برو.» زیرا درجات بهشت به مقدار شماره آیات قرآن است که به هر آیه درجه‌ای عنایت می‌شود و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای خوئی در ص ۱۶۵ کتاب «البیان» به سند صحیح از عبدالله بن عمر^(۵) نقل کرده که گفت: قرآن را جمع کردم و هرشب می‌خواندم، خبر من به رسول خدا ﷺ رسید،

۱- ای سلمان، بعد از فراگیری علم چیزی از خواندن قرآن نزد خداوند متعال محبوب‌تر نیست.

۲- فضل قرآن بر سخنان دیگر همچون فضل خداوند متعال بر خلقش می‌باشد.

۳- قرآن برترین چیز جز خداوند متعال است.

۴- هرکس خداوند نعمت قرآن را به او ارزانی داشته باشد و وی گمان برد که به دیگری چیزی بهتر از آنچه به او داده شده، عطا شده است درحقیقت نعمت بزرگی را کوچک و امر کوچکی را بزرگ پنداشته است.

۵- به همین صورت سیوطی در الإقتان آنرا ذکر کرده و درحقیقت صاحب قصه عبد الله بن عمرو بن عاص است، همچنانکه در صحیح بخاری (۴۷۶۷) و سنن ابی داود (۱۳۹۰) و سنن ترمذی (۲۹۴۶) و سنن ابن ماجه آمده (۱۳۴۶) و لفظ آن در نزد ابن ماجه: «جَمَعْتُ الْقُرْآنَ فَقَرَأْتُهُ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَحْسَى أَنَّ

فرمود: قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن^(۱). و برای اصحاب رسول خدا ﷺ جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلب اسدی گوید: آنقدر صدای زمزمه و ضجّه قاریان قرآن در مسجد رسول خدا ﷺ بلند بود که علیؑ می‌فرمود: «طوبی هؤلاء»^(۲) یعنی: «خوشا به حال این قوم!» و رسول خدا ﷺ چون کثرت ضجّه قاریان را به تلاوت قرآن دید، امر نمود که؛ صداهای خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را به غلط نیفکنید.

دلیل ششم: اجماع امت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوییم قرآن پس از رسول خدا ﷺ جمع و مدون شده به دست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عده زیادی در حضور رسول خدا ﷺ و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع، مدون و نشر نموده‌اند و در زمان رسول خدا ﷺ و خلفای پس از او هرکس قرآن را نوشته به نظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیرالمؤمنینؑ و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیرالمؤمنینؑ قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است، چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد.

۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ انجام شده و از فریقین به کثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خدا ﷺ به کاتبان

يَطْوِلُ عَلَيْكَ الزَّمَانُ وَأَنْ تَمَلَّ فَأَقْرَأَهُ فِي شَهْرٍ. فَقُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمِعَ مِنْ قُوْتِي وَشَبَابِي. قَالَ: فَأَقْرَأَهُ فِي عَشْرَةِ. قُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمِعَ مِنْ قُوْتِي وَشَبَابِي. قَالَ: فَأَقْرَأَهُ فِي سَبْعٍ. قُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمِعَ مِنْ قُوْتِي وَشَبَابِي. فَأَبَى. قرآن را جمع کرده و تمام آن را در یک شب خواندم. پس رسول خدا فرمودند: «می‌ترسم که زمان بر تو بگذرد و خستگی بر تو غلبه کند پس قرآن را در یک ماه بخوان. پس گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. فرمود: آن را در ده روز بخوان. گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. فرمود: آن را در هفت روز بخوان. گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. پس رسول خدا (از اینکه قرآن را کمتر از هفت روز بخوانم) ابا ورزید.»

۱- سیوطی، الإقتان في علوم القرآن، نوع بیستم في معرفة حفاظه ورواته (۱۲۴/۱).

۲- نگا: نووي، التبيان في آداب حملة القرآن (ص: ۱۰۷). می‌گویم: و بزار در مسندش آن را روایت کرده است، مسند علي بن أبي طالب، ح (۸۷۴)، و لفظ آن چنین است: «عَنْ عَاصِمِ بْنِ كَلْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ فِي الْمَسْجِدِ أَحْسِبُهُ، قَالَ: مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَسَمِعَ ضَجَّةً شَدِيدَةً، فَسَأَلَ مَا هَؤُلَاءِ؟ فَقَالُوا: قَوْمٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ أَوْ يَتْلُونَ الْقُرْآنَ، فَقَالَ: أَمَا أَنَّهُمْ كَانُوا أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». از عاصم بن کلب از پدرش روایت است که می‌گوید: علی در مسجد بود که صدای بلندی را شنید. پس از آن پرسید؟ پس گفتند: عده‌ای هستند که قرآن می‌خوانند. پس فرمود: آن‌ها محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا بودند.»

وحی می فرمود: آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید، مانند حدیثی که در مقدمه مجمع البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمود: به جای تورات سوره‌های طولانی که اول قرآن است به من عطا شده و به جای زبور سوره‌های مئین یعنی سوره‌هایی که دارای صد آیه می باشد که در وسط قرآن است به من عطا شده و با سوره‌های مفصل، بر سایر انبیاء برتری یافتیم^(۱)، سوره‌های طولانی از بقره می باشد تا سوره یونس و سوره‌های مفصل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن به نظر مردم واگذار شود، هزاران قرآن‌های مختلف الترتیب به اختلاف ذوق‌ها به وجود می آمد و حال آنکه نیامده، پس معلوم می شود به نظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده می شود که زمان رسول خدا ﷺ سوره‌های قرآن معین و مرتب بوده و لذا با کفار مبارزه کرده که اگر می توانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾^(۲) و در سوره نور فرموده: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا﴾ معلوم می شود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین فرموده و نیز در مقدمه اول تفسیر «صافی» و تفسیر «نورالثقلین» در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران از رسول خدا ﷺ روایتی نقل شده که می فرمود: «جَمِيعُ سُورِ الْقُرْآنِ مِائَةٌ وَأَرْبَعُ عَشْرَةَ سُورَةٌ وَجَمِيعُ آيَاتِ الْقُرْآنِ سِتَّةُ آلَافِ آيَةٍ وَمِائَةٌ آيَةٌ وَسِتُّ وَثَلَاثُونَ آيَةً»^(۳).

این روایت روشن می کند که قرآن معمولی زمان ما، همان قرآن زمان رسول خدا ﷺ است که خود رسول خدا ﷺ تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانکه فرموده ۶۱۳۶ عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خدا ﷺ این است که چون رسول خدا ﷺ می فرمود: «شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ»^(۴) اکثر اصحاب می دانستند سوره هود کدام و کجای قرآن است. و چون می فرمود در شب قدر سوره روم و عنکبوت بخوانید و یا سوره دخان

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات مکتب آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳هـ، [۵ جزء]، ج ۱/ص ۱۴.

۲- «پس سوره‌ای بمانند آن بیاورید.»

۳- «تمام سوره‌های قرآن ۱۱۴ سوره می باشد و تعداد آیات قرآن ۶۱۳۶ آیه می باشد.» طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵/ص ۴۰۹، در توضیح تفسیر آیات ۵-۱۱ سوره انسان.

۴- «سوره هود مرا پیر کرد». قسمتی از حدیث را ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق در الخصال، ج ۱، ص ۱۹۹؛ والأمالی (ص: ۱۳۳) روایت کرده‌اند. و این حدیث در مصادر اهل سنت هم آمده است، ترمذی در السنن و می گوید: این حدیث حسن غریب است. و حاکم در المستدرک و می گوید: صحیح است بر شرط بخاری؛ و طبرانی در المعجم و همچنین دیگران.

قرائت کنید اهل مدینه می دانستند این سوره‌ها کدام و کجای قرآن است، و نمی پرسیدند یا رسول الله
سوره روم یعنی چه؟

۱۰- قرآن از نظر علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش می باشد که به تواتر به ما رسیده، اکنون مدارکی از نهج البلاغه و سایر سخنان ائمه علیهم السلام می آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجه به قرآن و تعلیم و تعلم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت امیر علیه السلام صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین امت را امام و حجت برای همه دانسته و مردم را امر به اتباع آن نموده، در خطبه ۱ فرموده: «وَحَلَفَ فِيكُمْ مَا حَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بغيرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ كِتَابِ رَبِّكُمْ مُبَيَّنًا حَلَالَةً وَحَرَامَةً». یعنی: «چون خدایتعالی رسول خود را از دنیا برد و در میان شما آنچه پیغمبران در میان امم خود گذاشتند گذاشت؛ زیرا انبیاء امم خود را مهمل و بلا تکلیف بدون راه روشن و نشانه برپا نگذاشتند، گذاشت میان شما کتاب پروردگارتان را درحالی که حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود». از این خطبه معلوم می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را در دسترس امت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط به وصی خود سپرده باشد.

در خطبه ۲ فرموده: «أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ». یعنی: «خدا رسول خود را به دین مشهور و نشانه مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شبهات و حجت آوردن به آیات روشن و بر حذر کردن انسان‌ها به واسطه آیات فرستاده است.» (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده).

در خطبه ۱۸ فرموده: «وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸] وَفِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲] وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفَنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَرَائِبُهُ». یعنی: «خدای سبحانه می فرماید: «ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را» و در این کتاب، بیان هر چیز است و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعضی دیگر را تصدیق می کند و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحان فرمود: «و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود در آن

اختلاف بسیاری پیدا می‌کردند» و به تحقیق که قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. عجائب آن از بین نمی‌رود و مطالب بلند آن تمام نمی‌شود تاریکی‌ها جز با آن برطرف نمی‌شود».

در خطبه ۸۳ فرموده: «وَكَفَى بِالكِتَابِ حَجِيحًا وَحَصِيحًا»، یعنی: «این قرآن برای حجت و بحث در مقابل دشمن کافی است.»

در خطبه ۸۶ فرموده: «وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ نَبِيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَهُ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيهَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ». یعنی: «خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان‌کننده هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابی که نازل نمود دین خود را کامل نمود.»

در خطبه ۹۱ فرموده: «فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَتْمْ بِهِ». یعنی آنچه را که قرآن تو را راهنمایی کرده از صفت حقتعالی به آن اقتدا کن و او را امام قرار ده.

در خطبه ۱۱۰ فرموده: «وَتَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيْعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ». یعنی: «قرآن را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید، زیرا قرآن زنده‌کننده دلها است و به نور قرآن شفا جوئید زیرا شفاء سینه‌ها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع‌ترین قصه‌ها است.»

در خطبه ۱۲۷ فرموده: «فَاتَّمَا حُكْمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَإِحْيَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَإِمَاتَتُهُ الْإِفْرَاقُ عَنْهُ». یعنی: «همانا دو نفر حاکم شدند (در صفین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن می‌رانیده بمیرانند و احیاء قرآن اجتماع بر آن است و میرانیدن قرآن جدا شدن از آن است.»

در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند، معلوم می‌شود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد.

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْبَا لِسَانُهُ وَبَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ». یعنی: «کتاب خدا در بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد و عزتی است که یارانش شکست نمی‌خورند.» (در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بود را توصیف می‌کند).

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَبِنَطْقِ بَعْضِهِ يَبْعُضُ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ». یعنی: «کتاب خدا قرآن را می بینید و به آن تکلم می کنید و به آن می شنوید و این کتاب بعضی از آن به بعض دیگر گواه است، در شناساندن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.»

در خطبه ۱۳۸ فرموده: «يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ». یعنی: «مرد عاقل دین دار، میل خود را بر هدایت می گرداند وقتی که مردم به هوی می روند و رأی خود را بر قرآن برمی گرداند، یعنی رأی خود را تابع قرآن می کند وقتی که دیگران قرآن را بر رأی خود برمی گرداند.»

در خطبه ۱۵۶ فرموده: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرَّيُّ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ وَلَا يُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ». یعنی: «بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمانی است محکم و نوری است روشن و شفائی است نافع، از عطش سیراب می کند، برای چنگ زنده دستگیری است و نجاتی است برای دست آویز، کج نشود تا آن را راست کنند و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسی که بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد و کسی که به آن عمل کند پیشی گرفته است.»

در خطبه ۱۵۸ فرمود: «فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ». یعنی: «پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قرآن است، از او سخن بخواهید و او هرگز به زبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی سرو سامانی شما.» مؤلف گوید خدای تعالی نامه اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، در سوره جاثیه آیه ۲۹ فرموده:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾^(۱)

[الجاثية: ۲۹].

پس ممکن است به کتابی که مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۴۵، ۱۸۱ و خطبه ۱۳۱ قرآن را ناطق خوانده و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد به اعتباری آنرا صامت خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱.

در خطبه ۱۷۶ فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغْشَى وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى فَاسْتَشْنُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى الْأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالغِيَّ وَالضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَقَائِلٌ مُصَدِّقٌ وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ وَمَنْ حَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَةٍ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا مِنْ حَرْثِيهِ وَاتَّبِعْهُ وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَتِمُّوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَعِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ». یعنی: «بدانید که این قرآن همان نصیحت‌گویی است که گول نمی‌زند و رهنمایی است که گمراه نمی‌کند و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید و کسی با آن نشست مگر اینکه پس از کنار آن، به زیاده و یا نقصان برخاست، زیادتی در هدایت و نقصان از کوری و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنایی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند (یعنی به هیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجوید برای دردهای خود و بر سختی‌ها، به آن یاری جوید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا به دستور او و با دوستی قرآن و یاری او به سوی خدا توجه کنید) و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید، زیرا بندگان توجّه نکرده‌اند به سوی خدا به دستور چیزی مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافعی است مورد قبول و گوینده‌ای است مورد تصدیق و محققاً هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود و کسی که قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد، محققاً روز قیامت منادی ندا کند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا به زراعت و عاقبت عمل خود می‌باشد جز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقاید خود را متهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را در قرآن تصفیة کنید.»

در خطبه ۱۷۶ نیز فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمِينُ وَسَبِيهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رِبْعُ الْقَلْبِ وَيَتَابِعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءَ عَيْزِهِ». یعنی: «خدای سبحانه به احدی پند نداده به مانند این قرآن، زیرا قرآن ریسمان محکم خدا و سبب و وسیله امن آور اوست و در آن زندگی دلها و چشمه‌های دانش است و برای دل جز قرآن جلائی نیست.»

و در صدر همین خطبه فرموده: «انْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ وَاتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لِلْيَوْمِ بِالْجَلِيلَةِ وَ[أَخَذَ] اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ». یعنی: «به بیان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیرید و پنندهای خدا را بپذیرید، زیرا خدا راه عذر را بر شما بسته و بر شما حجت گرفته.» (و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آنرا حجت خوانده و فرموده از آن بهره برید).

و در خطبه ۱۸۳ فرمود: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَحَدٌ عَلَيْهِ مِثَاقُهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ أَمَّ نُورُهُ وَأَكْرَمَ بِهِ دِينَهُ وَقَبَضَ نَبِيَّهُ ^{وَأَمْرَهُ} وَقَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرِكْ شَيْئًا رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْمًا بَادِيًا وَأَيَّةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخَطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». یعنی: «پس قرآن امری است نهی کننده و ساقتی است گویا، حجت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را به آن تمام و دین خود را به آن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، درحالی که از احکام هدایت به واسطه قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدرستی که از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراهت او باشد، مگر آنکه برای آن در قرآن نشانه ظاهری و آیت محکمی قرار داده، تا از آن مکروه را نهی کند و به آن مورد رضایت را بخواند و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما به واسطه چیزی که بر گذشتگان غضب نمود و غضبناک نمی شود بر شما به واسطه چیزی که از گذشتگان خوشنود بوده است.»

در خطبه ۱۹۸ فرموده: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَجْبُو تَوْقُودَهُ وَبَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ وَمِنْهَاجًا لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ وَشُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْوُهُ وَفُرْقَانًا لَا يُحْمَدُ بُرْهَانُهُ وَتَبَيَانًا لَا يُنْهَدَمُ أَرْكَانُهُ وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَحَقًّا لَا تُحْدَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعِينُ الْإِيْمَانِ وَيُجْبُو حَتْمَهُ وَيَتَابِعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَعُدْرَانُهُ وَأَثَابُ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ وَبَحْرُ لَا يَنْزِفُهُ

الْمُسْتَنْزِفُونَ وَعُيُونٌ لَا يَنْضِبُهَا الْمَاهِجُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهَجَهَا الْمُسَافِرُونَ
وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعًا
لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَحَاجَّ لِبَطْرِ الصُّلَحَاءِ وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، ونوراً لَيْسَ مَعَهُ ظِلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةً،
وَمُعَقَّلًا مَنِيعًا ذِرْوَةً، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهَدًى لِمَنْ ائْتَمَّ بِهِ وَعُذْرًا لِمَنْ اِنْتَحَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ
تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلَجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ...» تا آخر.

یعنی «و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نوربست خاموش نشدنی و چراغی است که فروغ آن محو نمی‌شود و دریایی است که قعر آن ناپیداست و راهی است که رونده آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن برطرف نشود و جداکننده حق و باطلی است که برهانش سست نباشد و بیانی است که ارکانش خراب نگردد و شفاء‌ای است که از امراض ترس نباشد و عزتی است که یارانش شکست نخورند و حقی است که یاران آن منکوب نگردند، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آن است و چشمه‌های علم و دریا‌های آنست و باغهای عدالت و منابع آنست و ریشه اسلام و بنیان آن و وادی‌های حق و محل آن است، دریایی است که برندگان تمامش نکنند و چشمه‌هایی که نوشندگان کمش نکنند، نهرهایی است که واردین بر آن، از آن نکاهند و نشانه‌های راهی است که سیرکنندگان گمش نمایند و تپه‌هایی است که قاصدین از آن نگذرند، خدای تعالی قرار داد آنرا سیراب‌کننده برای تشنگی علما و زندگی برای قلوب فقها و راه‌گشاده برای صلحا و دواء‌ای که پس از آن دردی نباشد و نوری که با آن ظلمتی نباشد و ریسمانی است که رشته آن محکم و پناهگاهی است که باروی آن بلند است و عزتی است برای دوستانش و نردبانی است برای بالا روندگان و امام هدایت است برای مأمومینش و عذر است برای چنگ زندگان و برهانی است برای سخن‌گویانش و شاهد پیروزی است برای بحث‌کنندگان و رستگاری است برای حجت آورندگان...» تا آخر.

در خطبه ۱۴۵ فرموده: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ

مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ
وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ
كَأَنَّهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ».

یعنی: «پس خدا محمد ﷺ را بحق فرستاد تا اینکه بندگان را از عبادت بت‌ها به سوی عبادت
خودش و از اطاعت شیطان به طاعت خودش بکشاند به وسیله قرآنی که آن را روشن و محکم نمود. پس
خدای تعالی برای بندگان در کتابش تجلی نمود بدون آنکه او را ببینند به واسطه آنچه در کتابش از
قدرت خود نشان داد و از شوکت خود ترسانید. و محققاً پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان
چیزی از حق مخفی‌تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست و چیزی از دروغ بر خدا و رسول ﷺ بیشتر
نباشد و متاعی نزد اهل آن زمان بی ارزش‌تر از قرآن نخواهد بود هرگاه چنانچه باید خوانده شود و
چیزی با ارزش‌تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آنرا از موضع خود تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار
خوب زشت‌تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محققاً حاملین قرآن آنرا فراموش کرده‌اند (یعنی
مبلّغین قرآن و مراجع مسلمین به‌کلی از آن بی‌خبرند آنان که مدعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و
اهلش هر دو مطرود و از مردم دورند و ایشان دو رفیق هم سفر در یک راهند کسی ایشان را جا ندهد.
پس قرآن و اهل آن در آن زمان میان مردم ولی‌گویا نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشند اگرچه
با هم در یکجا باشند، پس مردم بر تفرقه اتحاد کنند و تماماً به تفرقه خوش باشند، گویا ایشان امام و
پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر
نامش و شناسند از قرآن مگر خط و حروفش».

ما فعلاً تا همینجا اکتفا می‌کنیم به کلمات آن حضرت ﷺ. خواننده عزیز ملاحظه کن مصداق این
خطبه اهل زمان ما می‌باشند. تو اگر از مبلّغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای
قرآن کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، و گویندگان و
نویسندگان برای حفظ خرافات ضد قرآنی و ایجاد نفاق اتحاد دارند، تعجب این است که علی‌الکلیلاً
قرآن را امام همه دانسته و امام خود، ولی اینان بر عکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمی‌دانند،
نعوذ بالله آن حضرت امام اعداء القرآن شده است!

در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر ائمه علیهم‌السلام را که در حق قرآن فرموده‌اند، ذکر خواهیم کرد
و حتی حضرت امیرالمؤمنین در صحیفه علویه قرآن را امام خود دانسته است.

۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی‌خبران فوری او را به بهانه اینکه «عمر» گفته: «حسبنا کتاب الله»، می‌کوبند و به این بهانه از سخن حق اعراض می‌کنند، در صورتیکه خدا، رسول و ائمه هدی تماماً قرآن را برای امت اسلامی کافی شمرده و دانسته‌اند. حال اگر «عمر» چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر «عمر» گفت: من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند. به هر حال ما در اینجا کلمات خدا، رسول و ائمه را می‌آوریم برای اتمام حجت:

۱- خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی و هدایت را منحصر به آن دانسته و چیز دیگری را هادی مردم قرار نداده. در سوره انعام آیه ۷۱ و سوره بقره آیه ۱۲۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الَّذِي هُوَ أَلْهَدَى﴾ [البقرة: ۱۲۰، الأنعام: ۷۱].

«بگو: محققاً هدایت خدا فقط هدایت است».

در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است و در آیه ۵۶ سوره قصص به رسول خود فرموده:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶].

«محققاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی‌کنی و لیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد».

و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده، در سوره اسراء آیه ۹ فرموده:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي﴾^(۱) [الإسراء: ۹].

و در آیه ۲۷۲ سوره بقره فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«هدایت مردم بر عهده تو نیست».

و در سوره روم آیه ۵۳ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ﴾ [الروم: ۵۳].

«تو هدایت‌کننده گمراهان از ضلالت نبوده‌ای».

۱- «بدرستی که این قرآن به آنچه درست‌تر است هدایت می‌کند».

پس جایی که پیغمبر ﷺ هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم؟! و اگر در بعضی از آیات پیغمبر ﷺ را هادی دانسته، فرموده تو به وسیله قرآن هدایت می کنی و وسیله هدایت خود تو و دیگران قرآن است، مانند آیه ۵۲ سوره شوری:

﴿مَا أَلْكَتَبُ وَلَا الْإِيمَنُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾

[الشوری: ۵۲].

«تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ما قرآن را نوری قرار دادیم که به سبب آن هر کس از بندگان را که بخواهیم هدایت کنیم».

و لذا حضرت امیر العظام در خطب خود تذکر داده که رسول خدا ﷺ به وسیله قرآن هدایت می کرده، یعنی عربی که رسول خدا ﷺ را قبول نداشتند به واسطه قرآن هدایت می شدند و به او ایمان می آوردند، چنانکه در خطبه ۲، خطبه ۸۶ و خطبه ۱۴۷ تذکر داده که: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ... بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ...» - به فصل سابق مراجعه شود - خدای تعالی در بسیاری از آیات تذکر داده که هدایت او و هادی بودن رسول او به سبب قرآن است مانند آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مائده که می فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ﴾

[المائدة: ۱۵-۱۶].

«برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا به وسیله آن هدایت می کند».

و حتی قرآن را هادی برای خود محمد ﷺ قرار داده. در سوره سبا آیه ۵۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾

[سبا: ۵۰].

«بگو: اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می کند».

حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود، سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجیب این است که عده‌ای در زمان ما دم از اسلام می زنند و کتاب خدا را کافی نمی دانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی می دانند، کتاب کلینی که صدها خرافات، ضد و نقیض و مطالب باطله دارد کافی می دانند! و به دروغ جعل کردند که: «الکافی کافٍ لشيعتنا»^(۱). به هرحال این سخنان در

جایی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد؛ ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته، در سوره عنکبوت آیه ۵۱ فرموده:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ [العنكبوت: ۵۱].

«آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود».

پس خدا بدون قید و به طور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند و نازل شده؟ جواب این است که: اولاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصوص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است به قول خود عمل نکرده و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده و یا می‌گویید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً؛ کتابی که از جهت اعجاز کافی بوده خود می‌گوید من هدایتم و برای هر چیز و هر کس بیانم، چنانکه در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۱) [الأنعام: ۳۸].

و در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹].

«ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است».

البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی. حال ما می‌پرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی؟ قرآن جواب داده که؛ بیان برای همه مردم. از آن جمله در سوره آل عمران آیه ۱۳۸ فرموده:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^(۲) [آل عمران: ۱۳۸].

پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب کرده و به خدا ایمان نیاورده. از ملت خود می‌پرسیم آیا از عقل و دیانت است که کسی قرآن را که رسول ﷺ و امام علیؑ و همه مسلمین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یک نفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجدان است؟! یعنی بگوییم ملت اسلام و خود رسول خدا ﷺ کتاب کفایت کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمد بن یعقوب از کلین آمد و کتاب کافی کفایت کننده را آورد،

۱- «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم».

۲- «این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است».

مسلمانی که چنین می‌گوید لابد محمد بن یعقوب را از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله افضل و برتر می‌داند، حال باید دید این مسلمان تابع کیست، اگر پیرو خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی است، ایشان همه قرآن را کافی دانسته‌اند. اما خدا؛ خدا هم که کتاب و آیات مربوط به آن ذکر شد.

و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از اخبار وارده فرموده قرآن امام همه و حجت کافیه برای همه می‌باشد، در جلد ۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرموده: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ». یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی راه را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هر کس آنرا امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می‌برد و قرآن راهنمایی است برای بهترین راه». و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اول قراءة القرآن روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده: «الْقُرْآنُ عَيْنٌ لِأَعْيُنِ دُونِهِ وَلَا فَقْرٌ بَعْدَهُ وَنَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ»^(۱). یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و برای پیروان خود نجات است». و در ص ۱۳ همان جلد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا وَعَظَّمَ صَغِيرًا»^(۲). و در ص ۱۴ همان جلد روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ». یعنی: «هرکس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد».

و اما علی بن ابیطالب علیه السلام که کلمات او در فصل سابق ذکر شد و در خطبه ۸۳ و خطبه ۱۵۹ و سایر خطب قرآن را هم امام و هم حجت و کافی دانسته و همچنین در خطبه ۸۶ فرموده: «فَأَلْقَى إِلَيْكُمْ الْمَعْدَرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحِجَّةَ». یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را

۱- شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴هـ)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق مؤسسة آل بیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ط ۲، ۱۴۱۴هـ، [۳۰ جزء]، ج ۶/ باب اول از ابواب قراءة القرآن ولو في غير الصلاة، حدیث شماره (۷۶۴۶).

۲- پیش‌تر ترجمه شده است. بحار الأنوار نقل از کتاب معانی الأخبار شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (ت ۳۸۱هـ). این حدیث با لفظی مشابه در ضمن حدیث اکمل در مصادر اهل سنت آمده و طبرانی آنرا ذکر کرده است همچنان که در مجمع الزوائد آمده است (۱۵۹/۷) هیشمی می‌گوید: در سند این حدیث اسماعیل بن رافع وجود دارد و متروک است. و همچنین بیهقی در شعب الإیمان آنرا تخریج کرده است: ۵۲۲/۲، شماره (۲۵۹۱)، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۳۹۶/۹).

بر شما تمام کرد» و در خطبه ۱۶۱ فرموده: «أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ». یعنی: خداوند رسول خود را با حجت کافیه که قرآن است فرستاد. و در خطبه ۹۰ فرموده: «كَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ»^(۱)؛ و در جلد ۹۲ بحار ص ۲۶ در خطبه خود فرمود: «فَجَعَلَ فِي أَتْبَاعِهِ كُلِّ خَيْرٍ يُرْجَى، شُرْعَ فِيهِ الدِّينُ إِعْذَارًا أَمَرَ نَفْسِهِ وَحُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ». یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد و در قرآن دین را تشریح کرد برای آنکه عذر را تمام و حجت را بر خلق برساند».

و اما حضرت زهراء عليها السلام در خطبه خود که در ج ۹۲ بحار ص ۱۳ ذکر شده فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ يَبِيِّنُهُ بَصَائِرُهَا [بَصَائِرُهُ] وَأَيُّ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهَا وَبُرْهَانٌ مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ مُدِيمٌ لِلرِّيَّةِ اسْتِغَاةٌ وَقَائِدًا [قَائِدٌ] إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعَهُ وَمَوْدِيًّا [مُؤَدِّ] إِلَى النِّجَاةِ أَشْيَاعُهُ فِيهِ تَبْيَانٌ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنِيرَةِ وَجَمَلِهِ الْكَافِيَةِ». یعنی: «کتاب خدا روشن است دلایل آن و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی است که ظواهر آن هویدا است، مردم باید همواره آنرا استماع کنند و پیروی از آن به سوی خوشنودی خدا می‌کشاند و پیروانش را به نجات می‌رساند، در آن است بیان حجت‌های نورانی و جملات کفایت کننده».

و اما امام باقر و صادق و سایر ائمه عليهم السلام؛ وسائل الشیعه در باب اول از ابواب قراءة القرآن از امام باقر عليه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمه عدل الهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «مِنْهُمْ مَنْ ضَيَعَنِي وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَكَذَّبَنِي وَأَنَا حُجَّتُكَ عَلَى خَلْقِكَ»^(۲). یعنی: خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و به حق من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجت تو بر بندگانت بودم.

در همان باب روایت کرده از امام صادق عليه السلام که فرموده: «فَيَدْعَى بِأَنِ آدَمَ الْمُؤْمِنِ لِلْحَسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَهَذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يُتَعَبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي»^(۳). یعنی روز قیامت دعوت می‌شود فرزند آدم برای حساب، پس قرآن جلو او می‌آید در بهترین صورتی، سپس می‌گوید پروردگارا منم قرآن و این بنده مؤمن تو است که خود را به واسطه تلاوت من به رنج افکنده. و در باب سوم روایت کرده از امام صادق عليه السلام که فرمود: «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى

۱- با پیامبر ما محمد حجت خداوند تمام شد..

۲- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶/ ۱- باب وُجُوبِ تَعَلُّمِ الْقُرْآنِ وَتَعْلِيمِهِ كِفَايَةً وَاسْتِحْبَابِهِ عَيْنًا، حدیث (۷۶۳۶).

۳- مرجع قبلی، ج ۶/ ۱- باب وُجُوبِ تَعَلُّمِ الْقُرْآنِ وَتَعْلِيمِهِ، ح (۷۶۳۸).

الْحَجَّةَ»^(۱). یعنی: «بر شما باد به قرآن، هر کس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد.»

وج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده از امام رضا علیه السلام: «ذَكَرَ الرَّضَا علیه السلام يَوْمًا الْقُرْآنَ فَعَظَّمَ الْحَجَّةَ فِيهِ وَالْآيَةَ وَالْمُعْجِزَةَ فِي نَظْمِهِ قَالَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَى وَطَرِيقَتُهُ الْمَثَلِي الْمُوَدِّي إِلَى الْحَجَّةِ وَالْمُنْجِي مِنَ النَّارِ لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمَةِ وَلَا يَغْتُ عَلَى الْأَلْسَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِرِمَانٍ دُونَ رِمَانِ بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ». یعنی: «روزی امام رضا علیه السلام یاد قرآن نمود و حجّت در آن و نشانهٔ اعجازی که در نظم آن است بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین و دست‌آویز محکم و بهترین راه به سوی خدا است. او است که به سوی بهشت می‌برد و از آتش دوزخ نجات می‌دهد، به گذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آن زمان نیامده، بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل، برهان و حجّت قرار داده شده است.»

۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه علیهم السلام در فصل سابق ذکر شد که قرآن برای همه حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی امام، مقتدا و هدایت است. اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر می‌شود:

در قرآن سوره هود آیه ۱۷، تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾

[هود: ۱۷].

«آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی به او نازل شده باشد) و به اضافه در پیروی قرآن شاهدهی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود»، خدا در اینجا تورات را امام و رحمت خوانده، جایی که تورات امام و رحمت باشد، به طریق اولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرّر به رسول خود فرموده:

﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾^(۲)

[الأنعام: ۱۰۶].

۱- مرجع قبلی، ج ۶ / ۳- بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّفَكُّرِ فِي مَعَانِي الْقُرْآنِ، ح (۷۶۵۷).

۲- «پیروی کن آنچه به سوی تو وحی می‌شود از پروردگارت».

و در سوره احزاب آیه ۲ فرموده:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^(۱) [الأحزاب: ۲].

و در اعراف آیه ۲۰۳ فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾ [الأعراف: ۲۰۳].

«بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».
و در سوره زخرف آیه ۴۳ فرموده:

﴿فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾ [الزخرف: ۴۳].

«چنگ بزن به آنچه به تو وحی می‌شود».

پس چون به رسول خدا ﷺ واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً به حکم آیه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۲) [الأحزاب: ۲۱].

بر تمام امامان علیهم السلام و سایر افراد امت واجب است پیرو قرآن باشند.

به اضافه حق تعالی در سوره اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیه ۳ فرموده:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه را به سوی شما از پروردگارتان نازل شده».

اگرچه در فصول سابق از کلمات علی السلام و سایر ائمه علیهم السلام بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده‌اند قرآن امام و مقتدای همه می‌باشد، اکنون می‌گوییم حضرت علی السلام در صحیفه علویّه در دعای بعد تسلیم الصلاة عرض می‌کند: «أَنَّ رَسُولَكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيِّ وَأَنَّ الدِّينَ الَّذِي شَرَعْتَ لَهُ دِينِي وَأَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيْهِ إِمَامِي». یعنی: «خدایا من شهادت می‌دهم که پیغمبرت محمد ﷺ پیغمبر من است و محققاً آن دینی که برای او تشریح کردی دین من است و محققاً آن کتابی که به او نازل نمودی امام من است». و به اضافه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۰ و سایر خطب خود فرمودند که: قرآن «حُجَّتُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ» و قرآن را برای تمام خلق حجت دانسته و خود او از این حجت پیروی کرده و در وسائل الشیعه باب سوم از «أبواب القراءة» روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ

۱- «آنچه از پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن».

۲- «بتحقیق برای شما به رسول خدا اقتدای نیکو نمودن است».

بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ»^(۱). یعنی: «آیا خبر دهم شما را به فقیه حقیقی، آن است که قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و به غیر قرآن توجه نماید.»

پس چنانکه ذکر شد آن حضرت علیه السلام قرآن را هم امام و هم حجت می‌داند و خود متدین به قرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عده‌ای از عوام خود را پیرو علی علیه السلام دانسته و از قرآن بی‌خبر و بلکه به آن توهین می‌کنند و می‌گویند قرآن کافی نیست، آن وقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آن حضرت کنند به قرآن چنگ می‌زنند، آیاتی را به میل خود تأویل به امامت می‌کنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال باید گفت: دوست ادعایی علی علیه السلام که از قرآن بی‌خبر و برخلاف آیات آن، رفتار و عقایدی دارد قطعاً دشمن علی علیه السلام است. و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان شده و برای رسالت من و تکالیف ائمتّم کافی است، سپس بعد از هزار سال عده‌ای بیایند و بگویند این کتاب برای ائمتّم کافی نیست، آیا می‌توان آنان را پیرو او شمرد؟

لا والله، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز قرآن، قرآن را امام و حجت خدا و برای خود کافی می‌دانستند و به همین جهت ترقی نموده و بر تمام جهان آن روز مسلط شدند، ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز به روز در انحطاط، پستی، ذلت و خرافات فرو می‌روند. آیا می‌توان علتی پیدا کرد جز دوری از قرآن؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقی نموده و به عزت اولیه برسند، باید تماماً مراجعه به متن قرآن نمایند و الا روز به روز جهل، پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهد شد. آیا کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در فصل سابق فرمود: «مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَىٰ الْجَنَّةِ»^(۲) و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست؟ آیا به خطبه ۱۴۵ و ۱۹۸ که حضرت امیر علیه السلام صریحاً می‌فرماید: قرآن امام هدایت است نباید اعتنا کرد؟ خدا در سوره اعراف آیه ۱۷۰ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^(۱۷۰)

[الأعراف: ۱۷۰].

«آنانکه به کتاب الهی تمسک جویند و نماز را به پاداشته‌اند، به تحقیق ما ضایع نمی‌گذاریم اجر اصلاح‌کنندگان را».

۱- حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶/ ۳- بابُ اسْتِحْبَابِ التَّفَكُّرِ فِي مَعَانِي الْقُرْآنِ، ح (۷۶۶۱)، نقل از کتاب مَعَانِي الْأَخْبَارِ ابن بابویه قمی.

۲- هرکس قرآن را پیشوای خود قرار دهد، او را به سوی بهشت رهبری می‌کند.

طبق این آیه باید مسلمین به کتاب الهی تمسک جویند تا امور دین و دنیایشان تنظیم شود، باید همه قرآن را امام خود بدانند و آیات آن را بفهمند و خود را به آن مجهز سازند تا نجات یابند و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و به اصلاح خود پرداخته‌اند نباشند، زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد و برخورد او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند، در اینجا روایتی از حضرت عسکری علیه السلام وارد شده در مقدمه اول تفسیر صافی که فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ وَالْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالِدَّرَجَةُ الْعُلْيَا وَالشَّفَاءُ الْأَشْفَى وَالْفَضِيلَةُ الْكُبْرَى وَالسَّعَادَةُ الْعُظْمَى مَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ نَوْرَهُ اللَّهُ وَمَنْ عَقَدَ بِهِ أُمُورَهُ عَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ أَنْقَدَهُ اللَّهُ وَمَنْ لَمْ يَفَارِقْ أَحْكَامَهُ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ اسْتَشْفَى بِهِ شَفَاهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ وَمَنْ آتَرَهُ عَلَى مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللَّهُ وَمَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ جَعَلَهُ شِعَارَهُ وَدِنَارَهُ أَسْعَدَهُ اللَّهُ، وَمَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يَقْتَدِي بِهِ - وَمُعْوَلَهُ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ، أَدَاهُ اللَّهُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^(۱). یعنی: «(رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمود: محققاً این قرآن همان نور روشن و ریسمان متقن و طناب محکم و درجه بالا و شفاء بهتر و فضیلت بزرگتر و سعادت عظیم‌تر است، کسی که از نور او استفاده کند خدا او را حفظ کند و کسی که به آن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را به بالا برد و آنکه از آن شفاعت بخرد خدایش شفا دهد و آنکه قرآن را بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند و هر کس هدایت را در غیر آن جوید خدا به گمراهی و گذارد و کسی که قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک-بخت کند و کسی که آن را امام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را به سوی بهشت‌های نعمت خود بکشاند. و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۹۸ نهج البلاغه فرموده: «وَشَهِدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعاً وَبِذِكْرِهِ نَاطِقاً فَأَدَّى أَمِيناً وَمَضَى رَشِيداً وَخَلَّفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ». یعنی: «ما گواهییم که برآورنده حاجتی غیر خدا نیست و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده او و رسول او است، او را به امر خود فرستاد تا آشکار کند و به یاد او نطق کند، پس وظیفه خود را به امانت انجام داد و در حال کمال رفت و در میان ما پرچم حق (قرآن) را گذاشت؛ هر کس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده و هر کس از آن عقب مانده هلاک شده و هر کس لازم آن باشد به مقصد رسد.»

۱- مولی محسن ملقب به فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ هـ)، تفسیر الصافی، تحقیق شیخ حسین اعلمی، ط ۲، تهران، مکتبه

و کتاب وسائل الشیعه باب ۲۷ قرائه القرآن روایت کرده از امام رضا علیه السلام که: «وَكَانَ كَلَامُهُ كَلْمُهُ وَجَوَابُهُ وَمَمْلُؤُهُ أَنْزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ»، یعنی: «عادت حضرت رضا علیه السلام چنین بود که سخن او و جواب او و استشهاد او در مطالب، جملاتی از قرآن بود.»

با این همه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود.

۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند به عزت، برتری و دولت حقه از دست رفته خود برسند، باید اختلافات خود را حل کنند و حل اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعه به قرآن، زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد، و فرق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند، اگر چه به زبان باشد، اگر کسی ایمان به خدا دارد باید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند، در سوره نحل آیه ۶۴ فرموده:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

[النحل: ۶۴].

يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

«ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم با ایمان.»

پس پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به توسط قرآن رفع اختلاف می کرده، پس مرجع حل اختلاف قرآن است. متأسفانه فرق اسلامی هر فرقه به نفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف، شقاق، نفاق و عداوت را دامن می زند و زیاد می گرداند. اگر کسی بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا امام علیه السلام باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که؛ اولاً: رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام هر دو تابع قرآنند و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانیاً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را و در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرموده:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ

[البقرة: ۲۱۳].

أُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾

«مردم یک اَمّت بوده‌اند (و چنانچه در سوره یونس آیه ۱۹ فرموده پس از وحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبران را برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانی که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند».

در این آیه حقّ تعالی قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر ﴿يَحْكُمُ﴾ که فاعل آن باشد برمی‌گردد به کتاب که نزدیک‌ترین مرجع است نسبت به آن و به انبیا برنمی‌گردد. زیرا انبیا جمع ولی ضمیر مفرد است و خدا در این آیه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده و کسی که خود موجد اختلاف باشد، رافع اختلاف نمی‌شود به دلیل اینکه فرموده: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾، پس به خود قرآن باید رجوع داده شود نه به اهل آن چنانکه در ترجمه آیات بیان شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنانچه در نهج البلاغه در فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر ائمه علیهم السلام از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده‌اند. آیا خدا در سوره روم آیه ۳۱ نفرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[الروم: ۳۱-۳۲].

«نباشید از مشرکین، آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی به آنچه نزد ایشان است خوشند».

آری این آیه معجزه است که حقّ تعالی بیدار باش به مسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته به شعائر و مطالب من درآوردی خود خوشند، ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی‌خبرند. در سوره شوری آیه ۱۳ فرموده:

﴿أَقِمْوْا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾

«دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید».

و در سوره آل عمران آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

«نباشید مانند آنان که ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد».

پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، قرآن است نه چیز دیگر و تا مسلمین رجوع به قرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهی؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند هر مطلب دینی را با

قرآن بسنجید. ما که می‌گوییم به قرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالس قرائت و تجوید و یا مجالس بدعت فاتحه، قرآن را بیاورند و یا سر قیبرها و یا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت، ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل نمودن و با آیات آن حلّ اختلاف کردن است که قرآن را امام خود قرار دهند. امروزه اکثر ملت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و به کفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدینین و مقدّسین ما غرق خرافات و مبلّغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز فهمیدن قرآن^(۱).

در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

«و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت می‌شود».
یعنی ملّتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات قرآن ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حق تعالی در سوره اعراف آیه ۱۴۶ فرموده:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۶].

[الأعراف: ۱۴۶].

«و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را ببینند برای خود آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا برای خود راه می‌گیرند، این گمراهی برای این است که به آیات ما تکذیب کرده و از آن غافلند».

پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فرق مسلمین به نام مذهب و بزرگان مذهب، قصّه، معجزات، خوابها و کرامات تراشیده و معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب‌تر از خود دین می‌دانند، از اسلام بی‌خبر و از بزرگان آن مدّاحی و نوحه‌سرایبی می‌کنند، اینان معرفت متدینین را کافی از شناخت دین می‌دانند و بلکه از خود دین بیزارند. چرا این‌طور شده، جواب این است که از آیات قرآن بی‌خبرند، اینان نمی‌دانند متدین شناسی غیر از دین شناسی است، هزار سال است بر سر

۱- یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که برقی رحمته تفسیرش را چهار دهه قبل تألیف کرده و وضعیت امروز با آن زمان متفاوت است زیرا امروزه تدریس تلاوت، تفسیر و حفظ قرآن جزئی از برنامه درسی مدارس و محافل دینی و شرعی است.

خلافت این و آن نزاع دارند، اما دین این و آن چه بوده نمی‌دانند! باید به ایشان فهمانید اظهار ارادت به متدینین صدر اسلام کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت اسلام به شناخت قرآن و اطلاع کامل از آن است و اِلَّا اثبات خلافت برای کسی که فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فایده دارد.

در مقدمه تفسیر صافی روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَتَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى، وَاسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعُرْتَةِ، وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ، وَعَصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَرُشْدٌ مِنَ الْعَوَايَةِ، وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَفِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ، وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ». یعنی: «قرآن رهنمایی از گمراهی و بیان نجات از کوری و دستگیر از لغزش، نور از ظلمت و نگهدارنده از هلاکت و نجات از گمراهی و بیان فرار از فتنه‌ها و زاد و توشه راه آخرت- است و در آن کمال دین شما است و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر به سوی آتش رهسپار شد». آیا نفاق و شقاق، گمراهی و لغزش و فتنه نیست؟! اگر هست پس باید به دستور رسول خدا ﷺ به واسطه قرآن از اینها نجات یافت، مسلماً دستور رسول خدا ﷺ برای امت او حجت است.

۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی می‌باشد دستور اتباع از سنت را نیز داده و حق تعالی برای مسلمین سنت رسول خود را حجت قرار داده و فرموده به آن رجوع کنید، در سوره احزاب آیه ۲۱ فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به طور تحقیق بر شما لازم است که به رسول خدا تأسی کنید، تأسی نیک».

اگرچه خدای تعالی اعمال و افعال تمام انبیاء را مورد تأسی مسلمین قرار داده که باید به روش آنان تأسی کرد و سنت به فارسی به معنی روش است، در سوره ممتحنه آیه ۴ فرموده:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الممتحنه: ۴].

«به تحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند».

و در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أُمَّتُهُ﴾ [الأنعام: ۹۰].

«ایشانند آنان که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن».

به هر حال سنت رسول خدا ﷺ یکی از دو چیزی است که در روایات و آیات به متابعت آن امر شده، رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»^(۱)، و در بعضی روایات آمده: «كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي»، ولی مخفی نماند عترت رسول خدا ﷺ نیز تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده‌اند و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است اگر چه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنت است یعنی اگر خدا فرموده: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^(۲) این جمله قابل فهم است ولی رسول خدا ﷺ باید با عمل خود کیفیت و حدود نماز را معین کند و در خارج نشان دهد، وقتی که به تصریح قرآن، خدا به رسول خود فرموده: ﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾^(۳) و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادی که از قرآن و سنت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنت رسول عمل نکنند، همان طوری که رسول خدا ﷺ نمی‌تواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمی‌تواند چیزی به قرآن و سنت اضافه کند و خود عترت در صدها روایت سنت را حجت قرار داده و خود را پیرو سنت معرفی کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را که درباره سنت در نهج البلاغه آمده می‌آوریم:

در خطبه ۱۰۸ فرموده: «وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتُنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ». یعنی: «اقتدا کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است و به سنت و روش او عمل کنید که آن روشن‌ترین سنت است».

در خطبه ۲۰۳ فرموده: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَمَا وَضَعَ لَنَا، وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاقْتَدَيْتُهُ». یعنی: «نظر کردم به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود که به آن حکم دهیم پیروی کردم و به آن چه رسول خدا ﷺ عمل نموده به سنت او اقتدا کردم». و در وصیت خود به ابن عباس فرموده: «حَاجَجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا حَيْصًا». یعنی: «با خوارج احتجاج و استدلال کن به سنت رسول ﷺ زیرا ایشان را از سنت رسول چاره‌ای نیست».

۱- در میان شما دو چیز گران‌بها به جای گذاشتم: کتاب الله و اهل بیتم را.

۲- (نماز را به پا دارید).

۳- (پیروی کن آنچه به سوی تو وحی می‌شود).

در خطبه ۱۶ فرموده: «وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَىٰ هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَثَارُ النَّبُوَّةِ وَمِنْهَا مَنَفَذُ السُّنَّةِ». یعنی: «راه میانه که راه نجات باشد همان جاده‌ای است که تمام کتاب خدا و آثار نبوت بر آن است و روش رسول خدا ﷺ از آن استخراج می‌شود».

در خطبه ۱۰۳ فرموده: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی: «بر عهده امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهده او آمده و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه و در نصیحت کوشش نمودن و سنت رسول را زنده کردن و حدود را بر مستحقین جاری ساختن و سهم هر کسی را از بیت‌المال رسانیدن».

در خطبه ۱۲۹ فرموده: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا الْمُعْطَلِّ لِلسُّنَّةِ فِيهِلِكَ الْأُمَّةُ». یعنی: «سزاوار نیست که زمامدار و متولی بر فروج، دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنت رسول ﷺ را تعطیل کند که ائت را به هلاکت می‌رساند».

در خطبه ۱۸۰ تأسف می‌خورد از فراق رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار او و می‌فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ! وَتَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ! وَأَحْيُوا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ». یعنی: «آه از جدایی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند و در واجبات تدبّر و آنها را به پا داشته، سنت رسول را زنده و بدعت را می‌میرانیدند».

در وصیت خود به فرزندانش پس از ضربت ابن ملجم (۲۳) می‌فرماید: «وَصَيْتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ». یعنی: «وصیت من به شما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنت و روش محمد ﷺ را ضایع نکنید».

در خطبه ۹۲ در تعریف رسول خدا ﷺ فرموده: «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَضْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ». یعنی: «سیره او میانه‌روی و معتدل و روش او موجب ترقی و سخن او جدا کننده حق و باطل و فرمان او عدالت بود».

در عهدنامه‌ای به مالک اشتر نخعی (ره) (نامه ۵۳) می‌فرماید: «وَأَزِدُّدُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَيَسْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

وَالرَّسُولُ ﴿النساء: ۵۹﴾. فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ». یعنی: (در کارهای مشکلی که موجب درماندگی و کارهایی که بر تو مشتبه گردد به کتاب خدا و سنت رسول بازگرد، که خداوند سبحان برای قومی که هدایت ایشان را خواسته، فرموده است: (ای افراد با ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آنرا به خدا و رسول بازگردانید) پس مراد از رد کردن و برگرداندن به خدا، گرفتن محکومات کتاب او است و مقصود از رد کردن و بازگشت به رسول، گرفتن سنت جامعه پیغمبر (سنت مورد اتفاق و موجب اتحاد و رافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می‌باشد».

و در خطبه ۱۲۳ وقتی که در جنگ صفین قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و بنا بر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در امر خلافت طبق قرآن و سنت قضاوت کنند و هر چه صلاح باشد اظهار بدارند، می‌فرماید: «وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَّ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ] سُبْحَانَهُ: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَالرَّسُولُ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا».

یعنی: «و چون این قوم، لشکر معاویه - ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض‌کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید) پس ارجاع به خدایتعالی این است کتاب او را حاکم قرار دهیم و طبق آن حکم نماییم و ارجاع به سوی رسول این است که سنت او را بگیریم. پس چون براستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم می‌باشیم به آن و قبول آن و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای به سنت می‌باشیم.

خواننده عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین علیه السلام در قصه حکمین و هنگام قرآن سر نیزه کردن لشکر معاویه چنین می‌گوید و خود را در قبول حکمیت قرآن پیشقدم می‌شمارد، ولی یک عده روضه‌خوان بی‌اطلاع بی‌خبر از دین بالای منبر تهمت به آن حضرت علیه السلام زده و می‌گویند: نعوذ بالله آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآن‌ها کاغذ و مرکب، نعوذ بالله نعوذ بالله قرآن‌ها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جسارتی به قرآن کرده و چنین کفری به امام خود نسبت داده؟! آن وقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاص را که باید ببرند در عوض مزد منبر می‌دهند و بلکه اگر روحانی‌نمایی در زیر منبر باشد به او طیب الله هم می‌گوید.

و اما سایر امامان علیهم السلام نیز خود را تابع سنت رسول دانسته و آنرا واجب الاتباع می‌دانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوم باب ۲۹ حدیث ۶۲ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَسُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». یعنی: «حدیث مخالف قول پروردگارمان و سنت پیغمبرمان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از قول ما نپذیرید زیرا هر حدیثی که ما بگوییم چنین است که می‌گوییم: «خدای عزوجل فرمود و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود». و در همانجا روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ فَإِنَّا إِنِ حَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَمُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ». یعنی: «حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی بگوییم، بر طبق قرآن و سنت می‌گوییم زیرا ما از قرآن و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل قول می‌کنیم.» و در جلد دوم بحار صفحه ۱۷۵ نقل کرده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ». یعنی: «هیچ چیز (از امور دین) نیست مگر اینکه یا در کتاب است و یا در سنت» و در حدیثی که بعد از حدیث فوق آورده: از امام صادق علیه السلام سؤال می‌شود:

«يَكُونُ شَيْءٌ لَا يَكُونُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟ قَالَ: لَا». یعنی: «آیا چیزی (از امور دین) هست که در کتاب و سنت نباشد؟ امام می‌فرماید: نه.» و در کتاب کافی جلد اول ص ۷۰ و هم بحار جلد دوم ص ۲۶۲ روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَدْ كَفَرَ» یعنی: «هر کس با کتاب خدا و سنت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت کند کافر است.» و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلَافِ أُمَّتِي كَانَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ». یعنی: «هر کس چنگ زند به سنت من در مورد اختلاف امت من برای او اجر صد شهید خواهد بود.» و در صفحه ۲۶۶ روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ مِنْ بَعْدِهِ». یعنی: «سنت آن است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل نموده باشد و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیدا شده باشد.» و از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ثَلَاثٌ مُوَبِّقَاتٌ نَكْتُ الصَّفْقَةَ وَتَرَكُ السُّنَّةَ وَفَرَّاقَ الْجَمَاعَةِ»^(۱). یعنی: «سه چیز موجب هلاک و نکبت است: شکستن پیمان، ترک سنت و جدا شدن از جماعت.» و فریقین از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند که فرموده: «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». یعنی: «هر کس از سنت من اعراض کند از من نیست.» و در جلد اول سفینه

۱- بحار الأنوار (۲/۲۶۶)، نقل از کتاب المحاسن برقی و کتاب الخصال، شیخ ابن بابویه قمی معروف به صدوق.

البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللَّهِ وَسُنَّتِهِ»، یعنی: «بر شما واجب است که بگیرید آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت او را». و صدها روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که خدا فرموده در آن است تبیان هر چیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد در قرآن ذکر شده است.

و اما سنت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن به طور اجمال سنت رسول را حجت قرار داده و در سنت رسول، هزاران دستور است. چون قرآن سنت رسول را حجت قرار داده و فرموده به آن عمل کنید. به طور کلی، این حکم شامل هر سنتی از رسول می‌گردد و گویا تمام دستورات سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی از احکام عقل حجت است؛ گویا تمام آن در قرآن است، زیرا قرآن تمام آن را به طور کلی تصویب کرده است. پس قرآن به طور کلی هر چیزی را بیان کرده و تفریع جزئیات بر آن، کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابر این اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید در جزئیات و تفصیل آن به سنت رسول صلی الله علیه و آله رجوع کرد و کیفیت، کمیت و حدود آن را باید از سنت گرفت. پس در کتاب خدا آنچه محل احتیاج بشر بوده به طور کلی بیان شده و دیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج ۲ بحار جدید ص ۱۷۰ که امام کاظم علیه السلام فرمود: «أَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِمَا يَسْتَعْنُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ وَمَا يَكْتَفُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ: كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِهِ نَبِيِّهِ»^(۱) یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم در زمان خودش آنچه را که به آن بی‌نیاز گردند آورد و آنچه به آن اکتفا کنند پس از زمان خودش؛ کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله را به ارمغان نهاد.»

در سوره حجرات آیه ۱ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱].

«ای مؤمنین، از خدا و رسول او جلو نیفتید.»

و در سوره نساء آیه ۸۰ فرموده:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر کس رسول خدا را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده.»

۱- بحار الأنوار (۲/۱۷۰)، نقل از المحاسن برقی.

۲- کلینی، الکافی (۱/۴۰۰).

و همین آیات دلیل است بر تصویب سنت و لزوم اتباع از آن. در کافی جلد ۲ ص ۶۰۶ و مقدمه اول تفسیر صافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا مَعْاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي». یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید، من مسئولم از رسانیدن رسالت و اما شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنت من فرا گرفته‌اید». و این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله شامل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌شود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنت که به آن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، و هیچ کس غیر از رسول در دین اسلام سنتی ندارد و اگر روش و یا سنتی داشته باشد باید طبق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند.

۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب به کتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمی‌گوییم همه کس قرآن را می‌فهمد، البته پر واضح است که هر کسی خصوصاً غیر عرب قرآن را نمی‌فهمند، ولی هر کسی اگر زحمت بکشد و مقداری به زبان عرب و ادبیات عرب آشنا گردد و در قرآن تدبّر نماید، آنرا می‌فهمد. پس هر کسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البته پس از زحمت، تعلیم و تعلم. زیرا فراگرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور آموختن قرآن به مردم بوده طبق آیه ۲ سوره جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه به مردم بیاموزد و در اینجا دلیل‌های بسیار روشنی داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است.

دلیل اول - حسی بودن آن که حساً می‌بینیم اشخاصی را که آن را می‌فهمند و از آن بهره می‌برند.

دلیل دوم - اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: «أَحَادِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ». یعنی: «احادیث ما سخت و مشکل است». پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. ائمه علیهم السلام احادیث را مشکل خوانده‌اند، ولی قرآن را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده، در سوره قمر چهار مرتبه مکرر فرموده:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾. یعنی: «به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم».

و در سوره مریم آیه ۹۷ و سوره دخان آیه ۵۸ فرموده:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۵۸)

[الدخان: ۵۸].

«ما قرآن را آسان نمودیم به زبان تو (یعنی به زبان عربی) تا شاید این مردم متذکر شوند».

دلیل سوم - آیاتی که فرموده: ﴿بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ و یا ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ و یا ﴿بَصَائِرَ لِلنَّاسِ﴾

مانند آیه ۱۸۷ و آیه ۲۲۱ سوره بقره که فرموده:

﴿بَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِّلنَّاسِ﴾^(۱)

[البقرة: ۱۸۷ و ۲۲۱].

و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ﴾

[الاسراء: ۱۰۶].

«و قرآنی که جزء جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی».

و در سوره یونس آیه ۵۷ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

[یونس: ۵۷].

«آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد».

پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینایی مردم است و اگر نفهمند چگونه بینایی مردم است. و

آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله.

بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن مَعَمًا و رمزی است که فقط رسول خدا ﷺ می‌فهمید و این

خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود باید «یا ائمه‌ها

الإمام» بگوید و یا «هُدًى لِلإمام» و یا «بیانٌ لِلإمام» و حال آنکه نفرموده بلکه به رسول خود در سوره

انبیاء آیه ۱۰۹ دستور می‌دهد که:

﴿فَقُلْ أَذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾

[الانبیاء: ۱۰۹].

«بگو که من اعلام و اخبار می‌کنم شما را به طور یکسان و بدون فرق».

پس قرآن و اسلام که دین سرّی نیست، در سوره انعام آیه ۱۹ فرموده:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْءَانَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾

[الأنعام: ۱۹].

«به سوی من وحی شد این قرآن تا به واسطه آن بترسانم شما و هر کسی را که به او برسد».

۱- «چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را».

که معلوم می‌شود انذار رسول خدا ﷺ باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده می‌شود که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل ۲۰ بیان می‌شود.

دلیل چهارم - اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سرّی و رمزی نیست. علی‌الکلیه در خطبه ۱ نهج البلاغه فرمود: «خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَا كِتَابِ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيَّنًّا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ»^(۱). و هم در سایر خطب خود که در فصل ۱۰ گذشت. در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ الثَّوْرُ الْمُبِينُ مَنْ آتَرَهُ عَلَى مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللَّهُ». یعنی: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هرکس آنرا بر غیر آن مقدم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند». و در ص ۲۷ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالثَّوْرُ الْمُبِينُ». یعنی: «هر کس دانش خود را در غیر قرآن بجوید، خدا او را به گمراهی و گذارد و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است». و عیاشی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَيَانٌ مِنَ الْعَمَى». یعنی: «قرآن راهنمایی از گمراهی و بیان‌کننده از کوری است». و علی‌الکلیه در خطبه ۱۹۶ فرموده: «نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَهُدًى لِمَنْ أُنْتَمَّ بِهِ». یعنی: «قرآن نوری است که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و به آن اقتدا کند».

دلیل پنجم - خطابات قرآن است که مکرر فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ و ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و مخاطب آن مردمند و مردم باید بفهمند و اگر برای مخاطب، قابل فهم نباشد پس چه کسی باید بفهمد؟

امام صادق علی‌الکلیه فرموده: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوطِبَ بِهِ»^(۲). یعنی: «همانا قرآن را مخاطب می‌شناسد»، بعضی از مردم عوام می‌گویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت:

۱- چیزی را رسول خدا در میان شما به جای نهاد که پیامبران برای امت‌های خود آنرا به جای گذاشتند. کتاب پروردگارتان در میان شماست و بیان‌کننده حلال و حرام است.

۲- کلینی، الکافی (۳۱۱/۸). و حر عاملی وسائل الشیعة، باب عدم جواز استنباط الأحكام النظرية من طواهر القرآن إلا بعد معرفة تفسيرها من الأئمة عليهم السلام، ج ۲/۲۷ ص ۱۸۵، حدیث (۳۳۵۵۶) و مجلسی، بحار الأنوار (۲۳۷/۲۴).

اولاً: خطاب به امام نیست. **ثانیاً:** باید امام بفهمد برای چه؟! برای اینکه بر مردم بیان کند، پس رسول خدا ﷺ و سایر ائمه علیهم السلام چرا بیان نکردند؟ آیا رسول خدا و یازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خدا ﷺ و ائمه به مردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا انجام وظیفه نکردند؟! **ثالثاً:** شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

دلیل ششم - تمام علمای مسلمین قرآن را حجت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال می‌کنند و چگونه آن را حجت دانسته و به آن استدلال می‌کنند و چگونه خودشان فهمیدند.

دلیل هفتم - قرآن دلیل بر رسالت و حجت بر صدق نبوت است و اگر مردم دلیل و حجت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند و دلیل و حجت که بدون فهم باشد دلیل و حجت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد و اگر قرآن معما و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارز طلبیدن معنی ندارد، قرآن که مکرر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند؟ اگر زیدی به عمرو بنویسد یک میلیون پول بدهید به حامل نامه و چون نامه را آورد برای عمرو، او نفهمد و نداند چه نوشته، آیا یک میلیون پول می‌دهد؟ حال خدایی که نامه‌ای برای بندگانش فرستاده که مال، جان و عمر خود را باید برای من بدهید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته، چگونه جان و مال خود را بدهند؟.

دلیل هشتم - رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام فرموده‌اند احادیث ما را به قرآن عرضه بدارید و بسنجید، اگر موافق قرآن بود، بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید قرآن را بفهمند تا به آن عرضه بدارند و گر نه با چیزی که قابل فهم نباشد، چگونه بسنجند، بعضی از روحانی نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجند، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند و گر نه می‌گویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت: هیچ کس نگفته قرآن را با خبر بسنجید، ولی رسول خدا و ائمه فرموده‌اند خبر را با قرآن بسنجید، به اضافه آن وقت که قرآن نازل شد خبری نبود که به آن بسنجند. و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

دلیل نهم - کفار قریش قرآن را می‌فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم می‌گفتند به قرآن گوش ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم می‌شود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پا برهنه بی‌سواد قرآن را می‌فهمید چگونه مدعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست؟! و نباید مردم به آن تمسک جویند، زیرا اگر مردم متوجه قرآن بشوند دگان ایشان کساد خواهد شد و اگر مردم به قرآن توجه کنند دروغهای ساخته ایشان آشکار خواهد شد. و لذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و باید امام بیاید بیان کند، مثلاً کسانی که

می‌گویند امام و امام زاده از نور خلق شده‌اند آیه قرآن بر ضرر ایشان خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾^(۱)، و یا می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾. یعنی: «ما انسان را از نطفه آفریدیم».

پس معلوم می‌شود هر انسانی و حتی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگورسوا می‌شود و لذا به ناچاری می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانیاً، عده‌ای که از روایات مجعوله نان می‌خورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشان را بپذیرند و اگر قرآن را بفهمند آن مجعولات را دور می‌ریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیه: ﴿وَالَّتَيْنِ وَالَّذِينَ﴾ نوشته‌اند که تین امام حسن و زیتون امام حسین علیهما السلام است که خدا به ایشان قسم خورده^(۲)، در صورتیکه این سوره مکی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! مثلاً در جلد اول کافی ص ۱۹۵ نوشته‌اند از قول امام که مقصود از کلمه نور در هر جای قرآن، آنمه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا که فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^(۳)، به صریح آیات، قرآن است که نازل شده نه امام، در جواب می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب، نور به معنی امام باشد و یا تین به معنی امام حسن علیهما السلام باشد و یا لیل به معنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید و اما اگر طبق لغت و عرف عرب، نور به معنی روشنی و یا تین به معنی انجیر و یا لیل به معنی شب باشد قابل فهم نیست؟! «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَإِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ»^(۴). هر کس می‌داند لیل به معنی شب است نه به معنی خلیفه، حال اگر به معنی شب باشد قبول نیست و اگر به معنی خلیفه باشد چگونه قبول است!!

دلیل دهم - قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراغ دستی و یا شمع است نسبت به خورشید، آیا از

۱- «اوست خدائی که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه».

۲- شیخ ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی (ت قرن چهارم هجری)، تفسیر فرات الکوفی، چاپ تهران، ص ۵۷۸-۵۷۹. و شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (ت ۱۱۱۲هـ)، تفسیر نور الثقلین، [۵ جزء]، ۶۰۷/۵.

۳- «و به سوی شما نازل کردیم نور روشنی را».

۴- «واقعاً این (حرفهایی که می‌زنند) بسیار تعجب آور و حیرت انگیز است. بلکه سخنان باطل و بیهوده‌ای است».

جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد به واسطه کلمات دیگران بفهمد، در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است. باید گفت شما می خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید: زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

دلیل یازدهم - برای اینکه قرآن قابل فهم است اینک هر وقت رسول خدا ﷺ یا ائمه علیهم السلام مطلبی را بیان می کردند برای اثبات مطلب خود آیه ای از آیات قرآن دلیل می آوردند و هر کس به ایشان می گفت مدرک شما در فلان حکم چیست؟ ایشان فوری آیه ای را نشان می دادند، مانند اینکه در وسائل الشیعه در باب مسح سر در وضوء، زراره شنید که امام صادق علیه السلام می گوید: مسح را به بعض سر باید کشید، زراره پرسید: از چه مدرک می فرمایید؟ امام فرمود: به دلیل «باء» در آیه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾^(۱) که برای تبعیض است. و مانند اینکه آن امام علیه السلام به منصور دوانقی فرمود: به قول نَمَام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^(۲) [الحجرات: ۶] و منصور این آیه را شنید و فهمید و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسی که در بیت الخلاء می نشست برای استماع صوت زنان مغنیه فرمود: آیا شنیدی که خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^(۳) [الإسراء: ۳۶]، و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرد و مانند اینکه امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمود هرگاه مؤمنین نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن به دلیل اینکه خدا فرموده:

﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۴) [التوبة: ۶۱]

و مانند اینکه آن امام علیه السلام فرمود اگر مطلقه ثلاثه را بنده ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او به عقد جدید حلال می شود به دلیل اینکه در قرآن فرموده: ﴿حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾^(۵)، و بنده هم زوج است^(۶) و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسی که زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضوء چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می شود که

۱- «و سرهای خود را مسح کشید».

۲- «اگر فاسقی برای شما خبری آورد به تحقیق پردازید».

۳- «زیرا گوش و چشم و دل هر یک از اینها مورد پرسش خواهد بود».

۴- «به خدا ایمان می آورد و برای مؤمنین ایمان می آورد».

۵- «تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند».

۶- نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ۳۳۰/۱۵، ح (۱۸۴۰۶) نقل از کتاب دعائم الإسلام، ابی حنیفه دینوری.

فرموده: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸]^(۱). و مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدمه هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی: «هرگاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من بپرسید این حدیث از کجای قرآن استفاده شده.» سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نمود از قیل و قال و فساد مال و کثرت سؤال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجای قرآن استفاده شده؟ فرمود از آیه:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ حُجُوبٍ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ﴾^(۲) [النساء: ۱۱۴]
و آیه:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾^(۳)
و آیه:

﴿لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ نَسْوَكُمْ﴾^(۴) [المائدة: ۱۰۱]^(۵)

و هزاران مورد دیگر که ائمه علیهم السلام به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند برای مطالب خود و اگر مردم آیات قرآن را نمی‌فهمیدند این استشهاد صحیح نبود.

دلیل دوازدهم - خود آیات قرآن که مردم را امر به تدبّر و تفکر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدایتعالی در سوره نساء آیه ۸۲ امر به تدبّر نموده و فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾
[النساء: ۸۲].

«آیا چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند».

و در سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه ۲۴ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾
[محمد: ۲۴].

«آیا چرا در قرآن تدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است».

۱- کلینی، الکافی (۳/۳۳).

۲- «در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست مگر نجوای آنکه امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بدهد».

۳- «و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء مدهید».

۴- «از چیزهایی سؤال مکنید که چون برای شما آشکار شود شما را بد آید».

۵- کلینی، الکافی (۱/۶۰).

و در سوره ص آیه ۲۹ فرموده:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹].

«کتاب با برکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبیر کنند در آیاتش».

و مانند این آیات. پس در تمام آیات الهی باید تدبیر نمود و حتی آیات متشابهاتش قابل تدبیر و قابل

فهم است، چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبیر در آیات قرآن واجب است.

دلیل سیزدهم – او امری است که در قرآن امر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه

خدای تعالی امر به اتباع آن فرموده، مانند آیه ۳ سوره اعراف:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه به سوی شما نازل گردیده از پروردگارتان».

و آیه ۱۵۷:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُقْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«پس آنانکه به این رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمرند و یاری کنند و آن نوری که به او نازل

شده پیروی کنند ایشان رستگارند».

و در سوره بقره آیه ۱۷۰:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و چون به ایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی می کنیم

آنچه را که پدران خود را بر آن یافته ایم».

و در سوره طه آیه ۱۳۴ فرموده:

﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ [طه: ۱۳۴].

«پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی که پیروی کنیم آیات تو را».

و همچنین در سوره قصص آیه ۴۷ و در سوره لقمان آیه ۲۱ فرموده است. پس تمام مسلمین باید

تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسفانه زمان ما اگر به شیعه و یا سنی بگویی بیاید پیروی قرآن کنیم،

ایشان مانند کفار جاهلیت می گویند پدران و علمای ما چنین و چنان گفته اند. پس بعد از ورود این همه

آیات که امر به پیروی قرآن و تدبیر در آن شده، اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز به دنبال افکار خود و یا

افکار ملت خود برود از کفار جاهلیت بدتر است، زیرا کفار جاهلیت قرآنی نداشتند و چون آمد

پذیرفتند و متحد شدند و از نفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی فهمیم، ولی مردم ما به بهانه اینکه نمی فهمیم از کلام خدا اعراض کرده اند و در نتیجه کار به جایی رسیده که شیعه از سنی و سنی از شیعه وحشت دارد و دشمن جانی یکدیگرند. یک عده به نام روضه خوان شب و روز در گویندگی خود ماده فساد و دشمنی را زیاد می کنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را، از خود خوشنود و مسرور می گردانند؛ منشا تمام این بدبختی ها و زیان ها این است که در حوزه های علمی به طلاب علوم دینی تزریق می کنند که قرآن ظنی الدّلاله و حدیث قطعی الدّلاله است و طلاب ساده خوش باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را به میان ایشان آورده و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوءای دارد، از آن جمله عدم توجه محصلین به آیات قرآن و قطعی ندانستن مفاد آن، در حالی که دلالت آیات قرآن بر معانی آن از هر کلامی بهتر و قطعی تر است، شما یک خط نهج البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از قرآن، هر کم سواد می فهمد که آیات قرآن از نهج البلاغه واضح تر و دلالتش بر معنی قطعی تر است، آیا دلالت جمله و آیه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^(۱)

[النساء: ۵۹، و المائدة: ۹۲، و النور: ۵۴، و محمد: ۳۳، و التباين: ۱۲].

و یا آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۲)

[النحل: ۹۰].

قطعی نیست، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده، گوئیم باشد اخبار نیز چنین است، اخبار هم مجمل دارد، آیا حدیث: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ»، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده، البته مجمل است، حدیث فوق با آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^(۳)

[النساء: ۵۸].

هیچ فرقی ندارد، بلکه آیه روشن تر است، همانطوری که قرآن گاهی به اجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصل تر دلالت بر معنی تفصیلی، چه قرآن باشد و چه خبر. عده ای از بی سوادان چون تزریقات سوء

۱- «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را».

۲- «به درستی و تحقیق که خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می کند».

۳- «به تحقیق خدا شما را امر می کند که امانات را به اهل آن برسانید».

در آنان اثر کرده، می‌گویند در جمله ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^(۱) چون شرائط آداب و کیفیات ذکر نشده و مجمل است پس (ظنی الدلالة) می‌باشد، در جواب ایشان باید گفت: دلالت جمله: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ...»^(۲) که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

به هر حال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است، پس حوزه‌های علمیّه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و به طرف قرآن سوق دهند، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابه آن را کسی نمی‌فهمد. جواب این است که اولاً متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد. ثانیاً اگر علت ظنی و قطعی الدلالة بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، به اضافه بر اینکه ضدّ و نقیض دارد، به اضافه بر اینکه کم و زیاد شده، در بسیاری از احادیث. پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنی الدلالة نمی‌دانید، اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَحُكْمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا»^(۳). یعنی: «محققاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را ردّ کنید به محکم آن».

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید و از آن متأثر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت و به واسطه آن از عقاید و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آن روز تفوق پیدا کرد، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی‌شد چگونه عرب جاهل آن را فهمید. به اضافه اگر قرآن محتاج به تفسیر بود خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می‌نمود و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیری بر آن می‌نوشت، درحالی‌که نوشته و حتی ائمه هدی علیهم السلام که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن نوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

۱- «نماز را به پا دارید و زکات بدهید».

۲- اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و...

۳- شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون أخبار الرضا، ۱/۲۹۰، ح (۳۹).

ثانیاً: تفسیرهایی که نوشته‌اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشان است، حق تعالی در واضح‌گویی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است، اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد کلام مفسرین را به طریق اولی نخواهد فهمید، شما بیابید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن و حِسّاً ببینید کدام مشکل‌تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند ترجمه قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

ثالثاً: تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند تاریک‌تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصادقین^(۱) و مجمع البیان که از بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده‌اند و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می‌روند، مثلاً شما به جمله:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾^(۲) [البقرة: ۱۸۴].

که در آیه ۱۸۴ سوره بقره می‌باشد مراجعه کنید. تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هر معنی که ظاهرتر و روشن‌تر است بگیرد راحت می‌شود.

رابعاً: این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند قرآنی که مجموعه‌ای از حقائق است فعلاً مملوّ از خرافات کرده‌اند، مثلاً حق تعالی برای قدرت نمایی خود در سوره بقره آیه ۲۶ مثل به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند به کیفیت خلقت آن پی نمی‌برند، آن وقت مفسرین شیعه - مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثقلین و مانند آنها به تقلید از یکدیگر - گفته‌اند مقصود از «بَعُوضَةٌ» = پشه "علی بن ابی طالب علیه السلام و مقصود از «فَمَا قَوْقَهَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله است! کسی نبوده به ایشان بگوید: مگر خدا نمی‌توانست و یا می‌توانست نام علی علیه السلام را ببرد که در عوض آن حضرت را به نام بعوضه - پشه - ذکر کرده، اینان هر کجای قرآن نام حیوانی آمده مانند

۱- تفسیر منهج الصادقین؛ این تفسیر به زبان فارسی و نویسنده آن شیخ مولی فتح الله بن مولی شکر الله کاشانی مفسر معاصر در زمان شاه طهماسب صفوی بوده و مکان وفات ایشان کشمیر می‌باشد. در سال ۹۹۷ یا ۹۸۸ هـ نگا: آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۷/ص ۲۳۳-۲۳۴.

۲- «و بر آنانکه طاقت دارند به زحمت».

بعوضه، ابل و دابّه همه را تأویل نموده‌اند به علی علیه السلام برای اینکه به سایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی علیه السلام نازل شده! و به این واسطه ندانسته به آن امام علیه السلام توهین و با قرآن بازی کرده و آن را موهون و مملوّ از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را که به نام امام حسن عسکری علیه السلام جعل کرده‌اند مطالعه نمایید تعجب می‌کنید و می‌بینید امامی که می‌گویند اعلم مردم می‌باشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی‌اطلاع بوده چنانکه در کتاب «اخبار الدّخيلة»^(۱) بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت: شما قبول دارید که سوره انسان (دهر) که در جزء ۲۹ قرآن است در شأن امیرالمؤمنین و خانواده او علیهم السلام نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم، ولی شما چگونه؟ من معتقدم شما قبول ندارید، بلکه آن امام علیه السلام را پیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن را هم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت می‌زنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادّعی با دلیل است، حال ثابت می‌کنم به طوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اول تا به آخر آن در شأن علی علیه السلام نازل شده؟ گفت: بلی، گفتم: خیلی خوب در اول این سوره می‌گوید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾

[الإنسان: ۲].

«ما انسان را خلق کردیم».

در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی علیه السلام می‌باشد، شما قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم:

بسیار خوب، بعد فرموده:

﴿مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾

[الإنسان: ۲].

«ما او را از نطفه مخلوط آفریدیم».

آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی علیه السلام از نطفه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمل کرد و جواب نداد، و سپس گفت: خیر علی علیه السلام از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بود، گفتم: پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی علیه السلام نازل

۱- ایشان علامه و محقق آیت الله شیخ «محمد تقی بن شیخ محمد کاظم شوشتری» یا «نُستری» از علمای معاصر امامیه در ایران که در سال ۱۳۲۰ هـ در نجف متولد شد. سپس در کودکی به همراه پدرش به «تُستَر» در جنوب ایران نقل مکان کرد و در آنجا ماندگار شد و در سال ۱۴۱۵ هـ وفات کرد. آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است که از مشهورترین آنها می‌توان از «الأخبار الدخيلة» در یک جلد نام برد که بعدها مستدرکاتش را در سه جلد به آن اضافه کرد.

شده، پس چرا اول اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته‌اید^(۱) که این سوره در شأن او است؟ به اضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسنین علیهم‌السلام بیمار شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمه علیهم‌السلام نذر کردند سه روز، روزه بگیرند و چون بیماری آنان رفع شد، علی علیه‌السلام برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آرد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گرده نان تهیه کردند. روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گرده نان را به او دادند و خود حضرات با حسنین و کنیز ایشان فضّه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوم نیز هر پنج گرده (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند و همچنین روز سوم، که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیه:

﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^(۲) [الإنسان: ۸].

نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر این‌ها راست باشد علی علیه‌السلام و اهل بیت او علیهم‌السلام از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده‌اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه اولاً مگر برای يك مسکین و یا يك نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم می‌خواسته برود دکان نانویی باز کند؟ به اضافه گویند چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است! کسانی که خود گرسنه‌اند نصف یک نان را به مسکین می‌دادند و خود برای حفظ الصّحّه و سدّ جوع با باقی نان‌ها افطار می‌کردند، اینان به فرمان خدا که فرموده: ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^(۳) عمل نکردند. و از عقل هم که خدا حجت قرار داده پیروی نکردند، آیا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام تابع قرآن نیستند؟ چگونه خدا به رسول خود فرموده: ﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ «از آنچه به تو وحی شده پیروی کن» آیا خانواده او نباید به امر ﴿اتَّبِعْ..﴾ عمل کنند؟! خدا پیروی عقل را حتی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی علیه‌السلام و اهل بیت او علیهم‌السلام پیروی عقل و قرآن را نکردند؟ چگونه علی علیه‌السلام اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که به وظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ به اضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ به اضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گوینده دینی به فکر فرو رفت و گفت: راست می‌گویی پس مقصود از این آیه چیست؟ گفتم ما امام را عالم و عاقل می‌دانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی

۱- نگا مثلاً تفاسیر: التبیان شیخ طوسی؛ تفسیر فرات الکوفی و تفسیر البرهان شیخ بحرانی؛ و تفسیر نور الثقلین حویزی؛ و از معاصرین تفسیر نمونه آیت الله ناصر مکارم شیرازی، در ذیل تفسیر آیه ۸ سوره انسان.

۲- «و اطعام طعام می‌کنند بر دوستی او مسکین و یتیم و اسیر را».

۳- «و آن را مگشا تمام گشودن».

می‌کنیم، چون قرآن به لغت عرف عرب نازل شده، آیه می‌گوید: ﴿مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^(۸) و این سه را با او عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم می‌شود که این هر سه با هم در یک شب آمده‌اند در خانه علی عليه السلام و ایشان یک شب نانهای خود را به آنان داده و البته برای سحر خود نان تهیه کردند از همان دو صاع جو باقی مانده، بنابراین تفسیر به سه روز بی‌مورد است هر کسی ممکن است یک مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، در این آیه مسکیناً، یتیماً و اسیراً با کلمه ﴿ثُمَّ﴾ نیامده تا اینکه به سه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف قرآن است و هم برخلاف عقل و قرآن را موهون ساخته و خانواده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را جاهل به قرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسی که جاهل به قرآن باشد و از عقل پیروی نکند آیه نازل نمی‌کند و در مدح ایشان سوره نمی‌آورد. عقیده ما این است که قرآن مجموعه‌ای از حقائق است و خانواده رسول هم عاقل و عالم بوده‌اند و آنچه شیعه نوشته تهمت به ایشان است، تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است، متأسفانه بسیاری از مفسرین نوشته‌اند که این سوره مکی است و در مکه نه حسنی بوده و نه حسینی عليه السلام و نه نذری تا خدا سوره نازل کند!

خامساً: در این تفاسیری که نوشته‌اند. هر کس هر مذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده و با هر کس بد بوده آیات کفر، ستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل به او نموده و یا هر کس خوب بوده آیات ایمان، انفاق و نیکی را در شأن او و در مدح او، دانسته و قرآن را مداح‌نامه و یا قداح‌نامه اشخاص قرار داده و جنگ داخلی بین مسلمین شعله‌ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل به جبر نموده و اگر اختیاری بوده حمل به اختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همّت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عمرو است. می‌توان گفت رجوع به تفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسی که مقلد نباشد و قوه ممیّزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند و دیگر اینکه انسان می‌تواند آیات مجمله را به- وسیله آیات دیگر قرآن بفهمد زیرا: «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^(۹) و یا از سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنانکه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانست که قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسی که به زبان عرب و ادبیات عرب آشنا می‌باشد، ولی هر چه داناتر باشد، بیشتر از قرآن بهره می‌برد، عالم متبحر می‌تواند از تفریع قواعد و انطباق کلیات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیه، عقلیه و

استنباط مطالب به قدر حوصله خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک می‌کند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت به فهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات قرآن توسط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن می‌شود. مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بنده‌ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده و علم آن را از بندگان نخواستند و یا در سنت رسول بیان شده است.

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانکه در فصل تواتر قرآن تذکر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم و یا زیاد می‌شد مسلمین مطلع می‌شدند و جلوگیری می‌کردند. به اضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی به تمام نسخ آن دست برد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد می‌کرد با مطابقت با نسخ دیگر معلوم می‌شد. و به هر حال دلایل بسیاری از کتاب، سنت، اجماع و عقل داریم که قرآن دست نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده:

أَمَّا آيَاتُ:

أَوَّلُ، سُوْرَةُ حَجْرٍ آيَةُ ۹:

[الحجر: ۹].

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾

«این قرآن را ما نازل کردیم و بدرستی و تحقیق خود ما نگهدارنده آن می‌باشیم».

و مقصود از ذکر قرآن است به قرینه آیه قبل که فرموده: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ

إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿۶﴾ [الحجر: ۶]. حق تعالی در آیه ۹ وعده کرده که خود حافظ و نگهدارنده قرآن است، پس اگر کسی بگوید یک کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمی‌داند یا سخن او را دروغ می‌داند و چنین کسی قطعاً بی‌دین و خدانشناس و از فرق مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظ بودن آن است از قدح و عیبجویی مردم، جواب گوییم؛ این صحیح نیست زیرا در زمان خود رسول خدا ﷺ، قرآن هزار عیب‌جو داشت و چه قدر از آن عیب‌جویی کردند؛ گاهی سحرش خواندند و گاهی شعرش گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثر نشد و فعلاً نصاری و یهود نیز از آن عیب‌جویی می‌کنند. و اگر کسی بگوید چگونه خدا قرآن را حفظ کرد و حال آنکه هزاران

۱- «و گفتند: ای آنکه ذکر (یعنی قرآن) بر او نازل شده محققاً تو دیوانه‌ای».

نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا به آب و آتش رفته، در جواب گوئیم: مقصود از حفظ قرآن حفظ هر نسخه از نسخه‌های آن نیست زیرا وجود خارجی کاغذی دوام ندارد و پوسیده می‌شود، اگر گفتیم: فلان قصیده فلان شاعر محفوظ مانده و یا فلان کتاب محفوظ مانده مقصود این نیست که هیچ نسخه از آن پاره نشده بلکه مقصود این است که از اول تا به آخر آن مانده و چیزی از آن از بین نرفته و لو اینکه از نسخه‌های متعدّد آن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد. به هر حال خدا قول داده قرآن را حفظ کند، حال تو بگو از تمام جهات حفظ کرده ما نزاعی نداریم.

آیه دوم: سوره فُصِّلَتْ آیه ۴۱ و ۴۲:

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۴۱﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِنْ

[فصلت: ۴۱-۴۲].

حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾

«به تحقیق این قرآن کتابی است عزیز که از جلو و عقب آن باطلی نیاید، نازل شده از جانب خدای حکیم بی‌نیاز».

این آیه دلالت دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف یکی از چیزهای باطلی است که بر قرآن وارد نشده. اگر کسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض و کذب و بیهوده در مطالب قرآن وارد نمی‌شود و کتابی که قبل یا بعد از آن بیاید و آن را باطل سازد وجود نداشته و ندارد، جواب این است که کلمه باطل عام است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل می‌شود، چنانکه شامل تحریف نیز می‌شود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگر چه صریح نباشد و به اشاره دلالت کند مانند آیه ۷۷ و ۷۸ سوره واقعه:

[الواقعة: ۷۷-۷۸].

﴿إِنَّهُ وَلَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۷۸﴾

«به تحقیق این کتاب، قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ».

یعنی در پناه قدرت حق مصون است.

آیه ۲۱ و ۲۲ سوره بروج:

[البروج: ۲۱-۲۲].

﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ ﴿۲۱﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿۲۲﴾

«بلکه این کتاب، قرآنی است دارای مجد و در لوحی مصون خواهد بود».

و آیه ۳۴ سوره انعام:

﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۱) [الأنعام: ۳۴].

و آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ همین سوره:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^(۲) وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^(۳) [الأنعام: ۱۱۴-۱۱۵].

و آیه ۲۷ سوره کهف:

﴿وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾^(۳) [الكهف: ۲۷].

که در تمام این آیات صریحاً می‌گوید کلمات قرآن را کسی نمی‌تواند تبدیل کند و یا عوض نماید. و اما سنت: یکی اخبار ثقلین است که رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَهُوَ الثَّقُلُ الْأَكْبَرُ وَعِزَّتِي وَهُمْ الثَّقُلُ الْأَصْغَرُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَ عَلَى الْحَوْضِ، إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا»^(۴). و در بعضی روایات: کتاب الله و سنتی که صحیح‌تر یعنی موافق با قرآن است، آمده. پس رسول خدا ﷺ فرموده: این قرآن را میان شما می‌گذارم و باید تا قیامت به آن متمسک باشید، و اگر تحریف در آن شده باشد، قابل تمسک نخواهد بود. قرآن حجتی است مستقل چنانکه مدارک آن ذکر شد و سنت نیز حجتی است مستقل و هر یک از این دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است، پس قرآن و سنت دو حجت می‌باشند نه اینکه مجموعاً یک حجت باشند، یعنی هر یک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم الأخذ است و لذا ائمه علیهم‌السلام که عترت رسول خدا ﷺ بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال به ظاهر قرآن می‌کردند و گاهی نیز به سنت رسول ﷺ استدلال

۱- «و نیست تبدیل‌کننده‌ای برای کلمات و فرمان خدا؛ و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران».

۲- «و اوست آنکه نازل کرده بسوی شما این کتاب را به تفصیل: و آنانکه به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که این نازل شده است از پروردگارت به حق، پس، از شک‌کنندگان مباش؛ و سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل‌کننده برای سخنان او نیست و اوست شنونده‌دانا».

۳- «و آنچه را به سوی تو وحی شده از کتاب پروردگارت بخوان و در آن تدبر کن، برای کلمات او تبدیل‌کننده نیست و پناهی جز او هرگز نیابی».

۴- «در میان شما دو چیز گران‌بها به جای گذاشتم که اگر به آن‌ها تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب الله و اهل بیت من که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

می‌کردند، خصوصاً در موارد نزاع که در کلمات حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۳ و نامه ۵۳ ذکر شد. از این تمسک و استدلال مسلم می‌شود که این حجّت یعنی قرآن دست نخورده، و الا از حجّیت ساقط می‌شد و به اضافه؛ کتاب مدوّنی بوده که میان امت خود گذاشته.

دوم: در مقدمه چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: «أَهْلُ عِنْدِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى الْقُرْآنِ؟ قَالَ علیه السلام: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا أَنْ يُعْطَى عَبْدٌ فَهَهَا فِي كِتَابِهِ»^(۱)، یعنی: «آیا نزد شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است؟ فرمود: نه، قسم به آنکه حبه را شکافت و جان را ایجاد کرد جز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج کند)». از این خبر معلوم می‌شود غیر از قرآن معمولی چیزی نزد آن حضرت از وحی نبوده چه به عنوان قرآن و چه به عنوان دیگر.

أدلة دیگر بر نفی تحریف لفظی

۱- قرآن میزان صحّت و سقم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب شده باشد، یا یکی از ابزار و اساس آن کم شده باشد، نمی‌توان با آن میزان درست سنجید، پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمی‌شود آن را میزان قرار داد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده که آن را میزان قرار داد و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ کند و این سخن کفر و زندقه است و جایز نیست.

۲- تمام فقهای شیعه می‌گویند پس از سوره حمد باید در نماز یک سوره تاّمه از سوره قرآن خوانده شود و در صلاة آیات پس از قرائت حمد باید یک سوره تاّمه بر پنج رکوع تقسیم شود و هر سوره از سوره قرآن را کافی دانسته‌اند. پس معلوم می‌شود سوره‌های قرآن را تاّم و تمام می‌دانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون می‌دانند و الا کافی نمی‌دانستند.

۳- نبودن دلیلی بر تحریف، خود دلیل بر عدم تحریف است. زیرا آنکه مدعی تحریف است، یا می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا می‌گوید گذاشته ولی خلفای پس از او و یا دیگران کم و زیاد کردند، پس اگر بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است و هم بر ضد سخن خدا و رسول است و اگر می‌گوید،

۱- فیض کاشانی، تفسیر الصافی (۳۱/۱). و حدیث در کتب اهل سنت روایت شده است. حمیدی در مسندش آنرا ذکر نموده (۴۰) و بخاری در صحیحش، ۳۸/۱، (۱۱۱)، و ۸۴/۴، (۳۰۴۷) و ۱۶/۹، (۶۹۱۵) و احمد در مسندش (۷۹/۱) و دارمی در سننش (۲۳۵۶) و ابن ماجه در السنن (۲۶۵۸) و ترمذی در السنن (۱۴۱۲) و نسائی در السنن (۲۳/۸) و در الکبری (۶۹۲۰).

گذاشته باید معلوم کند چه کس آنرا تحریف کرده، در صورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معینی نیست، اگر شخص بی‌اطلاعی بگوید: «شیخین» می‌گوییم چگونه و برای چه. قرآنی را که تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش می‌کوشیدند و آن همه برای حفظ آن همت داشته و جان‌فشانی می‌کردند چگونه «شیخین» کم و زیاد کردند که هیچ کس مطلع نشد و یا مطلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنی که برای آن از جان می‌گذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرف‌نظر می‌کردند و تمام هستی خود را نثار آن می‌نمودند چه شد که اعتنا به تحریف و محرف آن نکردند، حتی اشخاصی مانند علی علیه السلام، ابوذر، عمار و سایر فدائیان اسلام با آن شدت ایمان، به قدر یک‌نفر از عوام زمان ما برای کتاب آسمانی خود دلسوزی نکردند؟! پس این مطلب یقیناً باطل و گوینده آن از عقل تهی است، به اضافه می‌گوییم در کدام یک از آیات قرآن دست بردند و یا کم و زیاد کردند؟ آیاتی که مربوط به ریاست ایشان نبوده که قطعاً کم نکرده‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادعایی نکرده و هیچ تاریخی متعرض آن نشده، حتی علی بن ابیطالب علیه السلام که در بعضی از کلمات خود گله از خلفاء داشته ^(۱) از چنین موضوعی یاد نکرده و ادعا و اعتراض ننموده، اما اگر بگویی آیاتی که مربوط به زعامت و حکومت بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت حضرت امیر علیه السلام و سایر دوستان او که در ابتدای امر خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت با «شیخین» سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع به این موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از کم کردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع به خلافت و زعامت حضرت امیر علیه السلام بود باید خود آن حضرت و سایر معترضین که اعتراض داشتند تذکر دهند و برای آن جناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکر آن بر هر سخنی مقدم بود، پس در اول امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی به میان نیامده. اما زمان خلافت عثمان پس او محتاج به چنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها که خلافت به عثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت کم یا تحریف کنند نه پس از گذشت سالها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان به طریق اولی ضرر نداشته. به اضافه زمان عثمان

۱- در کتب حدیثی معتبر اهل سنت، هیچ اثری از روایات صحیحی که بیانگر نارضاقتی علی علیه السلام از خلفای قبل از خود باشد، وجود ندارد. بلکه روایات صحیح و معتبر زیادی وجود دارد که نشان‌دهنده محبت، صمیمیت، تعاون و همکاری ایشان با خلفای قبل از خود می‌باشد و ایشان همیشه از آن‌ها به خیر و نیکی یاد می‌کرد. (مصحح)

قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. به اضافه اگر عثمان چنین کاری می‌کرد قاتلین او که به دور خانه او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج به این کار کنند، و لاقلاً یک مرتبه به او ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند. و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که اصحاب رسول خدا ﷺ برای تحریف به او اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان به عثمان راجع به حیف و میل بیت‌المال و نصب مأمورین نالایق بود، در حالی که امر قرآن مهمتر بود، به اضافه بر علی بن ابیطالب رضی الله عنه واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را به اصل آن برگرداند و کامل نماید و قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لاقلاً اشاره هم نکند، علی رضی الله عنه که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی که در تصرف مأمورین عثمان بود به صاحبانش برگردانند. و حتی در نهج البلاغه در خطبه ۱۵ فرموده: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ نَزَّوَجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَمِثْلِكَ بِهِنَّ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً». یعنی: «به خدا قسم اگر ببایم که با آن املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هر آینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست». کسی که برای یک وجب زمین بیت‌المال این همه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است ببیند قرآن کم می‌شود و به روی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید؟! به اضافه مردم را امر کند به رجوع به قرآن معمولی و آن را امام و حجت بخواند. پس مسلم به دست عثمان چنین عملی انجام نشده و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آن قدر در بلاد اسلامی در مساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دسترسی به تمام آنان امکان نداشت و چنان به قرآن توجه داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خدا ﷺ یک واو در جایی از کلمات قرآن بود، یا پس از او الفی بود همه خود را موظف می‌دانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآن‌ها بگذارند و اگر تاء ای مدّور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مدّور باشد. مواظبتی که در نسخه برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود. آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یک عدّه عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگویی به فِرَقِ مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقه سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعوله جمع‌آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که از همه جا بی‌خبر باشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند.

۴- اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف:

در اینجا ما کلمات بعضی را از باب نمونه ذکر می‌کنیم: علامه طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده، اما اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی کم نشده. و سید مرتضی^(۱) نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم به صحّت نقل قرآن از رسول خدا ﷺ و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است به شهرها و مانند علم ما به وقایع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده، زیرا قرآن معجزه رسالت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه بوده و علمای مسلمین به نهایت در حفظ و حراست آن کوشیده‌اند، حتی شماره حروف و اعراب و سکنات آنرا حفظ کرده‌اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی داریم به کتب مصنّفه مانند کتاب "سیبویه" و امثال آن^(۲) که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی به آن بیفزاید و یا کم کند. معلوم و ممّیز می‌شود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است قرآن در حالی که عنایت به ضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده^(۳) و نیز سید می‌نویسد: قرآن در زمان رسول خدا ﷺ جمع و مدون شده به مانند همین قرآن که نزد ما است، و مکرّر به رسول خدا ﷺ عرضه شده و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عده‌ای از حشویه و بعضی از اخباریّه برخلاف این گفته‌اند، اعتنایی به سخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان به گمان خود به بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی برخلاف آنها است^(۴). شیخ صدوق در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که این قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا به رسول خود نازل نموده و زیادتر از این نبوده و کسی

۱- سید مرتضی: ایشان علی بن حسین بن موسی مشهور به سید مرتضی علم الهدی هستند (۳۵۵-۴۳۳هـ) و همچنین برادر شریف رضی گردآورنده «نهج البلاغه» می‌باشد. و ایشان در زمان خود ریاست امامیه را بر عهده داشت و تألیفاتی از خود به جای گذاشته است که از مهمترین آنها: «الشافی» و «تزیه الأنبياء والأئمة» و کتاب «الغُرر والدُّرر» که مشهور است به «أمالي المرتضی» و کتاب «الانتصار» را می‌توان نام برد.

۲- اسماعیل مزنی؛ وی شاگرد امام شافعی و ناشر فتاوی ایشان بود. کتابش «المختصر» معروف و مشهور است و در آن خلاصه فتاوی فقه شافعی به همراه تعلیقاتش ذکر شده است در سال ۲۵۶ هـ وفات نمود.

۳- در نسخه چاپ شده در بیروت کلمه «أصدق» آمده است.

۴- شیخ طبرسی، مجمع البیان، (مقدمه کتاب)، چاپ بیروت، ۳۰/۱-۳۱ (یا ۱۵/۱ از چاپ بیروت سال ۱۳۷۹هـ).

که غیر از این به ما نسبت دهد دروغ گفته است^(۱) (چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به همین مضمون نقل شد). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیر لائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآن است و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده^(۲). و آقای خوئی در کتاب بیان ادعای اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده^(۳): اخباری که در زیاده و نقصان وارد شده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی به صحت آنها پیدا نمی‌شود. و بسیاری از اعلام دیگر ادعای اجماع نموده‌اند بر عدم تحریف، از آن جمله شیخ بهائی، محقق کلباسی، محقق بغدادی شارح وافیه، محقق کرکی^(۴) و اجماع علماء و فضلاء اهل سنت نیز همین را گفته‌اند.

والبته دلیل‌های دیگری نیز بر عدم تحریف هست که در این مختصر نمی‌گنجد.

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماماً ضعیف السند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل می‌باشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند، ناقل بسیاری از آن روایات، احمد بن محمد السیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب می‌دانند. این روایات بر چند دسته می‌باشد. دسته‌ای از آنها می‌گوید: نام علی و ائمه علیهم السلام یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غلاة (غلوکنندگان) می‌باشد و غلاة از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند، مانند محمد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

روایت اول: کافی از محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام در جمیع کتب انبیاء و از آنجمله در قرآن مکتوب بوده در جمله: «وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا

۱- شیخ صدوق، الاعتقادات في دين الإمامية (ص: ۵۹)، (یا چاپ حجریه چاپ شده به همراه شرح باب یازدهم ص ۹۳).

۲- شیخ طوسی، التبیان في تفسير القرآن، ج ۲/۱.

۳- در اصل اینگونه آمده و احتمال صحیح آن «شیخ مفید» است.

۴- نگا: سید خوئی، البیان (ص: ۲۵۲-۲۵۳) ز

بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّةِ عَلِيٍّ^(۱)، حال شما بروید آیه: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾^(۲) را در سوره غافر آیه ۳۴ ملاحظه کنید تا ببینید چگونه این راوی خدانشناس با آیه قرآن بازی کرده، این آیه را خدا از قول کفار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا که مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ آمَنَ يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿۳۱﴾ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿۳۲﴾ وَيَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿۳۳﴾ يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ﴿۳۴﴾ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۵﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلُمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿۳۶﴾﴾ [غافر: ۳۲-۳۴].

یعنی: «مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من می‌ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، کسانی که پس از ایشان بودند. و خدا برای بندگان اراده ستم نمی‌کند. ای قوم من، می‌ترسم بر شما از روزی که (مردم) یکدیگر را صدا می‌زنند، [روز قیامت]. روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ نکند، یوسف قبلاً با دلیل‌های روشن آمد و شما همواره در شک بودید تا وفات کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾. خدای تعالی اهل شک و اسراف را اینطور گمراه می‌کند».

در این آیه، قوم کافر فرعون گفتند: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و انبیاء نگفته‌اند و در کتب انبیاء نبوده بلکه سخن کفار است، ولی راوی، این قول باطل را به کتب انبیاء بسته و محمد و علی را نیز ضمیمه این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، نعوذ بالله و ﴿مِنْ بَعْدِهِ﴾ را حذف کرده است.

روایت دوم: کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل این آیه [یعنی آیه ۲۳ سوره بقره] را بر محمد چنین نازل کرد:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»^(۳).

۱- «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر با نبوت محمد و وصیت علی». اصول کافی (۴۳۷/۱).

۲- «خدا پس از او هرگز پیامبری را نخواهد فرستاد».

۳- اصول کافی (۴۱۷/۱).

یعنی: «اگر شما در حق علی از آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شک و تردید هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید».

خواننده با انصاف ملاحظه کن خدا به کفّاری که نه رسول خدا ﷺ را قبول داشتند نه قرآن را، می‌گوید: درباره این قرآن اگر شک دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد؟! باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفّار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفّاری که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره درباره علی بیاورند. به قول شما قرآنی را که کسی جز امام نمی‌داند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیه قرآن بازی کرده است.

روایت سوم: در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره بقره: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^(۱) [البقرة: ۱۴۳]. از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده این آیه، «أُمَّةً وَسَطًا» بوده! همچنین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾^(۲) [آل عمران: ۱۱۰] «خَيْرَ أُمَّةٍ»^(۳) بوده و تحریف شده.

معلوم می‌شود راوی این روایت دین اسلام و امت اسلامی را دین معتدل و امت معتدل نمی‌داند و امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی‌داند و فقط ائمه را متّصف به این صفت می‌داند که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین، که خدا این آیات را به ائمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب ﴿جَعَلْنَاكُمْ﴾ و ﴿كُنْتُمْ﴾ و ﴿تَأْمُرُونَ﴾ کدام اشخاص بوده‌اند؟! آن ائمه که هنوز به دنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند؟! ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا ﷺ مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: ﴿جَعَلْنَاهُمْ﴾ و ﴿وَكَانُوا﴾ و ﴿يَأْمُرُونَ﴾ که بر غائبین صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغه استقبال نه صیغه ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه به نام امام باقر آن بازی می‌کنند!!!

روایت چهارم: مجلسی در صفحه ۶۴ جلد ۹۲ بحارالانوار از امام باقر روایت کرده که آیه ۸۹ سوره اسراء: ﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^(۴) [الاسراء: ۸۹]. چنین بوده: «فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ

۱- «و بدینگونه شما را امت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم باشید».

۲- «شما بهترین امتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، امر به معروف می‌کنید».

۳- مجلسی بحارالانوار (۶۰/۶۱-۸۹). از جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ از سَعْدِ اشْعَرِيِّ قُمِّي نقل کرده است.

۴- «پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را».

بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا»^(۱)! باید از راوی پرسید سورة اِسْرَاءِ که مکی است و در اوائل بعثت نازل شده، آن وقت صحبت و بحثی از خلافت و ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، به اضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده اند، چگونه از حق تعالی ترسیدند. روایت پنجم: در صفحه ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سوره عمّ جمله: ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يُلَيْتُنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^(۲) آنچه نازل شده: «تُرَابِيًّا» یعنی «عَلَوِيًّا»^(۳) بوده است. باید گفت: این سوره مکی است - در مکه نازل شده - مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنا کنند و بگویند یا لیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه می گویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین به تحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوه تعقل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت می شود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق علیه السلام مطالب مندرجه در این روایات را تکذیب کرده و می گوید: نام علی علیه السلام و اولادش در قرآن نبوده چنانکه کافی به روایت صحیح از ابوبصیر روایت کرده و آقای خوئی در کتاب البیان آن را روایت کرده که ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۴) [النساء: ۵۹]. سؤال کردم و گفتم مردم می گویند چرا نام علی و حسن و حسین علیهم السلام در قرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگویند: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را خدا در قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی و حسنین علیهم السلام را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان کند^(۵). بنابر این، روایت به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که می گوید نام علی در قرآن بوده، مردود و مجعول است. به اضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصه غدیر و حدیث غدیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا علی را

۱- کُلَيْبِي، الكافي (۱/۴۲۴-۴۲۵) و مجلسی، بحار الأنوار (۲۳/۳۷۹).

۲- «و کافر بگوید ای کاش من خاک بودم».

۳- مجلسی، بحار الأنوار (۸۹/۶۱-۶۲). از جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ از سَعْدِ اشْعَرِيِّ قُمِّي نقل کرده است.

۴- «خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

۵- سید خوئی، البیان (ص: ۲۵۱)، نقل از کتاب الوافی فیض کاشانی ج ۲/ باب ۳۰ ما نص الله ورسوله عليهم (ص: ۶۳).

معرفی کرده و فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلاً معرفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرفی و اعلام نبود و آن همه مقدمات و اجتماع در بیابان لازم نبود، حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که می‌گویند نام علی در قرآن بوده حکم می‌کند^(۱). به اضافه پس از وفات حضرت رسول خدا ﷺ و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی علیه السلام و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجّه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی علیه السلام در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود، اگر قول قائلین به تحریف را قبول کنیم خوب بود آن آیات را تذکر می‌دادند و به آن استدلال می‌کردند، در صورتی که چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم می‌شود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

روایت ششم: مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحه ۴۲ روایت کرده که چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، علی علیه السلام قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد در اولین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زید بن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن می‌باشد، ما چنین صلاح می‌دانیم که قرآنی تألیف کنیم، و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت ... تا آخر^(۲). مانند این روایت، روایت دیگری در صفحه ۶۰ جلد ۹۲ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن‌ها را پاک کرده‌اند و نام ابولهب را برای ادبیت رسول خدا گذاشتند، زیرا ابولهب عموی رسول خدا بود^(۳).

خواننده عزیز ملاحظه نما و بین:

أولاً: این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوییم نام منافقین در قرآنی که علی علیه السلام می‌گوید به عنوان تفسیر یا مورد نزول یا به عنوان تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد

۱- نگا: سید خوئی، البیان، (ص: ۲۵۱)، آنجا که می‌گوید: «و به طور خلاصه: بررسی حدیث غدیر بیانگر دروغ بودن روایاتی می‌باشد که می‌گویند: اسامی ائمه در قرآن ذکر شده‌اند.»

۲- مجلسی، بحار الأنوار (۴۲/۸۹) نقل از کتاب «الاحتجاج علی أهل اللجاج» احمد بن علی طبرسی (و ایشان طبرسی دیگری غیر از طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان است).

۳- مجلسی، بحار الأنوار (۶۰/۸۹)، نقل از کتاب الغیبه نعمانی.

چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحه ۱۸۴ کتاب البیان مرقوم داشته^(۱)، اضافه بر این، سیره رسول خدا ﷺ و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه به خوبی معاشرت می‌کرده و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خدا هم ستّار العیوب است، بنا نبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستّار العیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را به جان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سب و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشّتت تحریک کند، در حالی که اگر کسی واقعاً منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خدا ﷺ در قرآن بود، به واسطه نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرّق می‌شدند و دیگر از خجالت نزد رسول خدا ﷺ و اصحابش نمی‌ماندند و به کلی از مسلمین جدا می‌شدند و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می‌دهد که خدای ستّار العیوب، کشاف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد، اگر چنین بود پس چرا در آیه ۱۰۱ سوره توبه به رسول خود فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِتِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمی‌شناسی، ما که خداییم آنان را می‌شناسیم».

در این حال چگونه رسول خدا ﷺ که به قول شما نام منافقین در قرآنش بوده، آنها را نمی‌شناسد، ولی قائلین به تحریف پس از هزار سال آنها را می‌شناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا نیست؟ آیا نباید گفت: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ». به اضافه اگر حضرت علی عليه السلام مصحفی داشته، متن آن، با سایر قرآن‌های رایج بین مسلمین هیچ اختلافی نداشته است و اشخاصی که قرآن آن حضرت را دیده‌اند به این

۱- آنجا که می‌گوید: «هیچیک از این روایات بر این مسأله دلالت ندارد که این زیادات جزئی از قرآن باشند. و ذکر اسامی منافقین در مصحف امیرالمومنین عليه السلام از این قبیل است. و دلایل قطعی که پیش‌تر ذکر شد بر عدم سقوط چیزی از آیات قرآن دلالت می‌کند. علاوه بر این سیرت رسول خدا در برخورد با منافقین با ذکر اسامی آنها منافات دارد چراکه عدم ذکر اسامی آنها در راستای تألیف قلوب آنان و پنهان کردن نفاق‌شان بود. و این برای کسی که کمترین آگاهی از سیرت رسول خدا و اخلاق نیک و والای او داشته باشد، واضح و آشکار است. با وجود این چگونه ممکن است اسامی آنها در قرآن آمده باشد و آنها را به لعن خودشان امر کرده و نیز سایر مسلمانان را به لعن آنها امر کرده و شب و روز آنها را به این امر تشویق کرده باشد. آیا احتمال این مسأله وجود دارد تا صحت و فساد آن مورد بررسی قرار گیرد؟!» السید الخوئی، البیان (ص: ۲۴۴-۲۴۵) چاپ کویت.

مطلب تصدیق داشته‌اند. و از جمله کسانی که مصحف آن حضرت را دیده، ابن ندیم است که در کتاب الفهرست نوشته است که قرآنی را که به خط حضرت علی علیه السلام بوده و مطابق معمول اولاد امام حسن علیه السلام آن را از یکدیگر به ارث می‌بردند، در نزد ابی یعلی حمزة الحسنی (ره)^(۱) یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام دیده است.

پس باید گفت قائلین به تحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعبه دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده‌اند و خواسته‌اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی‌اعتبار کنند. راستی باعث خجالت و شرمندگی است که چند نفر آخوندی به نام حجّت الاسلام و محدّث ثقه خود را عالم نامیده و به کتاب خدا بتازند و برای ابطال سند اسلام کتابی به نام: «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» بنویسند و این روایات و خرافات و خزعبلات را در آن جمع کنند و چاپ کرده به دست یهود و نصاری بدهند تا آنان مکرّر چاپ کرده و آن را به رخ مسلمین بکشند که همان این مسلمین به تصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی‌اعتبار است و به قول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی جزء است) و قرآن مانند تورات و انجیل ما بی‌اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی می‌توان گفت و کتاب دعایی که چنین اشخاصی می‌نویسند می‌توان بدست مؤمنین داد؟ نه و الله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می‌بینیم، ناچار باید با ایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شرّ آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عده‌ای از روحانی نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطلاع و گمراه می‌ترسند از ترس عوام از ما بدگویی کنند. به هر حال محال است خدای تعالی مقلّد شیعیان صفویّه شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و اسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی‌اطلاع بمانند جز علی علیه السلام و جز حاجی نوری پس از هزار سال و علی هم کتاب خدا را در صندوقی مقلّب بگذارد و پنهان کند تا شیعه صفویّه پس از هزار سال مطلع شوند و آن را بیان کنند.

ثانیاً - اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب ادّیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً

۱- ابن ندیم محمد بن اسحاق ابو فرج، الفهرست، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۸ هـ / ۱۹۷۸ م، بخش (الجَمَع للقرآن

علی عهد النبی صلی الله علیه و آله)، ص: ۴۱.

تکذیب رسول خدا ﷺ می‌کرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثراً منافق می‌دانید و همت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه به ریشه اسلام بزنید؟

روایت هفتم: تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده روایت کرده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾^(۱) در غدیر خم نازل شده و آیه چنین است: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عِلِّيٍّ»^(۲) و کلمه «فِي عِلِّيٍّ» را انداخته‌اند و مقصود از کلمه ناس و کلمه «الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» اصحاب رسولند که همه کافر بودند و رسول خدا ﷺ از ایشان در مورد اظهار خلافت علی عليه السلام می‌ترسید. و معنی آیه چنین است:

«هان ای رسول، آنچه درباره علی عليه السلام از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر این کار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحاب) حفظ می‌کند، خدا قوم کفار (یعنی اصحاب) را هدایت نمی‌کند».

باید گفت:

اولاً: ما قبول داریم که در غدیر خم رسول خدا ﷺ نسبت به علی عليه السلام سفارش نموده، ولی این روایت را که می‌گوید کلمه «فِي عِلِّيٍّ» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده‌اند قبول نداریم و آن را دروغ محض می‌دانیم، زیرا خدا راستگو است و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ ﴿٩٦﴾﴾ و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام صادق عليه السلام بودن کلمه «علی» را در قرآن تکذیب نموده چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد.

ثانیاً: اگر مقصود از کلمه: «نَّاسٍ» و کلمه «الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» اصحاب رسول خدا ﷺ باشد و بگوییم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرنند با آیات قرآن مخالفت کرده‌ایم، آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خدا خوانده و مکرر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سوره توبه آیه ۱۰۰ فرموده:

۱- «ای پیغمبر برسان آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند، زیرا خدا قوم کافرن را هدایت نمی‌کند».

۲- تفسیر قمی (۱۰/۱)؛ ومجلسی، بحار الأنوار (۲۰۳/۳۷-۲۰۴).

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾ [التوبة: ۱۰۰].

یعنی: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیت کردند، راضی است». در سوره فتح آیه ۲۹ فرموده:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... تَا وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

یعنی: «محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند ... و خدا وعده داده ایشان را که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند وعده آمرزش و پاداش بزرگی».

و در آیه ۱۸ همین سوره فتح راجع به تمام اصحاب رسول که در حدیبیه زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند فرموده:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

یعنی: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت می کنند راضی است».

و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده. پس آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...﴾، با این همه آیات منافات پیدا می کند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمر رسول همه اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار، یا باید بگوییم خدا از باطن ایشان وعاقبت امر ایشان اطلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

ثالثاً: اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد و اصحاب رسول ص همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبرویی نمی ماند، اسلامی که تمام مطالبش از این کفار نقل شده چه اعتبار دارد؟! اسلامی که فقط سه یا چهار نفر راوی داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجت نیست و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی ع و مطالب نصاری و یهود می شود و از سه نفر مانند یوحنا، مرقس و لوقا نقل شده، آیا می توان گفت پیغمبر ص از دنیا رفت و به اندازه یکی از علمای امت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی دین بودند؟ آیا این باور کردنی است که بگوییم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان، ایران، مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل به تحریف (که مخالف قرآند و سعی می کنند آن را از حجت بودن بیندازند) مسلمانند!؟

رابعاً: این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیه بعد به پیغمبر می‌گوید به یهود و نصاری بگو: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ و در آخر می‌فرماید: ﴿فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾. یعنی: «بگو ای اهل کتاب بر چیزی نیستید تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید... برای قوم کفار غصه‌ای نخور». در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف و لام کافر خوانده همانطور که در آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ با الف و لام کافر خوانده و ﴿الْكَافِرِينَ﴾ با الف و لام اشاره به همان کافرین معهود است و مقصود از «ناس» و «قوم کافرین»، یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیه ۶۶ می‌گوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب‌های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند...».

در وقتی که این سوره نازل شد رسول خدا ﷺ نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جان‌فشانی می‌کردند و رسول خدا ﷺ جز از امپراطوری کفار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت و ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ که در این آیات خدا فرموده آن را برسان، همان آیات رد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مانده) نازل شده به قرینه آیات قبل و بعد.

خامساً: کسی که می‌گوید ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی عليه السلام نازل شده بوده و خدا در اینجا می‌فرماید آن آیات را برسان و رسول خدا ﷺ آنها را رسانید، آن آیات را به ما نشان بدهد، این آیات کدام است، در کجای قرآن است؟ در کجای سوره مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در قرآن ندیدیم، اگر کسی دیده به ما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق عليه السلام هم که می‌گوید نام علی عليه السلام در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه در آید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس ﴿بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ هم راجع به آن نیست.

سادساً: جمله ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ در قرآن مکرر آمده از آن جمله در اول سوره بقره ﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾. چگونه هیچ کدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است؟! از کجای «مَا أَنْزَلَ» معلوم می‌شود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصبات جاهلانه می‌خواهد به زور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را محرف

بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم می‌شود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیهوده برای علی سینه می‌زند. یقیناً علی علیه السلام که به قرآن ایمان داشت، از او و از خیانتی که او به قرآن می‌کند بیزار است، علی علیه السلام بیزار است از آنکه به نام او قرآن را تخریب و تحریف کند و بگوید آیه: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و -نعوذ بالله- نامربوط گفته، و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود.

سابعاً: دلیل بر رسالت و نبوت محمد صلی الله علیه و آله همین قرآن و فصاحت، بلاغت و تناسب آیات آن است. اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد، اصل اسلام بی‌دلیل می‌ماند، پس آنکه نام علی علیه السلام را روی تعصب جاهلانه می‌خواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت، بلاغت و تناسب می‌اندازد، دوست اسلام نیست، یا دوست نادان است و علی علیه السلام احتیاجی به چنین دوستانی ندارد^(۱). وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معاویه، طلحه و زبیر یاری نکردند. حال که علی علیه السلام از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفار سال‌ها بر ممالک اسلامی چیره شده‌اند، لازم نیست که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

روایت هشتم: مجلسی روایت کرده (جلد ۹۲ بحار جدید صفحه ۴۸) که راوی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، آن امام قرآن خود را باز کرد، در آن قرآن آیه ۴۳ سوره الرحمن چنین بود: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ فَاصْلَبُوا فِيهَا لَّا تَمُوتَانِ فِيهَا وَلَا تَحْيَاانِ. يَعْنِي الْأَوَّلَيْنِ!». یعنی «این دوزخی است که شما آن را تکذیب می‌کردید، پس در آید در آن نه می‌میرید و نه زنده می‌مانید ای دو خلیفه!»

حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت، آیا خدا اشتباه کرده (نعوذبالله) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جنّ و انس کرده و فرموده: ﴿يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾^(۲) در صورتیکه باید گفته باشد (یا ایها الشیخان) که با ذیل آن جور بیاید، یا امام صادق علیه السلام عربی نمی‌دانسته و از صدر آیه ﴿يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ خبر نداشته؟! یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده‌اند دشمن اسلام بوده‌اند، یا دو خلیفه آن قدر مهم بوده‌اند که خدا در عوض جنّ و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده‌اند تا آیه نازل شود.

۱- در ضرب المثل: دشمن دانا، بهتر از دوست نادان است.

۲- «ای گروه جن و انس».

روایت نهم: مجلسی در صفحه ۵۰ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام به ابن سنان فرمود: «يَا ابْنَ سِنَانٍ إِنَّ سُورَةَ الْأَحْزَابِ فَضَحَتْ نِسَاءً قُرَيْشٍ مِنَ الْعَرَبِ وَكَانَتْ أَطْوَلَ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَلَكِنْ نَقَصُوهَا وَحَرَّفُوهَا». یعنی: «ای پسر سنان سوره احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سوره بقره طولانی تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند».

از راویان چنین روایت می‌پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از این کار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده‌اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتد شدند جز سه نفر طبق خبر جعالین و کذابین) چرا زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوایی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می‌بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و می‌خواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹۱﴾﴾^(۱) منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که به سعد الخیر نوشت: «كَانَ مِنْ بَنِيهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ يَرُؤُونَهُ وَلَا يَرْعُونَهُ وَالْجَهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمُ لِلرَّوَايَةِ وَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمُ لِلرَّعَايَةِ». یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سر انداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آن را عملاً به پشت سر انداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت می‌کردند ولی احکام آن را رعایت نمی‌کردند، نادان‌ها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده‌اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل نمی‌کنند، محزون شوند». این روایت را آقای خوئی در صفحه ۱۳۶ بیان آورده و می‌فرماید: «از این روایت استفاده می‌شود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست».

پس معلوم می‌شود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

روایت یازدهم: آقای خوئی در صفحه ۱۷۶ البیان روایت کرده که امام حسین علیه السلام روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود: «فَاتِمَاتُكُمْ مِنْ طَوَاغِيَتِ الْأُمَّةِ وَنَبْدَةِ الْكِتَابِ وَنَفْثَةِ الشَّيْطَانِ وَعُصْبَةِ

۱- «به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهداریم».

الْأَنَامِ وَمُحَرِّفِي الْكِتَابِ»^(۱)، یعنی «شما مردم کوفه از طاغوت‌های امت و رهاکنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومه گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید». حال می‌گوییم این در تمام تواریخ مسلم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید. پس تحریف در اینجا به اتفاق اهل لغت و مفسرین به معنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گوینده آن» و این را تحریف معنوی می‌گویند: مثلاً در آیات ربا حیلۀ شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و می‌شوند، خصوصاً گویندگان و عالم نمایان ما و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

روایت دوازدهم: علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حرّیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در سوره حمد^(۲): ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ نبوده بلکه «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ» قرائت کرده و کلمه ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ را «وغير الضالین» خوانده است.

باید گفت:

اولاً: راویان این روایت اکثراً مجهول الحالند.

و ثانیاً: این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن، قرآن متواتر که میلیون‌ها مسلمان راوی آنند که تماماً از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند به طور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ و ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ خوانده و نوشته‌اند. و خواندن سوره حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فرق مسلمین آنرا خوانده و می‌خوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علی بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، می‌تواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحه اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می‌شود.

حاصل: خواننده عزیز خوب تدبّر کن بین ناقلین چنین اخباری خیر خواه اسلام بوده‌اند یا مخرب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده است؟ اتفاقاً در زمان ما و در همسایگی ما عده‌ای ساده‌دل

۱- سید خونی، البیان (۲۴۷-۲۴۸) چاپ کویت.

۲- مجلسی، بحار الأنوار (۲۰/۲۴)، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

گول بخور از اسلام بی‌خبر پیدا شده‌اند و به نام همین روایت دگان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند. و به نام «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» برای خود حزبی درست کرده و از سایر مسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جُز نماز خود باطل می‌دانند و در نمازشان «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ» می‌خوانند. یک نتیجه نوشتن تفسیر علی بن ابراهیم این است که فعلاً پس از هزار سال یک دگان بر دگان‌های تفرقه افزوده شده است.

روایت سیزدهم: در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر (جلد دوم صفحه ۶۳۴) روایت شده که امام صادق فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ». یعنی: «قرآنی که جبرئیل برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد هفده هزار آیه بود».

خواننده مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازده هزار آیه (تقریباً) از قرآن ربوده شده و هیچ کس مطلع نشده، نه اصحاب رسول، نه أعوان، نه أنصار، و نه تابعین تا زمان کلینی و فقط او متوجه شده که دو ثلث قرآن (نعوذ بالله) ربوده شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمی‌دانم.

ولی مسلم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلت و روز سیاهی انداختند و ملت بیچاره ما هنوز به چنین کتب و به این محدثین و مفسرین دل بسته و خیال می‌کنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عده دیگر می‌بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت فروشی و شفیع تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن زحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده‌اند، همانطور که مجلسی در جلد ۲۲ بحار جدید صفحه ۳۸۵ از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که آنجناب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرر می‌گفت: «هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ، وَجَدْتُمْ الْقُرْآنَ كِتَابًا دَقِيقًا حُوسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى النَّقِيرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةِ خَرْدَلٍ، فَصَاقَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ». یعنی: «شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا قرآن را کتابی یافتید که شما را بر پوست پیازی، پوست هسته خرمایی و حبه خردلی محاسبه می‌کند (مو را از ماست می‌کشد) این بر شما سخت آمد، لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز می‌کند گریختید». یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی‌بند و باری شما را تأیید کند و به شما وعده بهشت بدهد می‌خواستید و دنبال احادیثی که این کار را بکنند، رفتید.

نویسنده گوید: خدا رحمت کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان و روحانیون (روحانی‌نمایان) زمان ما به احادیث، فضایل و قصه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به قرآن ندارند.

۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

قرآن در لغت عرب کتابی را گویند که سهل القراءة و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾^(۱) و مانند آن می‌رساند که تمام قرآن سهل القراءة و سهل التناول است و از آیه اول سوره هود که فرموده:

﴿كَيْتَبٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ وَ تَمَّ فَصَّلَتْ﴾^(۲) [هود: ۱].

استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکمتست. و معنی محکم فصیح المعانی می‌باشد و به طور مسلم تمام آیات قرآن چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است و در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: ۲۳].

«خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را که کتابی است متشابه». یعنی آیات آن شبیه به یکدیگر است در زیبایی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفاعل و متشابه تشابه طرفین است، در این آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات آن با یکدیگر شبیه می‌باشند چنانکه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت در سوره بقره آیه ۲۵ فرموده:

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾

[البقرة: ۲۵].

«هرچه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند به میوه شبیه یکدیگر (در طعم و لذت و منظره)». به این معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تمامش متشابه است، یعنی در زیبایی شبیه همدگر است.

۱- «و بتحقیق این قرآن را آسان نمودیم».

۲- «کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده».

حال باید دانست چگونه حق تعالی گاهی تمام قرآن را محکمت و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا به محکم و متشابه و در سوره آل عمران آیه ۷ فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾

[آل عمران: ۷].

«آن خدا خدایی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهات است، اما آنان که در دلشان میل به باطل است متشابهات را پیروی کنند برای فتنه جویی و برای جستن تأویل آن و نمی‌داند تأویل آنرا جز خدا و ثابتن در دانش می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به آن، تمام آن از نزد پروردگار ما است.» در اینجا آیات را چگونه به دو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوییم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح الدلالة می‌باشد به این اعتبار تماماً محکم است و چون در فصاحت شبیه به یکدیگر است تماماً متشابه است، ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیت و کمیت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا، از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین است که اگر تحقق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لو اینکه معنی و ترجمه همان آیه روشن باشد، مثلاً آیه ۱۸ سوره عمّ که فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ (۱۸)

[النبا: ۱۸].

«روزی که دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج می‌آیید.»

معنی این آیه واضح است و همه کس می‌فهمد، ولی تحقق و وجود خارجی آن را که در خارج به چه کیفیتی است نمی‌داند که ماده صور چیست، و عرض و طول و کیفیت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده می‌شود مردم از کجا می‌آیند و همچنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر امور آخرت، خدایتعالی هر آیه‌ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقق آن را کسی نداند به این نظر متشابه خوانده، زیرا تأویل بمعنی اول و برگشت از ظاهر به واقع و تحقق در خارج است چنانکه حضرت یوسف علیه السلام خواب دید و گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (۱) یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه برایم سجده کردند، این خواب را فهمید و هر کس بشنود می‌فهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمی‌داند و حضرت یوسف علیه السلام

پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آن خواب را بیان کرد و گفت: ﴿يَأْتِيَتْ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾، یعنی: «ای پدر این است تأویل و تحقق خارجی آن خوابم» و اما آیات محکّمات به این نظر هر آیه‌ای است که وقوع و تحقق خارجی آن برای هر کس دانستنی باشد مانند «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» که هر کس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتی که در وقایع آخرت و در صفات الهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است، ولی چون به وجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمی‌داند حتی رسول خدا ﷺ، آنها را متشابه باید گفت. البته نظرهای دیگر دربارهٔ متشابهات ذکر شده، ولی چون با ممیزی که حق تعالی ذکر نموده موافق نیست به نظر ما صحیح نمی‌باشد ما آنها را ذکر می‌کنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

۱- متشابه آن است که مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متعدّده داشته باشد شبیه به یکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلم است. بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، به اضافه چنین ممیزی برای آیات متشابه و محکم مدرک ندارد. و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل و حال آنکه در لغت متشابه به معنی مجمل نیامده است.

۲- متشابه آن است که ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنایی که از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلم معنایی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.

۳- متشابه حروف هجا یعنی حروف مقطعهٔ اوائل سُورِ قرآن است مانند: الم و حم، زیرا این حروف یهود را به اشتباه انداخت و گفتگو می‌کردند که این حروف اشاره به حساب ابجد و یا حساب دیگر است و می‌خواستند از این حروف مدّت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.

۴- محکّمات آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییر پذیر نباشد مانند منع ظلم و امر به عدالت. و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن، قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.

۵- محکّمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.

۶- محکم آیه‌ای است که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج به دقّت و تأمل نباشد مانند آیه: ﴿...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...﴾^(۱)، و متشابه آنست که در فهم آن احتیاج به تأمل و تدبّر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.

۷- محکم آیه‌ای است که علم و معرفت به آن برای غیر خدا ممکن باشد و متشابه آنست که علم و معرفت به آن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات وقایع قیامت.

۸- هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد، متشابه و اگر موافق شد محکم. عده‌ای از کسانی که عربیت و ادبیت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده به هر آیه که رسیده‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همان را متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است و لذا می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن تزیق شده است.

به هر حال به نظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر می‌کردند و ممیزاتی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجت نیست. ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را ممیز و فارق قرار داده همان ممیز الهی کافی است.

قرآن ممیز متشابه را چنین بیان کرده که: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾، هر آیه که تأویل یعنی تحقق و وجود خارجی آن را کسی جز خدا نداند متشابه است و لو اینکه معنی و مفهوم و منطوق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در سوره اعراف آیه ۵۳ فرموده:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ﴾ [الأعراف: ۵۳].

«آیا ایشان منتظرند تأویل قرآن را، روزی که تأویل آن بیاید (روز قیامت)، آنانکه از پیش آنرا فراموش کرده بودند می‌گویند به تحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند، پس آیا برای ما شفیعانی می‌باشد...».

که این آیه می‌گوید تأویل آیات روز قیامت می‌آید یعنی تحقق و وجود خارجی آیات راجع به قیامت، در روز قیامت می‌آید. پس این آیه تأیید می‌کند نظر ما را و در سوره یونس آیه ۳۹ فرموده:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾^(۱) [یونس: ۳۹].

این آیه نیز تأیید می‌کند نظر ما را.

۱- «بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه‌ای به علم آن ندارند و هنوز تأویل آن برای ایشان نیامده».

و از خطبه ۸۹ نهج البلاغه که در فصل بعد بیان می‌شود که دربارهٔ راسخون در علم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتی که در اوصاف حقتعالی وارد شده نیز از تشابهات است مانند آیه ﴿يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^(۱) و آیه ﴿يَحْسَرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾^(۲) یا و مانند آن، که تحقق وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جز خدا، اگر چه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجه به خود آیات معلوم شود چنانکه مقصود از ید الله با مراجعه به آیات دیگری که در آنها کلمه «ید» ذکر شده، دانسته می‌شود. و اما قول آنکه حروف هجا و مقطعه را متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطعه مانند الف، باء، فاء و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطعه معنی ندارد تا تحقق خارجی و معنای تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیه کرده‌اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمهٔ اینها به یکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف، تاء، الف و باء را به یکدیگر ترکیب می‌کنند و کلمهٔ کتاب را می‌سازند و خدایتعالی آنها را در صدر بعضی از سُور ذکر کرده یعنی در سوره‌هایی که خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و اجر اول جملات قرآن همین حروف است، شما اگر می‌توانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

۲۰- تشابهات، قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات تشابهات را تعیین کردیم حال می‌گوییم تمام آیات تشابهات را می‌توان فهمید و همه فصیح، روشن، قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست و حق تعالی آیات تشابهات را لغو قرار نداده که کسی نفهمد، بعضی از مردم نادان و یا مغرض هر کس بخواهد به قرآن تمسک جوید و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را بازمی‌دارند به بهانهٔ اینکه قرآن متشابه دارد و نباید به قرآن تمسک جست، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان می‌گوییم:

تشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته تشابهات قابل فهم نیست، نه خدا چنین فرموده و نه رسول ﷺ. در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷، که در فصل سابق ذکر شد، فرموده: تأویل متشابه را کسی نمی‌داند جز خدا و نفرموده ترجمه و معنای آن را کسی نمی‌فهمد. ما قبول داریم تأویل متشابه را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور به فهم تأویل آن آیات نیستیم. اما ترجمه، تفسیر، مفهوم و منطوق آنها

۱- «دستهای او باز است».

۲- «ای دریغا بر آنچه تصور کردم در امور الهی».

را چرا ندانیم، پس به آن شخص نادان و یا مغرض باید فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است، اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. ما دلیل‌ها داریم بر اینکه آیات متشابهه قابل فهم و درک است:

دلیل اول: حَقَّ تَعَالَى مَكْرَرٌ فِي سُورَةِ قَمَرٍ فَرَمُودَةٌ: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ یعنی: «محققاً ما قرآن را آسان قرار دادیم» و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز می‌شود زیرا آیه متشابهه نیز قرآن و سهل التَّوَلُّو است و اگر آیات متشابهه آسان نبود می‌فرمود: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا بَعْضَ الْقُرْآنِ!!﴾ و حال آنکه نفرموده!

دلیل دوم: آیاتی که فرموده: ﴿لِيَذَّبَ رَوْءَايَاتِهِ﴾^(۱) این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است، پس باید در آیات متشابهه نیز تدبیر کرد و فهمید.

دلیل سوم: آیاتی که فرموده: ﴿هُدَى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿بَيَانٌ لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿وَمَوْعِظَةٌ﴾ و مانند اینها، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد ﴿هُدَى لِّلنَّاسِ﴾ نمی‌شود. به اضافه ما می‌پرسیم آیات متشابهه کدام است ممکن است هر آیه‌ای را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگویید متشابهه است، بنابراین تمام آیات قرآن متشابهه می‌شود و باید آنرا مهجور و بی‌فایده دانست، اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد و حداکثر عداوت با قرآن همین است.

بعضی از دشمنان قرآن می‌گویند قرآن را فقط راسخون در علم می‌فهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است و دلیل ایشان آیه ۷ سوره آل عمران است که ذکر شد، جواب ایشان چند چیز است:

۱- خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سوره نساء آیه ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده:

﴿لَكِنَّ الرَّاْسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...﴾ [النساء: ۱۶۲].

«لیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آورندگانشان ایمان می‌آورند به آنچه به تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده».

پس طبق این آیه هر کس ایمان آورد و به مطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۸۹ به نام اشباح فرموده: راسخ در علم آن است که اقرار به نادانی خود کند در امور غیبی و می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاْسِخِيْنَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ

اَفْتَحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَيْبِ الْمَحْجُوبِ
 فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيهَا لَمْ
 يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ» یعنی: «و بدان که راسخون در علم آنانند
 که اقرارشان به جهل آنچه تفسیرش را نمی دانند از غیب‌های مسدود، بی نیازشان نموده که به
 درهای بسته شده نزد غیب‌ها وارد شوند، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست
 یافتن به آنچه احاطه علمی به آن ندارند، مدح نموده و ترک تعمق و کنجکاوای آنان را در آنچه
 مکلف به بحث از کنه آن نیستند رسوخ نامیده» و حضرت سجاد علیه السلام نیز در این باره چنین
 فرموده: که هر کس کلمات آنحضرت را بخواند، در همین تفسیر به نکات ذیل آیه ۵۲ سوره
 شوری مراجعه کند. بنابراین هر کسی که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار به عجز و جهل
 خود کند در مواردی که مأمور به تحقیق نیست، چنین کسی به قول حضرت امیر علیه السلام، از
 راسخین در علم است. پس چگونه مدعیان تشیع قول حضرت را ندیده برخلاف آن امام
 راسخون را منحصر به دوازده نفر نموده‌اند.

۳- اینکه رسوخ در علم در لغت به معنی استواری و محکمی در آنست و هر کس در علم خود
 نسبت به هر معلومی استوار و محکم باشد، می‌توان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و
 نمی‌توان قرآن را میخ‌کوب و منحصر کنیم برای اشخاص معین و هر کجا صفت خوب و یا
 صفت بدی است بگوییم مخصوص اشخاص معینی است، کسانی که قرآن را مداح و یا قداح
 اشخاص مخصوصی شمرده‌اند کتاب خدا را کوچک شمرده‌اند و قانون الهی را از عمومیت
 انداخته‌اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم ماییم، در جواب باید گفت:
 باشد؛ امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم اما نفرموده کس دیگر از راسخون نیست و اگر حدیثی
 بگوید هیچ کس راسخ در علم نیست جز امام، آن حدیث ضد قرآن و باطل است. جایی که علمای یهود
 اگر ایمان به محمد صلی الله علیه و آله آوردند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد^(۱)، البته فلان امام علیه السلام نیز از

۱- اشاره دارد به اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ
 إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...» [النساء: ۱۶۲]. «لیکن ثابتهان و استواران در علم از ایشان و ایمان آورندگان‌شان
 ایمان می‌آورند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده...».

راسخون است، ولی این دلیل بر انحصار نمی‌شود. به اضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و به حدیث زید و عمرو رجوع کنیم.

از همه اینها گذشته اگر در همین آیه ۷ سوره آل عمران تدبّر شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا خدا تاویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون در علم می‌دانند، زیرا ﴿وَأَلْرَّاسُخُونَ﴾ و او آن استیناف است نه او عاطفه، و اگر او عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا در صورت عطف معنی چنین می‌شود «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است زیرا نباید گفت: خدا ایمان آورده و می‌گوید: تمام از نزد پروردگار ماست، زیرا خدا پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر او عاطفه باشد معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی «الله» که معطوف‌علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و شرک است. حال شما ملاحظه کنید بی‌سوادی که آنرا او عاطفه گرفته و می‌گوید راسخون، عالم به تاویل متشابه می‌باشند چگونه برای تعصّب مذهبی در کفر افتاده. به هر حال تا کسی تعصّب را کنار نگذارد آیات الهی را نمی‌فهمد.

۴- ما از آنکه بگویید متشابهات قرآن را کسی نمی‌داند جز ۱۲ نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند می‌پرسیم: شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگویید هر آیه که معنی معینی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوییم چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده می‌شود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابهات است و به قول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب به استعمار سواری دهند و خرافات ضدّ قرآن را بپذیرند، به بهانه اینکه نمی‌دانیم قرآن چه می‌گوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکّمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیز دهند و فقط همّ ایشان دور کردن مردم از قرآن است.

۵- ما از این مدّعیان می‌پرسیم آیا این ۱۲ نفر که عالم به متشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌اند پس قابل فهم شده و می‌شود فهمید، پس چرا می‌گویید قابل فهم نیست؟ و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده‌اند می‌گوییم چرا بیان نکرده‌اند؟ آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر کسی نفهمد و آن ۱۲ نفر هم به کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد، نعوذ بالله من الجهل والتّعصّب.

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان می‌سنجند و معلوم می‌گردانند، دکان خواروبار فروشی میزان یعنی ترازویی دارد که کم و زیاد جنس را با آن معلوم می‌کنند و دکان بزازتری دارد که کم و زیاد هر پارچه‌ای را با آن متر معلوم می‌گردانند، آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامی که باید تا قیامت بماند و کم و زیاد نشود هر کس آنرا کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات وارده در آن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایه حیات است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند به طوری که آب مضاف شود و در عوض اینکه مایه زندگی باشد مایه بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده، دسترس هر منافق و کافری شده و هر کس تا توانسته به نام اسلام و یا امام و رسول به عنوان خیرخواهی مطالبی در آن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضد اسلام، چه بکند؟ آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟

باید فهمید که خدا برای دین میزانی گذاشته که هر کس صحت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان، قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام نیز صریحاً بیان کرده‌اند:

اما آیات قرآن: در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آن است که فرو فرستاد این قرآن را و این میزان را بحق».

و در سوره حدید آیه ۲۵ فرموده:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحدید: ۲۵].

«بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل‌های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم به عدالت قیام کنند».

پس به صریح قرآن این کتاب الهی میزان برای شناخت حق و باطل است و در این آیات عطف میزان

بر کتاب عطف خاص است بر عام و حق تعالی قرآن را فرقان نامیده در اول سوره فرقان فرموده:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾

[الفرقان: ۱].

«با برکت است آن خدایی که نازل کرده بر بنده خود فرقان را».

و فرقان یعنی جداکننده حق از باطل و صحیح از سقیم، یعنی به واسطه آیاتش حق از ناحق جدا و معلوم می‌گردد. پس هر چه موافق قرآن باشد حق و گرنه باطل است و همچنین خدا قرآن را فصل نامیده، در آیه ۱۳ سوره طارق فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿۱۳﴾﴾. و فصل جداکننده حق است از باطل.

و اما روایات رسول اکرم ﷺ و امام علیؑ

به حدّ تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است و معیار صحت و بطلان هر دعا، قصه، شعر، فضیلت، حکم، روایت و هر چیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید، اگر قرآن هر یک از این‌ها را تصدیق کرد صحیح و الاً باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا می‌آوریم:

۱- روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۸ از امام جعفر صادقؑ از رسول خدا ﷺ

که فرمود: «إِنَّ عَلَىٰ كُلِّ حَقٍّ حَقِيْقَةً، وَعَلَىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُدُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» یعنی: «محققاً برای هر حقی حقیقتی و برای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق کتاب خدا شد بپذیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف شد واگذارید» و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌اند.

۲- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادقؑ که فرمود: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلِي بِهِ» یعنی: «هرگاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهدهی از کتاب خدا و یا از قول رسول ﷺ بر آن یافتید بپذیرید و الاً آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است به آن حدیث.»

۳- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادقؑ که فرمود: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُفٌ» یعنی: «آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرف است.»

۴- کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام صادقؑ که می‌فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ» یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرف است.»

۵- کافی و وسائل الشیعه همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از همان امام علیه السلام که فرمود: «خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنِيِّ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُمْ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ». یعنی: «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته‌ام».

۶- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده‌اند از همان امام علیه السلام که می‌فرمود: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ كَفَرَ». یعنی: «هر کس مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگوید کافر است».

۷- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «وَإِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَتَقْوُوا عِنْدَهُ» یعنی: «هر گاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آنرا بپذیرید و الاً توقّف کنید».

۸- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: «أَعْرِضُوهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ» یعنی: «دو خبر مخالف و معارض را بر کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عزوجل بود بپذیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزوجل بود رد کنید».

۹- روایت کرده وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۷۲ که امام رضا علیه السلام فرمود: «فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَإِن كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ»، یعنی: «آنچه بر شما وارد شد از دو خبر مختلف، عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال و یا حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است و آنچه در کتاب الهی نبود عرضه دارید بر سنت‌های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

۱۰- وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عن الصادق علیه السلام: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلَفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ»^(۱).

۱- هرگاه دو حدیث که با یکدیگر تعارض داشتند، برای شما روایت شد، آن‌ها را بر کتاب خدا عرضه کنید، آنچه با کتاب الله موافق بود آنرا بپذیرید و آنچه با کتاب الله مخالف بود آنرا انکار کنید.

۱۱- وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُدُّوهُ».

۱۲- شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «أَنْظَرُوا أَمْرَنَا وَمَا جَاءَكُمْ عَنَّا فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقًا فَخُدُّوا بِهِ، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقًا فَرُدُّوهُ» یعنی: «به امر ما و آنچه از ما به شما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آنرا رد کنید».

۱۳- در مقدمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي أَئِنَّ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» یعنی: «هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من سوال کنید این حدیث کجای کتاب خدا است».

۱۴- روایت کرده عیاشی در تفسیر خود و کتاب و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: «لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» یعنی: «بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنت رسول او موافق باشد».

۱۵- روایت کرده جلد اول بحار و جلد دوم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علی بن محمد العسکری علیه السلام در رساله خود به اهل اهواز مرقوم فرمودند: «أَنَّ قَالَ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ فِرْقَتِهَا فَهُمْ فِي حَالَةِ الْإِجْمَاعِ عَلَيْهِ مُصِيبُونَ وَعَلَى تَصَدِيقِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مُهْتَدُونَ وَلِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَخْبَرَ أَنَّ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ وَلَمْ يُخَالَفْ بَعْضُهَا بَعْضًا هُوَ الْحَقُّ فَهَذَا مَعْنَى الْحَدِيثِ لَا مَا تَأْوَلُهُ الْجَاهِلُونَ وَلَا مَا قَالَهُ الْمُعَانِدُونَ وَمِنْ إِيْطَالِ حُكْمِ الْكِتَابِ وَاتِّبَاعِ حُكْمِ الْأَحَادِيثِ الْمُزَوَّرَةِ وَالرَّوَايَاتِ الْمُزَخْرَفَةِ اتِّبَاعِ الْأَهْوَاءِ الْمُرَدِيَةِ الْمُهْلِكَةِ الَّتِي تُخَالَفُ نَصَّ الْكِتَابِ وَتُحَقِّقُ الْآيَاتِ الْوَاضِحَاتِ النَّيِّرَاتِ وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُؤَفِّقَنَا لِلصَّوَابِ وَيَهْدِينَا إِلَى الرَّشَادِ ثُمَّ قَالَ فَإِذَا شَهِدَ الْكِتَابُ بِتَصَدِيقِ خَيْرٍ وَتَحْقِيقِهِ فَأَنْكَرْتَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَعَارَضْتَهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْمُزَوَّرَةِ فَصَارَتْ بِإِنكَارِهَا وَدَفْعِهَا الْكِتَابَ كُفَّارًا ضَلَالًا»^(۱). یعنی: «تمام امت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فرق اسلامی حق است، پس ایشان

در حالت اجتماع بر قرآن به صواب رفته‌اند و به واسطه تصدیق به آنچه خدا نازل نموده به هدایت رسیده‌اند و برای همین بود که رسول خدا ﷺ فرموده اَمّت من بر ضلالت اجتماع نمی‌کنند، پس رسول خدا ﷺ خبر داده که آنچه اَمّت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حق است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه، پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آن را محقق شمرد، سپس طائفه‌ای از اَمّت آن را انکار کنند و به حدیثی از این مجعولات معارض قرار دهند، در نتیجه به واسطه انکارِ خبرِ موافقِ کتاب و ترکِ کتابِ خدا از گمراهان و کافران گشته‌اند».

و صدها خبر دیگر به همین مضامین که در این مختصر ننگند. پس بنا بر این اخبار قرآن میزان صحت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید، ولی در زمان ما کار به عکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجند و می‌گویند باید ببینیم حدیث چه می‌گوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و به زور حمل به آن خبر می‌کنند و یا چیزی در آیه تقدیر می‌گیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبرِ مجعول از امامی نباشد آن را ترک می‌کنند و لذا هر کس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضدّ قرآن اختراع کرده و آیاتی که ضدّ عقائد او است تأویل می‌کنند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملّتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگی‌های اسلام را از رخ آن بشوییم و حقائق آن را از خرافاتِ دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را به قرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین او را تصفیه نماییم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیه قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم. تا تیره‌گی از چهره حق زائل نشود بر باطلها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطلها را گرمی بازار است، جوانان ما که به اسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هر کس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مروج و ناشر خرافات و موهومات‌اند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و به بافته‌های خیالی مغرورند و عجب این است که با بی‌خبری از قرآن خود را مبلغ آن می‌دانند، در حوزه‌های علمیّه، قرآن تدریس نمی‌شود و تدبیر در آن رسمیت ندارد و سالها است که از برنامه تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضدّ قرآن به طلاب تزریق می‌شود و بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشند.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

که از آیات آن گیرید ایمان
 که از هجران گل شد حالتان زار
 ز آیاتش شما هشیار گشتید
 اُسف باشد که مَلّت زان جدا شد
 مرا گلزار دین خونین جگر کرد
 بیاوردند هر کفّری به راحت
 که هر سَدّی شده نانی و دگّان
 که بی دین نام دین ابزار کرده
 یکی با لاف عرفان میزند سنگ
 یکی اخباری از بهر وجوهات
 کند از ثقل اکبر خلق را دور
 ز قرآن دور و از دانش خلونند
 یکی صوفی بیاورده خرافات
 شده از چاپلوسی او ثناخوان
 شده دین گریه و زاری و افغان
 که تا بینی فلان بسیار و بهمان
 نباشد چاره‌ای جُز فهم آیات
 به دست آرید آیاتی ز اخلاص
 سلاحی بهر دفع این خرافات
 نباشد مرده را تکلیف و فرمان
 که تا کامل کند رفتار و کردار
 به اهل دین نه سر ماند و نه دستار
 همه دارند زان إعراض و إنکار
 ولی نتوان سند را کرد اظهار

ألا ای بلبلان باغ قرآن
 شما طوطیان باغ و گلزار
 اگر قرآن شما را نور بخشید
 شما را گر که قرآن رهنما شد
 شما را هجر گل گر نوحه گر کرد
 چو از قرآن جدا کردند مَلّت
 هزاران سَدّ ره در راه قرآن
 مرا این غصّه و غم زار کرده
 همه دارند با قرآن حق جنگ
 یکی با فلسفه بافد در آیات
 یکی با روضه‌های جور و اجور
 همه گویندگان اندر غُلُونند
 یکی شیخی شده آورده آفات
 یکی مدّاح و بافد ضدّ قرآن
 برای حیدر و اولاد پاکش
 به قرآن حُمِلُوا لَمْ يَحْمِلُوا خِوَان
 برای ردّ اوهام و خرافات
 برای دفع شرک و دعوت ناس
 بود لازم شما را حفظ آیات
 برای مرده‌ها خوانند قرآن
 برای زنده قانون است و انذار
 از این بازی که با قرآن نمودند
 اگر خوانی یکی آیات توحید
 بود قرآن سند در دین اسلام

مقدّس هاش با قرآن به پیکار
 ولی در اهل دینش نیست جُز کین
 در اینجا موزیان هستند دیندار
 ز جور هوچیانِ اهلِ آزار
 به شبهه حق پوشانند ز اخبار
 ز قرآن بی خبر هستند بازار
 به جُز چندی ز ابرار و ز اخیار
 نه یاری نی طرفداری نه هوشیار
 مگر آینده عدل آید پدیدار
 برو آینده را نزدیک بشمار
 که قرآن می کند افراد بیدار
 که قرآن آورد دانش دگر بار
 که دین بر مفت خواری گشته ابزار
 همه محروم از این نور دادار
 شده تعطیل این گنج گهربار
 شده برنامه‌ها خالی ز انوار
 هُدّی لِلنّاس نی باشد سر و کار
 کتابت را یکی باشد ز انصار

درین شهری که ما هستیم ساکن
 اگرچه اکثرش باشند بی دین
 اگر امن و امان هرجا ز دین است
 شده قرآن همی مهجور و متروک
 همه غافل ز آیاتِ الهی
 شده دین زاری و افغان و ندبه
 انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا
 برای نشر آیاتِ الهی
 ندیدم ساعتی اُمن و عدالت
 بشارت بر تو پس خوش باش ای دل
 به این زودی شود بیدار ملت
 مشو بی تباب از آزارِ جُهمال
 بسوزد دل نه بتوانم مداوی
 به ارشادش تدبّر نیست کس را
 نداند کس دیگر آیات تنزیل
 تمام حوزه‌ها خالی ز آیات
 نباشد در مدارس درسِ آیات
 خدا این بنده را تأیید کن تا

۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه‌نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمه هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حق و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گر نه خیانت کرده، ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثر مرتکب شده‌اند، به اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی‌کند و کم و زیاد فاحشی دارد مثلاً در آیه ۵ بقره نوشته‌اند:

﴿هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«ایشان رستگار عالم‌اند».

ما نمی‌دانیم کلمه عالم‌اند از کجای این آیه در آمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند و معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه کرده‌اند برای نمونه در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمه آیه ۷ سوره انشراح:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾

[الشرح: ۷].

که ترجمه آن چنین است: «پس چون فارغ شدی خود را به رنج افکن». اما یک مترجم بی‌سواد نوشته: چون از رسالت فارغ شدی علی علیه السلام را نصب کن، خیال کرده ﴿فَإِنْصَبْ﴾ فعل امر از باب افعال و به کسر صاد است، در حالی که ﴿فَإِنْصَبْ﴾ فعل امر از ثلاثی مجرد و به فتح صاد است و آن به معنی به رنج افکن می‌باشد، به اضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکه نازل شده و آن وقت نصب علی علیه السلام و فراغت از رسالت موضوعیت نداشته. مترجم چون تعصب داشته خواسته خلافت علی علیه السلام را استخراج کند ولو برخلاف لغت و برخلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمه آیه ۵۵ سوره آل عمران:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنِي مُتَوَقِّئِكِ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ﴾

[آل عمران: ۵۵].

که ترجمه‌اش چنین است: «وقتی که خدا فرمود: ای عیسی، بدرستی که من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌برم».

اما چون مترجم معتقد بوده که عیسی علیه السلام وفات نکرده، عقیده خود را در ترجمه به زور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: «ای عیسی، من تو را بر بایم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان به تو برسد». حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: «ای عیسی به درستی که من بردارنده توام و بلندکننده توام». در حالی که این ترجمه ابداً از این آیه استفاده نمی‌شود. و مثلاً در آیه ۷ سوره ضحی:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾

[الضحی: ۷].

یاسری نامی در ترجمه خود می‌نویسد: «و یافت تو را گمشده پس راه نمود وقتی که حلیمه دایه‌اش آورده بود تا به جدش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازه مکه پیغمبر را گم کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمه آن می‌نویسد «و تو را در بیابان مکه ره گم کرده یافت پس راهنمایی کرد» باید گفت این مطلب

را از کجای آیه در آورده‌اند. ترجمه صحیح آیه این است که: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایت کرد» چنانکه رسول خدا ﷺ مکرر این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ یعنی: «حمد خدایی را که ما را هدایت کرد به دین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم». پس مقصود از این هدایت، هدایت دینی و راهنمایی به مبدأ و معاد است نه گم شدن در کوچه و بیابان در حال طفولیت، زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمی نیست که خدا به رسول خود منت گذارد، هر طفلی گم می‌شود و پیدا می‌شود و این اختصاص به رسول خدا ﷺ ندارد، خدا در سوره سبا آیه ۵۰ به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي﴾ [سبا: ۵۰].

«بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم به واسطه چیزی است که پروردگارم به من وحی نموده».

خود رسول خدا ﷺ عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن به راه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نمازها می‌فرمود: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌گوید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتُنِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱) [الأنعام: ۱۶۱].

ولی مترجمین غلو دارند و خیال می‌کنند هدایت الهی برای پیغمبر ﷺ نقص است و لذا می‌نویسند در کوچکی از دست دایه‌اش گم شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی الهی موجب افتخار و امتنان هر کسی است.

علی‌السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده: «فَإِنَّمَا أَنَا وَانْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارَبِّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَانْمَلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا بِمَا كُنَّا فِيهِ إِلَىٰ مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَىٰ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَىٰ». یعنی: «من و شما بندگانییم مملوک پروردگاری که جز او پروردگاری نیست، او مالک است نسبت به ما آنچه را که ما برای خود اختیاری نداریم و در تحت ملکیت ما نیست، آن خدایی که ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورد و به سوی آنچه صلاح ما بود راهنمایی کرد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل نمود و بینایی پس از کوری به ما بخشید».

نویسنده گوید: امام در حق خود چنین گوید ولی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند و لاقفل سخن خدا را باور کنند و او را هادی رسول خود بدانند.

۱- «بگو براستی که پروردگارم مرا هدایت کرده به راه راست».

یاسری نامی که به قرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه ۳۳:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ﴾ [ابراهیم: ۳۳].

را که معنی آن چنین است: «و خدا مسخّر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائما در دشتابند». چنین ترجمه کرده: و قرار داد برای شما خورشید و ماه را مؤدّب بر آداب و رسوم، که خیال کرده دانیین از ماده ادب می باشد و متوجّه نشده که دأب مهموز العین است. همین مترجم در ترجمه آیه ۹۴ سوره توبه در جمله:

﴿وَسَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ﴾ [التوبة: ۹۴].

می نویسد: «و به زودی ببینند خدا و رسولش عمل شما را که توبه می کنید یا نه» ما نمی دانیم توبه می کنید یا نه را از کجای آیه درآورده و الهی قمشه ای نیز در ترجمه این آیه می نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید. ما نمی دانیم جمله کردار و نفاق شما را به دیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا هتاک السّور است و از ستار العیوبی دست برداشته؟! و اشراقی نامی در ترجمه این جمله می نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده ها آشکار می سازد. اینان یا از هم تقلید کرده اند و یا اینکه با قرآن بازی کرده اند، و نیز الهی قمشه ای در ترجمه آیه ۴ سوره قدر:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ [القدر: ۴].

می نویسد: «در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت و تهنیت است!». اشراقی نیز به تقلید از او می نویسد: در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردند.

ما نمی دانیم این ترجمه ها را از کجای آیه درآورده اند، ممکن است بگویم اخباری را که جعلین جعل کرده اند به حساب قرآن گذاشته اند، زیرا سوره قدر صریح است که رسول خدا ﷺ خود شب قدر را نمی داند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل می شوند و حتّی نفرموده بر رسول خدا ﷺ نازل می شوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده اند که ملائکه بر او نازل می شوند، در حالی که ترجمه صحیح آیه این است: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارش از هر امری نازل می گردند، سلام و رحمت است آن تا به صبح»، اما نویسندگان ترجمه بدون مراعات آیه هر چه خواسته اند طبق عقائد خود در ترجمه کم و زیاد نوشته اند، ولی ان شاء الله ما پس از اتمام مقدمه به

ترجمه ساده و روان بدون غلّ و غش می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مستی از خروار است، حال چگونه امور دین و قرآن درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلّم قرآن نمی‌دانند، یکی از علل بزرگ این نادانیا این است که؛ به مردم گفته‌اند تقلید کفایت می‌کند از تعلیم کتاب و سنت، حال باید دید تقلید چیست و مدارک آن کدام است؟

۲۲- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!۵

در مجمع البحرین می‌گوید: «التَّقْلِيدُ فِي اصْطِلَاحِ أَهْلِ الْعِلْمِ قَبُولُ قَوْلِ الْغَيْرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ لِأَنَّ الْمُتَقَلِّدَ يُجْعَلُ مَا يَعْتَقِدُهُ مِنْ قَوْلِ الْغَيْرِ مِنْ حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ قِلَادَةً فِي عُنُقِهِ». یعنی: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل زیرا مقلّد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار می‌دهد.

آری تقلید از ماده قلاده است و حیوانی را که می‌خواهند به دنبال خود ببرند قلاده‌ای به گردن او می‌افکنند و همراه می‌برند. صاحب کتاب «کفایة الأصول» که از بزرگترین مجتهدین بوده در کتاب مذکور می‌گوید: «التَّقْلِيدُ هُوَ أَخْذُ قَوْلِ الْغَيْرِ وَرَأْيُهُ لِلْعَمَلِ بِهِ فِي الْفُرْعِيَّاتِ أَوْ لِلِالْتِمَازِ بِهِ فِي الْإِعْتِقَادِيَّاتِ تَعَبُّدًا بِلَا مَطَالِبَةَ دَلِيلٍ عَلَى رَأْيِهِ»^(۱) یعنی: تقلید، گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل به آن در فروع و یا برای ملتزم بودن به آن در عقاید به عنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او.

از کلام ایشان معلوم می‌شود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیلی می‌توان تقلید کرد، و این مخالف عقل و قرآن است، زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه‌های باطله که از بزرگان خود در عقاید تقلید می‌کنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. و لذا مجتهدین دیگر در اول رساله خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائد جائز نیست و در میان عرف آن را تقلید کورکورانه می‌گویند.

به هر حال ما هر چه تفحص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلید و وجوب تعلّم احکام اسلام از کتاب خدا و سنت رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالی که در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید می‌کنند، چنانکه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است می‌گوید: «التَّقْلِيدُ وَالتَّقَالِيدُ عِنْدَ

۱- آخوند شیخ محمد کاظم خراسانی، کفایة الأصول (ص: ۴۷۲).

النَّصَارَى هِيَ مَا اتَّصَلَ بِنَا مِنْ الْعَقَائِدِ أَوْ أُمُورِ الْعِبَادَةِ دُونَ أَنْ يُسَطَّرَ فِي الْكِتَابِ الْمُقَدَّسِ» یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه به ما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدس الهی ذکر شده باشد. می‌توان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقلید، مقلد و مقلد در میان مسلمین نبوده و شاهد بر این مطلب اینکه علمای متقدمین شیعه مانند شیخ صدوق، مفید، سید مرتضی و امثال ایشان رساله عملیه برای تقلید پیروان خود نداشتند و در یکی از کتب علمای سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانی که صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گر نه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده، یعنی یک نفر عالم نمی‌توانست هزارها و صدها رساله بنویسد و در میان مردم منتشر کند و حتی خود رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین علیؑ، سایر ائمه و خلفا رساله تقلیدی نداشتند و برای کسی رساله تقلیدی ننوشتند، بلکه از صدر اسلام تا هزار سال بعد تعلیم و تعلم دین واحکام آن از روی کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم به کتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقلیدی منتشر شد مردم مسلمان به کلی از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بی‌خبر ماندند. اما علمای اخباری مانند محدث فیض کاشانی، صاحب حدائق^(۱)، استرآبادی^(۲) و صدها نفر دیگر تقلید را حرام می‌دانستند.

مضرات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوم سفینه البحار صفحه ۷۲ و جلد اول صفحه ۵۴ از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»^(۳) و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: «كُلُّ مُضِرٍّ حَرَامٌ»^(۴). تقلید در دین مضرات بسیاری دارد که می‌توان گفت ضرر آن از اکثر محرّمات بیشتر است. ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- منظور از صاحب الحدائق: فقیه، محدث، اخباری، امامی: شیخ یوسف بحرانی (وفات ۱۱۸۶هـ)، مؤلف کتاب

«الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة» در ۲۵ جلد.

۲- ایشان محمد امین بن محمد شریف استرآبادی (وفات سال ۱۰۳۶هـ) مهمان بیت الله الحرام بود که در مکه وفات کرد. وی از افراد سرشناس اخباری شیعه امامیه بود. نقش زیادی در ترویج مذهب اخباری داشت. وی کتابی با

عنوان (الفوائد المدنیة) در رد اصولی‌ها دارد.

۳- در اسلام ضرر رساندن بخود و دیگران جایز نیست.

۴- هر چیز مضری حرام است.

اول- پیروی ظنّ و گمان که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد نهی الهی است. در سوره یونس آیه ۳۶

فرموده:

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾

[یونس: ۳۶].

«و اکثر ایشان پیروی نمی‌کنند مگر از ظنّ و به هیچ وجه ظنّ و گمان کفایت از حق نمی‌کند».

و در سوره نجم آیه ۲۸ فرموده:

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾

[النجم: ۲۸].

کلمه «شیء» نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظنّ در هیچ امری از امور دین کفایت نکند و انسان را به حق نرساند، در صورتی که عموم فقها و مجتهدین فتاوی خود را ظنّی می‌دانند و در کتاب معالم^(۱) و قوانین^(۲) و رسائل^(۳) و سایر کتب خود در باب حجّیت ظنّ نوشته‌اند که «اجتهاد هو استفراغ الوسع و یا استفراغ الفقيه وسعه في تحصيل الظنّ». یعنی: اجتهاد عبارتست از اینکه فقیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظنّ به حکم شرعی. و باز خود فقها نوشته‌اند حکم ظنّی مجتهد برای مقلد واجب القبول می‌باشد و گویند: «هذا ما أدّى إليه ظنّي وكلّ ما أدّى إليه ظنّي فهو حکم الله» (مراجعه شود به باب حجّیت ظنّ رسائل و قوانین و سایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است که ظنّ من به آن رسیده و هر چه گمان من به آن برسد حکم خدا است. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظنّ و گمان است و حال آنکه خدا نهی نموده، در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

۱- مقصود کتاب (معالم الدین و ملاذ المجتهدین) در اصول فقه است، که به اسم (المعالم) مشهور شده و از جمله کتابهایی بوده که در مراحل سطح در حوزه های علمیه شیعه تدریس می شود، و نویسنده آن فقیه: حسن بن زین الدین عاملی است، معروف به ابن شهید ثانی (وفات ۱۰۱۱هـ).

۲- مقصود کتاب (قوانین الأصول) در اصول فقه است، که به اسم (القوانین) مشهور شده، نوشته فقیه اصولی: میرزا ابوالقاسم بن مولی حسن شفتی جیلانی قمی، معروف به محقق قمی (وفات ۱۲۳۱هـ) و در قم دفن شده؛ و از جمله کسانی بود که معتقد به تحریف قرآن بود، همانطوریکه در کتابش القوانین آن را ذکر کرده، با وجودی که از اصولیین بود.

۳- مقصود کتاب «فرائد الأصول» معروف به «الرسائل» تألیف مجتهد شیخ مرتضی انصاری (ت ۱۲۸۱هـ)؛ و از مهمترین کتابهای اصول فقه جعفری به شمار می‌آید؛ و از کتاب‌های درسی اساسی در علم اصول فقه در مرحله سطح در حوزه های علمیه شیعه است.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾

[الإسراء: ۳۶].

«پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری».

و نهی مفید تحریم است.

دوم- پیروی رأی اشخاص- یکی از مضرات تقلید پیروی آراء اشخاص می باشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حق صدور رأی ندارد جز خدا. البته مقصود رأی در امور دینی است و حتی خود رسول خدا ﷺ حق اظهار رأی نداشت مگر طبق اراده وحی، در سوره نساء آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ﴾

[النساء: ۱۰۵].

«به تحقیق ما این قرآن را به تو نازل نمودیم بحق تا بین مردم طبق آنچه خدا به تو ارائه

داده حکم کنی» و آنچه خدا ارائه داده قرآنست.

در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾

[یوسف: ۴۰].

یعنی: «حق صدور حکم نیست مگر برای خدا».

و در سوره مائده آیه ۴۴ فرموده:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

[المائدة: ۴۴].

«هر کس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است».

وسائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ قَضَى الْجِهَادَ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ فِي الْفِتْنَةِ بَعْدِي - إِلَى أَنْ قَالَ يُجَاهِدُونَ عَلَى الْإِحْدَاثِ فِي الدِّينِ إِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فِي الدِّينِ وَلَا

رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَنَهْيُهُ». یعنی: «به تحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس

از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شده دینی جهاد و پیکار نمایند و قتیکه به رأی عمل کنند در

دین و حال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امر و نهی آن منحصر است به او» پس

مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت تقلید را بردارند. در سوره مائده آیه ۴۸ فرموده:

﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾

[المائدة: ۴۸].

«بین آنان به آنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن».

بنابراین آیات صریحه و اخبار صحیحه، پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این

باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حق صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از

وحی است پس چرا به فوت مجتهد آراء او باطل می‌شود و از بین می‌رود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر می‌کند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

سوم - ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است - نتیجه تقلید چنانکه برای هر خردمندی محسوس است، بی‌خبری و جهل مردم مقلد به کتاب خدا و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ و احادیث دینی است. شما اگر به یکی از این مقلدین بگویید خدا در قرآن مکرر فرموده جُزْ مرا بخوانید، و دعا عبادتست و خواندن غیر خدا در عبادت شرک است و خدا آن را شرک دانسته و نفرموده: بندگان مقرب مرا بخوانید، به علاوه طبق آیات قرآن بندگان مقرب خدا پس از مرگ به دارالسلام بهشت خواهند رفت و روحشان از دنیا بی‌خبر است، شما چرا در مجالس دینی آنان را می‌خوانید؟ در جواب ما می‌گویند: ما مقلدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده‌اند. از دیگری می‌پرسی آیا خدا که حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیزیست، آیا انبیاء و اولیاء نیز در این صفات با خدا شریکند و این صفات را دارند؟ می‌گوید: بلی، می‌پرسی به چه دلیل؟ مگر خدا نفرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ در جواب می‌گوید: ما مقلدیم!

به یک مرد شصت ساله گفتم بیا آیات قرآن را بفهم، گفت: ما مقلدیم، آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هرکس بفهمد گمراه می‌شود، من مقلد شش نفر از علما می‌باشم. به نظر این بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است، چرا؟ چون مقلد است، در صورتی که حق تعالی در سوره یوسف آیه ۱۰۷ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۷].

یعنی: «بگو این است راه من که می‌خوانم به سوی خدا با بصیرت و بینایی، من و هر کس پیرو من است».

آیا کسی که پیرو پیغمبر اسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدا را بفهمد؟ خدا در سوره انعام آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۰۴].

«این قرآن بینایی‌ها می‌باشد که برای شما از پروردگار شما آمده است».

چهارم - انحطاط فکری - اکثر ملت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را به کار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند، زیرا انسان هر قدر فکر خود را به کار اندازد و عقل خود را معطل نگذارد ترقی و رشد

عقلی پیدا می‌کند و فکر او ضعیف نمی‌ماند، ولی ملت و توده ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا می‌گوید: ما مقلدیم و این کلمه «مقلدیم» را به ایشان یاد داده‌اند تا مبدا بیدار شوند و به برکت قرآن بصیرت پیدا کنند، تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر می‌شود که کتاب او را نخوانید، کتاب خرافات را می‌خوانند اما کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم - عدم تمیز حق از باطل - عدم تمیز حق از باطل محلّ ابتلای اکثر مردم است و لذا می‌بینی گوینده‌ای بر منبر می‌رود و به نام دین هر چه باطل است می‌گوید و کسی جرأت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطل‌های او مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع می‌ترشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله می‌دهد و به نظر مردم مطالب او مطالب الهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یک نفر منبری فاضل مطالب ضدّ قرآنی شنیده می‌شود از جمله می‌گوید: شیعه علی علیه السلام نه سؤال دارد نه جواب نه حساب و یکسره به بهشت می‌رود و هیچ فرشته‌ای جرأت سؤال از او ندارد. باید گفت اینها ضدّ قرآن است، زیرا قرآن در سورة اعراف آیه ۶ فرموده:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾﴾

[الأعراف: ۶]

«البته ما از تمام امت‌ها سؤال می‌کنیم و البته از پیامبران سؤال می‌کنیم».

چگونه از شیعه علی علیه السلام سؤال نمی‌شود مگر شیعه از امت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت: اینها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد.

مقدسین ما از حق و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلدند. یک نفر جوان فارغ التحصیل دانشگاه تهران رفته بود اروپا با یک نفر مبلغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمی‌دهید اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یک نفر دانشجوی مسلمانید درباره اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان می‌گوید: ما وجوهات خود را به یک عده آخوند می‌دهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظف به تحقیق نیستیم زیرا ما مقلدیم. ملاحظه بفرمایید یک نفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبر است به عنوان اینکه مقلد است. و در اثر تقلید آنچه عقاید باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت الله که مرجع شده در اثر فعالیت تبلیغاتی، از قرآن به کلی بی‌اطلاع است و معلوماتش عبارت است از عقاید فلاسفه یونان، تصوف و یا کتب غلاة شیعه و در اثر مرجعیت او عقاید باطله فلاسفه و کفریات غلاة و صوفیه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلد است، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانکه حضرت عسکری علیه السلام فرموده مرجع

تقلید شده، چنانکه در سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسکری علیه السلام که به ابی هاشم فرموده: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وَجُوهُهُمْ صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ؛ السَّنَةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَالْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوقَّرٌ أُمَرَاؤُهُمْ جَاهِلُونَ جَائِرُونَ وَعُلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظُّلْمَةِ [سَائِرُونَ] أَغْيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ وَكُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ وَكُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّانَ مِنَ الدَّنَابِ عَلَمَاؤُهُمْ شِرَارٌ خَلَقَ اللهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَإِنَّمَا اللهُ إِيَّاهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحَرُّفِ» (تا آخر). یعنی: «به این زودی زمانی بر مردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دل‌هایشان تیره و تار است، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدشان بدعت و بدعت نزدشان سنت، مؤمن نزد ایشان محقر و فاسق نزدشان موقر است؛ امرای ایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم‌اند، ثروتمندانشان توشه فقراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدم شوند، هر نادانی نزد ایشان خبیر است، بین مخلص و منافق فرق نگذارند و میش را از گرگ شناسند، علمای ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوف و به خدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام علیه السلام».

امروزه هر دانشمند موحد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم می‌کنند و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرفی کند، همین فیلسوفان فلسفه‌مآب او را می‌کوبند و یا تکفیر کرده و ملت بیچاره را در کفر و خرافات نگه می‌دارند.

ششم - پستی و اضمحلال: تقلید مشتق از قلاده است و قلاده را به گردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلید را واجب می‌داند مردم را حیوان فرض کرده و مقلدین او به چنین پستی تن می‌دهند و خود را از استقلال فکری باز داشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملتی است و همین را خدا مذمت کرده و لذا تمام اقسام آن را باطل شمرده:

اول - تقلید از آباء و اجداد که در سوره مائده آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ عِبَادًا نَأْتِئُوهُ أُولَٰئِكَ كَانَ عِبَادُكُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۴].

«و چون به ایشان گفته شود بیایید به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول، گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است، آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده باشند (باز آنان پیروی می‌کنند).

دوم- تقلید از بزرگان و آقایان و علمای دینی خود، چنانکه در سوره احزاب آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ فرموده:

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾

[الأحزاب: ۶۶-۶۸].

«روزی که صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، می‌گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم رسول را و گویند پروردگارا ما و آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دو برابر کن و ایشان را لعن نما لعن بزرگی».

البته آیات دیگری نیز در ذم تقلید آمده مانند آیه ۲۱ سوره ابراهیم، آیه ۴۷ سوره غافر و آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سبأ. متأسفانه ملت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق، از این آیات الهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنی و گمانی. در زمان ما دین تقلیدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهومات را به نام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتی به قول صاحب معالم تمام مجتهدین متأخرین خودشان مقلد متقدمین بوده و خود مقلد سابقین می‌باشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند و وجوب تعلیم و تعلم امور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیه ۱۰۸ سوره یوسف بصیرت پیدا کنند. ضرر هفتم و هشتم تقلید- عدم احساس مسئولیت: عدم احساس مسئولیت گناه بزرگی است. ملتی که وظیفه خود را تقلید می‌داند خود را مسئول تحقیق نمی‌داند و حس کنجکاوی و تحقیق او کور شده است، لذا در زمان ما هیچ کس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمی‌داند و جلوگیری از خرافات نمی‌کند. مردمی که در امور دینی تحقیقی نکرده‌اند هرچه به نام دین گفته شود باور می‌کنند و در مقابل آن پول می‌دهند، فعلاً در ایران هرساله میلیونها تومان خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج دین می‌شود، و نظر مردم به دهان ملا و مرجع است، اگر مرجع او به کسی که در منبر، خرافه و باطل بافته، طیب الله گفت و یا سکوت کرد، او خیال می‌کند تمامش حق بود و اگر کسی اعتراض کند، می‌گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدی که در مجلس بود؟ پس چرا او اعتراض نکرد؟

ضرر نهم- تقلید در اصول دین: برای مردمی که تقلید عادت شده است حتی در اصول دین خود تقلید می‌کنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلید جائز نیست، نه مقلدین او گوش به این فتوی می‌دهند و نه خود آن مجتهد به این فتوایش عمل می‌کند و باز در اصول دین فتوی می‌دهد و مقلدین

او می‌پذیرند. چنانکه یکی از مجتهدین زمان ما نوشته: تقلید در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند خدا همه جا حاضر و ناظر است و مجتهد دیگر مانند او فتوی داد بر ضدّ صد آیه از قرآن که امام خالق و مگّون جهانست و می‌تواند چیزی را از عدم بوجود آورد و به واسطهٔ قدرتی که خدا به او عطا کرده ولایت تکوینی دارد و چون ایشان به چنین کفریات و شرکیات فتوی داد، عموم عوام پذیرفتند، زیرا مقلّند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمی‌دانند و چون به تقلید عادت کرده‌اند لذا حوصلهٔ تحقیق ندارند. و لذا بیشتر عقاید و اعمالی که دارند موهومات و خرافات می‌باشد و از اسلام نیست.

ضرر دهم - دگان دینی: ما به مجتهدین حقیقی ایرادی نداریم ولی در اثر تقلید عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنیا و نا اهلی به فکر مرجعیّت و گرفتن وجوهات افتاده، حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا، ما کاری نداریم، ولی اکثر در راه هوی و هوس و تحکیم مرجعیّت صرف می‌شود و فرزندان و اصحاب او منزلها خریده و دستگاہی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر وکلایی گذاشته که کاری ندارند جز رفتن درب دگان این و آن و حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ‌ریس و فلان بارکش قد خمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بدهد تا مال او حلال شود و آقا هر چه خواست به هر کس میل دارد خصوصاً به متملّقین و چاپلوسان بدهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت به او جلب کنند و حتّی در مشاهد پول به خدّام آستانه می‌دهند که زوّار را برای حساب مال نزد آقا ببرند. من خود سیّدی را سراغ دارم چون از نجف برگشت و به مشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را بفروشیم و شما را اداره کنیم که در مشهد بمانید و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیونها ملک خریده و او با این خرابکاری‌ها خود را واجب‌الإطاعه، نایب‌الإمام و سلطان بی‌تاج و تخت می‌داند و با حکومتها در ظاهر مخالفت می‌ورزد و همواره بر گردن مردم ساده لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان علیهم‌السلام کار می‌کردند، اینان کاری ندارند جز ریاکاری و گرفتن اموال مردم به نام فقرا، ایتم و صرف در تعینات خود و هر کس به ملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات می‌دهد و الا فلا. و به اضافه هزاران حکم غیر ما انزل الله آورده‌اند، اگر زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محرمات صد بوده فعلاً زمان ما هزار شده و دین مشکل سنگینی که قرآن مخالف آنست آورده‌اند. پس ملّت باید بیدار شود و زیر بار احکام سنگین ایشان نرود. خدای تعالی در وصف رسول خود در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷ فرموده:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«این پیغمبر بر می‌دارد از ایشان بارهای سنگین و غلهایی که بر گردۀ ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان)».

اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آن قدر احوط و اقوی بر آن افزوده و آن قدر شاخ و برگ برای آن تراشیده‌اند که به‌کلی عوض شده.

ضرر یازدهم - ایجاد اختلاف: یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد می‌گوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر می‌گوید واجب تخییری است، سوّمی می‌گوید حرام است، چهارمی می‌گوید: مستحب است. پنجمی می‌گوید: مکروه است. آن مجتهد می‌گوید: فرو رفتن در آب مبطل روزه است، دیگری می‌گوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد. شما عروة الوثقی را با حواشی آن و یا کتاب «منهاج الکرّامه» و یا «مختلف العلامه» را ملاحظه کنید تا به اختلاف فقها در اکثر مسائل پی برید. آیا خدا امر به اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا می‌کنند و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۸ در ذمّ اختلاف علماء در فتوی فرموده: «تَرَدُّ عَلَىٰ أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَىٰ غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَيَصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا وَإِلَهُمْ وَاحِدٌ وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَىٰ إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَىٰ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وَفِيهِ [تَبْيَانٌ كُلِّ] تَبْيَانٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. یعنی: «قضیه‌ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد می‌شود، او در آن قضیه حکم می‌کند به رأی خود، سپس همان قضیه بعینه بر دیگری وارد می‌شود او به خلاف قول اوّلی حکم می‌کند، سپس همه ایشان نزد آنکه به ایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع می‌شوند او رأی همه را صواب می‌شمرد و حال آنکه خدای ایشان یکی، پیغمبرشان یکی، کتابشان یکی و دینشان یکی است. آیا خدایتعالی ایشان را امر به اختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌اند؟! و یا خدا ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند؟ و یا خدا دین ناقصی فرستاده که به کمک ایشان آن را کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد! و یا خدای سبحان دین تامّ و تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده و حال آنکه خدای سبحان فرموده است: ما فروگذار

نکردیم در این قرآن چیزی را و فرموده است: بیان هر چیزی را در این قرآن است و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعض دیگر را تصدیق می‌کند و در آن اختلافی نیست، پس فرموده: و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن می‌یافتید».

نویسنده گوید: تعجب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی می‌گویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد و حضرت همین اختلاف در فروع را مذمت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبه امام در مذمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین و حال آنکه کسی حق صدور حکم ندارد جز خدا.

حق صدور حکم منحصر به خدا است

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل چنانچه در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را به حق».

پس هر مطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن باشد صحیح و الا باطل است، زیرا رسول خدا ﷺ و یا امام و یا مجتهد حق ندارند چیزی بر خلاف کلام خدا و بر ضد آن بگویند. قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را باز کردن آمده؛ نه برای تقلید و با چشم بسته به دنبال این و آن رفتن، در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸].

و در سوره جاثیه در وصف قرآن در آیه ۲۰ فرموده:

﴿هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [الجاثیه: ۲۰].

یعنی این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده. مگر اینکه مقلد از کلمه ناس و انسان خارج باشد. البته او هم انسان است. به مقلدی که بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود، باید گفت خدا در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰].

«کسی حق اظهار حکم ندارد جز خدا».

و در سوره کهف آیه ۲۶ فرموده:

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾

[الکھف: ۲۶].

«خدا هیچ کس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده».

پس آنکه به امام می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآنِ!»^(۱) مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید به استناد روایات مجعوله هزاران حکم و مطالب ضد قرآنی به وجود آورده‌اند و مردم بی‌خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته‌اند. ما می‌پرسیم: آیا رسول خدا ﷺ حق صدور رأی و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می‌تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می‌گوید: خیر. در اول سوره تحریم فرموده:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾

[التحریم: ۱].

«هان، ای پیغمبر، چرا حرام می‌کنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو».

جایی که رسول خدا ﷺ حق وضع حکم ندارد. چگونه دیگران دارند؟ در این صورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده‌اند و می‌گویند دخول حایض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول خدا ﷺ نازل شده و یا پس از صدها سال پس از ساختن حرمها، این احکام نازل شده؟ آیا زنان و کنیزان رسول خدا ﷺ و انتمه علیهم السلام در خانه ایشان جنب، حائض و نفسا نمی‌شدند و یا فوری امر به اخراج می‌شدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساخته دیگران؟ مردم نمی‌دانند زیرا مقلدند. آیا آیه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلم؟

تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلم است. رسول خدا ﷺ فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۲) در

آیه ۲ سوره جمعه حق تعالی فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾

[الجمعة: ۲].

«خدایتعالی در میان بی‌سوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه‌شان نماید و علم و حکمت به ایشان بیاموزد».

۱- سلام بر تو ای شریک قرآن؛

۲- فراگیری علم بر هر مسلمانی فرض است.

طبق این آیه وظیفه رسول یاد دادن علم و حکمت است، علما نیز باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم و تعلّم، مردم را به تقلید وا دارند. آیا أخذ فتوی بدون فهم دلیل، علم است؟ رأی مجتهد ظنی است و گرفتن رأی ظنی علم نیست. تعلیم و تعلّم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدرک و دلیل، ولی تقلید گرفتن رأی است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلّم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیت در قیامت و رفع مؤاخذه الهی یک رساله می گیرند و در منزل می گذارند تا ده سال و اصلاً نمی دانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنت رسول به کلی بی خبر مانده و به آن کاری ندارند. یک مرتبه پس از ده سال خبر می رسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رساله او به درد نمی خورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيضُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ». یعنی: «مردم سه دسته اند: عالم ربّانی و متعلّم یعنی دانشجویی که با کسب علم راه نجات را می جوید، دسته سوم مگسهای آلوده‌ای که به نور علم روشن نشده و به تکیه‌گاه محکمی پناه نبرده اند.» حال ما از مردم مقلّد می پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته می باشید؟ پس چرا خود را به نور علم روشن نکرده و داخل فرقه سوم مانده‌اند؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟

خدا در سوره رعد آیه ۱۹ فرموده:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ [الرعد: ۱۹].

یعنی: «آیا آنکه می داند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و به آن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟».

حال ای اهل تقلید شما به آیات قرآن دانا بید یا کورید؟ امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا»^(۱). یعنی: «بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هر کس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت به او نکند و عمل او را نپذیرد». و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد، و در سوره طلاق آیه ۱۲ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾

[الطلاق: ۱۲].

«خدا خلق نمود هفت طبقه آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل می‌کند بین آنها، تا دانشمند شوید».

دین اسلام تعلّم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده، در آیه ۷۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿۷۹﴾﴾

[آل عمران: ۷۹].

«بشری که خدا به او کتاب، حکمت و نبوت داده حق ندارد بگوید جز خدا، بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید به واسطه یاد گرفتن و تعلّم کتاب خدا و به واسطه خواندن درس آن».

اخبار متواتره در ذمّ تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینه مرحوم فیض^(۱) صفحه ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و سایر کتب معتبره شیعه جمع نموده‌اند، در اینجا برای اتمام حجّت می‌آوریم:

۱- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «يَا مَعْشَرَ شِيعَتِنَا وَالْمُتَحَلِّينَ مَوَدَّتَنَا يَاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ» یعنی: «ای گروه شیعیان ما و منسوب به دوستی ما بپرهیزید از صاحبان رأی، زیرا ایشان دشمنان سنتهای اسلامند».

۲- در نهج البلاغه خطبه ۵۰ فرموده: «إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ». یعنی: «آغاز فتنه‌ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد».

۳- امام محمد باقر علیه السلام فرموده: «مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ؛ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيهَا لَا يَعْلَمُ». یعنی: «هر کس مردم را فتوی به رأی خود

۱- منظور کتاب «سفینه النجاة» تألیف محدث امامی «محسن فیض بن مرتضی کاشانی» می‌باشد. متوفای سال ۱۰۹۱هـ. فیض کاشانی اخباری بود که بر مجتهدان ایراد می‌گرفت و از آنها بسیار عیبجویی می‌کرد به ویژه در کتابش «سفینه النجاة».

دهد پس محققاً دین خدا را به آنچه نمی‌داند بدست آورده و هرکس دین خدا را به نادانی آورد با خدا ضدیت کرده است».

۴- امام صادق علیه السلام فرموده: «مَنْ دَانَ اللَّهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي اِرْتِمَاسٍ» یعنی: «آنکه به رأی خود دین‌داری کند همواره در ضلالت است».

۵- امام محمدباقر علیه السلام فرموده: «لَوْ أَنَّا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا». یعنی: «اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه می‌باشیم مانند گمراهی پیشینیان».

خواننده عزیز جایی که رأی امام محمد باقر علیه السلام طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء به طریق اولی گمراهی است.

۶- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «أَمْهَاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ، فِيهَا هُلُكُ الرَّجَالِ: أَمْهَاكَ أَنْ تَدِينَّ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ». یعنی: «تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که در آن دو، مردان بزرگ هلاک شده‌اند، تو را نهی می‌کنم از اینکه دین باطلی به نام دین خدا اختیار کنی و یا مردم را به آنچه نمی‌دانی فتوی دهی».

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده: «مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ». یعنی: «هر کس به رأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است».

۸- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ». یعنی: «هر کس فتوی دهد ضامن فتوی خود است».

۹- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قُلْنَا: يَا رَبِّ أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ، وَقَالَ النَّاسُ: رَأَيْنَا بِرَأْيِنَا» یعنی: «چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوئیم پروردگارا ما به کتاب تو تمسک جستیم و مردم گویند به رأی خود عمل کردیم».

۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه که فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾﴾ [التوبة: ۳۱].

«علما و مقدسین خود و مسیح پسر مریم را ارباب به جُز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جُز به عبادت إله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم می‌شود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار

دادن مانند عبادت ایشانست و شرک و کفر می‌باشد چون إله به معنی ما يُقصدُ إِلَيْهِ فِي الحوائج، می‌باشد) نیست معبودی و مقصدی جز او، منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

امام فرموده در اینجا علماء و مقدّسینِ یهود و نصاری، ایشان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می‌کردند ایشان نمی‌پذیرفتند و لکن برای ایشان احکامی آورده‌اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و به شرک وارد شدند، ولی متوجّه نشدند.

نویسنده گوید: در زمان ما عدّه‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علمای خود را روا نمی‌دانند و عَلَیهِ خرافات کشیشی قیام کرده‌اند و می‌گویند ما خدا، انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدار شوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلّم آن قیام کنند و به جهاد و پیکار، از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسفانه امت اسلام مانند یهود و نصاری اولیّه دست از کتاب خدا کشیده و به تقلید بدون مدرک چسبیده‌اند و لذا خدا پس از آیه فوق که در کفر اهل کتاب است خطاب به مسلمین نموده برای بیدار کردن آنان می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ
وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾

[التوبة: ۳۴].

«آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدّسین محققاً اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند».

مؤلف گوید: علمای زمان ما مال مردم را به زور، غصب و سرقت نمی‌خورند، بلکه بعضی به نام سهم امام و سایر وجوه جعلیّه شرعیّه، مال مردم را حیف و میل می‌کنند. حال کسی که می‌گوید من مسلمان و یا شیعه می‌باشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز به دنبال رأی این و آن می‌رود و دین خدا را از کتاب خدا و سنّت رسول نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌داند که برای تقلید هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلید مدرکی دارد؟

با دلالت بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدّعیان وجوب تقلید مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدّعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که به خیال خود نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

اول- خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامه امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود

امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا». یعنی: «در پیش آمدهایی که واقع می‌شود به روایان اخبار ما رجوع کنید». این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد، خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ می‌دهد رجوع به روایان اخبار کنید و فرموده در احکام دین، احکام دین که از حوادث نیست، احکام دین ثابت و پا برجا بوده قبل از این توفیق، و تا روز قیامت خواهد بود.

ثانیاً: روایان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامه‌های روایان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچ کدام مجتهد نبودند. پس این توفیق که کاتب آن دیده نشده مربوط به اجتهاد و تقلید نیست.

ثالثاً: در این توفیق امر شده به روایان رجوع کنید برای تعلّم و تعلیم نه برای تقلید، به اضافه روایان حدیث را حجت قرار داده در صورتی که قرآن (در آیه ۱۶۵ سوره نساء) می‌فرماید پس از انبیاء حجتی نیست^(۱).

دوم - خبری مجعول است که در تفسیر جعلی به نام امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه ۷۸ سوره بقره:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البقرة: ۷۸].

«بعضی از ایشان بی‌سوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان».

این آیه در مذمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانستند جز آرزوها و تماماً اهل گمان بودند و علمی به مطالب دین خود نداشتند مانند ملت ما. پس این آیه ردّ است بر اهل تقلید و مذمت می‌کند کسانی را که به واسطه تقلید، از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند و به دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: «فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلَ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ». یعنی: «هرکس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشان را مذمت کرده به سبب تقلید و اما هر کس از فقها که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و به امر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.» این خبر

۱- اشاره دارد به اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ أَرْسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]. «رسولانی که بشارت‌دهنده و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حجتی پس از آن رسولان».

اولاً: دلالت دارد بر مذمت تقلید از رأی ظنی، پس صدر حدیث ردّ است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر به تقلید می‌باشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه می‌باشد.

ثانیاً: تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعول است و به طور مسلم از امام عسکری علیه السلام نیست، اگر کسی دروغ‌ها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی‌اطلاع بوده، در کتاب «اخبارالدّخيلة» که مؤلف آن عالم جلیل متبحّر آقای حاج شیخ محمدتقی شوشتری است از صفحه ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغ‌ها و جهالت‌های روشن و چیزهای برخلاف تواریخ آن را نشان داده و می‌گوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است و از غضائری که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذاب است و این کذاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجهول و می‌نویسد در این تفسیر منکراتی است ^(۱). از آن جمله در این تفسیر آمده که حجّاج بن یوسف که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را به قتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک می‌آمد که او را رها کن، در صورتی که مختار در سنه ۶۷ به دست مصعب بن زبیر در زمان تسلط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود، قبل از آن که نامی از حجّاج باشد، و حجّاج چند سال بعد در سنه ۷۵ بر عراقین حکومت پیدا کرد. و می‌گوید چگونه امام از تاریخ بی‌اطلاع بوده، پس ثابت کرده که این تفسیر مملوّ از کذب و خرافات است و شأن امام أجلّ است از چنین کتابی. هر که خواهد به کتاب «اخبارالدّخيلة» مراجعه کند. حال باید دید با روایت چنین کتابی می‌توان بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرد و تقلیدی را که خدا نهی کرده اثبات نمود؟ البتّه خیر.

ثالثاً: این خبر ضدّ آن آیه است که در ذیل آن وارد شده: آیه می‌گوید به دنبال تقلید مرو، ولی این خبر می‌گوید تقلید روا است. اگر به خود آیه عمل کنیم بهتر است از عمل به خبر مجعولی.

رابعاً: این خبر حواله به مجهول و بلکه حواله به محال کرده، زیرا مردم چه می‌دانند و از کجا بشناسند فقیهی را که مخالف هوای نفس باشد؟ چه بسیار کسانی که ظاهراً برای ریا و گول زدن مردم زاهد شده‌اند.

خامساً: این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلاً اگر او سه زن گرفت تو هم سه زن بگیر یا اگر او به زراعت پرداخت تو هم زراعت کن. اصلاً در چیزهایی که خدا و رسول بیان کرده‌اند تقلید این و آن جا ندارد و موجب

۱- نگا: رجال ابن الغضائری، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۲، ۱۳۶۴هـ [۷ جزء در ۳ جلد]، ۲۵/۶.

پشیمانی و خلود دوزخ است. چنانکه اهل دوزخ در آیه ۶۶ سوره احزاب می گویند:

﴿يَلَيَّتْنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ (۶۶) [الاحزاب: ۶۶].

«ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بودیم» و دنبال دیگران و اطاعت آنان نمی رفتیم.

سادساً: صاحب کفایة الأصول می گوید این خبر دلالت بر وجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده، به اضافه معنی تقلید قبول احکام او نیست، بلکه تقلید این است که هر کاری او می کند، دیگران نیز بکنند چنانکه ذکر شد.

سوم - اخباری که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که امام به ابان بن تغلب فرموده: بنشین در مسجد و فتوی بده و به این خبر تخصیص داده اند حرمت پیروی ظن را و گویند پیروی ظن حرام است جز در این مورد معلوم می شود حرمت پیروی ظن را همه قبول دارند. جواب این خبر این است که:

اولاً: قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن و این خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سوره نساء آیه ۱۲۷ فرموده:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾ (۱)

و در آیه ۱۷۶ فرموده:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ (۲)

[النساء: ۱۷۶].

که در این آیات از رسول خدا ﷺ فتوی می خواستند، خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی می دهد نه رسول او. جایی که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر علیه السلام فرموده: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ [فَقَدْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ] فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ» (۳). پس باید گفت آن خبری که امام به فلان کس فرموده فتوی بده شاید فتوای او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلم می شود.

۱- «و از تو فتوی می طلبند درباره زنان، بگو خدا درباره ایشان فتوی می دهد».

۲- «از تو فتوی می خواهند، بگو خدا شما را فتوی می دهد در کلاله (کلاله به معنی بستگان میت است غیر از اولاد و ابوبن)».

۳- «هرکس بر مبنای رأی و نظر خود فتوا دهد (درحقیقت خداوند را ندانسته عبادت کرده است و هرکس خداوند را از روی جهل عبادت کند) با خدا ضدیت کرده است.» کلینی، الکافی (۵۸/۱)

به هر حال این خبر نمی‌گوید مردم علم دین نیاموزند و به دنبال فتوی بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مشمول آیه ۳۰ سوره فرقان: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^(۱) قرار گیرند.

ثانیاً: امام به او گفته است فتوی بده، این تکلیف شخص او بوده به دیگران چه مربوط است. به اضافه به دیگران نفرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمی‌شود.

چهارم- دلیل عقلی است که می‌گویند چون همه کس وقت ندارد و نمی‌تواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

۱- هر کس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محلّ احتیاج خود را تعلّم کند و از عالم به قرآن و سنت دلیل بخواهد و یا به کتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهد شد.

۲- مراجع تقلید می‌گویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید به دنیای خود برسد در عقاید اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفی وارد شده و هر قولی دلائل متعدّده فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می‌دهد ولی در تعلّم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلّم نماید.

۳- شما تقلید اعلم را واجب می‌دانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله‌ای مشکل‌تر است و تعلّم مسئله‌ای محلّ احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی می‌باشد و هریک مدّعی اعلمیت است، زیرا رساله از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب می‌داند معلوم می‌شود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلّدین نوشته، حال بگویید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلّدان‌شان بشناسند؟ می‌گویند هر کس شهریه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگویید این ده نفر، اعلم را می‌شناسند ولی کتمان می‌کنند، گوییم کسی که حقی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مسئله محلّ احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم. یک مسئله را با

۱- «و این رسول گوید پروردگارا برآستی که قوم من این قرآن را متروک کردند و آن را به بی‌اعتنایی گرفتند».

مدرک یاد گرفتن بهتر از هزار مسئله تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنت یاد گرفته نه مبتلا به فوت مجتهد و تغییر رساله می‌شود، نه گرفتار تغییر رأی و نه به اختلاف و سرگردانی گرفتار می‌شود.

۴- رأی مجتهد حکم خدا نیست و لذا به مردن او حکم او از بین می‌رود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدمین از علماء حتی ائمه هدی علیهم‌السلام رساله تقلیدی نداشتند و مردم صدر اسلام چه کار می‌کردند، این عوام باید همان کار را بکنند. آنان از کتاب خدا و سنت رسول یاد می‌گرفتند، ولو اینکه بی‌سواد بودند. به اضافه علم دین مانند علم طب نیست که یک نفر دکتر برای محلی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محلّ احتیاج خود را یاد گیرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». می‌گویند باید به متخصص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هر کس واجب است عیناً واجب کفایی نیست و در واجبات کفایی باید به متخصص رجوع کرد و به اضافه دلیل بسیاری داریم که مجتهدین تخصصی ندارند.

۵- فتوای مجتهد ظنی است و حق تعالی از اتباع ظنّ نهی شدید نموده، در سوره انعام آیه ۱۴۸ فرموده:

﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«پیروی نمی‌کنید جز گمان را و نیستید شما مگر اهل حدس و تخمین».

و در جای دیگر فرموده: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^(۱) و مذمت کرده از پیروی آراء ظنی و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سوره اعراف آیه ۳۳ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

[الأعراف: ۳۳].

«بگو همانا پروردگرم حرام کرده فواحش را ... و حرام کرده گفتن آنچه را نمی‌دانید بر خدا».

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه ۱۷، ۱۸، ۸۵، ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه از اظهار رأی و پیروی آن مذمت کرده، چگونه پیروان او برخلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یک عده اظهار رأی و عده دیگر پیروی می‌کنند. پس عوام باید تعلّم دین از کتاب و سنت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت

۱- «بلکه آنانکه ستم کردند از هوس‌های خود ندانسته پیروی کرده‌اند».

را ببرد ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجّت و رفع سرگردانی عوام و تعلّم ایشان نوشتیم به آن مراجعه شود.

۶- غالب مجتهدین تغییر رأی می دهند اگر رأی اول ایشان صحیح بوده پس رأی دوم باطل است و اگر رأی دوم صحیح باشد پس رأی اول باطل بوده.

علی علیه السلام در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: «أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلٌ وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلٌ... وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». یعنی: «مؤمن حلال می داند آنچه را سال اول حلال دانسته و حرام می داند آنچه را سال اول حرام دانسته». و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامَهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱). یعنی تا قیامت تغییر نمی کند. آیا از کسی که چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام می داند می توان تقلید کرد؟ آیا تقلید از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله ها راحت شدن بد است؟ خدا فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾. آیا رساله خدا آسان نیست؟ یک عده از نصاری از حمل بار کشیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی علیه السلام را قبول داریم و از دستگاه استحمار کشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد. این مدعیان اجتهاد تماماً مقلد فقهای سابقند در اصل فتوی و در مقام عمل مقلد عوامند و به میل عوام فتوی می دهد، یعنی هر طوری که عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی می دهند، برای اینکه عوام را نرانند و لذا حقائق را کتمان می کنند و مشمول آیه ۱۵۹ سوره بقره می باشند.

پنجم - ایشان به آیاتی از قرآن استدلال کرده اند که همان آیات ردّ است بر اهل تقلید. یکی آیه:

﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«اگر نمی دانید از اهل قرآن و یا اهل تورات سؤال کنید».

مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلّم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً به معنی تعلّم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایة الأصول می گوید این آیه ظاهر است در تعلّم، نه در تقلید^(۲). پس این آیه ردّ است بر قائلین به تقلید. و دیگر آیه

۱- کلینی، الکافی، ج ۱ / ص ۵۸.

۲- شیخ محمد کاظم خراسانی، کفایة الأصول (ص: ۳۰۰).

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ...﴾
 [التوبة: ۱۲۲].

«پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای برای تعلّم جهاد و فراگرفتن احکام دین کوچ نمی‌کنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند».

این آیه صریح است در تفقه و تعلم نه در تقلید. و فرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند. پس این آیات ردّ است بر اهل تقلید. چگونه به چنین آیات استدلال کرده‌اند بر وجوب تقلید و مدرک دیگری هم ذکر نکرده‌اند؟

پس مسلم می‌شود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبر را کنار گذارند و به سخن ما گوش دهند و بیدار شوند و به برکت تعلیم و تعلّم کتاب خدا و سنت رسول به توسط احادیث صحیحیه به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند و از زیان تقلید دوری جویند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

دم — زن از رأی رأی و اجتهاد	در بر آیات کفر است و عناد
هان و هان ای رهبران شرع و دین	هست ما را بس خطرها در کمین
بس کنید این اختلاف و این نفاق	در طریق حق نمائید اتّفاق
خلق را از راه حق آگه کنید	نی که از فتوای خود گمراه کنید
شرط اصلاح جهان از این فساد	اتّحاد است اتّحاد است اتّحاد
مایه جمعیت ما جمعه بود	خصم چون دانست آن را در ربود
حق بگفت ای مؤمنین ارجمند	چون اذان جمعه صوتش شد بلند
جمله بشتابید از بهر نماز	بر نماز جمعه رو آرید باز
لیک فتوهای صد عالی جناب	گشت سدّ بر راه قرآن و کتاب
پیغمبر نماز جمعه بر	اهل اسلام است فرض و معتبر
هر که او بنمود ترک این صلاة	در حیات من و یا بعد از ممات
حق پریشانش کند در روزگار	تا ابد ماند ذلیل و خوار و زار
نی پذیرد حق صیامش نی صلاة	نی بود حجّش قبول و نی زکاة
این پریشانی که اندر جمع ما است	زاده نفرین ختم الانبیاء است

هرچه گویم از مزایایش کم است
 نیست جایز اندر آن تقلید کس
 دیده بگشائید و برخیزید هان
 بعد از این علم است بهر خاص و عام
 آری از فتوی به خون آغشته شد
 چشم عقلت باز کن باز ای رفیق
 بانگ و او یلا بر آرند امتّان
 پیشوایان راه ملّت را زدند
 پیش قرآن رأی او باشد علیل
 دائماً از باد شک لرزان بود
 نیست این جز پیروی اهرمن
 الحذر ثمّ الحذر ثمّ الحذر
 ترک کن تقلید رأی بی ثبات
 گشت استعمار را قوت مزید
 بند بگسل گوش کن پندی پذیر
 نیست در تقلید جز لعن و ضرر
 هم رسول و آل او مسرور کن
 ای دوصد لعنت بر این تقلید باد

جمعه در اسلام رکن اعظم است
 جمعه باشد از ضروریات، پس
 ای مسلمانان از این خواب گران
 دوره تقلید و فتوی شد تمام
 سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد
 هست این تقلید چاهی بس عمیق
 گر که آید روز عرض و امتحان
 کای خدا ای ملجأ هر مستمند
 مجتهد کز رأی خود آرد دلیل
 هر که را تقلیدی از ایشان بود
 الحذر ای مؤمن از تقلید و ظنّ
 باید از تقلید باشی بر حذر
 گر تو خواهی باشی از اهل نجات
 خلق چون تقلید و نادانی گزید
 ای که اندر بند تقلیدی اسیر
 ما بسی دیدیم قرآن و خبر
 جز کتاب و سنّت از خود دور کن
 خلق را تقلیدشان بر باد داد

و السّلام علی من اتّبع الهدی ونعوذ بالله من مضلّات الفتن و شرور أهل الزّمن. (تاریخ ۱۳۴۴)

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

امت اسلام در اثر بی خبری از قرآن به ضرر و زیانهای بسیاری مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را

می‌نگاریم:

۱- در ایام حجّ در منی میلیونها گوسفند، گاو و شتر قربانی می‌شود و بدون استفاده در گودالهایی زیر خاک می‌کنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفن آنها. درحالی که بسیاری از فقرای

مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جایز است؟ باید سردخانه‌ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر را بگیرند، زیرا قرآن در آیه ۲۸ سوره حجّ فرموده:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفَعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾﴾

[الحج: ۲۸].

«حاضر شوند به حجّ برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از حیوانات چهار پا که از آن بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید».

و در آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده:

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعْتِيرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾

[الحج: ۳۶-۳۷].

«حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، برای شما در آنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید بر ذبح و نحر آنها، در حالی که بر پا باشند، پس چون به پهلو فرود آیند از آنها بخورید و به فقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدین گونه آنها را برای خاطر شما مسخر کردیم و تا شکر گزارید، گوشتها و خون آنها به خدا نرسد ولیکن پرهیزگاری شما بخدا می‌رسد».

از این آیات معلوم می‌شود که هدف قرآن از قربانی حیوانات خوردن و به فقراء و مساکین اطعام نمودن است نه زیر خاک کردن. اگر مسلمین از این آیات با خبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند و یا قربانی خود را چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند و اگر سردخانه‌ای فراهم می‌کردند از گوشت، پوست، پشم و کرک آنها به نفع فقراء استفاده می‌کردند.

۲- ضروری که از دادن خمس و سهم امام از مالی که از کسب و کار به دست آمده و مدرکی در کتاب خدا و سنت رسول برای اداء آن نیست و دلیلی از حدیث و عقل و اجماع نیز ندارد.

اَمَا كِتَابَ خُدا: یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی در سوره انفال آیه ۴۱^(۱) به صریح جمله:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾^(۲) [الأنفال: ۴۱].

و:

﴿يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ﴾^(۳) [الأنفال: ۴۱].

و:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾^(۴) [الأنفال: ۴۲].

که نشان می‌دهد هر چیزی که روز جنگ بدر روز جدا شدن موحّدین از مشرکین و برخورد این دو جمع به یکدیگر، به دست مسلمین آمده به عنوان غنائم، باید خمس آن را زمامدار مسلمین بین خود و نزدیکان خود، فقراء، ایتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به بهره کسب و کار و بازار نیست. و به اضافه رسول خدا ﷺ در تمام عمرش و همچنین امیرالمؤمنین علی التلیک و سایر خلفای اسلامی در زمان خلافت خود یک درهم به عنوان خمس ارباح مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیره رسول خدا ﷺ و خلفاء مطرح نبوده و گرنه حضرت امیر التلیک و برادرش عقیل صاحب میلیونها درهم و دینار می‌شدند. پس از یک قرن و دو قرن اخباری به نام ائمه علیها جعل کردند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد، اما در مقابل آن، اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خمسی جز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمه علیها خمس را به شیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده‌اند که نپردازند، مثلاً در جلد ششم وسائل الشیعة صفحه ۳۷۸ به بعد ۲۲ حدیث را روایت کرده که ائمه علیها فرموده‌اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم و در خبر ۱۶ روایت کرده از توفیق امام زمان که فرموده: «وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ

۱- ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققاً پنج یک آن برای خداست و برای رسول و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان و راهگذر، اگر مؤمن به خدا هستید و به آنچه ما نازل کردیم بر بنده خودمان روز جداشدن روزی که دو جماعت بهم رسیدند و خدا بر همه چیز تواناست.»

۲- «روز جدا شدن».

۳- «روزی که دو جماعت بهم رسیدند».

۴- «هنگامی که شما به کنار وادی نزدیک‌تر بودید و ایشان به کناره وادی دورتر و قافله پانین‌تر از شما بود».

لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ»^(۱) ما نمی‌دانیم چگونه ائمه‌الیه^(ع) حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آنرا برداشته و از شیعیان خود این حکم را برداشته‌اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خدا^(ص) نبوده بدین بیفزاید، به هر حال چون مردم از قرآن و سنت رسول خدا^(ص) بی‌خبرند، این زیان را متحمل شده و در دین اسلام که دین مساوات است و دین تبعیض‌نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده‌اند؟ با اینکه رسول خدا^(ص) همان خمس غنائم جنگی را بین فقراء و ایتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمد نداده، زیرا در جنگ بدر ایتام و مساکین آل محمد وجود نداشته است. هر کاری که رسول خدا^(ص) کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید به او اقتدا کنند. و امیرالمؤمنین چنانکه در بحار ج ۲ ص ۲۶۶ آمده، فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ مِنْ بَعْدِهِ»^(۲) در کتاب خدا و سنت رسول^(ص) خبری از خمس ارباح مکاسب نیست. و اما عقل: هیچ عاقلی حکم نمی‌کند که هر پیر زن چرخ‌ریس و پیرمرد قد خمیده هر چه دارد از کسب و کار خمس آن را به دیگری بدهد بدون امر الهی. و اما اجماع: پس بدان که بیشتر فقهای مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آن را بدعت می‌دانند. و فقهای شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص امام می‌دانند تمام آن را و می‌گویند امام هم به شیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس را واجب نمی‌دانند. ما عده‌ای از بزرگان علمای شیعه را که خمس را واجب ندانسته‌اند ذکر می‌کنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتفاق نیست:

اول- ابن جنید که از بزرگان علمای شیعه بوده در زمان دیالمه به نقل علامه در «کتاب مختلف» ج ۲ ص ۳۱.

دوم- مرحوم ابن عقیل به نقل محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد».

سوم- شیخ مفید به نقل محدث بحرانی در «کتاب حدائق» ج ۱۲ ص ۳۸.

چهارم- شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی در کتاب «من لایحضر» که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده. و از کلام حاج شیخ عباس قمی در «منتهی الآمال» در ذکر جلالت شأن زکریا بن آدم که نوشته: «و اهل قم اول کسانی هستند که خمس فرستادند به سوی ائمه‌الیه^(ع)» معلوم می‌شود تا آن زمان خمس معمول نبوده است.

۱- اما خمس برای شیعیان ما مباح شده است و برای آنها حلال شده است.

۲- سنت همان است که رسول خدا آن را سنت نهاده و بدعت آن است که بعد از رسول خدا ایجاد شده است.

پنجم- شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» ج ۴ ص ۱۴۳ فرموده: ائمه علیهم السلام خمس متاجر را برای ما مباح کرده‌اند که تصرف شیعه در آن جائز است و نیز در کتاب «المبسوط» ج ۱ ص ۲۶۳ و در کتاب «النهاية» ص ۲۰۰ چنین فرموده است.

ششم- شیخ فقیه سلار حمزه بن عبدالعزیز به نقل علامه در «مختلف» ج ۲ ص ۳۰ و ۳۷ که راجع به خمس فرموده: «قَدْ أَحَلُّونَا مَا نَتَصَرَّفُ مِنْ ذَلِكَ كَرَمًا وَفَضْلًا»^(۱).

هفتم- محقق ثانی الکرکی در «کتاب خراجیة» ص ۲۶ فرموده خمس مناخج، متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند.

هشتم- مقدّس اردبیلی در کتاب «زبدة البیان» ص ۲۱۰ و در «شرح ارشاد» ص ۲۷۷ به کلی خمس را ساقط نموده.

نهم- الشیخ الجلیل ابراهیم القطیفی در «خراجیة» خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمه علیهم السلام حلال و مباح نموده‌اند.

دهم- السید السند سید محمّد صاحب مدارک^(۲) در ذیل جمله شرائع: «الخامس ما یفصل عن مؤنّة السنّة» فرموده: این خمس به طور مطلق عفو شده است^(۳).

یازدهم- مرحوم محقق سبزواری میرزا محمّد باقر خراسانی در کتاب «ذخیره المعاد»^(۴).

دوازدهم- ملا محسن الفیض در کتاب «وافی» ج ۲ جزوه ۶ ص ۴۸ فرموده: سهم امام چون دسترسی به امام نیست پس به کلی ساقط است و چنین فرموده در «المفاتیح»^(۵). و شیخ یوسف بحرانی در کتاب «حدائق» ج ۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حقّ امام را نسبت به کاشانی داده است.

۱- در این زمان از روی کرم و فضل آنچه را ما تصرف کنیم بر ما حلال فرموده‌اند.

۲- منظور مؤلف کتاب: «مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام» فقیه، محقق، سید محمد بن علی موسوی عاملی (ت ۱۰۰۹هـ).

۳- نویسنده المدارک سید محمد عاملی، مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۰هـ ج ۵/ شرح ص ۳۸۴.

۴- نگا: محقق سبزواری، ذخیره المعاد، ج ۱ ق ۳/ ص ۴۹۲، چاپ قدیم.

۵- ملا محسن فیض کاشانی در کتابش «مفاتیح الشرائع» موضوع خمس و اختلاف در آن و تحلیل آن برای شیعه از سوی ائمه را مطرح کرده است. و در پایان بحثش می‌گوید: «دیدگاه صحیح نزد من این است که تحلیل خمس از سوی ائمه علیهم السلام برای شیعیان ثابت نیست.»

سیزدهم- الشَّيْخُ الحَرَّ العاملي در «وسائل الشيعه» كتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذر ايصال به امام برای شيعه مباح دانسته است. و در «حدائق» ج ۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل به سقوط سهم امام است.

چهاردهم- صاحب «الحدائق» شيخ يوسف بحراني در «حدائق» ج ۲ ص ۴۴۸ قائل به سقوط سهم امام است.

پانزدهم- صاحب «جواهر» در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار اين است که جميع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شيعيان بخشیده‌اند، ولی نايان ادعايي نقله کرده‌اند (شاه بخشیده شيخ علی خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴.

شانزدهم- شيخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحراني که فرموده: «يَكُونُ الخُمْسُ بِاجْمَعِهِ مُبَاحًا لِلشَّيْعَةِ وَسَاقِطًا عَنْهُمْ»^(۱).

هفدهم- به نقل علامه مجلسی در «مرآت العقول» ج ۱ ص ۴۴۶ که فرموده: جمعی از متأخرین خمس ارباح را واجب نمی‌دانند.

به اضافه اكثر علمای شيعه تألیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنان که قائل به خمس بوده‌اند، عده‌ای از ایشان گفته که باید نصف آن را به دریا بیندازد تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد و عده‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون می‌ریزد در زمانی که معاملات با صلوات است. پس اجماعی در کار نیست.

۱- زیان دیگر در زکات آن چنانیکه منحصر به نه چیز کرده‌اند. خدا زکات را قرین نماز قرار داده و بر

هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا به او روزی کرده انفاق کند و منحصر به نه چیز نیست و

جمله: ﴿خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾^(۲) و جمله: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^(۳) و جمله:

﴿انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ﴾^(۴) و جملات دیگر قرآن

دلاله دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است. و امام

صادق علیه السلام نیز فرموده: «فِي كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ»^(۵) اما در اثر بی‌خبری از عموماًت قرآن زکات

۱- تمام انواع خمس برای شيعه مباح است و از آنها ساقط است.

۲- «بگیر از اموالشان صدقه‌ای».

۳- «و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند».

۴- «از طيبات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده‌ایم انفاق کنید».

۵- در هر چیزی زکات است.

منحصر به نه چیز شده و آن نه چیز هم از بین رفته، مثلاً در مازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد و باید فقرای آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست. هر کس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد اما اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقرای مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی می‌کنند و از زکات محرومند و دولتها برای اداره مملکت و نداشتن بیت‌المال کافی به مالیات‌های نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسک می‌شوند و فقراء نیز در اثر نبودن بیت‌المال و زکات کافی متمایل به رژیمهای غیر اسلامی می‌شوند، این زیانها در اثر بی‌خبری از قرآن است و این زیانی برای فقراء شده به برکت فتاوی غیرقرآنی.

۲- یکی دیگر از زیان‌هایی که گریبانگیر مسلمین شده نذورات است. مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند، خدا می‌داند، این همه نذورات باطله از جیب ایشان می‌رود، زیرا نذر به معنی پیمان و قرارداد است، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفاء باشد چنانکه در سوره نحل آیه ۹۱ فرموده:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ... إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

«وفا کنید به پیمان خدا... زیرا خدا می‌داند چه می‌کنید».

اما نذر و پیمان با اولیاء و بندگان صالحی که از دنیا رفته‌اند لغواست زیرا: اولاً - خدا آن را واجب الوفا قرار نداده. و ثانیاً: اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطلاعی ندارند و طبق آیه ۳۲ سوره نحل ارواح پاکان پس از وفات به دارالسلام بهشت خواهند رفت و از دنیا بی‌خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می‌شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطلع است، و در سوره بقره آیه ۲۷۰ فرموده:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: ۲۷۰].

«آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آن را می‌داند».

و لذا حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾^(۱) فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل می‌دانند اما در اثر بی‌خبری از قرآن همه ساله میلیونها تومان برای قبور صلحاء، امام و امامزادگان نذر می‌شود و از جیب مردم می‌رود و این کار زیانهای معنوی دارد:

۱- «همانا من برای خدای رحمن روزه‌ای نذر کرده‌ام».

الف- توجّه به غیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که به صریح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است.

ب- نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیر خدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یک طرف آن غائب و در دسترس نیست.

ج- نذر برای غیر خدا تقویت متولیان بی خبر از دین و اکثر موقوفه خواران بی بند و بار است.

۳- یکی دیگر از زیانهای بی خبری از قرآن، وقف است که به واسطه وقف، املاک، اموال، مزارع، خانه‌ها، مدارس، کاروانسراها و باغ‌های موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین آنها تعمیر می‌کنند و نه موقوف علیهم و نه متولیان و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین می‌شود که قبور ایشان دارای صریح سیمین و گنبد زرین می‌شود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر می‌گردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا بده نمی‌دانند.

۴- دیگر از زیان‌هایی که به واسطه بی خبری از قرآن، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق فرقی اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبله ایشان واحد است، باز از قتل و غارت یکدیگر دریغ ندارند و هر فرقه تکذیب و تکفیر فرقه دیگر می‌کند، چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ به نام سنی و شیعه به جان هم افتاده و جنگها و کشت و کشتارها کردند، ولی اگر از قرآن اطلاعی داشتند می‌دانستند که این کارها ضد اسلام و مخالف قرآن است. خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرموده:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ...﴾^(۱) [البقرة: ۲۸۵].

پس هر کس ایمان به خدا، ملائکه، کتب الهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد به خلیفه باشد و یا نباشد، چه علی علیه السلام را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنی به آیه فوق اعتقاد دارند و هم مؤمن و هم مسلمانند. اما متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنی از این آیه بی خبرند و لذا به خون یکدیگر تشنه بوده و گاه گاهی به قتل و غارت یکدیگر پرداخته‌اند، چنانکه محقق طوسی با ابن العلقمی وزیر با لشکر مغول ساختند و به قتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را به عنوان اینکه خلیفه سنی است کشتند و شاه

۱- «و مؤمنین هر یک به خدا و فرشتگان او و کتب او ایمان دارند».

عبّاس با لشکر قزلباش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالدران تبریز دو لشکر اسلام به نام سنّی و شیعه خون یکدگر را ریختند و به فرق هم کوبیدند و قریب به هشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقه سنّی و شیعه به آزار و اذیت یکدگر همت نگماشته باشند در حالی که طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است. قرآن دعوت به اتفاق و اتحاد کرده و فرموده: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۱)، و در سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فِرْحُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[الروم: ۳۱-۳۲].

«از مشرکین نباشید آنان که تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی به آنچه نزدشان بوده شاد شدند».

متأسفانه در اثر تفرقه مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند و گویندگان مذهبی هر یک از آنان شب و روز بر ضدّ قرآن از یکدگر تکذیب و بدگویی می‌کنند و اگر دانشمند خیرخواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا موادّ نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیت الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنّی و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولایت در اذان است و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است، این ماده افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید، در عوض اینکه امثال و اقران او، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب و مردم عوام را بر او شورانیدند.

۷- یکی دیگر از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند و درباره آن پول‌ها خرج می‌کنند چاپ کتاب‌های ضدّ قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر و امثال آن.

ما برای نمونه این زیان‌ها را تذکر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمی‌توان شمرد، مانند مخارج عزاداری‌های معموله طبل و دهل، دسته‌ها و حجله‌ها، علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانه غیر مشروع و مجالس دعا‌های غیر مشروع ضدّ قرآنی شرک‌آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیان‌های قمه زدن به طوری که پوست سر را بشکافد، که هر تیغی ولیّ طفل و یا مسلمانی بر سر او بزند باید

۱- «و همه چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید».

یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای ۱۸ نخودی^(۱).

اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و رسول خدا ﷺ چنین کاری نکرده تا امت به او اقتدا کنند، ولی یک عدّه دشمنان دین و شیادان و هوسرانان این کارها را به وجود آورده و دست بردار نیستند، زیرا دکانهایی است که بهره دارد، افتراهایی است به دین اسلام بسته‌اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده است و فرموده:

﴿وَعَزَّوهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^(۲) [آل عمران: ۲۴].

دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست. و آتش نفاق بین سنی و شیعه را خاموش کنند و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتحاد و حسن تفاهم کنند.

متأسفانه یک عدّه روحانی‌نمای نادان متصدّی امور دین شده‌اند که هر روز معركة نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر می‌کنند، مثلاً در کتاب «احتجاج» طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمّد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف، جعّال و غالی شمرده‌اند و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون، ملعون و ضعیف شمرده‌اند و صالح بن عقبه که او را کذاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجله‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضدّ قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا ﷺ قرائت نکرده، ولی معلوم باشد که ما منکر اصل قضیّه غدیر خم نشده‌ایم، یعنی کلمات رسول خدا ﷺ را که فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»^(۳) قبول داریم، آن وقت یک عدّه مغرض

۱- حبه نخود: وزن قدیمی برابر با پنج گرم می‌باشد.

۲- «و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است».

۳- «هرکس من دوست و مولای او هستم، علی نیز دوست و مولای اوست. پروردگارا، هرکس که او را دوست دارد، دوست بدار و هرکس را که با او دشمنی می‌کند، دشمن بدار.» تخریح آن با این لفظ: امام أحمد در مسندش، ۱/۱۱۸ و ۱۱۹، و به ارقام ۹۵۰ و ۹۵۱ در چاپی که احمد شاکر آنرا تحقیق کرده است. و احمد شاکر می‌گوید: اسناد این روایت صحیح است. و حاکم در المستدرک، از زید بن ارقم به صورت مرفوع (۱۰۹/۳)، سپس می‌گوید: این حدیث صحیح است بنا بر شرط شیخین و آنرا تخریح نکرده‌اند. و آنرا از طریق دیگری از زید بن ارقم در (۵۳۳/۳) تخریح کرده و می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آنرا تخریح نکرده‌اند. و ذهبی آنرا در تلخیص ذکر نموده و به صحت آن اشاره می‌کند. و امام نسائی آنرا در کتابش «خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب»

نفاق انداز، نفهمیده و نسجیده بنا کردند بدگویی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتی وادار کردند شیخ پیرمرد محلاتی ساده‌ای را که به قول خودش محدث جلیل است بر ما ردّ بنویسد و ایشان تأمل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب و تابی کتابی مملو از تهمت و دروغ نوشته و ما را متهم نموده به انکار اصل غدیر خم، درحالیکه چنین نیست و صرف اتهام است. شما ملاحظه فرمایید چگونه محدث جلیلی خبر از سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قضیه غدیر خم فرقی نگذاشته، آیا می‌توان چنین کسی را محدث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحانی‌نمای دیگری که خود را راهنمای مردم می‌داند عده‌ای از جهّال را روز ۱۹ رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک نمود که پس از نماز جماعت ما بریزند در مسجد ما و مرا به قتل برسانند، تا هم کاری خود را با ابن ملجم مرادی که در کوفه این کار را کرد ثابت کند و با این حال خود را دوست امام المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند، ولی ما خدا را شاهد می‌گیریم که قصدی نداریم جز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت فریقین ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^(۱) و به هر حال در عوض یاری هزاران تهمت و افتراء به ما می‌زنند برای حفظ خرافات خود. ما از خدا بیداری مسلمین را خواهیم.

بنابر آنچه ذکر شد مسلمین باید آگاه شوند و بدانند که همانطور که معاویه برای پیشبرد ریاست و اهداف خود قرآن را سپر کرد و بالای نیزه برد و مسلمین را گول زد و بدین وسیله بر مردم تسلط پیدا کرد همین طور عده‌ای از مسلمین نام حضرت علی و نام امامان اهل بیت را وسیله کرده‌اند برای پیشبرد اهداف غلط خود و به نام عشق علی علیه السلام و عشق حسین علیه السلام عقل و قرآن را کنار گذاشته و اسلام را خراب کرده و هرچه بدعت بوده در زیر چتر محبت دروغی خود در اسلام وارد کرده‌اند و شعائری را به نام مذهب اهل بیت آورده‌اند که روح اهل بیت از آنها بیزار است و عقایدی را در میان مردم نشر داده‌اند که مخالف قرآن و عقل است. مسلمان نباید به نام علی و سایر بزرگان دین، اسلام را خراب کند و میان

[ص ۲۱ چاپ التقدم مصر و ص ۹۳، چاپ الحیدری و ص ۳۵ چاپ بیروت] روایت کرده است. اما جمله اول: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را ترمذی و ابن ماجه و احمد در جاهای مختلفی از مسندش و حاکم در المستدرک و طبرانی در جاهایی از معجمش تخریج کرده‌اند. و بسیاری از استوانه‌هایی علم حدیث و محدثین به تواتر آن حکم کرده‌اند. از جمله: امام سیوطی در کتابش: «الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة» و امام مناوی در «التيسير بشرح الجامع الصغير» و علامه زرقانی شارح المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، قسطلانی؛ و فقیه محدث محمد بن جعفر حسنی ادریسی مشهور به کتانی در کتابش: «نظم المتناثر من الحديث المتواتر».

۱- «تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را، و نیست توفیق من جز با خدا، بر او توکل دارم و بسوی او بازمی‌گردم».

مسلمین نفاق اندازد. از آن جمله به اهل سنت بد می‌گویند به بهانه اینکه آنان دشمن علی و ما دوست علی هستیم. و این خطا و گناه بزرگی است. زیرا اولاً اهل سنت دشمن اهل بیت رسول خدا ﷺ نیستند بلکه تمام فضائل واقعی حضرت علی و سایر افراد اهل بیت رسول را قبول دارند و در کتب ایشان مسطور است. به اضافه نام علی، حسن، حسین، جعفر و عباس در میان اولاد اهل سنت بسیار است و همین دلیل بر محبت ایشان است به صاحبان این اسماء.

و از جمله اعمال ضد قرآنی، همین زیارت قبور امامان اهل بیت و ساختن زیارتنامه‌هایی است که جملات بسیاری از آنها ضد قرآن است، مثلاً در زیارت آن امامان آورده‌اند که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَرَى مَقَامِي» یعنی: «من شهادت می‌دهم ای بزرگوار که تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا رد می‌کنی و می‌دهی و تو محل ایستادن مرا می‌بینی»، در حالی که قرآن می‌گوید انبیاء پس از رفتن از دنیا، از دنیا بی‌اطلاعت ماندند آیه ۲۵۹ بقره^(۱) و آیه ۱۰۹ و ۱۱۷ سوره مائده^(۲) و قرآن می‌گوید هر کس غیر خدا را از کسانی که از دنیا رفته و وفات نموده‌اند بخواند آن کسان نمی‌شنوند و جواب نمی‌دهند چنانکه در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ ﴿۱۴﴾﴾^(۳)

و در سوره احقاف آیه ۵ و ۶ فرموده:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ

۱- کلام خداوند در مورد عزیر نبی: ﴿...فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ...﴾ [البقرة: ۲۵۹] «پس خدا صد سال او را میرانید، سپس او را زنده نمود و فرمود: چند مدت مانده‌ای؟ گفت: یک روز و یا مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده‌ای».

۲- منظور کلام خداوند در مورد پیامبران در روز قیامت می‌باشد: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۳۱﴾﴾ [المائدة: ۱۰۹] «روزی خدا پیامبران را جمع می‌کند پس از آن می‌گوید چقدر اجابت شدید (امت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیب‌هائی». و اینکه در مورد مسیح عليه السلام می‌فرماید: ﴿...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] «و من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقب بر ایشان بودی و تو بر هر چیزی گواهی»

۳- «و آنان را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمانی نیستند (۱۳) اگر بخوانیدشان دعای شما را نشنوند».

﴿وَأِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾ ﴿٦﴾

[الأحقاف: ۵-۶].

«کیست گمراه‌تر از آنکه غیرخدا را می‌خواند، کسی را می‌خواند که جواب او را تا قیامت نمی‌دهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنان را که می‌خوانند دشمن ایشان باشند».

و همچنین از آیات لبت استفاده می‌شود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی‌خبرند. و خدا به رسول خود در سوره فاطر آیه ۲۲ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ ﴿٢٢﴾

[فاطر: ۲۲].

«(ای محمد) تو به کسانی که در قبرند نمی‌توانی بشنوانی».

اصلاً خواندن کسی که از دنیا رفته و خواندن غیرخدا در حوائج و ادعیه که عبادتست، کفر و شرک محسوب می‌شود چنانکه در سوره جن می‌فرماید:

﴿قَلَّا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ ﴿١٨﴾

[الجن: ۱۸].

«با خدا احدی را مخوانید».

و صدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات غیر از خدا را خواند.

و از جمله چیزهایی که به نام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضد قرآن است ساختن قبور سیمین، زرین، نذر و نیاز و وقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می‌شود، خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده، از آنجمله در سوره نحل آیه ۵۶ فرموده:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ ﴿٥٦﴾

[النحل: ۵۶].

«برای چیزهای که نمی‌دانند (همچون گنبدها و بارگاه‌ها)، قسمتی از آنچه را روزیشان

ساخته‌ایم قرار می‌دهند به خدا قسم از افتراهایی که بسته‌اید البته مسئول خواهید بود».

باید به مردم عوام فهمانید کسی که از دنیا رفته احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در میان ضریح ریخته می‌شود و یا علم، کتل و زنجیر خریداری می‌شود تماماً اسراف و حرام است و باید به محتاجان و فقراء داد.

غیر از خدا کسی حاضر و ناظر نیست و از حال بندگان خبر ندارد، اولیاء و انبیاء اگر از حال و اعمال و افعال بندگان خدا خبردار شوند در عالم برزخ محزون و غمگین می‌شوند و همواره باید از اعمال و رفتار بد مردم غصه بخورند در صورتی که خدا فرموده: ﴿لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

یعنی: اولیاء و انبیاء از دنیا به جایی رفته‌اند که نه ترسی و نه غصه‌ای دارند.

و از جمله بدعتها که زیر نام اولیاء و ائمه در میان مردم منتشر ساخته‌اند این است که هر کس گناهی و خلافی و جنایتی مرتکب شود متوسل به آنان شود که آنان واسطه و یا شفیع شده و ایشان را از قانون کیفری که خدا مقرر کرده می‌رهانند و وارد بهشت می‌سازند و این مطلب را در احادیث و زیارات خود آورده‌اند مانند آنکه در زیارت امام به او می‌گویند: «مُسْتَنْقِذِ الشَّيْعَةِ الْمُخْلِصِينَ مِنَ الْعَظِيمِ الْأَوْزَارِ» یعنی: امام نجات‌دهنده شیعیان خالص است از گناهان بزرگ. در حالیکه خدا در سوره زمر آیه ۱۹ به رسول خود فرموده:

﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ (۱۹)

[الزمر: ۱۹].

«آیا تو می‌توانی نجات دهی آنکه را اهل آتش است».

و این جمله استفهام انکاری است یعنی تو نمی‌توانی. باید پرسید چگونه شیعه مخلص مرتکب گناهان می‌شود و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود شیعه مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اولین شیعه علی هستند! اصلاً خدایتعالی با عدالت و فرموده‌های خود که در قرآن وعده داده در قیامت رفتار می‌کند و کسی ممکن نیست به او بگوید که عدالت مکن و به فرموده‌های خود عمل منما و از قول خود صرفنظر و خلاف وعده کرده و فلانی را برای خاطر من عذاب مکن. به اضافه انبیاء و اولیاء از دنیا رفته و طبق آیات قرآنی از دنیا بی‌خبرند و از حال بندگان خبری ندارند نمی‌دانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصّرین و یا غیرمقصّرین را نمی‌شناسند و از اعمال و گناه دیگران حق تجسس ندارند و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^(۱) - ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^(۲) - ﴿عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^(۳) - ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ يَذُنُوبَ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ یعنی: «و کافی است که خدا به گناهان بندگانش خبیر و بینا باشد». اصلاً پیغمبری که افراد امت خود را ندیده و نمی‌داند چه کاره‌اند چگونه واسطه و شفیع گردد و در محکمه الهی چه بگوید؟! به هر حال عده‌ای بنام ائمه و دوستی ائمه، دین خدا را عوض کرده‌اند و مقررات الهی را نادیده گرفته و هزاران بدعت و باطل آورده‌اند. و از آن جمله اخبار را و اگر چه خیر واحد باشد بر قرآن متواتر ترجیح می‌دهند و می‌گویند قرآن ظنی الدلالة و خبر قطعی الدلالة است و بدین واسطه امت را از کتاب خدا

۱- «حقا که ما می‌دانیم آنچه را که پنهان می‌کنند و آنچه را که آشکار می‌کنند».

۲- «و پروردگارت آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌کنند می‌داند».

۳- «آنچه در سینه‌ها باشد داناست».

که ﴿هُدَىٰ لِلنَّاسِ﴾ است دور کرده‌اند. و آنقدری که به اخبار جعل شده علاقه دارند، به آیات قرآن علاقه ندارند. و اصلاً از قرآن بی‌خبر و بی‌اعتناء و فقط به نام عترت هرچه خواسته گفته و عمل کرده‌اند و مؤاخذه خواهند شد، زیرا اسلام یک دین بوده و اینان به نام ائمه، صد مذهب کرده‌اند به نام جعفری، زیدی، صوفی، شیخی، اسماعیلی و غلاة و

۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدعی نبوت آوردن معجزه است، پس هر کس معجزه را دید، باید ایمان آورد و اگر ندیده، ولی به تواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد. معجزات انبیاء زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه به تواتر می‌توان ثابت نمود فقط پیغمبر اسلام است که معجزه او یعنی قرآن هم متواتر است و هم محسوس و مشاهده می‌شود، زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود است. معجزات سایر انبیاء ناقلائی جز خبر واحد مجهول ندارد، مگر اینکه کسی به توسط قرآن معجزات ایشان را ثابت کند. پس هر کس بخواهد معجزه یکی از انبیاء علیهم‌السلام را ثابت کند، باید اول به قرآن ایمان آورد.

به هر حال قرآن معجزه و سند نبوت است و باید بررسی کرد که چگونه معجزه است. پس می‌گوییم معجزه آن چیزی است که بشر را عاجز کند، یعنی علمای بشری نتوانند مانند آن را بیاورند. در این قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جن و انس جمع شوند و به یاری یکدیگر برخیزند به مانند قرآن نیاورند. در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸ فرموده:

﴿قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسِ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَّلَوْ كَانُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا ﴿۸۸﴾

[الإسراء: ۸۸].

«بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه به مانند این قرآن بیاورند به مانند آن نیاورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و در سوره بقره آیه ۲۳ و ۲۴ فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ... ﴿۲۴﴾

[البقرة: ۲۳-۲۴].

«و اگر از آنچه ما بر بنده خود نازل نموده‌ایم در شکید، یک سوره به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست می‌گوئید، پس اگر نیاورید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید...».

بنابراین هیچ کس سخنی مانند قرآن نمی‌تواند بیاورد چنانکه در آیه ۳۴ سوره طور نیز فرموده:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ﴾^(۱) [الطور: ۳۴].

قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام ﷺ با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یارای معارضه با قرآن و آوردن مانند آن را نداشتند چه رسد به دیگران. اما کیفیت اعجاز قرآن: پس می‌گوییم: لزوم معجزه برای آن است که مقام شامخ نبوت و سفارت الهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه‌طلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادعای نبوت کنند، برای کسی که فرستاده خدا می‌باشد لازم است امری بیاورد که از عهده دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگر چنین امری معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است به ادعای نبوت برخیزد و مایه تفرقه و اختلاف شود و به جای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه امری است طبیعی و فطری و به جز معجزه مدرکی برای صحت دعوت نبوت در پیشگاه عقل چیزی نباشد و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است:

اول- امری که بر خلاف قوانین و مقررات طبیعت باشد و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدایی که خالق و موجد مجرای جهان است. رشته این جریان را از هم بگسلد و آن را گواه صحت ادعای فرستاده خود قرار دهد مانند آنکه آب را بشکافد و آتش را سرد کند.

دوم- امری که برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آن را درک نکرده و از نظر بشر مستور باشد و حقیقت آنرا درک نکند، ولی ممکن باشد روزی برسد که در نتیجه پیشرفت علوم راز آن کشف گردد. اما در انظار اهل زمان بر خلاف طبیعت به شمار آید، معلوم نیست معجزاتی که برای پیامبران اجرا شده از کدام یک این اقسام می‌باشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت به قدری مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام است، در دست نیست.

سوم- از اقسام اعجاز رسیدن به سرحد کمال در علمی است که بشر بعضی از مراتب آن را می‌تواند برسد، ولی به آخرین درجات آن نرسیده و خدایتعالی آخرین درجه آنرا به توسط رسول خود اظهار کند، به طوری که خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند.

۱- «پس سخن تازه‌ای مانند آن بیاورند».

قرآن و اعجاز آن از قسم سوّم است که در آن مخالف طبیعت و ضدّ قوانین آن چیزی نیست و به درجه کامل، قواعد فصاحت و زیبایی لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده، به درجه‌ای که از عهده بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد به صدق رسول خود و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است. پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات قرآن که فرموده: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^(۱) و در قصّه حضرت موسی علیه السلام فرموده: ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَبَّطِلُ﴾^(۲) و در قصّه حضرت نوح علیه السلام فرموده: ﴿إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾^(۳) و در قصّه حضرت صالح علیه السلام فرموده: ﴿وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾^(۴) و در قصّه حضرت داود علیه السلام فرموده: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ﴾^(۵) و ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾^(۶) و ﴿كُنَّا فَلَعِلِينَ﴾^(۷) و راجع به قرآن فرموده: ﴿نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم، البتّه حقّ تعالی ایجاد معجزه می‌کند اما با شرایطی که ما در کتاب عقل و دین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدایتعالی برای حضرت موسی علیه السلام عصا را اژدها کرد به مناسبت اینکه سحره زمان او کارهایی شبیه به آن داشتند و معجزه حضرت عیسی علیه السلام شفای مَرَضَى و احیاء اموات بود، به مناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه به درجه عالی رسیده بودند، ولی مرض‌های مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادّعی او چنین امراض سخت را به دعای او شفا می‌داد و اکمه و ابرص را به اراده خود خوب می‌کرد. زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در فنّ خطابه، سخن‌پروری و زیباگویی استاد بودند، خدا برای صدق نبوّت او کتابی به او نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر باشد، به طوری که سخنرانان در مقابل آن عاجز باشند.

۱- «گفتیم: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم».

۲- «آنچه آنرا آوردید سحر است، محققا خدا آن را باطل خواهد کرد».

۳- «همانا خدا آنرا می‌آورد».

۴- «به قوم ثمود ماده شتر دادیم».

۵- «بتحقیق ما مسخر نمودیم کوه‌ها را که با او».

۶- «و آهن را برای وی نرم کردیم».

۷- «ما فاعل بودیم».

امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

- ۱- در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را اژدها کردن موجب غُلُوّ مردم و اعتقاد به الوهیت آورنده آن می‌شود و لذا پیغمبر اسلام ﷺ از معجزات خارق العاده که از او می‌خواستند خودداری می‌کرد و مردم را به اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت می‌نمود، تا ببینند کلامی که از حروف معمولی مرکب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحیر ساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست، تا بنگرند و درباره محمد ﷺ غُلُوّ نکنند و لذا به بندگی همواره افتخار داشت نه به کارهای خارق العاده.
- ۲- امتیاز دیگر آنست که پیروان اسلام به واسطه تأمل و تفکر در آن آشنا به تدبّر و تفکر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقل ایشان زیاد شود و از تقلید اجتناب کنند به خلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.
- ۳- آوردن معجزات خارق العاده باعث می‌شود که مردم درخواست‌های بی‌خردانه کنند و مقام نبوت دستخوش اوهام این و آن گردد و در نتیجه رسول خدا را متهم به سحر و شعبده کنند و به اضافه یک رشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند، به خلاف قرآن که چنین نیست.
- ۴- امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوت و نبوت مدّعی پیغمبر است و بین دلیل و مدّعا تناسب و ارتباطی است یعنی نبوت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است، به خلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با نبوت ندارند.
- ۵- امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلم و سهل‌ترین کار بشر است، با این حال اگر بشر نتواند مانند آن را بیاورد، به خوبی اعجاز آن ثابت می‌شود، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.
- ۶- امتیاز دیگر اینکه چون نبوت پیغمبر اسلام ﷺ دائمی و آئین او جاویدان است، معجزه او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات نبوت او باقی باشد برخلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید به وسیله تاریخ ثابت شود و هر کس می‌تواند وقوع آنها را انکار کند، مخصوصاً کارهای فوق العاده و خارق العاده را زود انکار می‌کنند، خصوصاً مردمی که مادی باشند و با معنویات و تأثیر عالم غیب الهی سر و کاری ندارند.

۷- اعجاز قرآن و عظمت آن به واسطه ترقی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت می‌شود و به واسطه عجز مردم هر دوره از معارضه آن بر اهمّیت آن افزوده می‌شود و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف می‌شود، و لذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیده یکی از وجوه اعجاز آن شمرده می‌شود، اعجاز آن از نظر علوم فنی، طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت، نجوم، جنین‌شناسی، گیاه‌شناسی، تلقیح بادها، کیفیت خلقت آسمان و زمین و سایر علوم امروزه که ما این شاء الله در ضمن ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم نمود.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالم به لغت عربی درک می‌کند اعجاز قرآن را اما برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آن است که دیگران باید رجوع کنند به اساتید این فن و یا به اهل زبان و از ایشان نظر بخواهند و البته اساتید فن عربیت به قدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتابها نوشته‌اند و نظر داده‌اند مانند: ابوعبدالله زنجانی، ابوعبدالله مرزبانی، رافعی مصری، علامه سیوطی، عبدالقادر جیلانی، جاحظ، باقلانی، سگاک، واسطی، رمانی، فخرالدین رازی، ابن ابی‌الأصیح، زملکانی، شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفر دیگر.

ما فعلاً در اینجا ده وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر می‌کنیم:

۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول: هدایت

یکی از جهات اعجاز قرآن از جهت دارا بودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل و در زمانی که نازل شد چنین علمی در تمام روی زمین نبود و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمی‌دانست. از قرآن استفاده می‌شود که عمده اعجازش از همین جهت بوده، زیرا قرآن مکرر خود را معرفی کرده به علم، نور، هدایت، حکمت و بصیرت و نیز فرموده: ﴿فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾، یعنی: «اگر راست می‌گویید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد» و غیر قرآن را گمراهی، ضلالت و ظلمات خوانده و به طور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند و در ظلمات اوهام و بافته‌های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن نیز چنین است و لذا رسول خدا ﷺ مکرر فرموده: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَىٰ مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ». یعنی: «هرکس از غیر قرآن هدایت جوید، خدا او را به گمراهی ره‌ایش نماید». امیرالمؤمنین علیؑ

در خطبه ۱۹۴ فرموده: «بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ». یعنی: «خدا رسول خود را فرستاد وقتی که نه نشانه‌ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود».

و در خطبه ۸۷ فرموده: «أَرْسَلَهُ... الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةُ الغُرُورِ، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد در حالی که دنیا نور هدایتی نداشت و علمی جز غرور نبود، غرور دنیا آشکار، نشانه‌های نور و هدایت مندرس و علائم پستی هویدا بود.

آری اگر کسی به تاریخ دنیای آن روز نظر کند مطلع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند، ملل بزرگی مانند هند، ایران، روم و چین آتش‌پرست، بت‌پرست، ستاره‌پرست و گاوپرست بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج به هر چیزی توسل داشتند به ضمیمه خرافات دیگر. و فلاسفه یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل به حق و قدّم عقول عشره و ماند این خرافات. در تمام روی زمین کسی نبود که به خدای حقیقی منزّه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سلیم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هئیت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی. در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید فطری و شناخت خدای منزّه از حدّ و حدود و سایر صفات امکانی و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت، به انضمام اخلاق، قواعد و قوانین همگانی به نام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق برخلاف تمام افکار بشر آن روزی بود آن هم به توسط یک مرد بی‌سواد درس نخوانده و اگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام و خرافات درس خوانده، زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود، معلّمی که واجد آن باشد پیدا نمی‌شد و لذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را به اوصاف ذیل معرفی کرده: گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده: ﴿أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُو لِّلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^(۱) و یا ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^(۲)، گاهی خود را حق و حقیقت گوید: ﴿أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ﴾^(۳) گاهی خود را شفاء و رحمت نامیده: ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾^(۴).

۱- «آیا کسی که خدا سینه او را برای اسلام وسعت داده پس او به نور هدایت پروردگارش روشن است (او مانند کسی است که دلش تنگ و مهر شده)؟».

۲- «و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را».

۳- «آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده حق است».

۴- «و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است».

گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾^(۱)، گاهی خود را برهان و بصیرت وصف کرده: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^(۲). ﴿هَذَا بَصِيرٌ لِلنَّاسِ﴾^(۳)، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾^(۴). ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾^(۵)، گاهی خود را روح و حیات گفته: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾^(۶). ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^(۷). و از این قبیل اوصاف ذکر نموده که معلوم می‌شود قرآن علم و نور و حکمت است، اگرچه فصاحت و بلاغت و زیبایی الفاظ آن مانند لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده باشد، ولی مفاخره و تحدی قرآن به فصاحت تنها نیست، زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمّیتی ندارد و تمام هدف قرآن این نیست، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است برای تمام اهل جهان.

بزرگترین شأن رسول خاتم^{صلی الله علیه و آله} معارضه با اوهام و خرافات و شرک بشریست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار برماتیدس حکیم که ۶۰۰ سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یک جوهر اصلی و آن خدا است و یا پلوش حکیم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت انسان با خدای حکیم بوده و مانند پورفیر حکیم که ۳۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت وجود بوده و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بودند که تماماً گیج‌کننده و گمراهی بود. و هنوز پس از صدها سال فیلسوف‌نمایان اسلامی به آن اوهام معتقد و علاقه دارند و در مدارس دینی آنها را تدریس می‌کنند، ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست. بطلمیوس

۱- «و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید».

۲- «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان».

۳- «این قرآن برای مردم وسائل بینائی است».

۴- «و محققاً این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید».

۵- «ما قرآنی عجیب شنیده‌ایم * که به سوی راستی و کمال دعوت می‌کند».

۶- «بسوی تو وحی کردیم قرآنی را از فرمان خودمان».

۷- «اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کنند به آنچه شما را زنده می‌کند».

حکیم^(۱) علم هئیت و آسمان و زمین پوست پیازی از خود تراشید که صدها سال فلاسفه اسلامی آن را تدریس می‌کردند و از قرآن بی‌خبر بودند و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام می‌خواند باور نمی‌کردند و هنوز زمان ما یک عده روحانی‌نما و مراجع دینی که از قرآن بی‌خبرند آنها را علم می‌دانند. بنابراین، خدا خواست بشر را راهنمایی کند به فطرت اولیّه و او را از اوهام و خیالبافی‌های بشری برهاند و راه سهل و آسان را به او بنمایاند، چنین کتابی به نام قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافندگی و چاپلوسی شعرا و هدایت باشد در مقابل ضلالت و به همه مردم اعلان نمود که این را فرستادم ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^(۲)، پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند می‌گفتند این همان خرافات سابقین است ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^(۳)، ولی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین به قرآن جُز تهمت، دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث می‌نامد، قرآن می‌گوید من حدیث و علم تازه حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾، یعنی: «خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را» و فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾، یعنی: «به کدام خبر تازه‌ای پس از خبر الهی و آیات او ایمان می‌آورند»، در سوره طور آیه ۳۴ فرموده:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^(۴)

«اگر راست می‌گویید سخن تازه‌ای مانند قرآن بیاورند».

۱- بطليموس یکی از دانشمندان اخترشناس و جغرافی‌دان یونانی بود که در اسکندریه متولد شد. (۱۲۷ - ۱۵۱م) و نظریه وی به نظریه بطلمیوسی یا نظام بطلمیوس در عالم نجوم مشهور شد. دیدگاه وی حاکی از این بود که: زمین مرکز ثابت هستی می‌باشد و خورشید و ماه و ستارگان و سیاره‌ها همگی به دور آن در حال چرخش هستند. کنیسه قرن‌های زیادی این نظریه را ملاک خود قرار داده بود و با هرکس که با آن مخالفت می‌کرد، به مبارزه برمی‌خاست و او را اعدام می‌کرد. چنانکه ستاره‌شناس ایتالیایی گالیله و امثال وی را اعدام کردند. و علم حدیث این نظریه را از اساس باطل اعلام نمود.

۲- «تا شما را از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون برد».

۳- «نیست این جز افسانه‌های پیشینیان».

و در جای دیگر فرموده:

﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾

[القصص: ۴۹].

«بگو اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتاب بهتری که هدایت‌کننده‌تر باشد بیاورید».

تا به حال که نیاورده‌اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآن است هر چه آورده یا فلسفه و بافته‌های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را. اما فلاسفه یک مشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحت و سقم اقوال خود را بسنجند و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع‌آور نیست. و اما لافهای عرفان، آن نیز ضدّ و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدایی می‌زند و دیگری لاف گدایی و هر دو را عرفان می‌دانند و کشفیاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را می‌فهمد و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را می‌خورد. پس علوم و معارفی مانند وحی انبیاء و قرآن کریم نیامده. حال می‌گوییم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملت نادان بت‌پرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هر کس نماینده افکار اوست

لغت و الفاظ نماینده قوه متفکره افراد می‌باشد، هر مردی پنهان است زیر زبانش و از سخن او هویت او پیدا است. چنانکه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی به اسرار، اخلاق و افکار صاحبش می‌توان برد، از گفتار و تعبیّرات هر ملّتی می‌توان به افکار و روحیات آنان پی برد، فکر هر کس را در صحیفه الفاظش باید خواند. در این مورد رافعی گوید: قرآن و کلمات آن با وضع عرب دوره جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آن را نماینده فکر یک عرب جاهلی بدانیم بسی خطا رفته‌ایم، و اگر مقایسه کنیم وضع عرب آن دوره را، به خوبی معلوم می‌شود که قرآن مولود افکار آنان نیست و اگر کسی بخواهد قرآن را کتابی آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در منتهی درجه کمال بوده و بهره کافی از مدنیت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و اسلوب دقیق قرآن و معانی و حکم بلند پایه آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حلّ مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد محال است از جمعیت بیابانی صادر شود، از مردمی که فقط با بت‌پرستی، نزاع، جدال، غارت، عداوت، حق‌کشی، زورگویی، تفاخر، تبختر، فال و تطیّر سر و کار داشته و به کلی از شرائع حقیقی و

قوانین علمی دور بوده، صادر گردد^(۱). و هر کس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آن را درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می بیند که وضع دوره جاهلیت را نشان داده و می بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سرا پا در شهوت پرستی، رذائل اخلاقی و بی ایمانی سالها فرو رفته و جرثومه امراض در آنان منتشر شده به طوری که خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسان است روبرو شود، و به آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر، رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، به طوری که صورت حقیقی اخلاق آنان را مجسم و وضع نکبت بار ایشان را به ایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورنده آن بی خبر باشد، خیال می کند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده. بنابراین کسی که قرآن را به خوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحان است که عالم به اسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم، کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته به مفسد اخلاق زندگی می کرده، این معنی را چون تاریخ ردّ می کند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشمه علوم می باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت. عده ای متوجه به ضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد، دسته دیگر در اطراف اعراب حرکاتش و تغییر کلماتش و در لازم و متعددی و مواد کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد، دسته دیگر از کیفیت کتابت و رسم - الخَطِّ الفاظ آن بحث کردند تا علم رسم الخط پیدا شد، دسته دیگر به معانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد، دسته دیگر در قواعد عقلی و شواهد توحیدی و در ذات و صفات الهی که در قرآن بود بحث نموده تا از آن علم کلام پیدا شد، عده دیگر در کیفیت استخراج و استنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز، عام و خاص، نصّ و ظاهر، مجمل و مبین قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد، عده ای در فروع و افعال مکلفین و صحّت و بطلان آن تفحص کردند تا علم فقه پیدا شد، عده دیگر در قصص، آثار و اخبار قرآنی تجسس کردند تا علم تاریخ مرتب

۱- مصطفی صادق رافعی، إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، بیروت، دار الكتاب العربي، ۸، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۵م (ص:

شد، عدهٔ دیگر در مواعظ، وعد و وعید، صفات حسنه و سیئهٔ بیان شده در قرآن تفحص کردند تا علم اخلاق پیدا شد، عدهٔ دیگر در خطابات و اقتضای مقامات بحث کردند تا علم خطابه پیدا شد، عدهٔ دیگر در سهام، فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد، عدهٔ دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیت ایجاد شب و روز، گردش کواکب و انجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد، عدهٔ دیگر در اطراف سلامت و روانی الفاظ قرآن، حسن نظم، سیاق، ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان به وجود آمد، و همچنین علم زُبر و بیّنات و سایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده‌اند و هر یک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریهٔ خود استدلال و استشهاد به آیات قرآن می‌کردند و سپس به واسطهٔ کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیاتی در این علوم پیدا شد، ولی ماده، منشأ و سرچشمهٔ تمام این علوم قرآن بوده، اما نباید فراموش کرد که یک نفر اُمّی بی‌سوادی که میان جمعی از بی‌سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کتابی که مادهٔ همهٔ این علوم بوده بیاورد، مگر آنکه از طرف خدایتعالی به او تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیاز آن

یکی از امتیازات قرآن از سخنان دیگر این است که اگر کسانی نغز و شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان در پیرامون تخیلات، عادات، خرافات، یا شهوات، یا عشق، دلباختگی و یا تقلید از دیگران و یا مدح، ثنا، تملق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است، به‌خلاف قرآن که حقائق محض را آورده و جمله‌ای از تخیلات، خرافات و یا تقلیدیات ندارد و از عشق و عاشقی و رموز عشق دم نزنده و پیچ و خم فکری و فلسفه‌بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج به مقدمات ندارد و دقت و تفکر در آن موجب خستگی و ملالت نیست و الفاظ آن با معانی مطابق و رسا است، یعنی نه کوتاه است و نه بلندتر، ولی گفتار دیگران چنین نیست و قوای فکری را به زحمت می‌افکند و برای فهم معانی انسان را به خیالات می‌کشاند، زیرا دایرهٔ الفاظ دیگران از دایرهٔ معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است، به همین جهت برای کسی که قرآن را بفهمد، کثرت و تکرار آن ملال‌آور نیست، بلکه نشاط‌آور است، به‌خلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست و این مزایا بالاترین فصاحت است.

وجه دوم: فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره، پیچ و مشکل خالی باشد و به اضافه زنده نباشد، یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیت در فنّ فصاحت به حدّ اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده

بودند و الفاظی که شایسته مقصودشان بود به آسانی و زیبایی بر زبانشان جاری بود و به فصاحت افتخار می‌کردند و زمینه مهیا شده بود برای آمدن کلام خدا، زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبرا است و فصیح‌تر از آن برای مخلوق امکان ندارد، زیرا همان‌طور که در ایجاد موجودات دیگر هیچ‌گونه عیبی نیست و به هر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجودی داشته عطا کرده و به مانند آن کسی نمی‌تواند ایجاد کند همان‌طور کلامی را که حقتعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است، ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام حق از کلام غیر برای هر کسی آسان نیست، باید اشخاصی در فصاحت ترقی کنند و سخن‌سنج باشند تا به رموز فصاحت و زیبایی کلام واقف باشند، تا محسنات کلام خدا را بشناسند و لذا چون قرآن نازل شد در میان عرب مهابتی به وجود آورد که خود را در مقابل قرآن باختند و همه به ضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند و چنان مجذوب و دل‌باخته آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند و فهمیدند که اگر به معارضه با قرآن برخیزند و یا به دسائس و حيله از اهمیت آن بکاهند رسوا می‌شوند و لذا فصحای عرب به عجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحاء تفاوت دارد و در تعبیرات ایشان نقص و سستی راه دارد و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد می‌باشد. ممکن است دو نفر خطیب و یا دو شاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیت کاری بوده معمولی و هر گوینده به سخن زیبای خود می‌بالید و با دیگران معارضه می‌کرد. اما در قرآن آنچه دقائق بیانی، لطائف و زیبایی لفظی تصور شود موجود است و مجالی برای معارضه باقی نمی‌ماند و لذا اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمی‌تواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمه محذوف را بدهد و به فصاحت و تناسب کلمه قرآنی باشد. ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را در اینجا می‌آوریم تا ببینیم آیا می‌شود جای یک کلمه آن را عوض کرد و یا کلمه دیگری مانند آن را گذاشت، تا خواننده به عظمت کلام حق پی برد و به دریای حیرت فرو رود. حق تعالی در آخر سوره لقمان فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].

«محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و اوست که نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در ارحام است و کسی خود نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و کسی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد محققاً خدایتعالی دانا و آگاه به ظواهر و بواطن امور است».

در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمه مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته می‌شود و معنی مقصود از بین می‌رود، در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص به خود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد و علی علیه السلام در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده: «علم این پنج چیز اختصاص به خدا دارد و احدی حتی انبیاء و اوصیاء نمی‌دانند». حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

اولاً- خدا «عِنْدَهُ» را که خبر است مقدم داشته بر ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ که مبتداء است و اگر مؤخر می‌داشت مفید انحصار نبود و اگر به جای تقدیم و تأخیر مبتداء و خبر، کلمه ﴿إِنَّمَا﴾ می‌آورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر می‌شد به این پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیر غیب نزد خدا است، خدا است که می‌داند یک شن کوچک میان تپه بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده و کجا رفته و ذرات هر تپه شن از اول خلقت تا به حال چندین مرتبه تغییر مکان داده و همچنین تمام ذرات آب‌ها، بخارها، غبارها، خاک‌ها و سایر مخلوقات را. پس علم خدا منحصر به این پنج چیز نیست و لذا ﴿إِنَّمَا﴾ نیآورده بلکه به تقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند.

ثانیاً- فرموده: ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ و اگر کلمه ﴿السَّاعَةِ﴾ را برداریم و کلمه ﴿الْقِيَمَةِ﴾ را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین می‌رود، چرا برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علم و ایمان به قیامت دارد و منحصر به خدا نیست، بلکه هر بنده مؤمن باید علم و ایمان به قیامت داشته باشد و اما ساعت وقوع قیامت را احدی نمی‌داند جز خدا و لذا تعبیر فرموده به کلمه ﴿السَّاعَةِ﴾.

ثالثاً- فرموده: ﴿وَيُنزِلُ الْغَيْثَ﴾ و آن را عطف کرده به جمله ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ عطف جمله فعلیه به اسمیه که همان حصری که در معطوف علیّه است در معطوف بیاید و اگر نه اختصاص افاده نمی‌شد، و کلمه غَیْث را انتخاب کرده و اگر ﴿غَيْثَ﴾ را برداریم و به جای آن کلمه ﴿مَطَرٌ﴾ و یا ﴿وَابِلٌ﴾ و یا ﴿ظَلٌّ﴾ و یا کلمه ﴿مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ و یا ﴿وَدَقٌّ﴾ و امثال این کلمات که همه به معنی باران است به

جای «عَيْثٌ» بگذاریم صحیح نیست و معنی مقصود و لطافت کلام از بین می‌رود، زیرا ممکن است هر مهندس هواشناسی به واسطه مقدمات علمی بداند فردا مثلاً باران می‌آید و خبر دهد و خبر او صدق باشد، پس این علم اختصاص به خدا ندارد، اما خدا کلمه «عَيْثٌ» را آورده که به معنی باران مفید ﴿لَا يَضُرُّ﴾ است و هیچ مهندس نمی‌تواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضر، پس علم نزول عیث غیر از علم نزول مَطَر است، و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمه مشابه صحیح نیست.

رابعاً- فرموده: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ و معنی: ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ این است که خدا هویت تامه آنچه در رحم‌های زنان است از ابتدای تکوین تا انتهای امر آن را که بشر می‌شود و به سعادت می‌رسد و یا شقاوت، صالح می‌شود و یا طالح، دوزخی می‌شود و یا بهشتی، تمام مراحل را می‌داند. و اگر کلمه «مَا» را برداریم و به جای آن کلمه «مَنْ» بگذاریم و بگوییم مَنْ فِي الْأَرْحَامِ معنی عوض می‌شود، چنین می‌شود که؛ خدا می‌داند آنکه در رحم‌ها است پسر می‌باشد و یا دختر، در این صورت اشکالی پیدا می‌شود که کسی بگوید هر دکتر جنین‌شناسی می‌تواند به واسطه مقدمات علمی و یا اشعه برق بفهمد که در رحم فلان زن پسر است و یا دختر و این علم اختصاص به خدا ندارد، ولی حَقَّعَالی ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ و فرموده مَآذَا يَقَعُ غَدًا، زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را می‌داند، پس به طریق اولی از کار دیگران بی‌خبر است و لذا کلمه ﴿تَكْسِبُ﴾ آورده و اگر آن را برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین می‌رود.

سادساً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ﴾ و کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ را انتخاب کرده و اگر به جای آن أَخَدٌ یا کلمه بَشْرٌ و یا انْصَانٌ بگذاریم صحیح نیست، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است به واسطه وحی و یا به واسطه خبر دادن رسول از وحی بداند فردا چه می‌کند، اما هیچ کس به خودی خود و از پیش خود نمی‌داند، و کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ که در لغت عرب به معنی خودش می‌باشد، این معنی را می‌فهماند که احدی خودش نمی‌داند فردا چه می‌کند و این علم اختصاص به خدا دارد.

سابعاً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ باز کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ را آورده که مفید این است که احدی به خودی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد، اما ممکن است به توسط وحی الهی بداند و مقصود نقض نمی‌شود و اما اگر کلمه دیگری جای آن بگذاریم هدف الهی نقض می‌شود.

ثامناً- جمله ﴿وَمَا تَدْرِي...﴾ را مکرر کرده برای تأکید و اگر می‌فرمود «وَبِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» به عطف معمول بر معمول بدون تکرار «مَا تَدْرِي» مفید تأکید نبود.

تاسعاً- ﴿مَاذَا تَكْسِبُ﴾ جمله اسمیه می‌باشد و اگر به جای آن می‌فرمود «كَسَبَ عَدِيه» به طور مضاف و مضافٌ إليه، لطافت جمله اسمیه را نداشت، زیرا جمله اسمیه دلالت بر استمرار و دوام دارد.

و البته اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه ﴿مَا تَدْرِي﴾ فرموده «وَلَا تَدْرِي» با لاء نافیهِ نیاورده که نفی به کلمه ﴿مَا﴾ دلالت بیشتری بر نفی دارد و از آن جمله ﴿مَا تَدْرِي﴾ فرموده «وَمَا تَعْلَمُ» فرموده زیرا درایت، علم پیدا کردن به وسیله نظر و استدلال و حيله می‌باشد و خدا خواسته بفرماید به هیچ حيله و نظر و وسائل کسی نمی‌تواند علم به مذکورات پیدا کند. بنابر آنچه ذکر شد بی‌جهت نیست که خدا در مقام معارضه و تحدی اعلام نموده که اگر می‌توانید یک سوره کوچکی مانند قرآن بیاورید، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند، این کار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت می‌شد، فُصْحًا فهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است، با اینکه به کلمات مخلوقی مانند خود ایرادها می‌کردند، چنانکه خنساء که زن فصیحی بود به دو شعر حسان بن ثابت هشت ایراد کرد در حالی که حسان اول شاعر عرب بود، چون حسان گفت:

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغُرُّ يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى وَأَسْيَافُنَا يُقْطِرْنَ مِنْ نَجْدَةِ دِمَاءٍ
وَلِدُنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَبَنِي مُحْرِقٍ فَأَكْرِمِ بِنَا خَالاً وَأَكْرِمِ بِنَا ابْنَاءً

یعنی: «ما را قدهای سفیدی است که در روز نور می‌دهد و از شمشیرهای ما خون می‌چکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفه بنی‌العنقاء و طائفه بنی‌محرِق‌اند چه دایی و پسران بزرگواری داریم». حسان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت، سپس به خنساء گفت این اشعار چگونه است؟ خنساء گفت: در هشت مورد آن نقص است:

اول- گفتم: الْجَفَنَاتُ، و آن جمع قلّه و دلالت بر کمی دارد و اگر جفان می‌گفتی جمع کثرت است

بهرتر بود.

دوم- گفتی: العُرَّو آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر می‌گفتی البیض، أحسن و أوسع بود.

سوم- گفتی: بالضحی و آن روز است و اگر می‌گفتی بالعشی أبلغ و أحسن بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد می‌شود و احتیاج به روشنی دارد.

چهارم- گفتی: وأسیافنا و آن جمع قلّه است و سُیوفنا که جمع کثرت باشد، بهتر است.

پنجم- گفتی: یُقَطِرْنَ قطره دلالت بر کمی دارد و اگر می‌گفتی یَجْرِينْ مناسب‌تر بود.

ششم- گفتی: یَلْمَعْنَ و آن روشنی آنی است و اگر می‌گفتی یُشْرِقَنَّ که روشنی با دوام‌تری است بهتر و مناسب‌تر بود.

هفتم- دماً مفرد آوردی و اگر دماء جمع می‌آوردی بهتر بود.

هشتم- گفتی ولدنا و این افتخار به اولاد است و اگر ابونا گفته بودی افتخار به پدر بهتر بود.

و این ایرادها را که خنساء گرفته تمام فصیحی پذیرفته و تحسین کردند به خلاف ایرادهایی که به قرآن می‌گرفتند که هر کس اهل زبان بود آن را بیجا می‌دانست.

ملاحظه فرمایید کسانی که این قدر در سخن‌سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف به فصاحت آن کردند. اما عده‌ای برای طمع ریاست، پیشوایی و خودنمایی مانند مسیلمه کذاب، آمدند کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند و لذا فصحای عرب به آنان خندیدند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سوره کوچک و دارای سه آیه می‌باشد سوره‌ای آورد تقلیدی توخالی و دروغ، خالی از فصاحت و حماقت خود را ثابت کرد و گفت: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْجَاهِرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَجَاهِرْ إِنَّ مُبْغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ» اول هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ جَماهر و جَاهِر را که دلالت بر ریاست‌طلبی دارد آورده و کلمه شَانِئَكَ را برداشته و مُبْغِضَكَ کافر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جمله ﴿شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

خبری از آینده و معجزه است، و ﴿الْأَبْتَرُ﴾ اشاره به دشمن معینی است که به واسطه الف و لام دلالت دارد ولی مُبْغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ، اولاً: خبر غیبی نیست. ثانیاً: رَجُلٌ كَافِرٌ مجهول و غیر معلوم و خبر دادن از مجهول لغو است، زیرا معلوم نکرده رجل کافر کیست.

در این اواخر یک نفر مسیحی آمده به یاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد و تا معارضه با قرآن کند و کلمهٔ جماهر را برداشته و به جای آن جواهر گذاشته و بدتر و مسخره‌تر شده زیرا جواهر مال دنیاپرستانست، نباید پیغمبری به آن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار انبیاء علیهم‌السلام به جواهر نیست و خدا انبیاء را به جواهر مدد نکرده است. این مسیحی آمده دیده إِنَّ مُبِغْضَكَ رجُلٌ کافرٌ کلام خنک و مهملی است، به جای آن گفته وَلَا تَعْتَمِدْ قَوْلَ سَاحِرٍ و خنک‌ترش کرده و به خیال خود خوب‌ترش کرده. زیرا هیچ رسولی به قول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آن هم ساحر را نکره آورده که مهمل‌تر شده.

و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد و دشمنان اسلام که از هر گونه عداوت، تقلب، تزویر، اذیت و آزار، خونریزی و تهمت نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نکرده‌اند و هر چه توانسته در محو اسلام کوشیده‌اند اما نتوانسته‌اند یک سورهٔ کوچکی مانند سورهٔ قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا به تساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آن را از سایر سخنان عرب درک می‌کند و هر جمله‌ای از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت می‌دهد و مانند جواهری در میان ریگ‌ها می‌درخشد.

ابن ابی العوجاء که یکی از علمای مادی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم، کمال و فصاحت بودند همدست و همدستان شدند و در مکه با هم متعهد شدند که هر یک کتابی به قدر رُبَع قرآن بیاورد تا مدت یک سال و در مقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجد الحرام در گوشه‌ای جمع شدند، یکی از ایشان رقفاً من چون آیه: ﴿يَا رِجُلُ أَطَّلَعِ...﴾^(۱) را از قرآن شنیدم، دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست و لذا دست از معارضه برداشتم. دیگری گفت: من چون به آیه: ﴿فَلَمَّا أَسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا...﴾^(۲) رسیدم از معارضه ناامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق علیه‌السلام از مقابل ایشان گذشت و از سخنان ایشان مطلع شد و فرمود: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...﴾^(۳) [الإسراء: ۸۸]، فَبِهْتُوا^(۴).

۱- «ای زمین آب خود را فرو بر».

۲- «پس چون از عزیز ناامید شدند در کناری به نجوی پرداختند».

۳- «بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانندش نیاورند».

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۲۱۳/۱۷، به نقل از کتاب الخرائج والجرائح.

وجه سؤم: جذائیت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذّاب و مؤثّر است، ولی نه مانند قرآن، علّت و سبب اسلام آوردن توده بی سواد مشرکین همانا قرآن و جذائیت و تأثیر آن بود، به طوری که به صرف شنیدن قرآن تسلیم می شدند و دست از عداوت برمی داشتند، بلکه دست از زن، فرزند، طائفه، املاک و علائق دیگر خود برمی داشتند و پیرو قرآن می شدند و این موضوع محقق و مسلم است برای کسی که عارف به زبان و لغت عرب باشد و لذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم به رموز و حقائق قرآن آشنا نشوند و به آن نگرند و مراجع اسلامی نیز به استعمار کمک کرده و به واسطه فتوای به وجوب تقلید و اکتفاء آن در امور اسلامی مردم را از تعلّم آیات الهی بازداشتند به طوری که اکثر ملّت از کتاب آسمانی خود بی اطلاعند. و اما عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولید بن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و به رسول خدا ﷺ استهزاء می کرد، چون آیات قرآن را شنید متزلزل شد، در مورد نزول سوره مدّثر آمده که رسول خدا ﷺ می نشست در مسجد الحرام و قرآن تلاوت می کرد، طائفه قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند: محمّد کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه؟ ولید گفت: بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خدا ﷺ رفت و گفت: از شعرت بخوان، رسول خدا ﷺ فرمود: شعر نیست و چند آیه از سوره «حم سجده» قرائت کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد و برخاست و به خانه خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفتند و گفتند: ولید به دین محمّد ﷺ میل کرد. ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سرشکسته کردی و میل به دین محمّد نمودی. گفت: من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را می لرزاند، ابوجهل گفت: کلام او چیست شعر است یا خطابه؟ ولید گفت: خطابه کلام متّصلی است، ولی قرآن محمّد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»^(۱). کلامی از محمّد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جنّ، سخن او شیرینی و حلاوتی، فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد و سخنان دیگر را درهم می شکنند^(۲).

۱- مجلسی، بحار الأنوار (۹/۲۴۵-۲۴۶). به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

۲- مجلسی، بحار الأنوار (۹/۱۶۷).

به هر حال مشرکین چون دیدند توده به شنیدن قرآن مجذوب می‌شود، بر آن شدند که گوش خود و دیگران را ببندند تا قرآن به گوشها نخورد، مانند زمان ما آنان که می‌خواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند به مردم می‌گویند به مطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آن را نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو می‌بردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هر کس بشنود یک نوع وجد و شعفی به او رخ می‌دهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکه؛ ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه شبی هر یک منفرداً پشت خانه پیغمبر ﷺ آمدند برای شنیدن آیات قرآن و به قرائت او در نماز گوش می‌دادند و از همدیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند به یکدیگر رسیدند، معلوم شد هر یک پنهانی برای استماع قرآن آمده، به هم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع می‌شوند و این کار منجر به ایمان توده به محمد خواهد شد، پس با یکدیگر تعهد کردند که دیگر این کار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هر کدام از ایشان پنهانی آمد و به قرآن رسول خدا ﷺ گوش فرا داشت و تا صبح نخوابید از کثرت اثر و جذابیّت، چون صبح شد یکدیگر را دیدند و تعهد نمودند که این کار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت: درباره سخنان محمد چه می‌گویی؟ گفت: چه بگویم، فرزندان عبدالمطلب می‌گویند در بانی کعبه از ما است، پذیرفتیم می‌گویند سقایت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند: حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون می‌گویند نبوت و رسالت در خانه ما است، این را ما تصدیق نخواهیم کرد^(۱). از این سخن اخنس معلوم می‌شود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تعصب قومی بوده و لذا به مردم می‌گفتند به این قرآن گوش ندهید و چنانکه در آیه ۲۶ سوره فصّلت آمده می‌گفتند:

﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ [فصّلت: ۲۶].

«گوش به این قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و صدا در صدا بیندازید تا شما غلبه کنید.» یعنی صداها و آوازهای خود را در میان قرائت قرآن بیندازید تا بر آن غالب شوید. و حتی واردین مکه را می‌بردند در خانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی به توسط کنیزان خوش‌آواز فراهم می‌کردند

۱- ابن هشام، السیرة النبویة (۳۱۵/۱-۳۱۶). مؤلف این واقعه را با اندکی اختلاف روایت کرده است چنانکه به جای ابوسفیان از ولید نام برده است پس ترجیح دادم آنرا به شکل صحیح آن، چنانکه در سیره ابن هشام آمده است، ذکر کنم.

و سفارش می نمودند که گوش به قرائت محمد ندهید و به دعوت پر زحمت او اعتنا نکنید. و لذا آیه ۶ سوره لقمان:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^(۱) [لقمان: ۶].

نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یک عده مدّاح و روضه‌خوان خوش آواز مردم را از مطالب قرآن بازداشته و مطالب ضدّ قرآنی تزریق می‌کنند. اما مردم به واسطه شنیدن قرآن، اسلام را پذیرفتند. قرآن بود که دل آنان را تکان می‌داد، و می‌لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملّتی دارای عصیّت و حمیّت بسیار باشد و آنان را دعوت کنند به اینکه از زندگی، فامیل، عقائد، علائق، عادات و افکار خود دست بردارید و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق شوید نه به اکراه و زور، بلکه به شوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود، ولی قرآن و نفوذ کلمات آن این کار را کرد و حتّی کار به جایی رسید که زیر و زبر شدند، یعنی انقلاب فکری، دینی، علمی، اخلاقی و عملی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هر یک از عرب که متهم به فساد اخلاق بود می‌گفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذمّ خود می‌گفت. مثلاً در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب که از سخت‌ترین جنگهای اسلامی بود، پرچم به دست سالم مولی حدیفه^(۲) بود به لشکریان گفت: می‌خواهید بگویم برای چه این پرچم را به دست من سپرده‌اند برای اینکه من حامل قرآنم و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس گفت: بد حاملی برای قرآنم اگر تا آخر استقامت نکنم، در این هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه را مضطرب کرد و گفت: ای اهل قرآن زینت دهید قرآن را به عمل، سپس حمله افکند و دشمن را مغلوب ساخت.

اگر کسی قصّه اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکه و به برکت شنیدن قرآن، مسلمان شدند و سپس به برکت قرائت قرآن اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند، تعجب خواهد کرد و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی به اسلام شد و به واسطه آیات قرآن تمام مجلس سلطان به گریه افتادند و غلغله و ولوله بپا کرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و

۱- «و بعضی از مردم حدیث بازیچه را می‌خرد تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کند».

۲- «سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ؛ وی از پیشگامان نخستین ﴿السَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ﴾ و از اهل بدر و علمای صحابه بود. از ابن عمر روایت است که می‌گوید: سالم مولی ابی حدیفه زمانی که به مدینه هجرت کردند، در مسجد قبا مهاجرانی را که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند، امامت می‌کرد. چراکه وی قاری‌ترین آنها بود.» و در روایت واقدی آمده است: «محمد بن ثابت قیس گفت: زمانی که مسلمانان در جنگ یمامه در گیر و دار جنگ بودند، سالم مولی ابی حدیفه گفت: «ما همراه رسول خدا چنین می‌کردیم. پس گودالی برای خود حفر کرد و در آن ایستاد درحالی‌که پرچم مهاجران را به همراه داشت و سپس جنگید تا اینکه کشته شد.» [به طور مختصر از سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۱۶۸/۱-۱۶۹].

اسلام در حبشه نفوذ کرد. قرآن دل‌ها را منقلب و پوست بدن را می‌لرزاند و شیرینی و جذابیّت قرآن، موجب رغبت مسلمین شد و آن را با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم کرد، هر قدر مجهولات بشر کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان می‌شود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک به کشف حقائق قرآن و معجزات آنست، هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی می‌برند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمی‌شود و قدر آن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: ﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^(۱)، گویا منظور از کشف حقائق علوم طبیعی ظهور حقائق قرآن است. یکی از جهات اعجاز قرآنی که در دوره کنونی پرده از روی آن برداشته شده، آن است که قرآن مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنی، طبیعی و فیزیولوژی که با آخرین اکتشافات علمی منطبق است، در آن دوره که اسباب وآلات و ابزارهای دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داده از پاره‌ای از اسرار زمین و آسمان، عجائب خلقت، حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و حقایق بیان شده هیئت و نجوم و همچنین از آثار و خواص حیوانات و نباتات و نر و ماده داشتن موجودات و تکامل و سیر جنین و فسیل موجودات و کیفیت خلقت جهان. و نیز امر نموده به تفکر در آفرینش چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۲) و یا: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۳) و یا: ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ﴾^(۴). و غیر از اینها.

وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبار تاریخی آنست که طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده و در مقایسه اخبار آن با کتب عهدین صدق آن معلوم می‌شود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلم بوده به خلاف کتب دیگر، اگر کسی به تورات و انجیل مراجعه کند می‌بیند که

۱- «بزودی نشانه‌های قدرتمان را به ایشان بنمایانیم در آفاق و در خودشان تا برای ایشان روشن گردد که او حق است».

۲- «بگو نظر کنید که در آسمان‌ها و زمین، چه چیزهایی است؟!».

۳- «آیا نظر نکردند در فرمانروائی آسمان‌ها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی».

۴- «در این زمین سیر کنید پس بنگرید که چگونه خلق را پدید آورد».

قرآن را نمی‌توان با آنها قیاس کرد، زیرا در آنها مطالب افسانه‌ای بدون ذکر هدف بسیار است چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آن است و آنچه خبر داده راست و درست آمده، این اخبار و پیش‌گوییهای آن که به صحت مقرون شده کشف از صدق آورنده آن می‌کند و این اخبار بر دو قسم است: یک قسم آن در عصر خود پیغمبر ﷺ واقع شده و قسم دیگر پس از وفات او، که در ترجمه آیات مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیه قرآن را ما در کتاب دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عده‌ای از جوکیان هند که همه از کفار و اهل باطلند و هم عده‌ای از مرشدان صوفیه که اهل بدعتند خبر از غیب می‌دهند، پس خبر دادن از غیب دلیل بر حقایقیت و صدق نبوت نمی‌شود و آن را از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنست که غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. غیب ماضی و حال را ممکن است کسی به وسایلی بداند، مثلاً غیب ماضی را از تاریخ و غیب حال را از وحی شیاطین چنانکه قرآن خبر داده در سوره انعام آیه ۱۲۱:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْنَا أَوْلِيَاءِهِمْ﴾^(۱)

و در سوره شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ فرموده:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿۲۲۱﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۲۲۲﴾﴾^(۲) [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲].

که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دکان بعضی از جوکیان و مرشدان را به واسطه چنین اخبار گرم می‌کنند تا مردم به آنان رو آورند. و اما غیب استقبال را نه جوکی می‌داند و نه مرشد و نه استاد ایشان شیطان. و اما کسوف و خسوف و سایر اخبار جوئی را به واسطه علل و معلول و وسائل علمی می‌توان حساب کرد و خبر داد، ما می‌دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواص آیات و سوره‌هاست که خود فرموده: ﴿شِفَاءً وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳)، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن، خواندن و تدبیر در آن، موجب شفای قلوب است از جهل

۱- «و به راستی که شیاطین وحی می‌کنند به دوستان خودشان».

۲- «آیا خبرتان دهم که شیاطین بر که نازل می‌شوند (۲۲۱) بر هر دروغ‌ساز گنه‌پیشه نازل می‌شوند».

۳- «شفا و رحمت است برای مؤمنین».

و خرافات، و شفای ابدان است از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی به برکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل به تدبیر در آن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن به درجه اجتهاد تا پس از مدتی از آن، غرق در خرافات و تعصبات مذهبی بودم و به برکت تدبیر در قرآن نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز قرآن قوانین عدالت و احکام صحیحۀ آن در تساوی، سیاست، تجارت و زراعت، قصاص و عبادات، معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده به طور کلی بیان شده که بهتر از آن تصوّر ندارد. و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند، و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتی بزرگان مسیحی و مادّی به این مطلب اعتراف کرده‌اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شده به یک مرد امّی درس نخوانده، در صورتی که عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل می‌کنند و پس از مدتی نقص آن را مشاهده کرده تبدیل و یا تبصره به آن ملحق می‌کنند، ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱). می‌توان گفت: برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است، متأسفانه دُول استعماری و دشمنان داخلی و خارجی و حتی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمیت داده‌اند و همین سبب بیچارگی و بی‌بند و باری ملت اسلام شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند به راحتی و رفاه عمومی نائل شوند چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین قرآن را اجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانکه خدا در سوره نساء آیه ۸۲ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

[النساء: ۸۲].

«آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند و اگر از نزد غیر خدا بود محققاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند».

عدم اختلاف از دو جهت می‌باشد:

۱- «حلال محمد تا روز قیامت (حلال است) و حرام محمد تا روز قیامت (حرام است)». کلینی، الکافی، ج ۱ / ص ۵۸.

۱- از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکی و نه ظنی، که آیات قرآن در این جهت یکنواخت می‌باشد و از اول تا به آخرش در حدّ اعلاّی زیبایی است، ولی در کتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیر فصیح و غیر زیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنی، زیرا صاحبان آنها متغیّرالأحوال والصفات می‌باشند، اما خدایتعالی چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.

۲- یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در قرآن یافت نمی‌شود، برخلاف کتب بشری که در هر کدام آنها مطالب مختلفه ضدّ یکدیگر می‌باشد. و اما وجه دهم از اعجاز قرآن استفاده عموم و خصوصی از آن است، هر کتابی در عالم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معین مفید بوده نه برای عموم، ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است و هر کس می‌تواند از آن بهره برد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکترا فقط مفید است و کتاب قوانین محقق قمی فقط برای اصولیین مفید است، اما قرآن چنین نیست، منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره می‌برند، درحالیکه عوام نیز از آن بهره می‌برند، اهل قانون از قوانین آن، اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالبین توحید از توحید آن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، و و و... این سخن مورد تصدیق همگان می‌باشد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد به کتب دیگر ما مراجعه کند.

مضطفی را وعده داد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این ورق
من کتاب و معجزت را حافظم	بیش و کم کن را ز قرآن رافضم
من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از کتابت دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن درو	بهتر از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز افزون می‌کنم	نام تو بر سیم و زرها می‌زنم
در محبت حبّ من شد مهر تو	در غضب هم قهر من شد قهر تو
خفیه می‌گویند نامت را به زور	نام تو اندر آید ظهور
از اذانت پر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کُفرها را در کشد چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

اهل عالم از کهین و از مهین	از نوابغ جمله حتّی مرسلین
گر بهم آیند و هم کاری کنند	بر کلامی همدگر یاری کنند
چون کلام حق سخن نی قادرند	می نه بتوانند و هرگز ناورند
هست قرآن سهل و آسان ای پسر	تا شود حجّت به هر فرد بشر
رو تو «یَسْرِنَا» بخوان اندر قمر	خوب بنما اندر آیاتش نظر

در خاتمهٔ مقدمات تابشی از قرآن باید تذکر دهم که به توفیقِ الهی شروع خواهیم نمود به خود تابشی از قرآن که ترجمهٔ آیات است با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزی که قدم به میدان مبارزه با شرک و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری نداشتیم و به خوش آمد و بد آمد کسان و یا بدگویی و تهمت فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر جامعهٔ امت هم نادان، متعصّب، خرافی و مقلّد بودند ممکن بود مایوس شویم، اما احساسات پاک عده‌ای از دانش‌جویان و حق‌شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائدهٔ عمل و کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاد است، لذا به درج نامهٔ دو نفر از میان نامه‌های بسیاری که به ما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

اول- نامهٔ دانشمند محترم سید الاعلام آقای سید محمد شافی قرشی دامت برکاته از زمین اردبیل و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی برقی دامت برکاته

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

کتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم به من اجازه نداد که در مقابل آن همه تلاش، کوشش و خدمات شایستهٔ آن جناب نسبت به اسلام و اسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکر و قدردانی و دعوات خیریه، قطعه شعری را که همین امروز در حق جنابعالی سروده‌ام به حضور مبارک تقدیم می‌دارم:

طوبی لک یا حجّة الرّحمان	یا داعی الخلق إلی القرآن
یا مرشد الأُمّة للسّعادة	یا هادی النَّاس إلی الجنان
یا قالع الجهل من الصّدور	یا جامع الحکم من الفرقان
نوّرت عین معشر الإسلام	بیّنت حکم أحسن المیزان
دمّرت کل بدعة ضلالة	أحرقّت أصل الشّرک والخسران

كسرتَ ظهَر معشر الجهَّال	أغلقت باب أكثر الدّكان
جادلت كلّ من به عناد	لا يقبل الحقّ من الانسان
أعلنت إن الإفتراق شرك	لا يحسن لصاحب الإيمان
والمسلمون كلّهم إخوان	شقاقهم كان من الشيطان
أيّدك الله لهذا الدّعوة	يجزيك عنّا الله بالإحسان
يحشرك الله مع التّبىّ	وآله بحرمة القرآن

دوم - نامه جناب آقای سید احمد خدام، آموزگار آموزش و پرورش قوچان:

به نام خدا، تقدیم به مجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سید ابوالفضل ابن الرضا علامه برقعی دامت برکاته.

به نام خدا

تقدیم ارادت به تو ای عالم بیدار	تقدیم تحیت به تو ای قائد غمخوار
أحسن به تو ای عالم ربّانی خوشگو	کاین سان سخنت معرکه کردست به هر کو
روشن نظران در پی گفتار تو هر سو	با غالی و مشرک ز سر جنگ کند رو
تو نیز سخن پرور و حق را به عیان گو	بر گو که سخن سنج بود نیک خریدار
هر خدعه و هر فلسفه شد مأمن درویش	هر مفلس و عامی شده بانی به یکی کیش
هریک به جهالت شده مغروق کم و بیش	بر عاقبت خلق خدا نیک بیندیش
فریاد برآور به سر صوفی و درویش	باشد که یکی را کنی از خواب تو بیدار
آن گلشنِ قدسیّ تو گلزار جنان است	و آن تابش قرآن تو پر ارج جهان است
آن مکتب دینیّ تو چون داروی جان است	آیات خدا در سخنان تو عیان است
خلق از تو و از علم تو انگشت گزان است	بیدار شود از سخن و پند تو هشیار
ای عالم حق گلشن دین رو به خزان شد	آیات خزان بر سر هر شاخ و زان شد
رخسار گلان پیرهن رنگرزان شد	وارد به خرافات همه پیر و جوان شد
الله علی گشت و بشر قطب جهان شد	بنگر برسیده به کجا کار دغل کار
فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغضوب	قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب
ناشر به خرافات بود منبر مرغوب	از بهر رضای دگران حق شده مغضوب

جُزَنُوحِه وَفَرِيَادِ وَفَغَانِ نِي شَدِه مَطْلُوبِ
 افسوس خرافات شده درج روایت
 اندر عوض عقل بُوَدِ عَشَقِ كَفَايَتِ
 هر کفر بود دین و غُلُوْ گشته ولایت
 دیدی که چسان بی خردان توطئه کردند
 گفتار تو را بهر کسان مغلطه کردند
 در غیبت تو همه مه بیهده کردند
 گویند چرا حق شده ظاهر ز بیانت
 خائن نه تویی سرور مایی به دیانت
 بگذار که دشمن بزند زخم زبانت
 ذریّه زهرا، مشنوقال ددان را
 برچین تو دکانداری آن پیرمغان را
 ای مرد مجاهد برهان خلق جهان را
 افسوس که دو نان دل و قلبت بشکستند
 این خلق همان کآب به جدّ تو بیستند
 دیدی که چسان عهد خدا را بشکستند
 چون شمع، تو ای برقی از خویش بسوزی
 با منطق حقّ فام تو افواه بدوزی
 باز آ و سرافراز نما تا که به روزی
 من مستمع درّ بیانات تو بودم
 مهر تو بشد گنج دل و، نور وجودم
 «خدّامم» و من بنده درگاه و دودم

جَهّال بسی ذاکر و واعظ پی دینار
 روحانی جَعّال بُوَدِ سَدِّ هِدَايَتِ
 شاعر شده هادی به ره کفر و غوایت
 افسوس که بیگانه ز دین، آمده دیندار
 صد حيله و تزویر پس مقنعه کردند
 هنگام ادای سخت همه مه کردند
 باشد که بتابد خور حق بعد شب تار
 مانند همه نی شده ای اهل خیانت
 تو سمبل دینی و بود پاک روانت
 تو أجر جهادت بستان از حق دادار
 حق گو که بُوَدِ حق همه جایار، کسان را
 حافظ شکنی باش، بکن کار یلان را
 از زندقّه فلسفه و غالی مگّار
 صد تهمت ناحق به وجود تو بیستند
 با عترت و اولاد علی عهد بیستند
 دیگر چه توقع به تو گردند مددکار
 با پرتو خود راه دیانت بفروزی
 گردند فراری همه اهریمن موذی
 خادم به تو گردیم و تو مخدوم به اختیار
 گفتار خوشت را، ز دل و جان بشنودم
 چون دیگر یاران تو شعری بسرودم
 باشد که قبول افتد و گردی توبه ما یار

فعلاً شروع می شود به ترجمه ساده و روان قرآن مجید با ذکر نکات آیات و توضیح بیانات و کلمات
 الهی، بدون آوردن خرافات و عقائد فرقه های مذهبی و خالی از تعصبات مسلکی و موهومات بشری،
 بحول و قوه الهی.

اللهم وفقنا لإتمامه ونشره

سورة الفاتحة (مکیّة و آیاتها سبع)

سورة حمد و یا فاتحه الكتاب، این سوره مکی و دارای هفت آیه می باشد

[الفاتحة: ۱].

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم.

نکات: ﴿بِسْمِ﴾ در اصل بِاسْم بوده، باء حرف جر، اسم مجرور است و این جار و مجرور باید به فعلی تعلّق گیرد و خدایتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب می داند در تبت گیرد، مثلاً شروع به قرآن و یا کار دیگر، مناسب این است که «أَتَبَّرَكَ» یعنی بنام خدا برکت می جویم یا «أَبْتَدَأُ» یعنی ابتدا می کنم و در مسافرت «أسافر» یعنی مسافرت می کنم، را در نیت گیرد.

و حق تعالی در ابتدای هر سوره جمله ﴿بِسْمِ اللَّهِ...﴾ را تکرار کرده زیرا هر سوره ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه و به اضافه در ابتدای هر سوره این جمله را به عنوان تیتز آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سُور و آیات صفت رحمانیت و رحمت او است و آیات را برای لطف نازل نموده.

[الفاتحة: ۲].

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

ترجمه: «مدح و ثنای، مخصوص برای خدایی است که پروردگار و مربی جهانیانست».

نکات: ﴿حَمْدُ﴾ به معنی مدح، ستایش و تمجید پروردگار است، خواننده می تواند این آیه را به تبت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگر چه در نماز باشد و دیگر اینکه ﴿الْحَمْدُ﴾ مبتداء و خبر آن ﴿لِلَّهِ﴾ است و این جمله را خدایتعالی جمله اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار می کند و اگر فعلیه می آورد دلالت بر یک زمان داشت، پس جمله اسمیه فصیح تر است و دیگر اینکه «الحمد» را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق و یا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زیننده و لایق پروردگار است؛ اگر الف و لام عهد باشد می فهماند که حمد مخصوص برای خدا است که آن حمد و مدح، لایق

مخلوق نیست. و دیگر اینکه در این جمله از میان اسماءِ إلهی «الله» انتخاب شده که به معنی خدای کامل الذّاتی است که مستجمعِ جمیع صفات کمالیه است و کلمه «الله» برای چنین ذاتی وضع شده و ذکر این اسم دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمعِ جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد می‌باشد و علّت دیگر حمد اینکه او مُنعم و مرّبی جهان و هر نعمت از او است و برای شکر چنین منعم باید او را حمد نمود.

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

[الفاتحة: ۳].

ترجمه: خدایی که رحمن و رحیم است.

نکات: تکرار صفات ﴿رَحْمَنٌ﴾ و ﴿رَحِيمٌ﴾ در اینجا ممکن است برای این باشد که چون این دو صفت سبب نزول آیات الهی بوده دارای اهمّیت است و رحمن صفت خاصّ حق تعالی و معنی آن عام، ولی رحیم صفتی است غیر خاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد.

﴿مَلِكٌ يَوْمَ الدِّينِ﴾

[الفاتحة: ۴].

ترجمه: مالک و صاحب اختیار روز جزا (روز کیفر نیک و بد).

نکات: در این چهار آیه اسماء و صفات خدا ذکر شده برای اثبات توحید و معاد و اینکه او قادر است بر تشکیل روز کیفر، پس از این آیات، ذکر شده وظیفهٔ بندگان، پرستش و مددخواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان. و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده: «قَسَمْتُ سُورَةَ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي»:

یعنی: «سورهٔ فاتحه کتاب را بین خودم و بندهام تقسیم کردم». نصف آن راجع به صفات الهی و نصف آن در وظیفهٔ بندگان است.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

[الفاتحة: ۵].

ترجمه: فقط تو را بندگی می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم.

نکات: ﴿إِيَّاكَ﴾ ضمیر مفعول است برای فعل بعد از او که ﴿نَعْبُدُ﴾ باشد و ﴿إِيَّاكَ﴾ باز مفعول است برای فعل پس از او که ﴿نَسْتَعِينُ﴾ باشد و مفعول هر دو جا مقدّم شده بر فعل، برای افادهٔ حصر، یعنی بندگی و مددخواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیر خدا. و دیگر اینکه ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾ متکلم مع‌الغیر است، زیرا نمازگزار نباید تنها خودش را بنده و محتاج بداند، بلکه تمام

بندگان را محتاج به یاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد و لذا در آیه بعد ﴿أَهْدِنَا﴾ ذکر شده نه «إِهْدِنِي» یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی.

[الفاتحة: ۶].

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

ترجمه: ما را به راه راست مخصوص هدایت کن.

نکات: نمازگزار با اینکه هدایت یافته است باز باید خود را همواره محتاج به هدایت بداند و از خدا هدایت بجوید، حتی رسول خدا ﷺ خود را محتاج به هدایت الهی می‌دانست و این درخواست را می‌کرد، زیرا بنده احتیاج به مدد و هدایت الهی دارد چه ابتداءً و چه بقاءً و «نا» متکلم مع‌الغیر است، یعنی باید به فکر اجتماع بود و برای همه هدایت را درخواست کرد.

[الفاتحة: ۷]. ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

ترجمه: راه آنانکه به ایشان نعمت دادی (مانند انبیاء) نه آنانکه موردخشم تو شدند و نه گمراهان.

نکات: مقصود از ﴿مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿ضَّالِّينَ﴾ هر کسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد، چه کفار و چه مشرکین و چه فسّاق و چه ستمگران، چه کافر و چه مسلمی که به نام اسلام قناعت کرده و در واقع از اسلام بی‌خبر است، زیرا نمازگزار طبق این درخواست باید لساناً، عملاً و فکراً راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگران را و دیگر اینکه در این سوره اوصاف الهی و وظائف بندگی به طور خلاصه، فشرده و مختصر بیان شده و سایر سُور قرآن شرح و تفصیل همین اجمال است. پس میتوان گفت تمام قرآن به طور اجمال و فشرده در این سوره می‌باشد. و این سوره را فاتحه‌الکتاب گویند زیرا کتاب خدا به آن افتتاح شده و آنرا سبع‌المثانی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اول نماز باید خوانده شود و خواندن سوره دیگر کفایت از آن نمی‌کند؛ این سوره سوره با برکتی است و قرائت آن برای تذکر مطالب آن و رفع بیماری‌ها و گمراهی‌ها مناسب است و تمرین آن در هر نماز برای جا گرفتن مطالب آن در قلوب است.

سورة البقرة (مدنیة و آیاتہا ست و ثمانون و مائتان)

سورة بقرہ مدنی و دارای ۲۸۶ آیه می باشد

[البقرة: ۱]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾﴾

ترجمه: به نام خدای کامل الذات رحمن رحیم. الف لام میم.

نکات: حروف الف و لام و میم را بعضی از مفسرین برای رمز و اشاره گرفته اند و ما در مقدمه‌ی این کتاب در فصل ۱۹ و ۲۰ راجع به آن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود.

[البقرة: ۲]

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾﴾

ترجمه: این است کتابی که در آن شکی نباشد و راهنمای پرهیزکاران است.

نکات: ﴿ذَلِكَ﴾ اسم اشاره و اشاره به قرآن است، اگر کسی بگوید ﴿ذَلِكَ﴾ وضع شده برای اشاره به بعید و اینجا که قرآن نزدیک است چرا کلمه ﴿ذَلِكَ﴾ آمده؟ گوییم گاهی ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره می شود به چیز بزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر به آن مشکل است، مانند چیز دوری که نظر به آن مشکل باشد. و دیگر کلمه «رَيْبٌ» به معنی شک و یا ظنّ نزدیک به گمان و شک می باشد و «رَيْبٌ» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هیچ گونه شک و گمانی در مطالب قرآن نیست و مطالب آن علمی و طبق دانش و بینش است پس اگر کسی شک در مطالب قرآن داشته یا دقیقاً نظر نکرده و یا بی انصاف است. نکته دیگر اگر کسی بگوید قرآن باید برای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متّقین، پس چرا فرموده ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؟ جواب این است که در اینجا ﴿مُتَّقِينَ﴾ به معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه به معنی لغوی است، یعنی هر کس بی بند و بار و بی پروا باشد و پرهیز از ضرر نکند و درصدد دفع زیان خود نباشد به کلام خدا گوش نمی دهد و هدایت نمی شود و هر کس پرهیز کند از ضرر احتمالی، او گوش می دهد و هدایت می گردد و آن کس لغتاً پرهیزکار است. پس کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرّضین آنانکه کتاب خدا را قابل فهم ندانسته و به آن بی اعتنایی می کنند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۳].

ترجمه: پرهیزکاران کسانی‌اند که به غیب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند.

نکات: ﴿غَيْبٍ﴾ مقابل مشهود و محسوس است و به چیزی گفته می‌شود که مشاهده و حس نگردد، چه دائماً مشهود نباشد مانند ذات احدیت و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان، جنّ و حوادث قیامت^(۱). و اما آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آنرا نمی‌توان مصداق غیب شمرد و لذا آنانکه

۱- اهل سنت دیدن خداوند را در آخرت اثبات می‌کنند بر خلاف معتزله و شیعه با فرقه‌های مختلف آن و اباضیه که امکان دیدن خداوند در دنیا و آخرت را نفی می‌کنند. رؤیت خداوند متعال در آیات و احادیث بسیاری ثابت شده است از جمله اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] «در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند؛ به پروردگار خود می‌نگرند». ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید: «به صورت پروردگارشان نگاه می‌کنند». و می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾﴾ [المطففين: ۱۵] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگارشان یقیناً محجوب و محرومند». امام شافعی می‌گوید: «این آیه دلیلی بر آن است که مؤمنان در آن روز پروردگارشان را می‌بینند». اما وجه دلالت آیه در این زمینه آن است که: دشمنان خدا در آن روز که خداوند از ایشان خشمگین است، از دیدن پروردگارشان محروم هستند و این بیانگر آن است اولیای خداوند درحالی‌که خداوند از آن‌ها راضی است او را می‌بینند. چراکه اگر همه (مؤمنان و کافران) از دیدن خداوند محروم بودند دیگر در مجازات کافران با محروم ماندن از دیدار خداوند، فایده‌ای نبود چراکه همه، چه مؤمنان و چه کافران از دیدار خداوند محروم بودند. و خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْخَيْرَ وَرِزْقًا وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾﴾ [یونس: ۲۶]. «برای کسانی‌که نیک کردند، پاداش نیک (= بهشت) است و افزون بر آن (=رؤیت باری تعالی است). و تیرگی و خواری چهره‌های‌شان را نپوشاند، اینان اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.» کلمه ﴿رِزْقًا﴾ هرچند مبهم است اما در حدیث صهیب رضی الله عنه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌را به دیدن خداوند تفسیر کرده است. چنانکه مسلم در صحیحش از صهیب روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَرِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ»: «زمانی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند خداوند متعال می‌فرماید: می‌خواهید چیزی (را بیش از نعمت‌هایی که پیش‌تر دریافت کردید، بر نعمت‌های‌تان) بفرمایم؟ بهشتیان می‌گویند: آیا چهره‌های‌مان را (با نعمت‌های بی‌شمار) روشن و شادمان نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نکردی و از آتش نجات‌مان ندادی؟ (بیش از این دیگر چه است؟) پس حجاب برداشته می‌شود پس نعمتی که محبوب‌تر از نگاه کردن به سوی پروردگارشان باشد، به آنان عطا نشده است».

به سبب عدم توجّه به مفسد سخن خود گفته‌اند مقصود از غیب امامی است که مدّتی غایب باشد صحیح نیست، زیرا: **أولاً:** آن امام ممکن است مشاهده گردد، پس از مصادیق و معانی غیب نیست. **ثانیاً:** مطلق غیب را مقید کردن به یک چیز دلیلی ندارد و **ثالثاً:** خود آن امام آیا از متّقین است یا خیز؟ اگر از متّقین باشد بنابراین باید ایمان به غیب یعنی ایمان به خودش بیاورد، او چگونه از خودش غایب است تا ایمان به خودش بیاورد. **رابعاً:** رسول خدا ﷺ یکی از متّقین بود و ایمان او به امامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد.

نکته دیگر- متّقین حتّی رسول خدا ﷺ مؤمن به غیب می‌باشند نه عالم به غیب و عالم به غیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است و فرق میان مؤمن به غیب و عالم به غیب اینست که مؤمن به غیب مطابق وحی الهی و یا خبر صادقی که شنیده ایمان به خبر غیبی آورده، پس منشأ علم و ایمان او به غیب، خبر وحی و یا مخبر صادق است، ولی عالم به غیب عالم به مُخْبِرٌ عَنْهُ است نه خبر و خود غیب را می‌داند و نزد او مشهود است نه به واسطه خبر دیگری و لذا صفت علم به غیب مخصوص به خدا است. اگر کسی بگوید مؤمن به خبر غیبی نیز علم دارد به آن خبر نه ظن؟ جواب گوییم آری او عالم است به خبر غیبی و به توسط خبر اذعان دارد به مُخْبِرٌ عَنْهُ. ولی عالم به غیب عالم است به غیب مُخْبِرٌ عَنْهُ بدون واسطه خبری.

نکته دیگر- جمله: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...﴾ چون ردیف نماز آمده، انفاق واجبی و زکات است و ماء موصوله در آن دلالت بر عموم دارد یعنی در هر چه به او روزی داده شده باید زکات بدهد و منحصر به ۹

اما احادیث نبوی که در این زمینه وارد شده است: اهل علم تصریح کرده‌اند که احادیث «رؤیت» متواتر می‌باشد چنانکه ابن حزم در الفصل و ابن تیمیه در درء تعارض العقل والنقل و ابن حجر در فتح الباری و عینی در عمدة القاری و شوکانی در تفسیرش و... به این مسأله تصریح کرده‌اند. یکی از این احادیث روایتی است که امام بخاری و مسلم و دیگر محدثین از ابوهریره تخریح کرده‌اند که می‌گوید: «(عده‌ای از) مردم گفتند: ای رسول خدا، آیا پروردگاران را در روز قیامت می‌بینیم؟ رسول خدا فرمودند: «هَلْ تُضَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» آیا در دیدن خورشید در آسمان بدون ابر مشکلی دارید؟ گفتند: نه ای رسول خدا؛ رسول خدا فرمودند: «فَهَلْ تُضَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ؟» آیا در دیدن ماه شب چهارده در آسمان بدون ابر مشکلی دارید؟ گفتند: نه ای رسول خدا؛ فرمودند: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ» برآستی که شما در روز قیامت چنین بدون مشکل او تعالی را می‌بینید».

نگا: تعلیق مُصحح در حاشیه تفسیر این آیه: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] در این کتاب. [مُصحح].

چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست، چه مال التجاره باشد و چه حبوبات و چه ماشین آلات و چه پارچه و چه غیر اینها.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾﴾

[البقرة: ۴-۵].

ترجمه: و آنانکه به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به جهان دیگر (روز جزاء) یقین کنند. آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته و فقط ایشان رستگارند.

نکات: ﴿مَا﴾ در ﴿مَا أُنزِلَ﴾ موصوله و مفید عموم است، یعنی پرهیزکار به تمام کتب الهی ایمان می‌آورد. و جمله ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ جمله اسمیه و دلالت بر استمرار دارد یعنی یکی از صفات متقین این است که همواره صاحب یقینند. و جمله ﴿عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾ دلالت دارد که هدایت متقین به واسطه هدایت الهی و هدایتی است که خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب خود و از کتب دیگر و گفته‌های دیگران، هدایت را نگرفته‌اند. زیرا هدایت غیر خدا هدایت واقعی نیست و ضمیر ﴿هُم﴾ که فاصله شده بین مبتداء و خبر در جمله: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی مخصوص به کسانی است که دارای صفات مذکوره در این آیات باشند. حق تعالی پس از وصف رستگاران صفات زیان‌کاران، کافران و غیر پرهیزکاران را بیان کرده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾﴾

[البقرة: ۶-۷].

ترجمه: محققاً برای آنانکه کافرند یکسانست چه بترسانی‌شان و چه نترسانی‌شان ایمان نمی‌آورند. خدایتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده است و برایشان عذاب بزرگی است.

نکات: طبق این آیات، انذار و عدم انذار برای کفار مساوی است، پس خدا برای چه پیغمبر برای ایشان فرستاده؟ جواب این است که مقصود از کفار به قرینه تقابل این آیه با آیات متقین کفار بی‌بند و بار بی‌تقوای بی‌پروای بی‌باکی است که از ضرر و زیان پرهیز ندارند و برای دفع خطر از خود گوش به سخن انبیاء نمی‌دهند و گر نه بسیاری از کفار، طالب سعادت و قابل هدایتند. اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود، پس ایشان در عدم هدایت تقصیری ندارند؟ جواب این است که کار خدا روی جریان اسباب و مسببات است. بنابراین بی‌بندوباری و عدم پرهیز و اعراض از

حق سبب می‌باشد برای کفر و عدم ورود هدایت و چون کفار به اختیار خود سبب را اختیار کردند، مسبب که مهر برای عدم ورود هدایت است، بر آن مترتب شده و چون جریان اسباب و مسببات به جعل الهی است و لذا خدا به خود نسبت داده. و دیگر اینکه در این آیه سمع مقدم بر بصر آمده «لَشَرَفِ السَّمْعِ عَلَى الْبَصَرِ»، زیرا سمع وسیله است برای وصول به علوم و وصول به هدایت. و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع، این است که سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمی‌شود و قلب و بصر مصدر نیست.

پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران، صفات منافقین که دسته سوم از قافله مکلفین باشد ذکر شده از

آیه ۸ تا آیه ۲۰:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ
مَرَضًا وَهُمْ عَدَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰﴾ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۱﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا
إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۲﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿۱۳﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
عَامِنُوا كَمَا عَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن
لَّا يَعْلَمُونَ ﴿۱۴﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا
مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۵﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۶﴾
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۷﴾
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي
ظُلْمَةٍ لَّا يُبْصِرُونَ ﴿۱۸﴾ صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ ﴿۱۹﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ
فِيهِ ظُلْمَةٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ
فُحِيظٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۲۰﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطِفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ
عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۱﴾﴾

[البقرة: ۸-۲۰].

ترجمه: و بعضی از مردم می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال اینکه ایمان نیاورده‌اند. خدا و اهل ایمان را فریب می‌دهند و حال آنکه در واقع فریب نمی‌دهند مگر خودشان را و درک نمی‌کنند. دل‌هایشان بیمار بوده پس خدا بیماری ایشان را زیاد کرد (یعنی

جهل و عناد و استکبارشان در زیادتی است و این جمله نفرینِ الهی است) و برای ایشان عذاب دردناکست به سبب آنکه دروغ می‌گفتند. و چون به ایشان گفته شود فساد در زمین روا مدارید، گویند همانا ما مصلحیم. آگاه باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجه نیستند. و چون به ایشان گفته شود ایمان بیاورید چنانکه مردم ایمان آورده‌اند، گویند آیا ما به مانند سفیهان ایمان بیاوریم، آگاه باش که خودشان سفیهند ولیکن توجه ندارند. و چون به مؤمنین برخورد می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، و چون با شیاطین خود خلوت کنند می‌گویند ما با شمائیم و همانا ما مؤمنان را استهزاء می‌کنیم. خدا ایشان را استهزاء می‌کند و ایشان را به حیرانی و سرگردانی خودشان می‌کشد. ایشانند که ضلالت را به جای هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند. مَثَلِ ایشان مَثَلِ کسی است که در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف او را روشن سازد خدا روشنی ایشان را ببرد و در تاریکی رهانشان سازد به طوری که چیزی نبینند. کران و لالان و کورانند که از ضلالت خود بر نمی‌گردند. و یا مَثَلِ ایشان چون کسانی است که در بیابان تاریکی از آسمان باران تندی بر ایشان ببارد که در آن ظلمات و رعد و برقی باشد، از ترس عذاب و فرار از مرگ انگشتان خود را در گوشه‌هایشان بگذارند و خدا به این کافران احاطه دارد. نزدیک شود که برق چشمانشان را برباید، هر زمان که برای ایشان روشنی دهد بروند، و چون تاریک شود بایستند (حیرت‌زده در ترس) و اگر خدا می‌خواست گوش و چشم ایشان را برده بود، محققاً خدا بر هر چیز توانا است.

نکات: در این آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و در خاتمه در دو مَثَل نشان‌شان داده:

نشانهٔ اول- در آیهٔ ۹ ذکر شده که اهل خدعه و نیرنگند و به فکر فریب مردم‌اند.

نشانهٔ دوم- در آیهٔ ۹ و ۱۰ ذکر شده که بی‌شعور و نادانند که آمادهٔ درک حقائق نیستند.

نشانهٔ سوم- در آیهٔ ۱۰، بد دلند و مرض درونی دارند که به شنیدن آیات الهی بیماری ایشان زیاد می‌گردد (حسد، عناد و دنیاطلبی مرض ایشان است).

نشانهٔ چهارم- در آیهٔ ۱۱ ذکر شده که خودبین و خودخواهند که در عین فساد، خود را مصلح می‌دانند.

نشانهٔ پنجم- در آیهٔ ۱۱ ذکر شده که اهل فتنه و فسادند و تمایل به شرّ و فساد دارند.

نشانهٔ ششم- در آیهٔ ۱۳، به مردم خصوصاً به اهل ایمان بدبینند.

نشانهٔ هفتم- در آیهٔ ۱۴، دورنگی بلکه هر لحظه به رنگی در آمده و خود را به هر فرقه می‌چسبانند.

نشانهٔ هشتم- در آیهٔ ۱۴ ذکر شده که اهل تمسخر و استهزاء بوده و در تمسخر مردم استادند.

نشانه نهم- در آیه ۱۵، در امور دین حیران و سرگردان و در انتخاب راه ناشی‌اند و لذا ضلالت را در عوض هدایت می‌خرند.

نشانه دهم- طالب هدایت نیستند و در امور دین به تحقیق نمی‌پردازند.

نویسنده گوید: اهل زمان ما غالباً دارای همین نشانه‌ها بوده و قطعاً منافق‌اند. و اما آن دو مثل:

بدانکه حق تعالی برای اینکه امور معنوی و حالات نفسانی را مجسم و برای بندگان خود قابل درک سازد مثل می‌زند و آنها را تشبیه به امور محسوسه می‌کند. در آیه ۱۷ تا ۲۰ حالات و ملکات منافقین را راجع به امور دین و تظاهر به اسلام و نتیجه‌بردن و در ظلمات هوی پرستی و کفر و صفات رذیله ماندن و در دین سرگردان و کور و کر ماندن، ایشان را اولاً: تشبیه کرده به وضع کسی که در شب تاری در بیابان تاریکی هیزمی جمع کند و به زحمت آنرا بر افروزد تا سبب روشنی اطرافش گردد، پس ناگهان بادی بوزد و آتش او را پراکنده و خاموش سازد و او را در تاریکی حیران گذارد. چنانکه این کس از زحمت خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته، بلکه در تاریکی پس از روشنایی که نسبت به باصرة انسان تیره‌تر است مستمر مانده، همانطور منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمی‌گیرد، بلکه در ظلمات کفر و تردید سرگردان و در آخرت به ظلمات عذاب دائمی گرفتار شود.

ثانیاً: در آیه ۱۹ و ۲۰ وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات الهی تشبیه کرده به وضع کسانی که در بیابان تاریکی مبتلا شوند به باران تندی که به واسطه ابرها و رعد و برق، هوا تاریک‌تر و هولناک‌تر گردد، و ترس ایشان را فراگیرد به طوری که از ترس صدای رعد و صاعقه برق انگشتان خود را در گوش گذارند و از مرگ خود بیمناک شوند و گاهی به واسطه روشنی برق به راه افتاده و بدون فاصله به واسطه تاریکی حیران بایستند، منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکله جنگ و جهاد بهراسند، به اضافه از بی‌ایمانی و رسوایی خود بترسند و گاهی به برکت اسلام قدمی بردارند ولی باز از تردید توقف کنند و در ظلمت کوری حیران بمانند. حال این تشبیهات را ممکن است تشبیه مرگب گوئیم و ممکن است تشبیه مفرق بنامیم: تشبیه مرگب آن است که اوضاع منافقین مجموعاً تشبیه شده باشد به مجموع احوال کسانی که در بیابان تاریک آتش برافروزند و از زحمت خود نتیجه نبرند و یا تشبیه به مجموع احوال کسی که در بیابان تاریک به باران هولناکی گرفتار شود. و اما تشبیه مفرق آن است که مفردات و جزئیات مثل را با مفردات و جزئیات ممثل فرداً فرد تشبیه کنند، یعنی کلماتی که در مثل آمده هر یک را جداگانه با کلمات ممثل تشبیه کنند. بنابر تشبیه مفرق تشبیه شده در آیه ۱۹ و ۲۰ دین اسلام و تکالیف آن، به باران شدید، چنانکه زمین را باران احیاء می‌کند همانطور به اسلام دلها زنده می‌شود و شک و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده به رعد و برق صاعقه. و زیان‌ها و عقاب‌های منافقین تشبیه شده به صاعقه آسمانی و حیرت منافقین

تشبیه شده به ظلمات و حیرت مردم مانده در بیابان و همچنین هر یک از مفردات مثل را با ممثل بر حسب ذوق می‌توان تشبیه کرد. و اما تشبیهاتی که در آیه ۱۸ آمده آن است که چون حقائق دین را منافقین توجّه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشان را به مردمی که از گوش و چشم و زبان فاقداند تشبیه کرده و گویا منافقین کر و لال و کورند و از راه خطای خود بر نمی‌گردند. و دیگر اینکه آیات بسیاری در ذمّ منافقین آمده مانند آیه ۱۶۷ سوره آل عمران و آیات ۶۱، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲ و ۱۴۵، سوره نساء. و آیه ۵ سوره انفال و آیات ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۹۷، ۱۰۱ سوره توبه و آیه ۱۱ سوره عنکبوت و آیات ۱، ۱۲، ۶۰، ۲۴، ۴۸ و ۷۳ سوره احزاب و آیه ۶ سوره فتح و آیه ۱۳ حدید و سرتاسر سوره منافقین و آیه ۹ سوره تحریم و غیر اینها هر که خواهد رجوع کند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١١﴾
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنْ
الطَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲].

ترجمه: ای مردم پروردگار خود را که شما و کسان پیش از شما را آفرید بپرستید تا پرهیزگار شوید. آن خدائی که زمین را برایتان گسترده و آسمان را برافراشته و از آسمان آبی فرو فرستاده که به آن میوه‌ها برای رزق شما رویانید، پس برای چنین خدا مانندی قرار ندهید در حالیکه می‌دانید او مانندی ندارد.

نکات: در آیات قبل مردم را به سه قسمت تقسیم کرد و به طور غیبت از ایشان ذکری نمود، در این آیات از غیبت به خطاب منتقل شده که از جهات فصاحت است و تمام را مخاطب نموده، زیرا در این آیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف به خطاب مرحمت‌آمیز بیان شده تا موجب رغبت مکلفین گردد. و دیگر اینکه مخاطب تمام مردم‌اند چه مؤمن و چه کافر، معلوم می‌شود کافر نیز مکلف به فروع و اصول است و بر هر دو مؤاخذه می‌شود. و بعضی گفته‌اند هر جای قرآن خطاب به ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ باشد در مکه نازل شده و خطاب به ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در مدینه نازل گردیده، ولی این بیان مسلم نیست، زیرا همین آیه که خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ دارد از سوره بقره و مدنی است. و دیگر اینکه این آیه دلیل است بر اینکه بندگی فقط برای خدا باید باشد، به دلیل اینکه او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است و شما می‌توانید از این آثار پی به مؤثر ببرید، با دقت نظر در موجودات و تدبیر علمی و نظام حکمیانه خالق خود را بشناسید و اگر چه درک او ذاتاً محال باشد. نظم و تدبیر واحد دلیل بر ناظم و مدبّر واحد است. پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید در این مراحل جایز نیست

و دیگر اینکه از خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ...﴾ استفاده می‌شود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عده مخصوصی از انبیاء و یا اولیاء، پس حدیث «کساء» که در میان شیعه و حدیث «بئر»^(۱) که در میان اهل سنت جعل شده هر دو برخلاف این آیه و سایر آیات قرآن و ساختگی است. و جمله ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ اشاره است به دانش فطری که هر کس به دانش فطری می‌داند مخلوق خالقی دارد و نظم و تدبیر علمی ناظمی می‌خواهد و ممکن است اشاره باشد به دانش اکتسابی که مردم می‌دیدند بتان ایشان خالق نظام جهان نیستند و مع ذلک آنها را برای خدا مانند قرار می‌دادند.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾﴾

[البقرة: ۲۳-۲۴].

ترجمه: و اگر شما از آنچه ما بر بنده خود نازل کردیم در شکید پس سوره‌ای به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید (برای گواهی دادن به تساوی آنچه آورید با قرآن) اگر راست می‌گوئید (۲۳) پس اگر این کار را نکردید و نخواهید کرد، پس بترسید از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است در حالیکه برای کافران مهیا شده (۲۴)

نکات: پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی و عبادی شده، اکنون در این آیات اثبات نبوت شده با دلیل و این دلیل است بر جواز استدلال عقلی در عقاید.

۱- با اینکه مؤلف رحمته منظور از حدیث «بئر» را ذکر نکرده است اما چه بسا منظور وی حدیث «بئر رومه» چاه رومه باشد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، عثمان بن عفان رضی الله عنه آنرا خریداری کرد چراکه آب شیرین دیگری جز آن در مدینه نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ، فَيَجْعَلُ فِيهَا دَلْوَهُ مَعَ دَلَاءِ الْمُسْلِمِينَ يَحْتَرِ لَهُ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ؟» «چه کسی چاه رومه را می‌خرد و سهم خود در آنرا همچون سهم مسلمانان از آن قرار می‌دهد (آنرا در اختیار مسلمانان قرار می‌دهد) و در عوض چیزی بهتر از آن در بهشت پاداش او باشد؟» پس عثمان رضی الله عنه آنرا از اصل سرمایه‌اش خرید و وقف مسلمانان کرد. این حدیث را ترمذی در سنن، نسائی در سنن صغری و کبری، امام احمد در مسند، ابن خزیمه در صحیحش، دارقطنی در سنن و ... روایت کرده‌اند. و ترمذی و آلبانی آنرا حسن دانسته‌اند. و آلبانی برخی از طرق آنرا صحیح دانسته است. و بخاری در صحیحش آنرا با این لفظ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ...» روایت کرده است. و این روایت با الفاظ و اسانید و طرق مختلف صحیح و حسن روایت شده است. بنابراین حدیث صحیح و ثابت است و جعلی و ساختگی نیست. [مصحح]

در این آیات استدلال شده بر صدق نبوت محمد ﷺ به نزول و اعجاز قرآن که سند شریعت و معجزه باقیه است که هیچ بشری نمی‌تواند سوره‌ای به مانند آن بیاورد و این کلام را محمد ﷺ با کمال اطمینان و شهامت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره‌ای نخواهد آورد. چون تا به حال کسی نتوانسته سوره‌ای به مانند آن بیاورد پس صدق نبوت او بر عَقْلًا مسلم می‌گردد.

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾﴾

ترجمه: و به آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته نموده‌اند بشارت بده که برای ایشان باغهایی است که از زیر درختان آنها نهرها جاری است، هر زمان که از میوه‌های آن روزی ایشان گردد گویند این همان است که از پیش‌روزی ما شده بود و برای ایشان میوه‌های شبیه به هم (در طعم و لذت و رنگ) آورده شود و مخصوص ایشان است در آن باغها زنان پاکیزه و پاک و ایشان در آنها جاویدانند. (۲۵)

نکات: پس از ذکر توحید و نبوت، به ایمان آوردگان مژده سعادت و نعمتهای بی‌حد داده شده. و از جمله ﴿أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾ معلوم می‌شود که میوه‌های بهشت در لذت و خوشی شبیه به یکدیگرند و شبیه به میوه‌های دنیا می‌باشند در کیفیت و صورت. و جمله ازواج مطهره دلالت می‌کند که همسرهای بهشتی چرک و آلودگی به حیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفٰلْسِقِينَ ﴿۲۶﴾﴾

ترجمه: محققا خدا شرم ندارد از اینکه برای قدرت خود مثلی بزند به پشه و بالاتر از آن، پس آنان که ایمان دارند حَقَانِيَّتِ آن را می‌دانند که از طرف پروردگارشان آمده، و اما کَفَّار می‌گویند خدا با این مَثَل چه می‌خواهد، به این مثل بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند در صورتی که با این مثل فقط فاسقان را گمراه می‌کند. (۲۶)

نکات: چون در آیه قبل وعده بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرت است، لذا در این آیه برای اثبات قدرت به خلقت پشه و بزرگتر از پشه مثل زده، که در خلقت پشه تمام قوای ظاهری از باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، شامه و قوای دیگری را ایجاد کرده و آنچه یک حیوان بزرگ دارد از سر و پیکر،

رگ و پوست پی و اعضا، جوارح و احشاء و امعاء همه را دارا است، به اضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهایی دارد برای فرار از خطر و نیروی حسّاسی به او عطا شده که از هر طرف خطری آید درک می‌کند، حواس او بسیار تیز و دارای تمیز است. خدایی که مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجاد می‌کند و لوازم زندگی آنها را عطا می‌کند که اگر تمام دانشمندان بشری اجتماع نمایند درک قوا و خصوصیات وجودی آن را نمی‌کنند چنین خالقی قادر است بر وفای به عهد. بعضی از مفسران خرافاتی آمده‌اند از قول امام نقل کرده‌اند که مقصود از پشه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و مقصود از مافوقها حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و ما معتقدیم به این تفاسیر نباید اعتنا کرد، زیرا اولاً این توهین به مقام امام است و ثانیاً کیفیت خلقت محمد و علی علیهما السلام با خلقت سایر افراد بشر فرقی ندارد و قدرت‌نمایی خدا در خلق مؤمن و کافر فرقی ندارد، پس مثل زدن به وجود مؤمن برای کفار لطفی ندارد. عده‌ای که می‌گویند قرآن را نمی‌فهمیم، می‌گویند اگر بعوضه به معنی خودش پشه باشد نمی‌فهمیم، ولی اگر به معنی امام باشد چون امام گفته می‌فهمیم. «إِنَّ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ». به مقدمه ۱۶ همین کتاب مراجعه شود.

﴿الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (۲۷)

ترجمه: آنان که پیمان خدائی را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا امر به وصل آن نموده قطع و در زمین فساد می‌کنند، ایشان خود زیان‌کارند. (۲۷)

نکات: چون در آیه سابق ذکری از فاسقین شد در این آیه صفات ایشان را ذکر کرده: اول آنکه پیمان الهی را می‌شکنند، پیمان الهی همان پیمان فطری و عقلی است که خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج، بندگی و اطاعت نسبت به خالق گواهی می‌دهد و آن را فاسقین نقض کرده‌اند و یا پیمانی است که خدا در کتب وحی به توسط انبیاء از امتها گرفته که او را اطاعت کنند و یا پیمانی است که خدا از علمای اهل کتاب و علمای اسلام گرفته که حقائق کتب آسمانی را بر مردم بیان کنند و ایشان به آن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و به جای آن خرافات را تصویب کردند. و مقصود از قطع آنچه خدا امر به وصل نموده، این است که با دوستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند و مثلاً موظف بودند به تمام کتب انبیاء ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه نکنند، اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب نموده و ایمان به بعض آورده و به بعض دیگر کافر شدند، مثلاً مأمور شدند با والدین حقیقی و یا با رسول خدا صلی الله علیه و آله صلّه کنند و ایشان قطع نمودند و مقصود از «فساد فی الأرض» ضرر زدن به دیگران

و راهزنی و یا ترسانیدن مردم، جنگ و جدال، دعوت به کفر و نفاق و حبس و فسق و فجور است که تماماً «فساد فی الأرض» است.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمَوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

[البقرة: ۲۸].

ترجمه: چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آنکه شما بی‌جان بودید خدا شما را زنده نمود

سپس شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند سپس به سوی او برگشت داده خواهید شد. (۲۸)

نکات: پس از ذکر صفات کفار و فساق، در این آیه ایشان را سرزنش می‌کند که با ملاحظه قدرت

خدا چگونه به او کافر و یا عاصی می‌شوید و در اینجا برای سیر انسان دو موت و دو حیات ذکر کرده:

موت و حیات اول را به صورت ماضی آورده یعنی موت و حیاتی به شما داده که از حالت جمادی خارج

و به حیات دنیوی نائل شده‌اید و موت و حیات دیگر در مستقبل به شما عطا خواهد شد و آن مردن به

اجل دنیوی و حیات اخروی است و اما اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر، در این آیه مسکوت و

بلکه منفی است، ولی از آیه ۵۶ سوره دخان: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ عدم

حیات و موت در قبر استفاده می‌شود و همچنین از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مؤمنون^(۱)،^(۲)

۱- منظور ایشان این آیه است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿٢٩﴾

[المؤمنون: ۱۵-۱۶]. «سپس شما بعد از این محققاً می‌میرید. سپس محققاً شما روز قیامت مبعوث می‌شوید».

۲- عقیده و باور اهل سنت و جماعت بر مبنای ایمان به الله و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز قیامت و

خیر و شر تقدیر می‌باشد. و قبر، از حقایق و غیبیات مربوط به رکن ایمان به آخرت می‌باشد. بنابراین هرکس که به الله

ایمان دارد باید به حقیقت قبر و آنچه در آن از عذاب و نعمت رخ می‌دهد، ایمان داشته باشد. قرآن کریم حقیقت

عذاب قبر و نعمت آنرا - همانگونه که در سنت نبوی آمده- اثبات نموده است، بدون اینکه میان قرآن و سنت در این

زمینه اختلاف یا تعارضی وجود داشته باشد. چنانکه آیات زیادی در این زمینه وارد شده است و مفسران بیان کرده و

توضیح داده‌اند که این آیات عذاب قبر را اثبات کرده و بر آن تاکید دارند؛ از جمله آن آیات:

* ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

عَذَابَ آلِهَتِهِمْ يَوْمَ تَكْفُرُونَ ﴿٩٣﴾ [الأنعام: ۹۳] «و اگر

بینی ستمگران را در شدائد مرگ و فرشتگان دست‌های خود را گشوده‌اند که: بیرون کنید جان‌های خود را، امروز به

عذاب خواری جزاء داده می‌شوید به سبب آنچه بر خدا به ناحق می‌گفتید و از آیات او سرکشی و تکبر می‌کردید». و

این کلماتی است که به هنگام مرگ به ستمگران گفته می‌شود. و فرشتگان - که صادق و راستگویند - خبر داده‌اند که

ستمگران در این هنگام به عذاب خوار کننده گرفتار می‌آیند. و اگر این عذاب مربوط زمان نابود شدن دنیا باشد دیگر

صحیح نیست بگوید: ﴿الْيَوْمَ نُجْزَوْنَ﴾: «امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید». و این خود بیانگر آن است که منظور عذاب قبر می‌باشد.

* ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اللَّفْطِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقتند و بعضی از اهل مدینه بر نفاق خورده‌اند؛ تو نمیدانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، بزودی دو مرتبه ایشان را عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد». مفسران در قدیم و جدید در تفسیر این آیه اتفاق نظر دارند که عذاب اول در دنیا است با اجرای حدود یا گرسنگی؛ و عذاب دوم همان عذاب قبر است. چنانکه امام طبری رحمته در تفسیر این آیه آثار و روایاتی را ذکر می‌کند. از جمله اینکه: ﴿سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ﴾ خداوند متعال می‌فرماید: آن منافقان را دوبار عذاب می‌کنیم یک بار در دنیا و بار دیگر در قبر». [تفسیر الطبري (۱/ ۴۴۱)]

* ﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الضَّالِّينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [إبراهيم: ۲۷] «خدا آنان را که ایمان آورده‌اند ثابت می‌دارد به سبب قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت و ستمگران را به گمراهی می‌گذارد و خدا آنچه بخواهد می‌کند». امام طبری رحمته با سندش از براء بن عازب در تفسیر این آیه روایت نموده که می‌گوید: «تثبیت در حیات زمانی است که دو فرشته در قبر نزد وی می‌آیند و به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ پس می‌گوید: پروردگار من الله است. سپس می‌گویند: دین تو چیست؟ می‌گوید: دین من اسلام است. پس به او می‌گویند: پیامبرت کیست؟ می‌گوید: پیامبر من محمد صلی الله علیه و آله است. و این است آن تثبیت در زندگی دنیا».

* ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [السجدة: ۲۱] «و البته عذاب نزدیک‌تر را زودتر از عذاب بزرگ به آنان می‌چشانیم شاید باز گردند». علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمته می‌گوید: «این آیه از دلایل اثبات عذاب قبر می‌باشد و دلالت آن آشکار است. زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ﴾ یعنی: «بخش و جزئی از عذاب؛ و قطعاً پاره‌ای از عذاب نزدیک‌تر و کمتر را در این جهان به آنها می‌چشانیم»؛ و این دلالت می‌نماید که قبل از عذاب بزرگ‌تر که دوزخ است عذابی نزدیک‌تر و کمتر وجود دارد». [تفسیر السعدی (۱/ ۶۵۶)].

* ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶] «آن عذاب آتشی است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز پیا گردد (امر شود) داخل کنید پیروان فرعون را به سخت‌ترین عذاب». این آیه از بزرگ‌ترین دلایل عذاب قبر و نعمت آن می‌باشد. مجاهد و عکرمه و مقاتل و محمد بن کعب همگی می‌گویند: این آیه بر عذاب قبر در این دنیا دلالت دارد؛ آیا نمی‌بینی که در مورد عذاب آخرت می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ «و روزی که

رستاخیز بپا گردد (امر شود) داخل کنید پیروان فرعون را به سخت‌ترین عذاب». [تفسیر القرطبی (۳۱۸/۱۵) - (۳۱۹)].

* ﴿مِمَّا حَطَبْتَهُمْ أَغْرُقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا﴾ [نوح: ۲۵] «از خطا و گناهان‌شان غرق شدند و داخل آتش گردیدند». «فاء» در زبان عربی بر ترتیب و تعقیب دلالت دارد یا اینکه به سرعت دلالت می‌کند. از این رو وارد شدن به آتش چنانکه در آیه آمده است بلافاصله بعد از غرق شدن می‌باشد و این در برزخ خواهد بود نه در روز قیامت.

* ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۴] «و به آنانکه در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگوئید بلکه ایشان زنده‌اند و لیکن شما درک نمی‌کنید». و اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّوْنَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹] «و البته گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

این دو آیه به روشنی دلالت دارد که شهدا از زندگی برزخی در قبرهای‌شان برخوردارند اما این زندگی برزخی تنها مخصوص شهدا نیست چرا که امام طبری رحمته الله علیه روایت می‌کند که: اگر کسی به ما بگوید: این آیه: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ﴾ مخصوص کسانی است که در راه خدا کشته شده‌اند و دیگران را شامل نمی‌شود؛ (پاسخ آن از این قرار است:) اخبار وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیانگر توصیف حال مومنان و کافران بعد از وفات-شان می‌باشد. چنانکه رسول خدا خبر دادند که چون مومنان بمیرند درهایی از قبرشان به روی بهشت باز می‌شود که از آنها بوی بهشت را استشمام می‌کنند و از خداوند می‌خواهد که هر چه زودتر روز قیامت فرارسد تا اینکه به منازل خود در بهشت دست یابند و نیز می‌خواهند که آنها و فرزندان و خویشاوندان‌شان را در بهشت گردهم آورد. و در مقابل از کافران نیز خبر می‌دهد که از قبرهای‌شان درهایی به سوی دوزخ باز می‌شود که به آن نگاه می‌کنند و از بوی بد و متعفن آن به مشام آنها می‌رسد و تا برپایی قیامت بر ایشان مسلط می‌گردد و در آن خوار و زبون می‌گردند. و از خداوند می‌خواهند که قیامت را به تاخیر اندازد تا اینکه از جایگاهی که خداوند برای آنها آماده کرده دور شوند. و روایات از این قبیل بسیار است. و چون اخبار وارد شده از رسول خدا در این زمینه فراوان می‌باشد پس چه کسی آنکه در راه خدا کشته شده را از سایر بشر در این زمینه جدا می‌کند؟ درحالی‌که سایر مومنان و کفار در برزخ زنده‌اند. اما کفار با زندگی سخت عذاب می‌شوند و مومنان به راحتی و آسایش و نسیم بهشت در نعمت به سر می‌برند». [تفسیر الطبری (۲۱۶/۳)].

طبری با سندش از ابن عباس در تفسیر آیه ۲۸ سوره بقره روایت می‌کند که گفت: «قبل از اینکه خداوند شما را خلق کند، خاک بودید. و در واقع مرده بودید. سپس شما را زنده کرد و آفرید. سپس شما را میراند و به قبور بازگشتید. و این مردنی دوباره می‌باشد. سپس شما را در روز قیامت مبعوث خواهد کرد و این زنده کردنی دیگر می‌باشد. لذا دوبار زنده شدن و دوبار مردن خواهد بود». [تفسیر الطبری (۴۱۹/۱)].

اما در سنت نبوی نیز احادیث قبر - عذاب و نعمت آن - احادیثی صحیح و زیاد می‌باشند، که مجالی برای ذکر آنها در اینجا نیست. چنانکه به حد تواتر رسیده‌اند. ابن ابی العز در شرح عقیده طحاویه می‌گوید: «اخبار و روایات

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۹].

ترجمه: او آن خدایی است که برای شما آنچه در زمین است خلق نمود، سپس به آسمان پرداخت و آنرا به هفت آسمان کامل و معتدل نمود و او به هر چیزی دانا است. (۲۹)

از رسول خدا ﷺ در مورد عذاب قبر و نعمت آن و سوال دو فرشته متواتر هستند بنابراین اعتقاد ثبوت آنها و ایمان به آنها واجب است. و در مورد کیفیت آنها سخنی گفته نمی‌شود. چراکه عقل به کیفیت و چگونگی آن پی نمی‌برد چراکه پیوندی میان آن و این نیست... بدان که عذاب قبر و عذاب برزخ حق است. پس هرکس در حالی بمیرد که مستحق عذاب باشد بدان گرفتار خواهد آمد چه در قبر دفن شود یا نه؛ حیوانات درنده او را بخورند یا اینکه چنان بسوزد که خاکستر شود و در هوا پراکنده گردد. یا اینکه اعدام شود یا در دریا غرق شود. در هر صورت چون مستحق عذاب باشد چنانکه دفن شده در قبر عذاب را می‌چشد، عذاب نیز به جسم و روح وی می‌رسد. و نیز چنانکه دفن شده نشانده می‌شود و استخوان‌های سینه‌اش در هم فرو می‌رود و... این موارد برای او هم خواهد بود. بنابراین واجب است که مراد رسول خدا ﷺ بدون افراط و تفریط فهمیده شود». [شرح العقیة الطحاویة ص ۳۲۴ - ۳۲۵].

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که عذاب و نعمت قبر در مورد روح و جسم هر دو باهم می‌باشد چنانکه روح جدا از بدن در نعمت و عذاب خواهد بود و متصل به بدن نیز عذاب خواهد شد. از این رو نعمت و عذاب در روح و جسم با هم خواهد بود. چنانکه برای روح جدای از جسم چنین می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بدان که مذهب سلف و ائمه آن این است که: چون انسان بمیرد در نعمت یا عذاب خواهد بود و این نعمت و عذاب برای روح و جسم وی می‌باشد. و روح پس از جدا شدن از بدن در نعمت یا عذاب خواهد بود. و گاهی به بدن متصل می‌شود و بدن همراه روح در عذاب یا نعمت شریک می‌باشد». [مجموع الفتاوی (۴/ ۲۸۴)].

زندگی در قبر و نعمت یا عذاب آن با زندگی دنیا و آخرت متفاوت است؛ حیات در آنجا حیاتی برزخی است که عقل توانایی درک آنرا ندارد و این امکان برای عقل میسر نیست که به کیفیت و چگونگی آن دست یابد. بلکه ایمان به این حیات برزخی متوقف به نصوص وارد در این زمینه می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِن رَّزَائِمِ بَرَزَخٍ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰] «و از جلو ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». و باید دانست که در حیات برزخی هر چند درجات و نعمت‌های انسان زیاد باشد اما نمی‌تواند به دیگران سودی برساند بلکه نیازمند دعای مغفرت و آموزش و رفع درجات از سوی زندگان می‌باشد. ابن حجر رحمته می‌گوید: «منظور از زندگی در قبر، برای سوال شدن است نه حیاتی چون زندگی که انسان در دنیا دارد و روح در جسم جاری است و وابسته به تدبیر و تصرف آن؛ و حیاتی نیست که در آن انسان به همان اموری نیاز داشته باشد که زندگان نیاز دارند. بلکه حیاتی است برای امتحانی که در احادیث صحیح وارد شده است و در واقع بازگشت عارضی حیات می‌باشد...» [فتح الباری

نکات: خدا برای قدرت‌نمایی، نعمت وجود آسمانها و زمین را تذکر داده و از جمله ﴿خَلَقَ لَكُمْ﴾ استفاده می‌شود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای عده‌ای از مقربین و دلالت دارد که آنچه در زمین می‌باشد برای بشر مباح است، مگر آنچه به خصوصه نهی شده باشد و قاعده اباحه اشیاء را از همین آیه استخراج کرده‌اند به نام «أصالة الإباحة». و جمله ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ دلالت ندارد بر اینکه خلقت آسمانها پس از زمین بوده، زیرا اولاً این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آن است به هفت طبقه. و ثانیاً در این موارد می‌توان گفت ﴿ثُمَّ﴾ برای تراخی نیست، بلکه برای شماره کردن نعمت‌ها است، از جمله ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ استفاده می‌شود دوام و احاطه علم خدا بر تمام جزئیات و این مخالف عقاید فلاسفه است که خدا را عالم به کلیات می‌دانند زیرا صفت مشبهه دلالت بر مبالغه و دوام دارد و هر جزئی از جزئیات مشمول شیء است.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰٓؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يٰٓأٰدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّآ أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [البقرة: ۳۰-۳۳].

ترجمه: و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، گفتند: آیا کسی را که در آن فساد کند و خون بریزد قرار می‌دهی، و حال آنکه ما تو را تسبیح می‌کنیم و به ستایشت مفتخریم و تو را تقدیس می‌نمائیم، خدا فرمود من چیزی را می‌دانم که نمی‌دانید (۳۰) و آموخت به آدم تمام آن نامها را، سپس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و فرمود مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راست می‌گوئید (۳۱) گفتند: تو منزه‌ای برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای تو خود دانای حکیمی (۳۲) گفت: ای آدم ایشان را به نامهای آنان خبر ده، پس چون ایشان را به نامهای آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید می‌دانم. (۳۳)

نکات: الف و لام ﴿الْمَلٰٓئِكَةِ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملائکه معینی بوده‌اند و لفظ کل و بعض ذکر نشده، پس قضیه مجمله و در حکم قضیه جزئی می‌باشد. پس مخاطبی بعضی از ملائکه بوده‌اند و اگر

جای دیگر گفته شده: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ مقصود از کل همان ملائکه مخاطبین است نه تمام ملائکه کروییین، پس مخاطب به سجده بعضی از فرشتگان بوده‌اند و شرافت حضرت بر همان بعض ثابت می‌گردد نه بر تمام.

و از جمله: ﴿جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ چند مطلب استفاده می‌شود: اول، خلیفه با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم گردد مُسْتَخْلَفٌ عَنْهُ کیست و اگر خلیفتی و یا خلیفه الله می‌فرمود و یا خلیفه السَّابِقین می‌فرمود معلوم می‌شد خلیفه خدا است و یا خلیفه سابقین. اگر بگوییم خلیفه خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جا دارد و نه مکان تا کسی به جای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست کسی احراز کند و لذا باید گفت مقصود همان است که ملائکه مخاطبین فهمیدند که آدم باید خلیفه سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی می‌کردند از طائفه جن و یا انسان و یا آدمهای دیگری که بوده و از بین رفتند و لذا گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ...﴾ و اگر جانشینی خدا بود که مفسد و سفاک نبود. و از سؤال ملائکه و جواب خدا معلوم می‌شود مقصود از خلیفه، فقط تنها آدم نبوده، بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد و خونریزی می‌کنند و اگر مقصود خود آدم بود او که مفسد و سفاک نبود و خدا در جواب می‌فرمود: ﴿لَا يُفْسِدُ وَلَا يَسْفِكُ﴾، بلکه خدا حدس ملائکه را تصدیق کرد، ولی فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، یعنی با اینکه خلیفه مفسد و سفاک است من در خلق او مصلحتی می‌بینم که شما نمی‌دانید و از آیات بعد معلوم می‌شود شرافت علم. و دیگر شرافت آدم بر سایر موجودات به علم است. و از تعلیم خدا به آدم آن اسماء را، سرّ خلقت و حکمت آن را بیان فرموده است. و اسمائی که تعلم آدم شد چه اسمائی بوده؟ بعضی گفته‌اند: اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی، چه نباتی، چه حیوانی و چه ملکی و بعضی گفته‌اند: اسماء الله بوده، ولی چون اسمانهم و یا اسماء هؤلاء آمده می‌توان گفت اسماء عُقلا از انبیاء و متّقیین بوده، زیرا ضمیر ﴿هَمْ﴾ و یا اسم اشاره ﴿هَؤُلَاءِ﴾ نه به خدا برمی‌گردد و نه به موجودات غیر ذوی العقول، پس مقصود شاید اسماء اصناف ملک و جن و بشر بوده و اگر گفته شود ضمیر عقلاء به عنوان تغلیب آمده سایر موجودات را نیز شامل است. بنابراین ظاهر آن است که بگوییم چون ملائکه قوای غصیبیه و شهویّه آدم را ملاحظه کردند او را مفسد و سفاک دیدند، اما خدا در تسویه این صفات مصلحتی دیده که تراحم این صفات با صفات حسنه موجب تکامل است، مثلاً تا تراحم صفات عقلیه با صفات شهویّه نباشد، رشد و صفاتی از قبیل عفت پیدا نمی‌شود و بشرهایی مانند ابراهیم، اسماعیل و یحیی به کمال نمی‌رسند، پس مرجع ضمیر ﴿هَمْ﴾ در ﴿أَسْمَائِهِمْ﴾ و ﴿هَؤُلَاءِ﴾ در ﴿أَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ که ملائکه نمی‌شناختند

همان انبیاء و متقینی مانند شهدا و صدیقین می‌باشد و حضرت آدم همچون نماینده‌ای از بشرها، ملائکه را با خبر کرد. اگر بگوییم چگونه ملائکه اسماء را نمی‌دانستند و اگر نمی‌دانستند چگونه پس از اخبار آدم فهمیدند که او راست می‌گوید و پذیرفتند؟ ممکن است جواب گوئیم چنانکه ذکر شد اینان یک صنف از ملائکه بودند و علمی به اسماء و خصوصیات آن نداشتند و چون حضرت آدم خبر داد یا ملائکه دیگری بودند که گواه صدق او بودند و یا ملائکه از قرآن فهمیدند که او راست می‌گوید.

در اینجا ملائکه گفتند: ﴿نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ فرق بین تسبیح و تقدیس این است که تسبیح تنزیه از نقائص ذاتی، ولی تقدیس از قبايح افعالی است. و دیگر اینکه مقصود ملائکه از جمله: ﴿أَتَجْعَلُ...﴾ اعتراض بر افعال خدا نبود زیرا ایشان حق را تقدیس می‌کردند، بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود. و مقصود از جمله: ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ اثبات کذب نبود، بلکه مقصود اقرار به عجز و جهل بود و لذا گفتند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾. و جمله ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ دلالت دارد که ملائکه چیزی را بدون تعلیم و تعلم نمی‌دانستند پس آنانکه مدعی تصفیة باطن شده و گویند به ریاضت^(۱) و تصفیة می‌توان علم لدنی پیدا کرد و یا به مجهولاتی پی برد و یا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبادت و عصمت چیزی جز به تعلم نداشتند. حتی مدعیان تصفیة حدیثی جعل کرده که: «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»، و این حدیث مدرکی ندارد. و جمله: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبًا...﴾ دلالت دارد که احدی از مخلوق حتی ملائکه به غیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیر خود آگهی ندارند. و جمله ﴿وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ اشاره به علم حق تعالی است به عاقبت اهل کفر و ایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن و مذنبی مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهد شد، پس باید هر کسی از عاقبت کار خود خائف باشد و به عبادت خود مغرور نگردد و به رحمت حق امیدوار باشد.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ

[البقرة: ۳۴].

الْكَافِرِينَ ﴿۲۳﴾

ترجمه: و چون به ملائکه گفتیم برای آدم فروتن باشید، پس فروتنی کردند جز ابلیس که او خودداری و تکبر کرد و از کافرین بود. (۳۴)

۱- منظور از ریاضت: تمرین روحی و معنوی همچون پوشیدن جامه وصله‌دار و زهد و خلوت و ذکر پیوسته و تامل در آن و اموری از این قبیل می‌باشد.

تکات: امر ﴿أَسْجُدُوا﴾ خطاب است به همان فرشتگان سابق الذکر، نه به تمام ملائکه. اگر بگوییم سجده برای تعظیم، عبادت است و برای غیر خدا جائز نیست، جواب گوئیم سجده در عرف متشرّعه، گذاشتن پیشانی بر زمین است، ولی در لغت به معنی فروتنی و نهایت کرنش است و اگر کسی به امر خدا برای کسی فروتنی کند، اشکالی ندارد و این شرک در عبادت نیست. و فرشته پیشانی ندارد تا به عنوان عبادت بر زمین گذارد، پس سجده در اینجا مانند سجده در آیه ﴿وَالتَّجْمُ وَالشَّجْرُ یَسْجُدَانِ﴾ [الرحمن: ۶] می‌باشد^(۱) که مقصود سجده انسانی و عبادت نیست، پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده‌اند که چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیر او سجده کند و از کمال معرفت او بود به مقام حق تعالی، اینها بر خلاف قول خدا بافته‌اند، زیرا خدا فرموده: ﴿وَأَسْتَکْبِرَ وَكَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ﴾ و نفرموده «کان عارفاً من العاشقین!» و سجده نکردن او از تکبر بود که گفت: ﴿خَلَقْتَنی مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ﴾^(۲) و مقصود او این بود که آتش فروغی دارد که خاک ندارد و خود را برتر از آدم می‌دید زیرا نظر او به بدن خاکی آدم بود و متوجّه جان آدم و روح او نبود که از عالم قدس و منسوب به حضرت پروردگار می‌باشد، چنانکه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطان را سلطان العارفين گفته‌اند می‌گوید:

جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست
بر زند از بهر خدمت او میان
سجده کردند و نگفتند از سبب
گفت ناید سجده آدم ز من
او ز خاک پست و من از آذم
او ز خاک و خاک ظلمانی بود
ای تفو بر او و چشم کور وی
دود و دوده زاده آتشش بسود
دیدى از آدم همه اشراق و نور
زاده قدس است و پرورده حق است

بنده آن باشد که بند خویش نیست
گر بگوید چاکر این باش و آن
همچون آن روحانیان کز امر رب
زان میان شیطان که خاکش بردهن
من از آن خاکی نسب بالاترم
من ز نار نورانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور وی
نی از آتش هر چه زاید خوش بود
گر نبودى دیده آن کور کور
جان آن دیدى که نور مطلق است

۱- معنای سجده در این آیه تسلیم بودن هر موجودی در برابر خداوند و فرمانبرداری او از اراده و خضوع مطلق وی در برابر ذات باری می‌باشد.

۲- «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای» [الأعراف: ۱۲ و ص: ۷۶].

نکته دیگر، با اینکه شیطان ایمان به خدا داشت و سالها او را عبادت می‌کرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را از کافرین خواند پس عصیان او از غفلت بود. بدان که اختلاف است در اینکه ملک افضل است یا بشر، از بسیاری از آیات استفاده می‌شود افضلیت ملک که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾﴾

ترجمه: «و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن باش، و بخورید از میوه‌ها و طعام‌های آن به خوشی و فراوانی آنچه بخواهید، و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید». (۳۵)

نکات: از آیه ۲۸ تا ۳۸ نازل شده برای تذکر نعمتهای الهی؛ یعنی ای بنی آدم فکر کن متذکر باش خالقت تو را خلیفه در زمین نمود و به فرشتگان امر کرد در پیشگاه تو فروتن باشند و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود و دیگر اینکه خدا نفرمود بهشت را به شما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در زمین و آبادی آن خلق کرد که او را به زحمت و امتحان مبتلا کند و تحصیل کمال نماید.

در این آیات متذکر نشده از چگونگی خلقت حوّا، بعضی استدلال کرده به آیه اول سوره نساء به جمله: ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ که حوّا از آدم خلق شده و بعضی از بدن او بوده طبق روایاتی. ولی جمله ﴿خَلَقَ مِنْهَا﴾ دلیل نمی‌شود، زیرا همین تعبیر برای همه افراد بشر آمده و خدا فرموده:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾^(۱)

[الروم: ۲۱].

و مسلّم است که همسر هر کسی از بدن او خلق نشده، بنابر این قرآن از خلقت حوّا ساکت است و باید گفت: «أُسْكُنُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ».

و دیگر اینکه خدا به نهی تحریمی فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾، «نزدیک آن درخت نروید» و معین نکرده آن درخت چه بود، و بر ما لازم نیست تعیین آن.

اگر کسی بگوید حضرت آدم و حوّا عصیان کردند و از آن درخت چشیدند و خدا به ایشان فرمود: ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، و بعد هم حضرت آدم در توبه خود اقرار کرد به ظلم خود و گفت: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾، پس آدم علیه السلام معصوم نبود؟ جواب این است که: آری، حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوت معصوم نبوده و اما پس از نبوت چه طور؟ می‌گوییم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد.

۱- «و از آیات و نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید».

﴿فَأَرْزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾﴾

ترجمه: پس شیطان ایشان را به لغزش افکند و از جا و یا مقام قربی که داشتند بیرونشان نمود، و گفتیم فرود آید که برخی از شما دشمن برخی دیگر است و برای شما در زمین تا قیامت جای قرار و بهره‌ای است (۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت که سبب پذیرش توبه او گردید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است (۳۷) گفتیم همه شما از بهشت فرود آئید پس اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد هرکه هدایت مرا پیروی کند برای آنان نه خوفی و نه غصه‌ای باشد (۳۸) و آنان که کافر شوند و به آیات ما تکذیب کنند ایشان سزاوار آتش و در آن بمانند. (۳۹)

نکات: مقصود از جمله: ﴿فَأَخْرَجَهُمَا...﴾ ممکن است اخراج از بهشت باشد و یا از مقام قرب و مقصود از هبوط فرود آمدن از بهشت است و یا فرود آمدن از مقام قرب و مخاطب «أَهْبِطُوا...» آدم و ذریه او و حوا و شیطان با ذریه او که با یکدیگر عداوت می‌ورزند. و اما کلماتی که حضرت آدم از خدا دریافت همان کلماتی است که در سوره اعراف آیه ۲۳ آمده:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾﴾ [الاعراف: ۲۳].

و اما مخاطب در جمله: ﴿فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ...﴾ بنی‌آدم‌اند و این در زمان بعثت حضرت آدم نسبت به اولاد او بوده، نه اینکه در زمان پیغمبر اسلام باشد، ولی برخی از مردم بی‌خبر خیال کرده‌اند که این خطاب به امت پیغمبر اسلام شده که اگر پس از او پیغمبری باشد بپذیرند و اگر چه صرف ادعا باشد. و مقصود از جمله: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...﴾ این است که هر کس به اختیار خود هدایت الهی را بپذیرد خوفی از عذاب ندارد و شقی نخواهد شد.

﴿يَبْنَئِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا
 الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾
 ۵۰. أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾
 وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ
 مُلِقُوا رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾ [البقرة: ۴۰-۴۶].

ترجمه: ای فرزندان اسرائیل، (اسرائیل حضرت یعقوب است) به یاد آرید نعمتم را که به شما عطا کردم، و به پیمان من وفا کنید من به پیمان شما وفا می‌کنم، و از من بترسید (۴۰) و به آنچه نازل کرده‌ام در حالیکه تورات شما را تصدیق می‌کند ایمان آورید، و اولین کافر به آن مباشید، و آیات مرا به بهای اندکی نفروشید، و فقط از قهر من بپرهیزید (۴۱) و حق را به باطل مشتبه مسازید و حق را کتمان نکنید و حال آنکه می‌دانید (۴۲) و نماز را به پا دارید و زکات بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید (۴۳) آیا شما مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌نمایید در حالی که شما کتاب خدا را می‌خوانید آیا عقل خود را به کار نینداخته‌اید (۴۴) و به وسیله صبر و نماز از خدا یاری جوئید و محققاً آن بزرگ است مگر بر فروتنان (۴۵) فروتنانی که گمان ملاقات پروردگار خود را دارند و معتقدند که به او رجوع خواهند نمود. (۴۶)

نکات: حق تعالی نعمت بی‌شماری به اولاد یعقوب عنایت کرد، از آن جمله پیمبرانی از میان آنان برانگیخت و ایشان را ملک و سلطنت بخشید و از شرّ ستمگران نجاتشان داد و برای ایشان منّ، سلوی و مائده فرستاد و دریا را برای آنان شکافت و کتاب‌های آسمانی به آنان داد. چون این آیات در مدینه نازل شده و در آنجا یهودیان و بنی اسرائیل زیاد بودند خدا اولاً نعمت‌های عمومی را در آیات قبل بر ایشان شمرد، سپس نعمت‌های خصوص بنی اسرائیل را، تا به آن متوجه شوند و برای شکر آن ایمان آورند و لااقل از فساد و ضدّیت دست بردارند. و یهودیان زمان رسول خدا ﷺ چون به آن نعمت افتخار می‌کردند و انبیاء بنی اسرائیل را از خود می‌دانستند لذا خدا ایشان را مخاطب نموده و بر ایشان منّت نهاده و از ایشان وفای به عهد را می‌طلبد. و از جمله عهد و پیمان‌های تورات این بود که اگر خاتم الانبیاء آمد به او ایمان آورند و لذا یهودیان زمان رسول خدا ﷺ مسؤولند که چرا پیش قدم در ایمان نشدند بلکه به عناد پرداخته و اول کافر به آن شدند. و اما عهد و کلماتی که در تورات و انجیل راجع به محمد ﷺ می‌باشد، پس توصیه می‌شود که به سفر پیدایش تورات باب ۱۷ شماره ۲۰ و به سفر تثنیه باب ۳۳ و باب ۱۸ شماره ۱۷ مراجعه شود و در انجیل یوحنا باب ۱۴ و باب ۱۵ شماره ۲۶ و به انجیل برنابا به

کتاب اعمال رسولان باب ۱۳ شماره ۱ تا ۴ و شماره ۴۳ و به فصل ۱۱۲ آیه ۱۳ تا ۱۸ مراجعه گردد. و در جمله: ﴿إِنِّي فَأَرْهَبُونَ﴾ کلمه ایّای مقدّم شده بر ﴿فَأَرْهَبُونَ﴾ و هم بر ﴿فَأَتَّقُونَ﴾ و این دلالت بر حصر دارد، یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او بر حذر باشید. و کلمه ﴿مُصَدِّقًا﴾ حال است برای ماء موصوله در جمله ﴿بِمَا أَنْزَلْتُ﴾. و اگر حال باشد از ضمیر ﴿ءَأْمِنُوا﴾ یعنی اگر شما به تورات و انجیل تصدیق دارید باید به محمد ایمان آورید، زیرا تکذیب او تکذیب تورات و انجیل است از دو جهت: یکی اینکه نشانه‌های نبوت محمد ﷺ در آن دو کتاب ذکر شده و شهادت کتب انبیاء حق است. دوم اینکه قرآن محمد تصدیق کرده تورات را و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق به کتب انبیاء سابق است، به اضافه محمد ﷺ بی سواد است و تورات را نخوانده، پس خبر او و تصدیق او به تورات از وحی است. و ضمیر جمله ﴿أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ ممکن است برگردد به ﴿مَا أَنْزَلَ﴾، که قرآن باشد، یعنی شما یهودیان اولین کافر به قرآن نباشید. اگر کسی بگوید چگونه ایشان اولین کافر به قرآن نباشند در صورتیکه مشرکین قریش اولین کافر به قرآن بودند؟ جواب این است که اولیت، اولیت زمانی نیست، بلکه اولیت رتبی است، یعنی کفر اهل کتاب به قرآن و ضرر آن شدیدتر و بالاتر است. و ممکن است معنی چنین باشد؛ شما یهودیان حاضر نسبت به یهودیان آینده اولین کافر به قرآن نباشید، یعنی یهودیان بعدی اگر به شما اقتدا کنند شما مسؤولید. و ممکن است ضمیر ﴿أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ برگردد به ماء موصوله در جمله: ﴿...مَا مَعَكُمْ...﴾ یعنی اگر ایمان به قرآن نیاورید اولین کافر به تورات می‌باشید، زیرا آیاتی که در وصف محمد ﷺ در تورات آمده، تکذیب کرده‌اید و پس از شما نیز به شما اقتدا خواهند کرد، پس اولین کسی که با علم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شما باید نه اهل مکه.

و جمله: ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ دلالت دارد که عده‌ای از علمای یهود برای حفظ دکان و ریاست خود و برای گرفتن تُحَف، هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیردستان و عوام یهود می‌گرفتند به محمد ایمان نیاوردند، زیرا در صورت ایمان به محمد ﷺ بازارشان کساد می‌شد و لذا آیات الهی را نپذیرفتند در مقابل بهای کم دنیا و حتی آیات تورات را نیز که موجب اسلام عوام ایشان می‌شد به خاطر منافع دنیا عمل نکردند و آن آیات را به عوام ارائه نمی‌دادند، عیناً مانند زمان ما که علماء و رؤسای دینی همشان گرفتن وجوهات است و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان می‌کنند و طبق میل عوام خرافات را ترویج می‌کنند و مسلم است که منافع دنیا نسبت به منافع دین بسیار ناچیز و قلیل است.

حق تعالی پس از آنکه در آیه ۴۱ امر به ایمان و ترک کفر نموده، در آیه بعد فرموده دیگران را گمراه

نسازی و گمراه کردن دیگران به دو طریق است:

اول اینکه در راه حق و دلایل آن ایراد و اشکال تراشی کند و راه شک و شبهه باز کند برای طالبین حق. دوم اینکه راه حق و دلایل آن را کتمان کند و بیان ننماید جمله: ﴿لَا تَلْبِسُوا...﴾ نهی از طریق اول و جمله: ﴿تَكْتُمُوا...﴾ نهی از طریق دوم است، مانند علمای یهود که چنین می‌کردند. و جمله: ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد که قبح اشتباه کاری و یا کتمان برای علما بدتر و بیشتر است، اگر چه برای هر کسی قبیح است، اما برای عالم اظهار حق واجب‌تر است، متأسفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنان که عالم‌اند یا اشکال تراشی می‌کنند و یا کتمان حق و تقلید را برای جهال واجب کرده‌اند تا اینکه مبدا جهال بیدار شوند.

جمله: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ خطاب به یهود است و دلالت دارد که کفار مکلف بر فروع‌اند و بر ترک فروع عقاب می‌شوند. و جمله: ﴿وَأَرْكَعُوا﴾ اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت و ممکن است به معنی فروتنی و خضوع در پیشگاه حق باشد و یا چون بنی اسرائیل در نماز خود رکوع نداشتند حق تعالی ایشان را امر به رکوع نموده.

و چون یهود به سایر مردم می‌گفتند به همین زودی رسولی از جانب خدا مبعوث می‌شود و مردم را ترغیب به ایمان به خدا و رسول می‌کردند، پس چون رسول خدا ﷺ آمد خودشان ایمان نیاوردند و لذا خدا ایشان را مذمت کرده و به نحو تعجب فرموده؛ آیا شما دیگران را امر به نیکی می‌کنید و خود را فراموش نمودید! و این عمل قبیحی است، زیرا آنکه امر به نیکی کند و خود بجا نیورد گویا جمع بین ضدین و نقیضین کرده، با قول مردم را ترغیب و با فعل خود مردم را اعراض داده، با قول خود مردم را از عصیان بازداشته ولی با عمل خود جرأت داده، با قول در دل مردم نفوذ کرده ولی به عمل مردم را تنفر داده، و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْحَيْرَ وَيَنْسِي نَفْسَهُ مَثَلُ الْفَتِيلَةِ تُضِيءُ لِلنَّاسِ وَتُحْرِقُ نَفْسَهُ»^(۱). یعنی: «داستان آنکه به مردم خیر می‌آموزد و خود به آن عمل نمی‌کند داستان چراغی است که برای مردم روشنی می‌دهد و خود را می‌سوزاند.» و در روایتی آمده که عده‌ای از اهل بهشت مشرف می‌شوند بر دوزخ و عده‌ای را در آتش می‌بینند و به ایشان می‌گویند ما به برکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم، آنان گویند عادت ما این بود که امر به خوبی می‌کردیم ولی خودمان به جا نمی‌آوردیم^(۲).

۱- طبرانی از ابو برزة. نگا: جلال الدین سیوطی، الفتح الکبیر فی ضم الزیادة إلى الجامع الصغیر، رقم (۱۱۰۱۹).

۲- بخاری و مسلم از أسامة بن زید. نگا: جلال الدین سیوطی، الفتح الکبیر فی ضم الزیادة إلى الجامع الصغیر، رقم

گفته‌اند عمل یک مرد چنان اثری در هزاران مرد می‌گذارد که گفتار هزار مرد در یک نفر ندارد. و ضمیر «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» ممکن است برگردد به جمیع اوامر و خطاباتى که به بنی اسرائیل شده و ممکن است برگردد به استعانت و ممکن است برگردد به نماز، هر کدام باشد اشکالی ندارد.

و ظنّ در جمله: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ﴾ را برخی به معنی (گمان) و بعضی به معنی «علم» گرفته‌اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان «علم» باشد.

و مقصود از ملاقات رب دیدن نیست، زیرا در عرف می‌گویند فلانی مرگ را ملاقات کرد و یا اگر کوری را اجازه ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت می‌گویند اجازه ملاقات داشته و ملاقات کرده، با اینکه شاه را ندیده، بلکه مقصود ملاقات لطف و عنایت و یا عتاب و سطوت می‌باشد و ربّ از صفات فعل است که همان لطف و رحمت و یا عقاب و سطوت باشد.

﴿يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾
وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾﴾

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمتی را که به شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد آرید (۴۷) و بپرهیزید از روزی که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند. (۴۸)

نکات: خدا خطاب نموده به بنی اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبه شوند. و مقصود از ﴿فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ این است که برای شما پیغمبران فرستادم و سلطنت و تمکّن دادم در میان جهانیان زمان خودتان، یعنی بر موحّدین آن زمان شما را برتری دادم نه بر مردم قبل و بعد، پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی اسرائیل از تمام امم. و دیگر اینکه آیه ۴۸ صراحت دارد که روز قیامت چند چیز نیست:

۱- کسی را به جرم کس دیگر جزا نمی‌دهند.

۲- شفاعت از کسی پذیرفته نگردد.

۳- فدا و عوض نمی‌گیرند.

۴- هیچ کس به یاری کس دیگر توانا نیست.

معلوم می‌شود در قیامت مانند دنیا پارتی‌بازی، رشوه و تملّق نیست و کسی نمی‌تواند رأی خدا را برگرداند و از قوانین جزایی و کیفری که معین شده او را منصرف کند. اگر کسی بگوید پس آیاتی که در اثبات شفاعت آمده چیست؟ گوئیم آیه‌ای در اثبات شفاعت که از طرف خلق باشد، نیامده و شفاعتی

که به تقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد، بلکه در آیات قرآن چنین شفاعتی به طور مطلق نفی شده و از اثبات شفاعت به طور مطلق خبری و اثری نیست و اگر شفاعتی در قرآن اثبات شده، یا برای امور دنیوی اثبات شده، و یا مربوط است به ابلاغ رحمت خدا در آخرت که به وسیله مقربین انجام می‌شود، آن هم برای مؤمنین و کسانی که خدا از دین آنان و از اعمال آنان خوشنود باشد، و اگر معنی شفاعت استغفار باشد، استغفار انبیاء و ملائکه، فقط از برای مؤمنین ممکن است نفع دهد. و اگر روایاتی در اثبات شفاعت طبق دلخواه مردم باشد، تماماً ضعیف السند، مخدوش المتن و از جعلان، کذابان، غالیان و بی‌دینان نقل شده و مثلاً مجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح السند تام الدلالة در آن نیست. اگر چه احادیثی بسیار نیز در نفی شفاعت از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام در مقابل آن احادیث وارد شده که بعضی از آنها ذکر خواهیم نمود. و ان شاء الله در ذیل آیه ۲۵۴ همین سوره معنی شفاعت، صحت و سقم و کیفیت آنها بیان می‌کنیم. به هر حال کسانی که قوانین خدا را معطل گذارند و مردم مسلمان را به معاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت وسیعی بدون قید و بند برای مردم تراشیدند و مردم را خسر الدنیا والاخره کردند. آیا قوانین الهی که فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۸﴾﴾^(۱) [زلزال: ۷-۸].

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾﴾^(۲) [الطور: ۲۱].

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾﴾^(۳) [المدثر: ۳۸].

﴿يُودُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِهِ بِنَيْبِهِ ﴿۱۱﴾ وَصَلَحَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿۱۲﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿۱۴﴾﴾^(۴) [المعارج: ۱۱-۱۴].

می‌توان لغو شمرد؟ و آیا ممکن است خدایی که قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معین بردارد؟ و آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند؟ جواب

۱- «پس هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیکی کند آنرا می‌بیند * و هر کس به قدر ذره‌ای عمل شری کند آنرا ببیند».

۲- «هر کس گرو اعمال خویش است که کرده است».

۳- «هر کس در گرو اعمال خود است».

۴- «گناه کار دوست می‌دارد که اگر فدا می‌داد از عذاب آن روز فرزندانش را * و همسر و برادرش را * و خویشانی که پناهش می‌دادند * و تمام اهل زمین را آنگاه او را نجات می‌بخشید».

اینها را در ذیل همان آیه خواهیم داد.

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۴۹].

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی که شما را از زیر بار سلطه فرعون که بدترین عذابها را به شما می دادند و پسران شما را می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند نجات دادیم، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان. (۴۹)

نکات: مقصود از ﴿يَسُومُونَكُمْ...﴾ انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن ایشان بیگاری می کشیدند و به کارهایی وا می داشتند و بچه ها را می کشتند و زنان را به کنیزی می بردند و از ترس ازدیاد جمعیت بنی اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را می کشتند.

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ [البقرة: ۵۰-۵۲].

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی که برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم در حالیکه شما نظر می کردید (۵۰) و به یاد آرید که موسی را چهل شب وعده کردیم، پس از رفتن او شما گوساله را به خدایی گرفتید و حال آنکه ستم کردید (۵۱) سپس از شما بعد از چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکرگزار باشید. (۵۲)

نکات: حق تعالی به موسی فرمود به طور برو، حضرت موسی، هارون برادرش را به جای خود گذاشت و دستورات لازم را به او داد، در مدتی که حضرت موسی در طور بود، سامری که نام او نیز موسی بوده و از کسانی بود که گاو را مقدس می دانستند، اگر چه به ظاهر مسلمان شده بود در غیاب موسی فتنه ای برپا کرد و این فتنه امتحانی شد برای بنی اسرائیل و فتنه او این بود که چون هارون به بنی اسرائیل گفت: خود را از زینت های فرعونیان پاک کنید و آنچه از طلا آلات فرعونیان دارید از خود دور کنید، سامری فرصتی بدست آورد و همان زینت ها و طلاها را جمع و به شکل گوساله ای ساخت و در جوف آن سوراخی تهیه کرد که از آن صدایی مانند صدای گاو خارج می شد و به مردم گفت این است معبود شما و معبود موسی. بنی اسرائیل که اکثراً نادان و طلا دوست بودند، به سامری اقتدا کرده و در مقابل آن به سجده افتادند مگر عده کمی از ایشان. حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنه سامری را دید و با عتاب و خطاب قوم خود را متوجه حقه بازی سامری کرد و گوساله را ریزه ریزه و مردم

را توبه داد و حق تعالی توبه ایشان را پذیرفت و گذشت نمود، چنانکه تفصیل هر یک از این قضایا در سوره‌های بعد خواهد آمد. بنی اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب شدند، خدا از ایشان گذشت، ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که به موسی کتاب و جداکننده حق و باطل را عطا کردیم تا شما هدایت یابید. (۵۳)

نکات: الف و لام الکتاب اشاره به همان کتاب تورات است که آترا فرقان نامیده، زیرا جدا کننده حق و باطل بود مانند قرآن، که فارق بین حق و باطل است. در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده می‌شود برای امت او تورات میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل، چنانکه در این امت، قرآن، امام و میزان است.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتَوَبُوا إِلَىٰ

بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾﴾

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، محققاً شما به خودتان ستم کردید به واسطه گوساله‌پرستی، پس به سوی خالق خود برگردید و خودتان را بکشید، این برای شما خوب است نزد خالقان، پس توبه شما را پذیرفت زیرا او توبه‌پذیر و رحیم است. (۵۴)

نکات: مقصود از جمله: ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾، به حسب ظاهر کلام این است که خودتان را

بکشید، حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیه ۲۹ سوره نساء که فرموده:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^(۱)

[النساء: ۲۹].

حرام است، چگونه به قوم موسی امر شده خودتان را بکشید؟ جواب این است که ایشان مأمور نشدند که هر کس خود را بکشد، بلکه مأمور شدند به قتل خودی‌ها، یعنی به قتل فامیل و هموطنان خود، برای آنکه عده‌ای از ایشان می‌دانستند گوساله‌پرستی شرک است ولی از ترس دم نزدند، حق تعالی برای جبران این گناه زشت، دستور داد که این جمعیت بریزند بر یکدیگر و هر کس دیگری را بکشد، ولو اینکه خودش کشته شود، مانند میدان جهاد با مشرکین، چگونه هر کس احتمال کشته شدن خود را

می‌دهد، ولی برای اطاعت فرمان خدا باید جهاد کنند. پس برای اینکه بعد از آن همه دلالات و معجزات واضحه به چنین ظلم و شرکی وارد شدند و سپس توبه و اظهار ندامت کردند، خدا خواست ایشان را امتحان کند که آیا در اظهار ندامت صادقند یا کاذب، لذا مأمور به قتل با یکدیگر شدند و چون شروع به قتل یکدیگر نمودند تاریکی ایشان را فرا گرفت و حضرت موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام دعا و تضرع به سوی خدا می‌کردند تا اینکه وحی آمد به رفع قتل و قبولی توبه.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [البقرة: ۵۵].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتید: ای موسی ما ایمان به تو نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقه مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید (۵۵) سپس شما را زنده کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکرگزاریید. (۵۶)

نکات: حق تعالی در این آیات جنایات بنی اسرائیل را از یک طرف و الطاف خود را از طرف دیگر به یاد ایشان می‌آورد و از آن جمله چون حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تورات را از طرف خدا آورد و گفت: حق تعالی با من سخن گفته و این قوانین را برایم فرستاده، یهود گفتند ما سخن تو را تصدیق نمی‌کنیم تا خدا را با چشم خود ببینیم، از این جمله معلوم می‌شود که سؤال موسی از پروردگار خود در آیه ۱۴۳ سورة اعراف:

﴿رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾^(۱) [الأعراف: ۱۴۳].

از قول خودش نبوده، بلکه از قول قومش بوده، و گر نه شأن حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بالاتر است از چنین سؤال محال جاهلانه‌ای. و جمله: ﴿بَعَثْنَاكُم...﴾ خطابست به بنی اسرائیل، که پس از درخواست دیدن خدا، حق تعالی که منزّه است از دیده شدن، ایشان را به صاعقه مرگ مبتلا کرد و سپس منت گذاشت و ایشان را زنده کرد تا ایمانشان زیاد گردد و شکر خدا را به جا آرند و خود حضرت موسی در آن صاعقه بیهوش گردید و چون به هوش آمد از این سؤال بی‌جای قوم خود که به زبان او جاری شده بود توبه کرد چنانکه در آیه ۱۴۳ سورة اعراف آمده.

۱- «پروردگارا، بنما مرا که نظر کنم به تو».

﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰى كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿٥٧﴾﴾

[البقرة: ۵۷].

ترجمه: و ابر را بر شما سایه بان نمودیم و بر شما منّ و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود آوردیم و یم از روزی های پاکیزه بخورید ولیکن ایشان به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم نمودند. (۵۷)

نکات: مقصود از جمله ﴿وَوَلَّلْنَا﴾ آن است که چون به بیابان تیه مبتلا به آفتاب شدند در مدتی که مأمور به رفتن بیت المقدس و جنگ با عمالقه بودند پس کوتاهی کردند و به موسی ند تو و پروردگارت بروید و قتال کنید ما اینجا می نشینیم و لذا در آن بیابان سر در گم و حیران شدند و هر قدر سیر می کردند به جای اول می رسیدند و مدت ها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد، در آن مدت بود که به امر حق تعالی ابر بر سر ایشان سایه می افکند و منّ و سلوی بر ایشان نازل گردید.

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَّادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَزِيْذَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿٥٨﴾﴾

[البقرة: ۵۸].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که فراوان است بخورید و از درب آن با حال فروتنی وارد شوید و بگویید خدایا گناه ما را ببخش، گناهان شما را می بخشم و اجر نیکوکاران را زیاد می کنیم. (۵۸)

نکات: مقصود از قریه بیت المقدس است به دلیل آیه ۲۱ سوره مائده که حضرت موسی فرموده:

﴿يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ﴾^(۱)

[المائدة: ۲۱].

خدایتعالی اموال کفار آنجا را بر ایشان مباح کرد. ولی به ایشان دستور داد از درب قبه ای که حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بوده که آن را مجمع می گفتند، برای اینکه در حال عبادت آنجا جمع می شدند، چون وارد شدید خدا را سجده کنید و ریزش گناهان را بخواهید. و مقصود از جمله: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾، همین استغفار است، زیرا ﴿حِطَّةٌ﴾ از باب حطّ و به معنی ریزش است.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا عَلٰى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا رِيْجًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ﴿٥٩﴾﴾

[البقرة: ۵۹].

ترجمه: پس آنانکه ستم کردند قولی که به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند در نتیجه بر همانان عذابی از آسمان به کیفر بدکاری و نافرمانی ایشان فرو فرستادیم. (۵۹)

نکات: گفتاری که بنی اسرائیل مأمور گفتن آن بودند و تبدیل کردند این بود که در عوض ﴿حِطَّةٌ﴾ به طور مسخره «حِطَّة» می گفتند که به معنی گندم است. و مقصود از عذاب آسمانی مرض طاعون بود که به سبب آن بسیاری ایشان هلاک شدند.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا أُضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾﴾

[البقرة: ۶۰]

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که موسی برای قوم خود از ما آب خواست، پس ما گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن، پس شکافته شد از آن دوازده چشمه و هر دسته از مردم محل آبشخور خود را دانستند و گفتیم از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد برمخیزید. (۶۰)

نکات: یکی دیگر از نعمتهایی که خدا برای بنی اسرائیل شماره کرده، این است که در بیابان تیه محتاج به آب شدند و از موسی عليه السلام درخواست آب کردند و حضرت او از خدا خواست، خدا فرمود عصای خود را به سنگ بزن، معلوم می شود سنگ بزرگی بوده که از آن دوازده چشمه ظاهر گردید، چون بنی اسرائیل دوازده سبط و طائفه بودند و هر طائفه از چشمه ای خود را سیراب می کرد.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْمِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالَ آتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِعَصَابٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾﴾

[البقرة: ۶۱]

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که گفتید: ای موسی ما هرگز بر یک طعام صبر نمی کنیم، پروردگارت را بخوان که بیرون آرد برای ما از روئیدنی های زمین از سبزیجات (تره و نعنا و گشنیز و ریحان) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن، موسی گفت: آیا آنچه را پست تر است تقاضا دارید به جای آنچه بهتر است، در شهر فرود آید که هر چه خواسته آید آنجا برای شما وجود دارد، و ذلت و بیچارگی بر آنها زده شد و دچار خشم الهی شدند، اینها به جهت کفر ایشان است به آیات خدا و به سبب اینکه پیغمبران را به ناحق می کشتند، اینها به سبب عصیان و عادت ایشان است به تجاوز. (۶۱)

نکات: چون برای بنی اسرائیل در تیه طعامی جُز منّ و سلوی نبود و این طعام هر روز ایشان بود، گفتند: ما به یک طعام قانع نیستیم و در هر امری از امور لجاجت کرده و حتی به آیات خدایی کفر ورزیده و بی‌اعتنایی کردند و رسولان خدا را کشتند، لذا مبتلا به خشم الهی و ذلت و مسکنت شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حدّ است، پس انسان باید به عطای الهی خشنود و قانع باشد. و مقصود از قتل انبیاء، قتل حضرت زکریّا و یحیی و سایرین است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۶۲].

ترجمه: به تحقیق هر یک از مؤمنین، یهودیان، نصاری و صابئین که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند بر ایشان اجرشان نزد پروردگارش محفوظ و بر ایشان نه خوفی و نه اندوهی است. (۶۲)

نکات: از این آیه و آیه ۶۹ سوره مائده استفاده می‌شود که هر کس ایمان به خدا و قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات می‌باشد. و مقصود از صابئین قومی بوده‌اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی به ستارگان توجّه و توسّل داشته‌اند و طائفه‌ای از مجوس چنین بوده‌اند. در آیه ۱۷ سوره حج^(۱) چنانکه ایشان را مقابل موحدین آورده همانطور ایشان را مقابل مشرکین آورده. بنابراین اصل دین که مایه نجات است اعتقاد به مبدأ و معاد است و عقاید حقه دیگر موجب فضیلت و رفع درجات است، مگر اینکه بگوئیم ایمان به خدای حقیقی و انجام عمل صالح بدون قبول رسالت محمد ﷺ امکان ندارد. پس ایمان به رسالت او نیز از اصول است، یعنی اگر بخواهیم ایمان به خدا و قیامت آوریم باید کیفیت و صفات خدای حقیقی و قیامت را به واسطه وحی الهی درک کنیم. و رسل و کتب الهی و ملائکه وسیله وحی‌اند و ایمان به آنها لازم است، زیرا ایمان به این‌ها کاشف و طریق معرفت خدا و قیامت است.

و بدانکه ایمان به خدا و قیامت را خدا مکرّر در قرآن ذکر نموده و برای مؤمن کافی دانسته، زیرا چون اصول دین ایمانی و اعتقادی است، پس ایمان به این دو اصل استقلالی است و ایمان به ملائکه و رسل

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالْمُجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [الحج: ۱۷]. «محقق است که آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آورده‌اند خدا البته بین ایشان روز رستاخیز قضاوت کند زیرا خدا به هر چیز گواه است.»

و کتب الهی نیز سه اصل آلی و طریقی است و هر کس تابع قرآن است به اصولی که خدا معین کرده، باید ایمان آورد چه امام و چه مأموم باشد فرقی ندارد.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۶۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۶۴﴾﴾

[البقرة: ۶۳-۶۴].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه به شما داده ایم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است یادآوری کنید تا شاید پرهیزکار گردید (۶۳) سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید، پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محققاً از زیانکاران بودید. (۶۴)

نکات: این آیات باز خطاب به بنی اسرائیل است و مقصود از پیمان، پیمان تکوینی و یا تشریحی است، اما پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسان را متوجه می‌کند به خداشناسی و اطاعت از دستورات کتاب او. و اما پیمان تشریحی همان قرارداد و اوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده به آن عمل کنید پاداش می‌دهم، ولی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن. و جمله: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ دلالت دارد که؛ به یاد پیمان‌های الهی بودن موجب تقوی و نسیان آن موجب خسران است..

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۶۶﴾﴾

[البقرة: ۶۵-۶۶].

ترجمه: و البته قصه یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته‌اید، پس ما به ایشان گفتیم میمون‌های رانده شده باشید (۶۵) پس آنان را عبرت قرار دادیم برای کسانی که حضور داشتند و برای آنان که پس از آنان بیایند و برای پرهیزکاران پندی است. (۶۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک دریا بود، بر ایشان حق تعالی مقرر کرد که روز شنبه صید ماهی نکنند و به دنبال عبادت بروند، ایشان از حکم خدا تجاوز نموده و ماهیان را صید کردند و یا گودال‌هایی نزدیک دریا کنده و راهی از دریا به آن باز کردند که ماهیان را به آن گودالها می‌کشانیده و محبوس می‌ساختند، تا روز یکشنبه صید کنند. خدا بدین سبب به امر تکوینی به شکل میمون مسخشان نمود و پس از سه روز هلاک شدند.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَأَفْعَلُوا مَا تَوَمَّرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظْرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا آلَتَنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مِمَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾﴾

[البقرة: ٦٧-٧٣].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که موسی به قوم خود گفت: به راستی خدایتعالی شما را به ذبح گاوی امر می‌کند، ایشان گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی گفت: به خدا پناه می‌برم؛ از اینکه از افراد نادان باشم (٦٧) گفتند: پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه است؟ موسی گفت: به تحقیق خدا می‌فرماید که آن گاوی است نه از کار افتاده و نه جوان به کار نیامده، حالتی بین این دو، پس آنچه را مأمورید بجا آورید (٦٨) گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان که رنگ آن را بیان کند، موسی گفت: خدا می‌فرماید آن گاو زربینی است که رنگ آن بینندگان را شاد می‌سازد (٦٩) گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان که بیان کند چگونه آن را زیرا آن گاو بر ما مشتبه است و به راستی اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته‌گانیم (٧٠) موسی گفت: خدا می‌فرماید آن گاوی است نه رام که زمین را شیار کند و نه به زراعت آب دهد، بی‌عیب یکرنگی است و نقطه‌ای از آن رنگ دیگر نباشد، گفتند: اکنون حق را روشن ساختی، پس همان را کشتند، در حالیکه به انجام دادن‌شان امید می‌نمود (٧١) و به یاد آرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن خود را بی‌گناه دانسته و از خود دفاع می‌کردید و خدا آنچه مخفی و کتمان می‌کردید آشکار نمود (٧٢) پس گفتیم پاره‌ای از اعضای آن گاو را به آن کشته بزنید، آنگاه بنگرید این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را نشان شما می‌دهد تا عقل خود را به کار اندازید. (٧٣)

نکات: خدای تعالی وقایع گذشته زمان حضرت موسی عليه السلام و فساد اخلاق و دنیاطلبی یهود را برای محمد صلى الله عليه وآله نازل نموده تا مایه عبرت یهودیان زمان محمد صلى الله عليه وآله گردد و ضمناً تسلی باشد برای خود رسول خدا صلى الله عليه وآله و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیاطلب و لجوج نباشند، از جمله قضیه این گاو است

که در این سوره آمده و به همین مناسبت این سوره را سوره بقره گویند و قصه آن چنین است که در بنی اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طائفه‌ای از طوائف بنی اسرائیل انداختند و خود قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خونبهای او را نیز ببرد و کسی را متهم سازد و خونبها بگیرد، آمد سر جنازه بنا کرد ناله و فریادکردن و بالاخره به حاکم وقت که حضرت موسی عليه السلام باشد مراجعه شد، حضرت موسی کشف قضیه را از خدا خواست، خدا فرمان داد که باید گاوی را بکشند و از اعضای بدن آن به این مقتول بزنند تا کشته زنده شود و قاتل خود را تعیین نماید، حضرت موسی عليه السلام فرمود امر خدا چنین است، ایشان امر خدا را فوری اجرا نکردند و کار خود را با سؤالات بنی اسرائیلی مشکل کردند و اگر ابتداءً گاوی را می‌کشتند کافی بود، ولیکن تقدیر الهی چنین بود که ایشان به واسطه سؤالات از چگونگی گاو، جوان متدین نیکوکاری به ثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لذا به واسطه سؤالات مذکوره در آیات، گاوی منحصر به فرد معین شد و ناچار آن را به قیمت گزافی خریدند و آن گاوی که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند، او گفت: نمی‌فروشم مگر اینکه پوست آن را از طلا پر کنید. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود این جوان نیکوکار به والدین خود بود و او متاعی را خرید و آمد پول آن را بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش می‌باشد و او خواب است، نخواست او را بیدار کند، پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت: این گاو را بگیر و گاو را به او بخشید و این همان گاو بود که به این قیمت فروش رفت و چون گاو را خریدند آن را ذبح کردند و دم او و یاران او را به مقتول زدند او زنده شد و قاتل خود را نشان داد و دو مرتبه فوت کرد. پس این آیات تاریخی است برای عبرت و هم‌دلیلی است بر قدرت خدا بر احیاء نفوس در قیامت در مقابل انکار مشرکین قریش.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

ترجمه: سپس دل‌های شما قسی شد بعد از این همه آیات، که مانند سنگ و یا سخت تر شد از جهت قساوت و حقا بعضی از سنگ‌ها از آن نهرها می‌جوشند و بعضی از آنها می‌شکافد و از آن آب خارج می‌شود و به راستی پاره‌ای از آنها از ترس خدا فرود می‌آید و خدا از کردار شما غافل نیست. (۷۴)

نکات: پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد، در این آیه ذکر شده که آیات الهی در دلشان اثر نمی‌کند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فواندی دارد و گاهی سرچشمه آبی می‌باشد مقصود

این است که مسلمین بیدار باشند و گول ایشان را نخورند. و ضمیر ﴿مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ﴾ برمی گردد به قلوب و اگر برگردد به حجاره «خشیت» آن مجازی است.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ ۚ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [البقرة: ٧٥-٧٧].

ترجمه: آیا طمع دارید که به دین شما بگردند در صورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آن را پس از درک و تعقل تحریف می کنند و دانسته خیانت می کنند (٧٥) و چون با اهل ایمان ملاقات کنند می گویند ایمان آورده ایم و چون با یکدیگر خلوت کنند با هم می گویند آیا آنچه خدا برای شما مکشوف نموده به مسلمین خبر می دهید تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید (٧٦) آیا نمی دانند که خدایتعالی آنچه پنهان کند و آنچه آشکار نمایند می داند. (٧٧)

نکات: کسی که دانسته به راه انحراف می رود کلام خدا را به دلخواه خود تغییر معنی می دهد، پس نباید امید به هدایت او داشت، مانند اکثر دانشمندان روزگار ما و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنی است. و جمله: ﴿أَتُحَدِّثُونَهُمْ...﴾ و جمله: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به بیداری مردم ندارند خصوصاً کسانی که دکان دینی دارند و لذا اگر کسی حقیقتی از حقایق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت می شوند و او را بی عقل می دانند و ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ به او می گویند و چنانکه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند.

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا ءَامَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾﴾ [البقرة: ٧٨].

ترجمه: و بعضی از ایشان بی سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمی دانند و فقط اهل پندار و گمانند. (٧٨)

نکات: این آیه در مذمت عوام یهود است که از کتاب تورات چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمی دانستند مگر خرافات خیالی که آن را به نام دین شنیده و باور کرده بودند و این دسته مقلد دانشمندان بوده و به جز تقلید چیزی نمی دانند. متأسفانه زمان ما نیز به احکام ظنی و خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب آسمانی خود بی خبرند، از این آیه استفاده می شود که تقلید و ظن به احکام مذموم است و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. رجوع شود به فصل ٢٣ مقدمه این

کتاب. تعجب این است که یک تفسیر مجعولی پیدا شده به نام امام حسن عسگری که آن امام از این تفسیر بیزار است و روح او از آن خبر ندارد در ذیل این آیه که در ذمّ تقلید است آمده روایتی جعل کرده‌اند به این عبارت که: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُحَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ». در صورتی که زمان نزول آیات قرآن فقہائی نبوده که استثنا به این آیه زده شود و مضافاً به اینکه چنین فقیهی که این عبارت بیان کرده غیر از خدا هیچکس نمی‌تواند آن را پیدا کند و حواله‌دادن به مبهم است.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا بِهِءَ ثَمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾ [البقرة: ۷۹].

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتابی به دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدا است تا به واسطه آن متاع کمی بدست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب می‌کنند. (۷۹)

نکات: این آیه راجع به دانشمندانی است که احکامی صادر می‌کردند به نام خدا و دین و می‌گفتند اینها احکام خدا است. متأسفانه دویست سال است که میان مسلمین این‌گونه دانشمندان بسیار شده‌اند که رساله‌ها می‌نویسند و رأی خود را از خدا می‌دانند و به نام دین و به نام خدا مالها به‌دست می‌آورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده‌اند.

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ [البقرة: ۸۰].

ترجمه: و گفتند هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم، بگو آیا بر این ادعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند و یا به خدا نسبت می‌دهید چیزی را که نمی‌دانید؟ (۸۰)

نکات: هر ملّتی که خود را سوگلی دستگاه خدا بداند و به اخبار مجعوله مغرور شده باشد می‌پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا خاطر بزرگان‌شان قانون کیفر خود را به هم می‌زند و یا ترک می‌کند و ایشان را از کیفر اعمالشان معاف می‌نماید و آتش دوزخ ایشان را مس نمی‌کند.

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾ [البقرة: ۸۱].

ترجمه: آری هر کس کارهای بدی اندوخت و کردار خطای او را احاطه کرد، چنین کسان اهل

دوزخ و در آنجا جاوید بمانند (۸۱) و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و در آن جاویدند. (۸۲)

تکات: مقصود از سیئه و خطیئه که احاطه آن بر انسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرک است، زیرا غیر این دو موجب خلود نیست، آری فسق و عصیان زیاد بشر، وی را به کفر وارد می‌کند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا
قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا
تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن
يَأْتَوْكُمْ أَسْرَىٰ تَفْدُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْا مُنُونٌ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۸۶﴾﴾ [البقرة: ۸۳-۸۶].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که نپرستید مگر خدای کامل الذات را و به والدین، خویشان، یتیمان و مساکین احسان نمایید و برای مردم سخن خوش بگوئید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، سپس شما جز عدهٔ قلیلی، روی گردانیدید درحالیکه اعراض داشتید (۸۳) و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها را نریزید و خودیها را از خانه‌هاشان خارج نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواه شدید (۸۴) سپس شما همانید که خودیها را می‌کشید و همدیگر را از خانه‌های خود خارج می‌سازید و بر گناه و تجاوز پشتیبان یکدیگرید و اگر آنان اسیران نزد شما آیند با دادن فدیة آزادشان می‌کنید و حال آنکه بیرون کردن ایشان بر شما حرام است، آیا شما به بعضی از احکام کتاب الهی ایمان و به قسمت دیگری کافر می‌شوید؟ پس جزای کسانی از شما که چنین کنند جز خواری دنیا چیست و روز قیامت به شدیدترین عذاب گرفتار خواهند شد و خدا از کردار شما غافل نیست (۸۵) آنان افرادی هستند که دنیا را عوض آخرت خریدند پس عذاب آخرت بر ایشان تخفیف داده نشود و یاری نگردند. (۸۶)

تکات: حق تعالی ظلم، جور و تعدی یهود را که موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتشان گردیده تذکر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آن نشوند، متأسفیم که مسلمین نیز هر فرقه با فرقی دگر دشمن و از قتل و

غارت و غصب خودداری نکرده‌اند و اکنون به ذلت خود نایل شده‌اند. از آیه ۸۵ معلوم می‌شود که انکار یکی از آیات قرآن موجب کفر است.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۗ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾﴾

[البقرة: ۸۷-۸۸].

ترجمه: و به تحقیق به موسی کتاب تورات دادیم و از پی او پیغمبران دیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلیل‌ها و حجت‌های روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، آیا هر پیمبری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبر می‌ورزید، پس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید (۸۷) و گفتند: دل‌های ما در پرده غفلت است و چیزی از سخن حق وارد آن نمی‌شود، چنین نیست بلکه خدا ایشان را به واسطه کفرشان از رحمت دور کرده که کمی از ایشان ایمان می‌آورند. (۸۸)

نکات: از این آیه استفاده می‌شود که خدا رسولان خود را با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجت تمام باشد. پس آیات الهی مانند قرآن فهمیدنی و روشن است و إلا حجت تمام نیست، پس آنکه می‌گوید نمی‌فهمیم چنین نیست بلکه به واسطه کفرش از رحمت دور است.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ ۖ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا أَشْتَرُوا بِهِ ۖ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا ۚ أَن يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ فَبَاءُوا بَعْضٌ عَلَىٰ غَضَبٍ ۚ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾﴾ [البقرة: ۸۹-۹۰].

ترجمه: و چون کتابی (یعنی قرآن) از نزد خدا به سوی ایشان آمد که تصدیق کتاب آنان می‌کند و ایشان را عادت چنین بود که قبل از نزول قرآن به امید بعثت رسول خدا، بر کفار فتح و غلبه می‌جستند، پس چون آنچه را که شناختند آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران (۸۹) بد معامله‌ای با خود کردند که به آنچه خدا نازل نموده کافر شدند برای عداوت که چرا خدا به فضل خود برای بنده‌ای از بندگانش که خواسته کتابی نازل نموده، پس به خشمی علاوه بر خشم سابق مبتلا شدند و برای کفار عذابی است خوارکننده. (۹۰)

نکات: یهودیان منتظر پیامبری منجی بودند و آن را برای خود فتح و پیروزی می‌دانستند و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت خواهد داد و لذا چون از قوم عرب مبعوث شد انکار نموده و حسد ورزیدند. مقصود از ماء موصوله در ﴿مَا عَرَفُوا﴾ قرآن است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾﴾
[البقرة: ۹۱].

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود به آنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم و به غیر آن کافر می‌شوند، در صورتی که آنچه نازل شده حق است و آنچه را با ایشان است تصدیق می‌کند، بگو اگر ایمان به سخن خود دارید پس چرا پیغمبران خدا را که قبلاً آمدند (و یهودی بودند) می‌کشید. (۹۱)

نکات: انسان باید به آنچه از طرف خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق است و کتاب ما و غیر ما نگوید و به هر کس مأمور خدا است احترام گذارد، ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین نبودند و به تعصب‌های قومی و محلی پرداخته و با اینکه نهی از قتل انبیاء در تورات بود باز اینان پیغمبران خدا را کشتند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾﴾
[البقرة: ۹۲-۹۳].

ترجمه: و به تحقیق موسی با معجزاتی روشن برای شما آمد، شما گوساله‌پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما ستمکار بودید (۹۲) و به یاد آرید که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما گذاشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرید و بشنوید، شما به طور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم و دل‌های ایشان به واسطه کفرشان، به دوستی و پرستش گوساله آبیاری شده، بگو ایمان‌تان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد اگر ایمان داشته باشید. (۹۳)

نکات: از این آیات معلوم می‌گردد که هر باطلی در دل کسی جایگزین شد برطرف کردن آن بسیار مشکل است، در دل یهود گوساله‌پرستی شده مرغوب و سراسر دلشان شده مشروب.

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا أَلْمُوتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَنْ يَتَمَتَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾﴾

وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ لَهُ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ [البقرة: ۹۴-۹۶].

ترجمه: بگو اگر در نزد خدا خانه آخرت به شما اختصاص دارد نه سایر مردم، اگر راست می‌گویید تمنای مرگ کنید (۹۴) و هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند به واسطه کارهای زشتی که به دست خود انجام داده‌اند و خدا به حال ستمگران دانا است (۹۵) و محققاً آنان را حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا می‌بینی و (حریص‌تر) از کسانی که شرک آوردند، به طوری که هر یک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهاند و خدا به آنچه می‌کنند بینا است. (۹۶)

نکات: غالباً مقدّسین هر دینی ادّعا می‌کنند که از مرگ و آخرت بیشتر واهمه دارند و اگر واقعاً دین دار و بی‌طمع به دنیا می‌باشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند، اما چون مرگ را دوست ندارند معلوم می‌شود ایمانشان ضعیف است.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾﴾ [البقرة: ۹۷-۹۸].

ترجمه: بگو چه کسی دشمن جبرئیل است؟ در صورتی که جبرئیل قرآن را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده، قرآنی که کتابهای آسمانی قبل را تصدیق می‌کند و برای مؤمنین هدایت و بشارت است (۹۷) هرکس عداوت ورزد با خدا و فرشتگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل (او کافر است) پس به راستی خدا دشمن کافران است. (۹۸)

نکات: یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت می‌کردند و این هم یکی از عقاید خرافی ایشان بود که می‌گفتند جبرئیل مأمور قتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و ارزانی است و عمده عداوتشان برای این بود که قرآن را بر محمد چرا نازل کرده، اما متوجه نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است و هر کس از مأمور خدا تنقید و یا با او دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾﴾ [البقرة: ۹۹].

ترجمه: به تحقیق نازل کردیم به سوی تو آیات واضح روشن را و جز افراد فاسق، به آن کافر نمی‌شود. (۹۹)

نکات: این آیه مانند صد آیه دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن و هر کس انکار دارد و یا می‌گوید مشکل و مبهم است معلوم می‌شود از فاسقین می‌باشد.

﴿أَوْ كَلَّمَا عَلَيْهِمْ عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۰﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾

[البقرة: ۱۰۰-۱۰۱].

ترجمه: آیا هر عهده‌ای که بستند گروهی از ایشان آن را شکستند و به دور انداختند (نه تنها عهد می‌شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند (۱۰۰) و چون پیامبری از جانب خدا برایشان آمد، پیامبری که کتاب ایشان را تصدیق کرد، گروهی از آنان که به ایشان کتاب داده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن چیزی نمی‌دانند. (۱۰۱)

نکات: جمله: ﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه همان‌ها که باید به کتاب خدا عمل کنند و آنان که خود را حمله کتاب می‌دانند، کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی عليه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه از حاملین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و می‌فرماید: «فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفِظْتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمِئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَىٰ وَإِنْ اجْتَمَعَا...»^(۱) تا آخر. و فعلاً زمان ما آن قدر که به احادیث مجعوله پرداخته‌اید صد یک آن علاقه به قرآن ندارند و دانشمندان دینی^(۲) به کلی از آن بی‌خبرند مانند همان یهودیان. و جمله: ﴿أَوْ كَلَّمَا عَلَيْهِمْ عَهْدًا...﴾ دلالت دارد که عادت یهود پیمان‌شکنی است چنانچه با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هر پیمانی بستند شکستند.

۱- حاملان قرآن، آن‌را واگذاشته و حافظان قرآن، آن‌را فراموش می‌کنند، پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می‌گردند و هر دو غریبانه در یک راه ناشناخته سرگردانند و پناهگاهی میان مردم ندارند. پس قرآن و پیروانش در میان مردمند اما گویا حضور ندارند، با مردمند ولی از آن‌ها بریده‌اند، زیرا گمراهی و هدایت هرگز هماهنگ نشوند گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند.

۲- طبیعتاً منظور مؤلف - چنانکه به این امر در مواضع دیگر از کتابش تصریح کرده - برخی از علما و نه همه‌ی آن‌ها می‌باشد. علمایی که علم آن‌ها محدود است به روایات و اخباری که اغلب و اکثر آن‌ها موضوع می‌باشد. و مبنای علم آن‌ها بر فلسفه یونان و عرفان و ... می‌باشد و علم آن‌ها از قرآن بیگانه است.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا حُنُّ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾

ترجمه: و یهود از آنچه شیاطین بر مُلک سلیمان بسته و می خواندند، پیروی کردند و حال آن که سلیمان کافر نشد ولیکن شیاطین کافر شدند که به مرم سحر می آموختند و آنچه در بابل بر دو ملک هاروت وماروت نازل شد و آن دو به احدی نمی آموختند تا به او می گفتند که همانا ما موجب امتحان توئیم، پس کافر مشو، یهود از آن دو ملک چیزی را می آموختند که به آن بتوان بین زن و شوهر جدایی افکند و به کسی ضرر نمی رسانیدند مگر اینکه اراده خدا باشد و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت می آموختند و محققا می دانستند که هر کس چنین معامله ای کند در آخرت بهره ای ندارد و هر آینه به بهای بدی و به بد چیزی خود را فروختند اگر می دانستند. (۱۰۲)

نکات: در این آیه چند نکته را باید در نظر داشت اول اینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیده یهود ذکر شده و در این آیه یکی از صفات بد دانشمندان شان آمده که به دنبال سحر و جادو و طلسمات می رفتند و چون بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مطالبی نشر شد از آن جمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود، سپس به نام همان اوراق، طلسمات و چیز دیگری به نام همان دفینه به هم بافتند و گفتند چون جنّ و شیاطین مسخر سلیمان بودند به برکت همین طلسمات بوده و به همین چیزها حکومت و سلطنت را به دست آورده و با این انتشارات مردم بیچاره را گول می زدند و مطالب سحری و طلسمات برای مردم می آوردند که به واسطه آنها بین زن و شوهر را جدایی می افکندند و یا به نام ایجاد محبت، پولها از مردم می گرفتند، در حالیکه سحر و جادو را مؤثر دانستن بر خلاف توحید و مخالف شرایع انبیاء است و حضرت سلیمان، پیامبر خدا بود و از چنین کارها منزّه بود، ولی علمای یهود او را بدنام و برای خود دکانی به وجود آوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی موجود است و اینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم می شود هر کس از این کارها کند و از این راه نان بخورد کافر است. خدا در جمله: ﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ از کفر شیاطین، تعلیم سحر را شمرده و در آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته است. در سوره یونس آیه ۷۷ فرموده:

[یونس: ۷۷].

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّحَرُونَ﴾^(۱)

در اسلام تعلیم و تعلّم سحر جایز نیست مگر کسی که بخواهد دفع ساحر کند، از آیه فوق معلوم می‌شود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیاد شده بودند و باعث گمراهی مردم بودند و چیزهایی را برخلاف واقع نشان می‌دادند. و سحر عبارت است از چیزی برخلاف واقع آوردن چنانکه خدا در سوره اعراف آیه ۱۱۶ در وصف کارهای سحره فرعون فرموده: ﴿قَالَ الْقَوْمُ فَلَمَّا آَلَقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبَهُمْ﴾^(۲)، و با خدعه مردم را به واهمه انداختند. خدای تعالی برای رفع سحر و روشن کردن مردم چیزهایی را به هاروت و ماروت یاد داد که به مردم بیاموزند و این دو مأمور الهی به هرکس چیزی یاد می‌دادند، به او می‌گفتند آنچه به تو یاد می‌دهیم باعث سوءاستفاده و کفر تو نگردد که مانند ساحران بکار بندی، یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی است که آیا برای دفع ساحر اعمال می‌کنی و یا برای ایجاد دکان. متأسفانه علمای یهود از آنچه شیاطین جنّی و انسی از سحر و جادو عمل می‌کردند و از آنچه هاروت و ماروت به مردم تعلیم داده بودند چیزهایی آموخته و دکانی برای خود قرار دادند. و جمله: ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^(۳) دلالت دارد که سحر و جادو مؤثر نیست بلکه اراده خدا در همه جا مؤثر است. و جمله: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^(۴) دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علمای حقه‌باز جادوگری برای اینکه به علم خود عمل نکردند و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندانی را نخورند.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۳﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَأَسْمِعُوا ﴿۱۳۴﴾ [البقرة: ۱۰۳-۱۰۴].

ترجمه: و محققاً اگر ایشان ایمان می‌آوردند و پرهیزکار بودند به طور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بودشان، اگر می‌دانستند (۱۰۳) ای مؤمنین مگویید راعنا (ما را مراعات کن) و بگویید انظُرنا (ما را نظر بدار) و (دستور خدا را) بشنوید و برای کافران عذابی است دردناک. (۱۰۴)

نکات: پس از آنکه دنیاپرستی و دین‌فروشی دانشمندان را بیان کرده، در این آیات تذکر داده که ایمان و تقوی مفیدتر از علم بی تقوی است. و جمله «راعنا» دلالت دارد که اکثر مسلمین بی سواد بودند و از

۱- «در حالیکه ساحران رستگار نمی‌شوند».

۲- «موسی گفت: بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشان را ترسانیدند».

۳- «و به کسی ضرر نمی‌رسانیدند مگر اینکه اراده خدا باشد».

۴- «اگر می‌دانستند».

رسول خدا ﷺ توقع داشتند که ایشان را مراعات کند و در بیان مطالب توضیح بیشتری بدهد و لذا می‌گفتند: «راعنا». یهودیان از این کلمه سوءاستفاده می‌کردند و معنای این کلمه در لغت عبرانی به معنی «بشنو نشنوی!» بود که یک نوع دشنام بود و یهودیان این کلمه را به معنی نزد خودشان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند چنانکه در سوره نساء آیه ۴۶ در ذمّ یهود و این سخن از تمسخرشان آمده که می‌گفتند:

﴿وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لِيَّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ﴾ [النساء: ۴۶].

«و (ایشان می‌گویند) بشنو در حالیکه شنوا نیستی و گویند «راعنا» برای بازی با زبان و تمسخر در دین.»

اما رسول خدا ﷺ مقصود ایشان را نمی‌دانست، تا اینکه سعد بن معاذ شنید و مقصودشان را فهمید و به ایشان تغییر کرد و فرمود: ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن شما را می‌زنم و به رسول خدا ﷺ اطلاع داد، پس این آیه نال شد که دیگر کسی این کلمه را نگوید و در عوض آن «انظرننا» بگوید و بعضی «راعنا» را از ماده زُعَوْتُ که به معنی حماقت و سستی باشد گرفته‌اند و گفته‌اند مقصود یهود این معنی بوده. به هر حال رسول خدا ﷺ اطلاع نداشت و مقصود ایشان را نمی‌دانست. معلوم می‌شود رسول خدا ﷺ هر لغتی را نمی‌دانسته چه برسد به امام، پس اخباری که می‌گوید امام هر زبانی را می‌داند مجعول است، مگر اینکه بعضی از زبان‌ها را تعلیم گرفته باشد و اگر حضرت سلیمان عليه السلام منطق طیر را می‌دانسته لازم نمی‌آید هر پیامبری مانند او باشد زیرا هر پیامبری را خدا چیزی مرحمت کرده که به دیگران نداده است. و جمله: ﴿انظرننا﴾ ممکن است از ماده «نظر» باشد یعنی «انظر إلینا»، به ما نظری کن و ممکن است به معنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیه: ﴿فَنظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ﴾ آمده، یعنی به ما مهلت بده و به تائنی بیان کن تا بفهمیم.

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۵﴾ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶﴾﴾

[البقرة: ۱۰۵-۱۰۶].

ترجمه: کفار اهل کتاب و هم مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا به رحمت خود اختصاص می‌دهد هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل

بزرگ است (۱۰۵) آن آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا به دست فراموشی سپاریم، آیه‌ای بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۶)

نکات: آیات سابق در صفات ذمیمهٔ یهود بود، در این آیات فرموده یکی از صفات بد ایشان این است که خیر شما را نمی‌خواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت می‌باشند نمی‌دانند که خدا به هر کس بخواهد فضل خود را می‌رساند و از دیگری قطع می‌کند و کتابی را نسخ و کتاب دیگری را نازل می‌کند. حال باید دید کتب انبیاء سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده؟ به نظر تحقیقی این است که متروک مانده، زیرا اصول عقاید که نسخ نمی‌شود، تمام انبیاء در عقاید و دعوت به سوی خدای واحد متحدند؛ اما در احکام و شرایع اگر احکام و شرایع قبلی موقتی بوده تا آمدن خاتم الانبیاء، قهراً به بعث او، وقت آنها تمام شده و احتیاج به نسخ ندارد و اما اگر اطلاق داشته می‌توان گفت با آمدن قرآن نسخ شده. ظاهر احکام تورات و انجیل فعلی اطلاق است، اگر چه می‌توان گفت در تورات اصلی احکام موقت بوده، به هر حال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است و الا فلا.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾

[البقرة: ۱۰۷].

ترجمه: آیا نمی‌دانی که مُلک آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و برای شما جُز خدا نه سرپرستی و نه یآوری است؟ (۱۰۷)

نکات: تقدیم کلمه ﴿لَهُ﴾ که خبر است بر مبتداء که «مُلک» باشد مفید حصر و اختصاص است. و کلمه «وَلِيٍّ» در این آیه به معنی قَیم و سرپرست می‌باشد و دلالت دارد که مردم دنیا و سایر موجودات قَیمی جُز خدا ندارند. و در این آیه به طور کلی نفی ولایت و قیومیت شده از غیر حق تعالی. ولی مشرکین زمان ما که سرپرستی و قیومیت جهان را نسبت به بندگان خدا می‌دهند گویا از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند.

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ

بِالْأَيْمَنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۰۸﴾

[البقرة: ۱۰۸].

ترجمه: بلکه آیا می‌خواهید از رسولتان درخواست کنید چنانکه قبلاً از موسی درخواست شد و آنکه ایمان را به کفر تبدیل کند محققاً از راه راست گمراه است. (۱۰۸)

نکات: مقصود از سؤال در این آیه این است که مسلمان نباید در امور دین اشکال تراشی و سؤال بی جا کند مانند سؤالات یهود از حضرت موسی عليه السلام که سؤالات بی جا و تقاضاهای بی فایده داشتند، مُسَلِّم باید تسلیم امر حق باشد.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقرة: ۱۰۹).

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق برایشان آشکار شده، به سبب حسادتی که در وجودشان است، دوست دارند که شما را به کفر برگردانند، پس شما مؤمنین گذشت کنید و نادیده بگیرید تا خدا امر خود را بیاورد، زیرا خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۹)

نکات: در این آیه یکی از صفات مذمومه اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین پرهیزند و گول ایشان را نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار به حق و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر ایمان می شود، چنانکه فعلاً در میان مسلمین خصوصاً میان علما و دانشمندان رایج است. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^(۱). یعنی: «حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را». و نیز رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ: الْأُمَرَاءُ بِالْجُورِ وَالْعَرَبُ بِالْعَصِيَّةِ وَالذَّهَاقِينُ بِالْكِبْرِ وَالشَّجَارُ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلُ الرَّسَائِقِ بِالْجَهَالَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ»^(۲). حال می توان گفت چرا علمای یهود میل نداشتند که مسلمین نیرویی داشته باشند و مردم به اسلام اقبال کنند، زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است، مع ذلک حسد می ورزیدند و میل نداشتند کسی جز ایشان ریاست داشته باشد و حقی را که خود اظهار نکرده بودند دیگری اظهار کند، چنانکه زمان ما هر عالمی که یکی از حقایق را اظهار کند، اکثر دانشمندان اسلامی حسد می ورزند و با او دشمنی کرده حتی فتوی به قتل او می دهند و مردم عوام را از راهنمایی او دور می کنند و

۱- ابو داود در سنن (۴۹۰۳) از حدیث أبو هریره؛ و بخاری می گوید: صحیح نیست؛ و ابن ماجه در سنن (۴۲۱۰) از حدیث انس با اسناد ضعیف؛ و در تاریخ بغداد با اسناد حسن. (حافظ عراقی در تخریح احادیث اِحیاء).

۲- «شش نفر قبل از حساب و کتاب وارد دوزخ می شوند: پادشاهان به خاطر ظلم و ستم؛ عرب های بادیه نشین به خاطر تعصب؛ دهاقین به خاطر تکبر؛ تاجران به دلیل خیانت؛ روستاییان به دلیل جهالت و علما به خاطر حسادت». حافظ عراقی در تخریح احادیث اِحیاء می گوید: أبو منصور دیلمی از طریق ابن عمر و انس با اسناد ضعیف آنرا تخریح کرده اند.

علیه او تحریک می‌کنند. این آیه در مدینه نازل شده اگر گوییم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتر از مسلمین بوده، پس خدا امر کرده به گذشت و بی‌اعتنایی تا وقتی که مسلمین قدرتی پیدا کنند و معنی ﴿حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ همین است که حسد یهود را ندیده بگیرند تا نیرومند گردیده و امر جهاد نازل شود، آن وقت به حساب ایشان برسند. و اگر بگوییم در آن وقت مسلمین نیرومند بودند باز می‌توان گفت باید مسلمین در مقابل یهود گذشت داشته باشند تا وقتی که امر خدا بیاید یعنی آن قدر یهود اعمال حسد و عهدشکنی کنند تا مأمور شوید به اخراج آنان از مدینه.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

ترجمه: و نماز را به پا دارید زکات را بدهید و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته کنید، آن را نزد خدا می‌یابید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بینا است. (۱۱۰)

نکات: پس از آنکه به مؤمنین فرمود در مقابل یهود عفو و گذشت داشته باشید اکنون فرموده هر چه می‌توانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهی کنید، یعنی در تهیة اعداد قوی باشید تا در وقت حاجت به درد شما بخورد. و جمل ﴿تَجِدُوهُ﴾ دلالت دارد که هر کس کار خیری کند، همان خیر را خواهد دید، یعنی ممکن است آن خیر تبدیل به جواهر و مجسم گردد و یا بگو جزای آن مجسم گردد.

﴿وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾ [البقرة: ۱۱۱-۱۱۲].

ترجمه: و گویند هرگز داخل بهشت نگرند مگر کسی که یهودی و یا نصاری باشد، این آرزوهای ایشان است، بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می‌گویید (۱۱۱) آری آنکه خود را تسلیم خدا کند در صورتی که نیکوکار باشد برای او است اجر او نزد پروردگارش و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصه‌ای. (۱۱۲)

نکات: یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم دوزخی‌اند. حق تعالی چنین عقاید را آرزوی خیالی و غرور دانسته و فرموده بهشت اختصاص به این و آن ندارد، بلکه هر کس تسلیم امر خدا باشد و به وظیفه خود عمل کند باید امید پاداش داشته باشد نه صرف ادعا، مانند ادعای تمام ملت ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی می‌دانند.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْتَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ ﴿۱۱۳﴾

ترجمه: و یهود گفتند: نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند: یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند و حال آنکه همه، اهل کتاب و خواننده کتابند، افراد نادان نیز همین سخن را گفته‌اند مانند گفته ایشان، پس خدا حکم می‌کند بین ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کنند. (۱۱۳)

نکات: اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل می‌داند، چنانکه یهود و نصاری یکدیگر را گمراه می‌دانستند، مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل و شیعه سنی را گمراه می‌داند و پیروان هر مذهبی برای خوش بینی به بزرگان خود، به آنان اعتماد دارند، چون بزرگانشان می‌گویند ما بر حقیق، ایشان باور می‌کنند، ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جز آنانکه تسلیم امر خدا و به کتاب او مراجعه کنند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ ﴿۱۱۴﴾

ترجمه: و کیست ظالم‌تر از آنکه از ذکر خدا در مساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد بکوشد چنین گروهی جز با ترس و وحشت داخل مساجد نمی‌شوند، برای ایشان است خواری دنیا و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت. (۱۱۴)

نکات: این آیه شامل هر کسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا و فعلاً خود مسلمین، البته بعضی از ایشان. و ﴿مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾ نیز عام است، زیرا در صدر اسلام یهود و نصاری از سیطره مسلمین وحشت داشتند. ولی زمان ما موحّدین از حضور مساجد می‌ترسند برای سیطره خرافاتیین و بدگویی و عاظ و گویندگان. و متصدیان مساجد، فعلاً یک مشت جهّال مودزی و اهل توقع و اذیت و آزارند. و می‌توان گفت اکثر مساجد امروزه، مسجد ضرار است.

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

ترجمه: و از برای خدا است مشرق و مغرب؛ پس به هر جا رو کنید، آنجا محل توجه به سوی خدا است. همانا خدای تعالی گشایشگر و دانا است. (۱۱۵)

نکات: لام «لله» لام اختصاص است و ملکیت، یعنی ملک خدا و اختصاص به او دارد هر طرفی از مشرق و مغرب. و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان است، زیرا اگر در یک مکان باشد از سایر مکانها غایب می ماند و به اضافه محتاج به مکان می شود و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی مکان است^(۱). این آیه دلالت دارد که به هر طرف در حال عبادت توجه کنی همان جا توجه به خدا است و این حکم برای کسی است که طرف خانه کعبه را نداند مانند آنکه در بیابان است و طرف قبله را نمی داند، به هر طرف نماز کند اشکالی ندارد و همچنین برای کسی که نماز مستحبی و یا قرآن می خواند و یا دعا به هر طرف رو کند بی اشکال است و ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾ ذات او است زیرا وجه در فارسی به معنی صورت است و خدا صورت ندارد و ذاتاً عالم، بینا و شنو است. انسان به توسط چشم و گوش می شنود و توجه می کند، ولی خدا ذاتاً شنوا و بینا است، پس توجه او به ذات است و وجه او ذات او است^(۲).

۱- اطلاق این قول که خداوند متعال از مکان منزّه است، صحیح نیست به دو دلیل: ۱- چنین اطلاقی در مورد خداوند متعال هیچ دلیلی از سنت ندارد و در کلام سلف صالح امت به آن اشاره نشده است. ۲- این اطلاق معنای فاسدی را القا می کند. و اغلب کسانی که آن را مطرح می کنند و این اطلاق را به کار می برند در حقیقت به این وسیله در پی نفی علو خداوند بر مخلوقاتش و استوای او بر عرشش که بالای آسمان است، می باشد. و تردیدی نیست که نفی علو خداوند و فوقیت خداوند بر مخلوقاتش اعتقادی در تناقض با نصوص شرعی متواتر و اجماع سلف می باشد چنانکه با ضرورت عقلی و مقتضای فطرت سالم در تناقض می باشد.

اما با وجود غلبه اطلاق این عبارت در معنای باطل، مانعی نیست که از گوینده اش در مورد معنای آن سوال شود. اگر منظور وی از نفی مکان، این باشد که خداوند متعال بر مکان احاطه دارد، این نفی صحیح است. چراکه چیزی از مخلوقات خداوند متعال به او تعالی احاطه ندارد و او تعالی بزرگتر و بزرگوارتر از آن است که چیزی بر او احاطه داشته باشد. ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] «درحالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمانها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه شریک او می پندارند». اما اگر منظور وی از نفی مکان، نفی علو خداوند متعال بر مخلوقاتش باشد، این نفی صحیح نیست بلکه به دلالت کتاب و سنت و اجماع سلف و عقل و فطرت باطل است. (نگا: مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین (۱۹۶/۱-۱۹۷). [مُصحح]

۲- اعتقاد و باور سلف صالح این است که خداوند متعال بر عرش استوا دارد (قرار گرفته است) استوایی که شایسته جلال و عظمت اوست نه همچون استوای مخلوقات. اما اینکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾

فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ﴿﴾ [البقرة: ۱۱۵] «مشرق و مغرب از آن الله است، پس به هر سو رو کنید، روی الله آنجاست». آیا ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ از باب صفات خداوند است یا نه؟ علما در این زمینه اختلاف کرده‌اند:

۱- برخی از علما بر این باورند که منظور از «وجه الله» در این آیه صفت خداوند است و منظور صفت «وجه» خداوند متعال است که یکی از صفات اوست. از جمله علمایی که بر این عقیده‌اند عبارتند از: ابن خزیمه، بیهقی، ابن قیم، عبدالرحمن بن ناصر السعدی و غیره؛ [نگا: کتاب التوحید، ابن خزیمه: (۲۵/۱)، الأسماء والصفات، بیهقی (۳۵/۲)، مختصر الصواعق المرسله (۳۹۲)، تیسیر الکریم الرحمن (۷۶)، أحكام من القرآن الکریم (۴۱۶)]. ابن قیم می‌گوید: «دیدگاه صحیح در اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ این است که این آیه نیز همچون آیات دیگری می‌باشد که ذکر صفت «وجه» در آن‌ها آمده است. چنانکه این صفت در قرآن و سنت همواره مضاف به خداوند متعال آمده است و در همه موارد به یک صورت و یک معنا وارد شده است؛ و چنین نیست که در تمام مواضع به یک معنا آمده باشد جز در سوره بقره که می‌فرماید: ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ لذا حمل معنای آن به قبله و جهت امری حتمی نیست و محال نیست که منظور از آن وجه حقیقی خداوند متعال باشد. و بلکه تفسیر آن به غیر قبله سزاوارتر است». [مختصر الصواعق المرسله (۳۹۲)]

۲- و برخی از علما بر این باورند که این آیه از باب صفات خداوند نیست. ابن تیمیه می‌گوید: «این آیه از آیات صفات نیست. و هرکس آن‌را از آیات صفات بشمارد، دچار اشتباه شده است». [مجموع الفتاوی (۱۹۳/۳)] پیروان این دیدگاه در معنای این آیه، اقوال مختلفی را ذکر کرده‌اند، از جمله: معنای «وجه» را قبله بیان کرده‌اند. گفتند: «وجه» در لغت به معنای جهت نیز می‌آید. گفته می‌شود: وَجْهَةٌ ووجه وَجْهَةٌ؛ و از جمله کسانی که این قول از وی روایت شده ابن عباس [نگا: تفسیر ابن ابی حاتم (۳۶۴)]، مجاهد [نگا: مصنف ابن ابی شیبه (۳۷۰/۱)] و شافعی [نگا: أحكام القرآن شافعی (۷۶)] می‌باشد. واحدی، ابن عطیه، رازی، ابن تیمیه بر این دیدگاه می‌باشند. و ابن عثیمین نیز احتمال هر دو معنا را متصور می‌داند. [الوسیط (۱/۱۹۴)، المحرر الوجیز (۱/۲۰۰)، مفاتیح الغیب (۴/۲۱)، مجموع الفتاوی (۲/۴۲۹)، أحكام من القرآن الکریم (۴۱۶)]. ابن تیمیه می‌گوید: ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ یعنی قبله الله و جهت الله؛ و این دیدگاه جمهور سلف می‌باشد. و دیگران دیگری در این زمینه مطرح است که می‌گوید: منظور از آن، الله متعال است نه غیر آن؛ و این دیدگاه معتزله می‌باشد. [نگا: تفسیر القرطبی (۲/۵۸)]

همانطوری که دیده شد، از سلف صالح هیچ روایت به اثبات نرسیده که گفته باشند معنای «وجه» در ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ ذات الله باشد بلکه آنچه در این زمینه از آن‌ها روایت شده این است که برخی از آن‌ها بر این باورند که «وجه» در این آیه صفتی از صفات خداوند متعال است و منظور از آن وجه خداوند است که صفتی از صفات او تعالی می‌باشد. و برخی بر این باورند که این آیه بیانگر صفتی از صفات خداوند نیست. بلکه معنای: ﴿فَمَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ «آنجا قبله الله و جهت و سوی الله است» می‌باشد. اما اینکه «وجه» به معنای ذات الله باشد، دیدگاه معتزله

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَهٗ قَلِيۡنٍ ﴿۱۱۶﴾ ۗ بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ وَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَانۡمَآ يَقُوْلُ لَهٗ ۗ كُنۡ فَيَكُوْنُ ﴿۱۱۷﴾﴾ [البقرة: ۱۱۶-۱۱۷].

ترجمه: و گفتند: خدا فرزند گرفته. او منزّه است. بلکه ملک اوست آنچه در آسمانها و زمین است، همه برای او خاضع و فرمانبردارند (۱۱۶) او بدون سابقه و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده آسمانها و زمین را و چون بخواهد چیزی ایجاد کند، همانا می گوید باش آن چیز می شود. (۱۱۷)

نکات: فاعل «قالوا» یهود و نصاری می باشند که یهود گفت: «عزیر ابن الله» و نصاری گفت: «مسیح ابن الله». ولی خدا منزّه است. زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمی شود، بلکه تمام موجودات به اراده و به امر ﴿كُن﴾ ایجاد شده و فرقی بین پیغمبر و غیر او در این جهت نیست. به اضافه کسی که فرزند دارد، باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسم و ترکیب است که حق تعالی منزّه است. و کلمه «بدیع»^(۱) دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشه قبلی بوده. و جمله: ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا...﴾ دلالت دارد که خلقت الهی به زحمت، مشقت، حرکت، اعضا و جوارح نیست، بلکه به صرف اراده است. و مقصود از جمله: ﴿كُن فَيَكُونُ﴾ لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدمه آن.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشٰبَهَتْ قُلُوْبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا الْآٰيٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ ﴿۱۱۸﴾ ۗ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّنَذِيْرًا ۗ وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ ﴿۱۱۹﴾﴾ [البقرة: ۱۱۸-۱۱۹].

ترجمه: و آنانکه نمی دانند، گفتند: چرا خدای تعالی با ما سخن نمی گوید و یا چرا برای ما نشانه ای نمی آورد، آنان که قبل از ایشان بودند نیز همین سخن را گفتند، دلها و درکشان شبیه

می باشد و این دیدگاه مخالف دیدگاه اهل حق و توحید و سنت می باشد. [نگا: فائده فی تفسیر قوله تعالی: ﴿فَمَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ لأحمد القصیر]. [مُصحح]

۱- البَدِيْعُ والمُبْدِعُ به یک معنا می باشند. مانند الیم به معنای مؤلم؛ و ابداع به معنای ایجاد چیزی از عدم و بدون مثال سابق (نمونه ی قبلی) می باشد؛ و نقیض ابداع، اختراع با وجود مثال سابق می باشد. از این رو مردم کسی را که قول یا عملی را انجام دهد که قبلاً گفته نشده یا انجام نشده، مبتدع می نامند. بنابراین ﴿بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ یعنی: ایجاد کننده آن ها بدون نمونه ی قبلی و الگویی در گذشته؛

یکدیگر است. به تحقیق ما آیات را برای اهل یقین بیان کردیم (۱۱۸) به راستی که ما تو را فرستادیم به حق برای بشارت و انذار و تو مسؤول اهل آتش دوزخ نیستی. (۱۱۹)

تکات: یکی از اعتراضات کفار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و یا چرا برای ما معجزاتی نمی‌آورد، معلوم می‌شود، رسول خدا ﷺ جز قرآن معجزه دیگری نداشته^(۱). و کلمه: ﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ فقط برای بشارت و انذار آمده و متصدی کار دیگری از طرف خدا نیست و خواسته‌های مردم به او مربوط نیست. و اگر کسی کلام خدا را نپذیرد و رسول او را همه کاره و مدیر جهان بداند رسول خدا ﷺ مسؤول گمراهی او نیست.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾﴾

[البقرة: ۱۲۰].

ترجمه: ونصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی که پیرو ملت ایشان شوی. بگو هدایت خدا فقط هدایت است و اگر پس از این که به تو علم دادیم پیروی میل ایشان کنی، برای تو از طرف خدا سرپرست و یآوری نیست. (۱۲۰)

تکات: جمله: ﴿إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ که کلمه هوفاصله شده بین اسم و خبر دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی فقط هدایت است و اگر کسی از کلام خدا و هدایت او بهره‌مند نشود، به کلام رسول، سایر اولیا و علما هدایت نخواهد شد. و خود رسول خدا نیز به کلام خدا هدایت یافته چنانکه در قرآن آمده: ﴿وَإِنِ أَهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي﴾. و رسول خدا ﷺ مأمور است به توسط کلام خدا دیگران را هدایت کند چنانچه آیات آن خواهد آمد.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾﴾

[البقرة: ۱۲۱].

ترجمه: و آنان که به ایشان کتاب دادیم و آن طوری که سزاوار تلاوت باشد آن را تلاوت می‌کنند، آنان به آن ایمان می‌آورند و کسانی که به آن کافر شوند، خود زیان‌کارند. (۱۲۱)

۱- بدون شک، بزرگ‌ترین و ماندگارترین و مهمترین معجزات پیامبر اکرم ﷺ قرآن کریم است. اما علاوه بر آن، پیامبر اکرم ﷺ معجزات دیگری داشته‌اند که برخی از آن‌ها همانند شق القمر و اسراء و معراج در خود قرآن آمده است و برخی دیگر در احادیث صحیح ثبت شده است. [مُصْحَح]

نکات: مقصود از ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾، اصحاب رسول خداوند و حق تلاوت این است که با تدبیر و تفکر بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، در این صورت قدردانی از قرآن کرده و الاً از زیان کاران خواهد بود. علی علیه السلام فروده اصحاب رسول خدا قرآن را خوب گرفتند و آن را یاری نمودند (به خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه چاپ بیروت - ۱۳۸۷ هـ ق رجوع شود).

﴿يَبْنَىٰ إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۲﴾
وَأَنْتُمْ يَوْمًا لَا تَجْزَىٰ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾

ترجمه: ای بنی اسرائیل، نعمتی که به شما دادم به یاد آرید و متذکر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان (۱۲۲) و بترسید از روزی که هیچ کس را عوض دیگری جزاء نمی دهند و از کسی فدایی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره ندهد و نه ایشان یاری شوند. (۱۲۳)

نکات: مقصود از ﴿عَلَمِينَ﴾ اصناف مردم زمان خودشان است. و یکی از آیاتی که در آن نفی شفاعت، رشوه و پارتی شده، برای قیامت، این آیه است^(۱). اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی اسرائیل است، جواب این است که اولاً آیه مطلق است. ثانیاً در آیه ۲۵۴ همین سوره نسبت به مؤمنین نیز نفی شده.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾

ترجمه: و چون پروردگار ابراهیم او را به فرمانها و دستوراتی آزمایش نمود و او آنها را به طور کامل

۱- مذهب مؤلف در باب شفاعت - چنانکه در این تفسیر و سایر کتاب هایش بیان می کند - نفی شفاعت شرک آمیز به معنای امکان تاثیرگذاری کسی - هرکس که باشد - بر اراده خداوند متعال در جهت تغییر حکمش یا تخفیف عذاب در مورد یکی از بندگانش می باشد. و معتقد است شفاعتی که قرآن آن را ثابت می کند شفاعتی برخاسته از اراده الهی در ابتدا و انتها می باشد بدون اینکه کسی بر او تاثیر داشته باشد. ﴿قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴] «بگو مخصوص خداست شفاعت، تمام آن». تا اینجا مؤلف با اعتقاد و باور جمهور اهل سنت موافق و همراه است. اما اختلاف وی با آن ها در این است که معتقد است این شفاعت توحیدی مخصوص مؤمنان موحد نیکوکار در جهت رفع درجات و چشم پوشی از کوتاهی و تقصیر آنان می باشد. و این شفاعت برای گنه کاران و نافرمانان و کسانی که مرتکب کبیره شده اند نخواهد بود. وی مطلقاً به صحت این حدیث قائل نیست که می فرماید: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايِرِ مِنْ أُمَّتِي»: «شفاعت من برای کسانی از اتمم خواهد بود که مرتکب گناهان کبیره شده اند». درحالی که اهل سنت و جماعت و شیعه آن را برای مرتکب کبیره ثابت می دانند.

انجام داد، خدا فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز (امام قرار ده)، خدا فرمود عهد من به ستمگران نمی‌رسد. (۱۲۴)

تکات: فرمانهای الهی که ابراهیم به آن آزمایش شده فرمان انفاق مال، جان و اولاد بوده در راه حق: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مِنَ الْفَتِيَانِ لِأَنَّهُ سَلَّمَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَلِسَانَهُ لِلْبُرْهَانِ، وَبَدَنَهُ لِلتَّيْرَانِ، وَوَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ، وَمَالَهُ لِلضُّبْيَانِ»^(۱). و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود و به اضافه بر امامت او را اسوه قرار داد برای مسلمین. و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نصّ قرآن سورة انبیاء و این امامت یکی از فروع طبیعی نبوت و از شؤون آن می‌باشد و مقامی بالاتر نیست چنانکه غلاة شیعه خیال کرده‌اند و اخباری نیز جعل نموده‌اند. و اما امامت غیر انبیاء به جعل الهی نیست بلکه طبق آیه ۷۴ سورة فرقان هر کس می‌تواند زحمت کشد و خود را به مقام امامت متّین برساند و ذریه ابراهیم طبق آیه ۸۴ سورة انعام حضرت داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و سایر انبیاء مذکور در آیات می‌باشند که به امامت و نبوت رسیدند. و جعل در این آیه به طریق وحی الهی می‌باشد مانند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ...﴾

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِن الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾﴾

[البقرة: ۱۲۵-۱۲۹].

ترجمه: و به یاد آور هنگامی که ما خانه کعبه را برای بهره مردم و برای امن مرجع قرار دادیم و دستور دادیم که از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید و پیمان ما به ابراهیم و اسماعیل این بود

۱- «همانا ابراهیم از جوانمردان بود چراکه قلبش را برای ایمان و زبانش را برای برهان و بدنش را برای آتش و فرزندش را برای قربانی و مالش را برای مهمانان تسلیم نمود».

که خانه مرا برای طواف کنندگان، اعتکافداران و نمازگزاران که رکوع و سجود دارند پاک نمایید (۱۲۵) و چون ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را برای هر کس از اهل آن که ایمان به خدا و روز قیامت آورد محل امن قرار ده و اهل آن را از میوه جات روزی بده، خدا فرمود هر کس کافر شود او را بهره کمی می‌دهم. سپس او را به ناچار به سوی عذاب آتش می‌کشم و بد جایی است آتش برای ورود (۱۲۶) و یاد آر وقتی که ابراهیم و اسماعیل ستونهای کعبه را بر افراشتند و گفتند: پروردگارا، از ما بپذیر، به راستی که فقط تو شنوا و دانایی (۱۲۷) پروردگارا و ما را دو نفر تسلیم شونده و مسلم برای خود قرار ده و از فرزندان ما امتی را مسلم برای خود قرار ده و راه عبادت و طاعتها را به ما بنما و بر ما لطف کن و توبه ما را بپذیر، زیرا تویی توبه‌پذیر و رحیم (۱۲۸) پروردگارا، و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، زیرا فقط تو عزیز حکیمی. (۱۲۹)

نکات: در این آیات حق تعالی یادآوری کرده برای عرب که جدشان ابراهیم علیه السلام خداپرست بود، بلکه برای تمام مسلمین تذکر داده که خدا را مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت کنید و مانند ایشان تسلیم و مسلمان باشید و خدا را ستایش و نیایش کنید. و مقصود از جمله: ﴿وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا...﴾ بعثت خاتم الأنبياء می‌باشد که وظیفه‌اش طبق این آیات تعلیم و تعلم بود برای امتش نه تقلید این و آن.

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

[البقرة: ۱۳۰-۱۳۲].

ترجمه: و کیست که از ملت و آئین ابراهیم اعراض کند مگر آنکه خود سفیه باشد و هر آینه ما او را در دنیا برگزیدیم و محققاً او در آخرت از شایستگان است (۱۳۰) ابراهیم آنگاه برگزیده شد که پروردگارش به او گفت: مطیع فرمان باش، گفت: من تسلیم پروردگار جهانیانم (۱۳۱) و ابراهیم فرزندانش را به آن اطاعت و تسلیم سفارش کرد و یعقوب نیز سفارش کرد، که ای فرزندان من خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البته نمیرید مگر آنکه در حال مرگ هم مسلمان و تسلیم امر حق باشید. (۱۳۲)

نکات: مقصود از ملت ابراهیم که فرموده هر کس از آن اعراض کند سفیه است، همان آئین یکتاپرستی و تسلیم امر خدا بودن است و نیز خصال ده‌گانه است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و فرمود در سنت حضرت ابراهیم ده چیز است که در شرع اسلام نیز سنت است: پنج عدد آن در سر و پنج عدد

آن در پیکر است، آنها که در سر است مضمضه، استنشاق، گذاشتن ریش، چیدن موی شارب و مسواک است، و اما آنها که در پیکر است ختنه، نوره کشیدن، ناخن گرفتن و موی زیر بغل را برطرف کردن و به آب تطهیر کردن. و بعضی گفته‌اند در آئین او به سی خصلت امر شده. به هر حال سنت ابراهیم یکتاپرستی و تسلیم احکام خدا بودن است. و جمله: ﴿وَوَصَّيْ بِهَا...﴾ دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام اسلام بوده و نیز دلالت دارد بر اینکه بر هر عاقلی لازم است اولاد خود را سفارش و وصیت کند به حفظ دین و به اهمّیت اسلام.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾﴾ [البقرة: ۱۳۳-۱۳۷].

ترجمه: آیا شما حاضر بودید هنگامی که یعقوب را مرگ در رسید؟ وقتی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و پدران تو ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که معبود واحد است می‌پرستیم و ما مطیع فرمان اویم (۱۳۳) آنان امتی بودند که درگذشتند، هر چه کردند متعلق به خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست و شما مسؤول اعمال ایشان نباشید (۱۳۴) و گفتند: یهودی و یا نصاری باشید تا هدایت یابید. بگو بلکه ملت و آئین معتدل ابراهیم را پیرویم و او از مشرکین نبود و آئین او آلوده به شرک نیست (۱۳۵) بگوئید به خدا و آنچه به ما و آنچه به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به پیمبران از طرف پروردگارشان داده شده ایمان داریم و بین احدی از ایشان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم امر خداییم (۱۳۶) پس اگر ایشان به مانند آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید ایمان آوردند، پس به تحقیق هدایت یافته‌اند و راه صحیح را شناخته‌اند و اگر اعراض کردند، پس همانا ایشان قصد خلاف دارند و به همین زودی خدای تعالی تو را از شر ایشان کفایت می‌کند و او شنوای دانا است. (۱۳۷)

نکات: از این آیات روشن می‌شود که دین تمام انبیاء، اسلام بوده. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده به شرک شده. و مقصود از اسباط نواده‌های یعقوب‌اند که معلوم می‌شود بعضی از ایشان پیغمبر بوده‌اند و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم علیه السلام کتاب ایشان بوده، چنانکه کتاب محمد صلی الله علیه و آله کتاب امت او نیز می‌باشد. و جمله: ﴿لَا نُفَرِّقُ...﴾ دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام انبیاء را بپذیرد و به همه ایمان داشته باشد.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿۱۳۸﴾ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمَّ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾﴾

[البقرة: ۱۳۸-۱۴۱].

ترجمه: بگویند رنگ خدا داریم (فطرت ایمانی و اسلام) و کیست نیکوتر از خدا از جهت رنگ آمیزی؟ و ما او را بندگانیم (۱۳۸) بگو: آیا درباره‌ی خدای یکتا با ما مجادله و مخاصمه می‌کنید، و حال آنکه خدا پروردگار ما و پروردگار شماست و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما و ما به خدا ایمان خالص داریم (۱۳۹) یا می‌گویید که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط، یهودی و یا نصرانی بودند، بگو آیا شما داناتر می‌باشید یا خدا؟ و کیست ظالم‌تر از آنکه شهادتی که نزد اوست از خدا، کتمان کند؟ و خدا از آنچه بکنید غافل نیست (۱۴۰) اینان امتی بودند که در گذشتند، هر چه کردند مال خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست و شما مسؤول اعمال آنان نیستید. (۱۴۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که افتخار به خوبی گذشتگان از اولیا، صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست و مورد نهی الهی است و همچنین بدگویی به گذشتگان و تنقید از اعمال ایشان، عمل خوبی نیست و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه کرد برای جنگ و غوغا، مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم، ستم و استعمار دشمنان دین می‌باشند و در عین حال پرداخته‌اند به مدّاحی و یا بدگویی مردم صدر اسلام و به همین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزار سال، نزاع در حکمرانی گذشتگان دارند، ولی خود در تحت حکومت دشمنان اسلام‌اند.

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۱۴۲﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا
لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي
كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا
عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾﴾

[البقرة: ۱۴۲-۱۴۳].

ترجمه: بی‌خردان خواهند گفت: که چه باعث شده که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند
روی گردانیدند؟ بگو مشرق و مغرب مال خداست، خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت
می‌کند (۱۴۲) و بدین‌گونه شما را امت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم و
رسول گواه بر شما باشید. و قبله‌ای را که تو بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا
سازیم کسی را که پیروی این رسول می‌کند از آن کسی که به قهقرا به کفر خود بر می‌گردد و
اگرچه تغییر قبله بس‌گران بوده جز بر کسانی که خدا هدایتشان نموده و چنین نبوده که
خدا ایمان شما را ضایع گرداند به تحقیق خدا نسبت به مردم البته رئوف و رحیم
است. (۱۴۳)

نکات: رسول خدا ﷺ تا به سال دوم هجرت رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواند. سال دوم پانزدهم
رجب بود که آیه تغییر قبله به سوی کعبه نازل شد. و سبب تغییر قبله به حسب ظاهر این بود که یهودیان
می‌گفتند محمد ﷺ بر دین یهود است زیرا به قبله ایشان توجه دارد رسول خدا ﷺ از خدای تعالی
جواب آنان را خواست و بی‌میل نبود که کعبه قبله‌گاه مسلمین گردد، لذا خدا او را اجابت کرد و این
تغییر باعث خوشحالی عده‌ای و طعن عده دیگر و عیب‌جویی آنان شد. و مقصود از ﴿أُمَّةً وَسَطًا﴾
امت میانه‌رو و معتدل می‌باشد که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط، نه مانند یهودیان حریص به
دنیا داری و نه مانند نصاری تارک دنیا باشند و در معبد و صومعه به عبادت و ریاضت پردازند. و مقصود
از جمله: ﴿لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ این نیست که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای
مردم حتی در خفاء مطلع باشید و شهادت دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین باشد چنانکه
بعضی از خرمقدّسین غلاة تصور کرده‌اند، در حالیکه اطلاع و تجسس از اعمال مردم حرام است. بلکه
مقصود این است که چون شما امت معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و امر به معروف و نهی از
منکر نمایید تا زنده و مکلفید. و شهادت رسول نیز چنین است که تا زنده است باید متوجه اصلاح امت
باشد نه اینکه پس از وفات از اعمال خلاف مطلع گردد و همواره غصه بخورد و عالم برزخ را

دارالمصیبه نماید و خدا هم کشاف العیوب مردم شود و لذا در قرآن فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ و خدا مطلع بر احوال بندگان است و کسی شریک در صفات او نیست. پس کلمه شهادت در این آیه مکرر شده، یک مرتبه برای مردم و یک مرتبه برای رسول و این دو شهادت به قرینه یکدیگر به یک معنی است، شهادت مؤمنین هر طوری باشد شهادت رسول نیز همان گونه است و یک کلمه را نمی توان در یک آیه دو جور معنی کرد. و مقصود از جمله: ﴿الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾ بیت المقدس است و این تغییر موجب شک اشخاص ضعیف الایمان و منافقان گردید و گفتند اگر قبله اولیه و نمازهایی که به طرف آن خوانده شده صحیح است، پس قبله دوم صحیح نیست و اگر دوم صحیح است، پس آنانکه قبل از تغییر قبل فوت کرده اند و نمازهایی که خوانده اند چه می شود و بی اجر می گردد، خدا در جواب فرموده: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ اجر نمازهای سابق ضایع نمی گردد.

﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾ وَلَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾﴾

ترجمه: ما توجه تو را در اطراف آسمان محققا می بینیم؛ پس البته تو را به طرف قبله ای که می پسندی می گردانیم. پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام؛ و هر جا باشید، روی خود را به جانب آن بگردانید. و محققاً کسانی که دارای کتابند، به خوبی می دانند که این تغییر قبله حق است. و خدا از کردار ایشان غافل نیست (۱۴۴) و محقق بدان هر دلیل و برهانی برای اهل کتاب بیاوری، پیروی قبله تو را نکنند و تو (نیز) پیروی قبله آنان نخواهی کرد و بعضی از ایشان تابع قبله بعض دیگر نیستند (یهود تابع قبله نصاری نیست و نصاری تابع قبله یهود نیست)، و اگر پس از آنکه مقداری از دانش برای تو آمده، پیروی آراء ایشان کنی، محققاً در این صورت از ستمگران خواهی بود (۱۴۵) آنان که به ایشان کتاب داده ایم، می شناسند این رسول (و یا این کتاب) را چنانکه فرزندان خود را می شناسند و محقق است

که گروهی از ایشان حق را کتمان می کنند در صورتی که می دانند (۱۴۶) این حق از طرف پروردگار تو است، پس البته از اهل شک مباش. (۱۴۷)

نکات: جمله: ﴿قِبْلَةً تَرْضَلَهَا﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ میل داشت قبله او خانه کعبه باشد، زیرا محلّ عبادت جدش ابراهیم بوده. و کلمه: ﴿شَطْرَ الْمَسْجِدِ﴾ دلالت دارد که توجه اشخاص دور از مکه لازم نیست به عین کعبه باشد، بلکه توجه اگر به جانب و طرف کعبه باشد کافی است و لذا در حدیث آمده که: «الْبَيْتُ قِبْلَةُ الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ قِبْلَةُ مَكَّةَ وَمَكَّةُ قِبْلَةُ الْحَرَمِ وَالْحَرَمُ قِبْلَةُ الدُّنْيَا»^(۱). و حرم که تقریباً چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبله اهل دنیا می باشد. و جمله: ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ...﴾ دلالت دارد. بر اینکه عالم نباید تابع آراء جهال باشد و هر چه جهال می پسندند، او به سخن و یا به سکوت خود امضاء کند، و گر نه به صریح آیه از ستمگران است. متأسفانه علمای زمان ما چنین هستند و هر چه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل به حضور خودشان امضاء می کنند، خصوصاً بدعت هایی که به نام مذهب و دین میان عوام آمده، بلکه تحسین می کنند و اگر کسی بخواهد منع کند با عوام هم سخن می شوند و او را می کوبند. و کلمه: ﴿مِنَ الْعِلْمِ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مقداری از دانش به او وحی شده و همه چیز را نمی داند. و جمله: ﴿لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد بر مذمت علمایی که حق را کتمان می کنند برای خاطر عوام، چقدر دعاهای شرک آمیز و مقررات کفرانگیز در میان آمده و مردم غیر خدا را حاضر و ناظر خود می دانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی الحاجات می دانند، در حالی که هر کس مختصر آشنایی با قرآن داشته باشد می داند این ها کفر و شرک است و مع ذلک کتمان شده. جمله: ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ دلالت دارد که اگر دیدی اکثر مردم از عالم و جاهل به راه باطل می روند، نباید از راه حق تردید کنی^(۲) و ممکن است رسول خدا ﷺ که بشری بوده مانند سایر افراد بشر تردید و خلجانی در ذهنش پیدا شده که خدا او را نهی کرده است.

۱- «خانه کعبه قبله مسجد و مسجد قبله اهل مکه و مکه قبله اهل حرم و حرم قبله دنیا می باشد». ابن بابویه قمی، علل الشرائع، ج ۲/ ص ۳۱۸؛ و حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴/ ص ۳۰۴. با ذکر لفظ البیت به جای الکعبه.

۲- در باب کلمات قصار امیرالمومنین علی ﷺ از ایشان روایت شده که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعَهَا قَصِيرٌ وَجُوعَهَا طَوِيلٌ...»: «ای مردم، در راه هدایت از کمی اهل آن وحشت نکنید که مردم بر سر سفره ای گرد آمده اند که زمان سیری آن اندک و مدت گرسنگی آن طولانی است».

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۴۸﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۹﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي ۗ وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۰﴾﴾

[البقرة: ۱۴۸-۱۵۰].

ترجمه: و برای هر امتی جهتی است که بدان توجه دارند؛ پس شما بشتابید به خیرات، که هر جا باشید خدا (درقیامت) شما را می‌آورد و جمع می‌کند زیرا خدا بر هر چیز تواناست (۱۴۸) و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را بگردان به جانب مسجدالحرام و به راستی که این حقیقتی است از امر پروردگارت و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۴۹) و از هر جا بیرون آمدی پس روی خود را به طرف مسجدالحرام کن و (شما مؤمنان نیز) هر جا بودید رو کنید به طرف آن، برای اینکه مردم را حجتی بر ضد شما نباشد مگر ستمگران آنان، پس از ایشان نترسید و از من بترسید؛ و برای آنکه نعمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما راه یابید. (۱۵۰)

نکات: در این آیات تأکیدی شده برای توجّه به مسجدالحرام در حال عبادت، برای اینکه مسلمین در مقابل سه دسته از شکاکین واقع شده بودند مشرکین، یهودیان و منافقین که می‌گفتند محمد خود در امر دین متحیر است، گاهی به این سو، گاهی به آن سو رو می‌کند، عده‌ای می‌گفتند: محمد می‌خواهد به دین قوم خود یعنی شرک برگردد و همچنین هر کس سخنی می‌گفت و لذا خدا برای دلداری و بستن راه تردید بر مسلمین، گاهی به امر خصوصی و گاهی به امر عمومی، مسلمین را وادار کرده، که نعمت خود را بر مسلمین تمام و زبان بدگویان را قطع کند و قبله اجدادی خود را که موجب دلخوشی و وحدت و منافع ایشان است قطعی بدانند و بگونگوها موجب تردیدشان نگردد، زیرا هر قدر دشمن بیشتر اشکال تراشی کند انسان باید برای تحکیم حق و روشنی آن بیشتر مقاومت کند.

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾ فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾﴾

[البقرة: ۱۵۱-۱۵۲].

ترجمه: (چنان که نعمت را بر شما تمام و وسائل هدایت شما را فراهم کردیم)، هم‌چنان در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت نماید و شما را از آلودگی

پاک کند و به شما کتاب خدا و حکمت او را بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد (۱۵۱) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکرگزاریید و مرا کفران مکنید. (۱۵۲)

نکات: نعمت الهی شامل حال مسلمین شد که قبله ایشان در بلاد خودشان و رسولی از خودشان آمد تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و تعلیم شان نماید و از تقلید نجاتشان دهد. ﴿وَيُزَكِّكُمْ﴾ دلالت دارد که با اخلاق حسنه ایشان را از رذائل اخلاق دور کند تا به واسطه تأسی به او پاک و پاکیزه شوند و به برکت عدالت او و اصحابش جهانی را به اسلام رغبت دهند. جمله ﴿يُعَلِّمُكُمُ﴾ دلیل است بر این که کار رسول خدا ﷺ تعلیم علم کتاب خدا بوده، پس کار علماء امت نیز باید چنین باشد. متأسفانه علماء امت او در زمان ما تعلیم قرآن نمودند، بلکه مردم را از قرآن دور و هر یک رساله ای از خود نوشته و کتاب خدا را مهجور کرده اند، زیرا اگر مردم به کتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج به رساله های ایشان نداشتند و تقلید به جای تعلیم وارد نمی شد. و مقصود از جمله: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ این است که به واسطه وحی، به شما چیزهایی یاد می دهد که خود نمی توانستید به درس و تحصیل بفهمید، مانند تعلیم صفات و اسماء الهی و عبادت او که بشر نمی تواند درک کند مگر به وحی و لذا در جمله ﴿فَازْكُرُونِي...﴾ نتیجه وحی یادآور شده است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾ وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَالصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾﴾

[البقرة: ۱۵۳-۱۵۷].

ترجمه: ای مؤمنین، در پیشرفت خود، به صبر و نماز یاری جوئید، زیرا خدا با صبرکنندگان است (۱۵۳) و به آنانکه در راه خدا کشته می شوند مردگان مگوئید، بلکه ایشان زنده اند، ولیکن شما درک نمی کنید (۱۵۴) و البته، شما را به مقداری از ترس، گرسنگی، کمی مالها، تلف جانها و میوه ها آزمایش می کنیم و به پاداش مژده ده صابران را (۱۵۵) آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند ما ملک خداییم و محققاً به سوی او رجوع کننده ایم (۱۵۶) آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت یافتگانند. (۱۵۷)

نکات: چنانکه در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سورة آل عمران خواهد آمد مقصود از احیاء که در این قبیل آیات ذکر شده حیات عالم دیگر است، نه زنده در عالم دنیا و این شهداء و سایر پاکان، زنده به زندگی دنیا

نیستند زیرا از بدن خارج و به عالم بقاء رفته‌اند و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ﴾^(۱) [آل عمران: ۱۶۹] و در آیه ۱۲۷ سوره انعام فرموده:

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^(۲)
و در آیه ۴ سوره انفال فرموده:

﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^(۳)
و در سوره زمر آیه ۳۴ فرموده:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^(۴)
و در آیه ۱۹ سوره حدید مطلق مؤمنین را وعده داد و فرموده:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ۖ وَالشَّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾^(۵)
و در سوره البینه آیه ۸ فرموده:

﴿جَزَاءُ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ﴾^(۶)
و در آیات دیگری فرموده برای ایشان است اجرشان نزد پروردگارشان:

﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^(۷)
[الأنفال: ۴]

که طبق این آیات زنده بودن ایشان، نزد رحمت خدا و در دارالسلام بهشت خواهد بود نه در قبرشان و نه در دنیا و به کلی از دنیا بی‌خبرند. بعضی از گویندگان که از این آیات بی‌خبرند، به غلط می‌گویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کار ما باخبرند، این سخن ایشان بر خلاف آیات الهی

۱- «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

۲- «برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان».

۳- «درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت».

۴- «برای ایشان است هر چه بخواهند نزد پروردگارشان».

۵- «و آنان که ایمان به خدا و رسول او آورده‌اند ایشان همان صدیقین و گواهان نزد پروردگارشانند برای ایشان است اجرشان و نورشان».

۶- «پاداششان نزد پروردگارشان باغ‌ها و بوستان‌های دائمی است».

۷- «برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان».

است و شرح این مطلب در ترجمه آیه ۳۲ سورة نحل خواهد آمد. و به اضافه می‌گوییم زنده بودن شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به همه چیز و به همه جا نیست، زیرا در زمان زندگی خود در دنیا علم به همه چیز نداشتند. و جمله ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ دلالت دارد که برگشت همه به سوی امر اوست در روز جزاء و کيفر، نه اینکه کسی به او وصل شود، زیرا نفرموده: «إِنَّا إِلَيْهِ وَاصِلُونَ» و نفرموده «إِنَّا إِلَيْهِ مَتَّحِدُونَ»، پس آنچه عرفا مدعیند جُز کفر چیزی نیست.

﴿إِنَّ الْأَصْفَاءَ وَالْمُرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْأَبِيَّتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

ترجمه: براستی که صفا و مروه از شعائر خدا و نشانه اطاعت بندگی بندگان است، پس هر کس حج خانه خدا کند و یا عمره به جا آرد، بر او باکی نیست که آن دو را طواف کند. و هر کس از روی میل (بیش از واجبات) کار خیری کند محققاً خدا شکرگزار داناست. (۱۵۸)

نکات: اشعار به معنی اعلام است و شعائر به چیزهایی گفته می‌شود که یکی از اوامر و حدود الهی را اعلام کند و شعائر را باید حق تعالی معلوم کند و نشانه بندگی بندگان قرار دهد، بنابراین صفا و مروه و سایر مناسک حج مانند مشعرالحرام و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ و اینها را شعائر الله می‌گویند. اما اگر مردم چیزی را به عنوان شعائر دینی یا مذهبی به وجود آورند غلط است و نمی‌توان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلاً بیرق، کتل، سیاه‌پوشی، گنبد و گلدسته را که مردم شعائر مذهبی خود قرار داده‌اند، در صورتیکه اسلام دستور نداده و در سنت رسول خدا ﷺ این چیزها نیست و قطعاً بدعت است. و صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه جنب مسجدالحرام و طواف آنها دورزدن نیست بلکه رفتن از صفا به مروه و برگشتن است و این را سعی بین صفا و مروه می‌گویند و واجب است، اگر چه ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ «باکی نیست که طواف کند به آن دو». و نکته‌ای که برای چنین تعبیر گفته‌اند این است که چون زمان جاهلیت حتی زمان نزول این آیه مشرکین مکه بت‌های خود را در بالای صفا و مروه نصب می‌کردند و مردم مسلمان خیال می‌کردند سعی بین صفا و مروه بواسطه بودن بتها جایز نیست خدا فرموده: ﴿لَا جُنَاحَ﴾ «باکی برای سعی نیست» و خدا در این آیه خود را وصف کرده به وصف شاکر و شکر در لغت به معنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی است در جایی که خدا امر فرموده و شکر به

این معانی درباره خدا صحیح نیست و شکر خدا جزا دادن او به بنده است در مقابل عمل صالحی که بنده انجام داده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٦٢﴾ وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾﴾

[البقرة: ۱۵۹-۱۶۲].

ترجمه: محققاً آنانکه آیات روشن و هدایتی را که نازل کرده ایم، پس از آنکه آنها را در این کتاب آسمانی برای مردم بیان نموده ایم کتمان می کنند، آنان را خدا لعن می کند و لعن کنندگان نیز آنان را لعن می کنند (۱۵۹) مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند و برای مردم بیان نمایند، پس من توبه ایشان را می پذیرم، و منم توبه پذیر رحیم (۱۶۰) به راستی آنان که کافرند و در حال کفر بمیرند مخصوص ایشان است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان (۱۶۱) همواره در لعنت و دوزخند نه بر آنان تخفیف عذاب است و نه بر ایشان نظر کنند. (۱۶۲)

نکات: مقصود از ﴿يَكْتُمُونَ﴾ آن علمایی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمی گویند و یا اگر قرائت کنند معنی آن را کتمان می کنند و بلکه به مردم می گویند شما معانی آن را نمی فهمید و یا کسی نمی فهمد و یا اینکه هفتاد معنی دارد در حالیکه تمام این سخنان باطل است و در حقیقت آیات الهی را بدین بهانه ها کتمان کرده و مردم را از آنها بی خبر نگاه داشته اند و اگر توبه کنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیه ۱۵۹ خواهند شد.

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ

أَتَّبِعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبَرًا مِّنْهُم كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾

[البقرة: ۱۶۳-۱۶۷].

ترجمه: و معبود و اله شما یکی است، نیست معبودی جز او که رحمن و رحیم است (۱۶۳) محققاً در خلقت آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کم شدن شب و روز و آن کشتی که به سود مردم در دریا جاری است و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و زمین را پس از موات شدنش زنده کرده و از هر جنبنده‌ای در آن منتشر کرده و گردش بادها و ابرهای تسخیرشده بین آسمانها و زمین، محققاً نشانه‌هایی از قدرتست برای خردمندان (۱۶۴) و بعضی از مردم کسانی اند که غیر خدا را مانند خدا گیرند و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا و مؤمنان خدا را بیش از هر چیز دوست می‌دارند و اگر چه ستمگران هنگام دیدن عذاب می‌بینند که حَقّاً قدرت و توانایی مخصوص خدا است و حَقّاً عذاب خدا سخت است (۱۶۵) وقتی که رؤساء و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع گردد (۱۶۶) و دنباله‌رو و پیروان گویند: اگر برای ما برگشتی (به دنیا) بود از ایشان بیزاری می‌جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، خدا بدین گونه اعمالشان را به ایشان می‌نمایاند که موجب افسوسها برایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند. (۱۶۷)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَاللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾، این است که پناه و ملجأی جز خدا نیست و در حوائج به بندگان خدا رجوع نکنند و بنده را مانند خدا ندانسته و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند که چگونه و به چه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگان را می‌گرداند و انواع اشجار، ریاحین، گلها و میوه‌جات می‌رویند، به وسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت به مخلوق دادن از سفاهت و نادانی است و مسبب‌الاسباب را دوست ندارند نه اسباب را. و جمله: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾ دلالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری می‌جوید و آن بزرگانی که مردم آنان را واجب‌الإطاعة می‌دانسته‌اند، به درد ایشان نخورد. و آنداد جمع نَد است، و نَد یعنی مانند، مقصود این است که در کار تکوینی و تشریحی خدا مانند ندارد.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾﴾

[البقرة: ۱۶۸-۱۶۹].

ترجمه: ای مردم از آنچه در زمین است در صورتیکه حلال و پاکیزه باشد، بخورید، و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (۱۶۸) همانا شما را امر می‌کند

به کارهای بد و زشت و شما را امر می‌کند که بر خدا بگویید و نسبت دهید آنچه را نمی‌دانید. (۱۶۹)

نکات: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ دلالت دارد که مخاطب قرآن مردمند و خطاب قرآن را می‌فهمند. و جمله: ﴿كُلُوا...﴾ دلالت دارد بر «إِصَالَةُ الْإِبَاحَةِ» که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است، به شرطی که حلال و پاکیزه باشد نه مضر و کثیف. و مقصود از اکل جمیع تصرفات است. و خطوات شیطان همان راه‌های شیطانی است. و جمله: ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ...﴾ دلالت دارد که شیطان هیچ وقت امر به خیر نمی‌کند و کار او منحصر است به سه چیز: **اَوَّل** - امر به بدی یعنی گناهان. **دوم** - امر به فحشاء یعنی کبائر. **سوم** - امر به گفتن و نسبت دادن به خدا آنچه را که نمی‌دانید که همان بستن بدعتها است به دین.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾﴾ [البقرة: ۱۷۰-۱۷۱].

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود: آنچه را خدا نازل نموده پیروی کنید، گویند: خیر بلکه به راهی که پدران خود را یافته ایم پیروی می‌کنیم، آیا و اگر چه پدرانشان چیزی تعقل نکرده و هدایتی نیافته باشند (۱۷۰) حکایت کافران حکایت شخصی است که به حیوانی بانگ زند حیوانی که جز صدایی و ندایی نمی‌شنود، کران، لالان و کورانند که تعقل ندارند. (۱۷۱)

نکات: جمله: ﴿اتَّبِعُوا...﴾ دلالت دارد که پیروی قرآن واجب و پیروی غیر آن حرام است، چه تقلید پدران باشد و چه تقلید دیگران. و ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ دلالت دارد که مقلدین، عقل خود را بکار نینداخته‌اند و کر و کور مانده‌اند. انسان باید از عقل خدا داده در راه دین بهره برد.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾﴾ [البقرة: ۱۷۲-۱۷۳].

ترجمه: ای مؤمنین، از پاکیزه‌هایی که روزی شما کرده‌ایم بخورید و برای خدا شکر کنید اگر می‌خواهید او را بندگی کنید (۱۷۲) همانا خدا بر شما مرده، خون و گوشت خنزیر و هر چه برای غیر خدا آواز داده شود و بر او نام غیر خدا برده شود حرام کرده، پس هر که (به خوردن

اینها) ناچار گردد در حالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید، پس گناهی بر او نیست. به تحقیق خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۷۳)

نکات: یکی از آیاتی که قاعده «إِصَالَةُ الْإِبَاحَةِ» از آن استخراج شده همین آیه ۱۷۲ می باشد. و مقصود از جمله: ﴿مَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ﴾ آن حیوانی است که وقت ذبح آن، نام غیر خدا برده شود و یا برای غیر خدا ذبح گردد، مانند اینکه برای حضرات ائمه علیهم السلام و یا امام زاده و یا ورود فلان امیر و یا داماد و یا در پیشگاه علم و مانند آن ذبح شود، که در تمام این موارد، گوشت آن مشمول حرمت است. و از جمله: ﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ﴾ اثبات می شود قانون اضطرار که حکم ثانوی رافع احکام اولیه می باشد، ولی از آیه استفاده می شود که برای اضطرار دو شرط است:

اول- آنکه شخص مضطرّ ستم نکند، یعنی غذای مضطرّ دیگری را نگیرد و یا برای ستم مسافرت نکرده باشد و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذت، حرامی را تناول ننماید.

دوم- تجاوز نکند یعنی از حدی که رفع اضطرار می شود، تجاوز ننماید، یعنی به قدر سدّ رمق و حفظ جان استفاده کند، نه زیادت.

و «میتّه» شامل است حیوانی را که مرده باشد و یا خفه شده باشد و یا ذبح شرعی نشده باشد. و اگر از حیوان زنده عضوی قطع شود آن عضو چون روح ندارد به حکم میتّه می باشد. ولی پشم، کرک و موی میتّه پاک است، چون اینها روح حیوانی نداشته.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۴﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿۱۷۵﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾﴾

ترجمه: حقیقتاً کسانی که آنچه را خدا نازل کرده از کتاب، کتمان می کنند و به بهاء کمی می فروشند، ایشان در شکم خود وارد نمی کنند مگر آتش را و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید و ایشان را پاک نگرداند و برای ایشان عذابی است دردناک (۱۷۴) ایشان کسانی که خریدارند گمراهی را به مقابل هدایت و عذاب را به جای آمرزش، پس چه چیز ایشان را صبور و پرتلاقت کرده بر آتش دوزخ (۱۷۵) این کیفر برای این است که خدا این کتاب را به حق

نازل کرده (و اینان اعتناء نکردند) و محققاً آنان که در این کتاب اختلاف کردند، در راه مخالفتی دور از حق می‌باشند. (۱۷۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿يَكْتُمُونَ...﴾ این است که آیات الهی را بیان نکند و یا صد آن را بشنود سکوت نماید و یا اگر کسی بخواهد بفهمد نگذارد، مثلاً بگوید: فهمش مشکل است و یا بگوید: باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی و یا طوری بیان کند که هدف آیه معلوم نشود، که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است؛ این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب می‌شوند و در حقیقت کسانی که آیات الهی را کتمان می‌کنند، برای خوشنودی مردم که مردم را نرمانند، خدا را رزاق نمی‌دانند.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾﴾

[البقرة: ۱۷۷].

ترجمه: نیکی این نیست که توجه خود را به طرف مشرق و مغرب بگردانید، ولیکن نیکی و نیکوکار کسی است که ایمان به خدا، روز قیامت، ملائکه، کتاب خدا و پیامبران آورد، و مال را به دوستی او به خویشان، یتیمان، مساکین، در راه‌ماندگان و سؤال‌کنندگان و در آزادی بندگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات را بدهد و به عهد و پیمان خود چون عهد ببندد وفا کند و در سختی‌ها، فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان، و ایشانند همان پرهیزگاران (۱۷۷)

نکات: چون توجه به قبله در عبادت از اصول دائمی اسلام نبوده و لذا در شرایط متعدده قابل تغییر بوده، پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده، شایسته نیست و آیه ما نَحْنُ فِيهِ، ناظر به همین معنی است.

در این آیه آنچه از ایمان و عمل صالح در دین اسلام لازم و مقوم آن بوده، شمرده شده و ایمان به پنج چیز را کافی دانسته: ایمان به خدا، قیامت، ملائکه، کتب و رسل الهی. پس ایمان به همین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی و از اصول دین است، به تصدیق خدا در این آیه. و ایمان به چیزهای دیگر شرط ایمان، اسلام و مقوم آن نیست و دخالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان به امامت و رجعت و کرامات

اولیاء و مانند آن. و اما آنچه در کتاب خدا صریحاً ذکر شده، داخل همین پنج چیز می باشد، مانند ایمان به علم، قدرت، عدل و حکمت الهی و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ. و اما عمل که فروع باشد، آن نیز در این آیه شرح داده شده که چه کاری مُقَوِّم نیکی است دقت شود. حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند، نظر در این آیه برای او کافی است و لازم نیست هزاران کتاب و هزاران عالم را ببیند و خود را حیران و سرگردان کند.

و ضمیر ﴿عَلَىٰ حُبِّهِ﴾ را می توان گفت برمی گردد به الله، یعنی برای دوستی خدا، فقط مال را مصرف کند و می توان گفت برمی گردد به مال، یعنی با اینکه مال را دوست می دارد، آن را در راه خدا انفاق می کند و امر خدا را بر مال ترجیح می دهد و می توان گفت برمی گردد به «ایتاء» مستفاد از ﴿عَاتَى﴾ یعنی إعطاء و انفاق مال را دوست می دارد.

و در کلمه: ﴿وَالْمُؤْمُونَ﴾ و ﴿الصَّابِرِينَ﴾ اختلاف شده در اینکه چرا یکی به حالت رفعی و دیگری به حالت نصبی و یا جرّی آمده؟ هر کس چیزی گفته، از آن جمله ابوعلی فارسی که از بزرگان ادیبان است گفته چون صفات کثیره پی در پی برای موصوف واحدی ذکر شود، بهتر آن است که برای جلب توجه سامع اعراب های مختلفه به آن صفات داده شود. ولی به نظر ما جهت اختلاف اعراب این است که ﴿وَالْمُؤْمُونَ﴾ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا ﴿جمله مبتدا و خبر است و عطف شده بر جمله ﴿ءَامَنَ بِاللَّهِ﴾ و باید مرفوع باشد. ولی ﴿الصَّابِرِينَ﴾ جمله نیست و عطف است بر «من موصوله» در جمله ﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ﴾ و چون «من موصوله» مجرور است^(۱) ﴿الصَّابِرِينَ﴾ نیز مجرور آمده و باید مجرور باشد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ ۖ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ۖ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۗ
ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾ وَ لَكُمْ فِي
الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَّآوِلُوۡا اِلَآلَبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوۡنَ ﴿۱۷۹﴾﴾

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما قصاص درباره کشته شدگان، آزاد به آزاد و بنده به بنده، وزن به زن، پس آنکه برایش چیزی گذشت شود از طرف برادر دینی او، باید پیروی عرف و

۱- احتمالاً مؤلف آنرا بر این احتمال «ولكن البرُّ برُّ من آمن بالله» مجرور فرض نموده است. در حالی که تقریباً تمام مفسران و اهل لغت می گویند: «الصابرين» منصوب علی المدح می باشد به این معنا که: «وَأَعْنِي الصَّابِرِينَ»: «و منظورم صابرين می باشند». یا اینکه «الصابرين» بر مبنای عطف بر «ذوی القربى» منصوب است.

معروف باشد و آداء دیه به او به خوبی باشد، این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آنکه بعد از این تجاوز کند برای او عذابی است دردناک (۱۷۸) و برای شما در قصاص، زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزگار شوید. (۱۷۹)

نکات: در جملات: ﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ...﴾ مفسرین گفته‌اند که باید بین قاتل و مقتول در قصاص تساوی را رعایت کرد، مثلاً اگر هر دو عاقل، آزاد و مسلمان باشند، باید قاتل قصاص شود و اگر یکی از آنان عاقل نباشد و یا مسلمان نباشند، حکم قصاص رعایت نمی‌شود، بلکه به دیه منتقل می‌شود و یا به طریق دیگر. و همچنین در جمله: ﴿وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ گفته‌اند که زن را مقابل زن و به عوض او قصاص می‌کنند و اگر قاتل زنی مرد باشد، دیه زن نصف مرد است، پس آن مرد باید دیه بدهد. و یا اگر خواستند او را بکشند، باید اول نصف دیه قتل را به او بدهند و سپس او را قصاص کنند. طبق روایات رسیده، اگر چه در قرآن ذکری نشده. ولی می‌توان گفت آنچه از مفهوم آیه خواسته‌اند استفاده کنند آیه در مقام بیان آن نیست، یعنی نمی‌توان گفت مثلاً اگر مردی زنی را و یا زنی مردی را کشت، قاتل را نکشیم و قصاص ننماییم، که آیه چنین دلالتی را ندارد. بلکه آنچه را آیه در مقام بیان آن است، این است که بگوییم در قتل، فقط قاتل باید کشته گردد نه کس دیگر، زیرا در زمان جاهلیت گاهی غیر قاتل را نیز می‌کشتند و اگر زنی زن دیگر را می‌کشت گاهی خانواده مقتول، از طایفه قاتل، غیر از قاتل، افراد دیگری را نیز که بی‌گناه بودند، می‌کشتند، خدا در این آیه با آوردن «الف و لام» اشاره کرده که همان قاتل را بکشید، چه حر باشد و چه غیر حر و چه مرد باشد و چه غیر مرد؛ چنانکه در آیه بعد نیز فرموده ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ...﴾ و به علاوه در سوره مائده که آخرین سوره و پس از این سوره نازل شده خدا می‌فرماید: ﴿التَّقْصِيسُ بِالْتَّقْصِيسِ﴾ و پس از آن خطاب به پیغمبر ﷺ فرموده: ﴿فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. و در سوره شوری فرموده: ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا﴾. و مقصود از جمله ﴿فَمَنْ عَفِيَ...﴾ همین است که اگر اولیای مقتول به دیه راضی شدند، احسانی نموده‌اند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾ فَمَنْ بَدَلَهُو بَعْدَ مَا سَمِعَهُو فَإِنَّمَا إِثْمُهُو عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُو إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُم فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾﴾

ترجمه: مقرر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید، اگر مالی گذاشته، وصیت نماید، یعنی سفارش کند برای والدین و خویشان به خوبی و عدالت. این وصیت کار

[البقرة: ۱۸۰-۱۸۲].

حقّی است بر عهدهٔ متّقین (۱۸۰) پس هر کس وصیت را پس از شنیدن آن، تبدیل دهد، همانا گناه تبدیل، بر تبدیل‌دهندگان است، براستی خدا شنوای داناست (۱۸۱) پس آنکه انحرافی را از وصیت‌کننده و یا گناهی را از وی بترسد، پس اصلاح دهد بین ایشان، گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۸۲)

نکات: جمله: ﴿كُتِبَ...﴾ دلالت دارد بر وجوب و لزوم وصیت بر کسی که مالی دارد. و جمله: ﴿لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ دلالت دارد بر جواز وصیت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث می‌برند، مانند طبقهٔ دوم با وجود طبقهٔ اول. پس اگر طبقهٔ اول وجود داشت، انسان می‌تواند برای طبقهٔ دوم، وصیت نماید. و مقصود از ﴿خَيْرٍ﴾ مال است، اما اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد، اختلاف است و نظر صحیح آن است که عرف او را مالدار بدانند. و کلمه: ﴿بِالْمَعْرُوفِ﴾ دلالت دارد که وصیت باید به خیر و عدالت باشد، نه اینکه به امر منکری وصیت کند و معروف بودن وصیت این است که: **أَوْلًا**: به زیادت از ثلث نباشد و به ورثه ضرر نزند. **ثَانِيًا**: اگر ورثه فقیری دارد آنان را مقدّم بدانند و برای غیر ورثه وصیت نکنند. و کلمه ﴿حَقًّا عَلَيَّ الْمُتَّقِينَ﴾ دلالت دارد که ترک وصیت از اغنیاء از بی‌تقوایی است. و جمله: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ﴾ دلالت دارد که تغییر و تبدیل وصیت جایز نیست. و جمله ﴿بَعْدَ مَا سَمِعَهُ...﴾ دلالت دارد که گناه تبدیل وقتی است که وصی مطلع باشد از متن وصیت و اگر بی‌خبر باشد، گناه نیست. و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ تهدید شدیدی دارد. و جمله: ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ دلالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصی‌له و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیت خود میل به باطل و یا افراط و تفریط و یا وصیت به گناهی کرده، او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیت او موجب اصلاح بین ورثه نباشد نه موجب فساد. و جمله: ﴿فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ﴾ دلالت دارد که اگر وصی متوجه فساد وصیت شد، می‌تواند بعضی از مواد آن را تغییر و اصلاح نماید، ولی فقط مواد باطل را تبدیل به حق کند و باید خدا را در نظر بگیرد.

و کلمه: «الوصیّة» اطلاق دارد و شامل است وصیّتی را که به زبان فصیح باشد و یا الکن و یا مجروح و یا به اشاره، مانند لال و یا به نوشتن، که در تمام این موارد صحیح و قابل اجراء است. و کلمه: ﴿الْأَقْرَبِينَ﴾ مطلق است، چه خویش مسلمان باشد، و چه کافر. و کلمه: ﴿عَلَيْكُمْ﴾ دلالت دارد که باید وصیت‌کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جمله: ﴿إِذَا حَضَرَ...﴾ دلالت دارد که هر کس

نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید هر چه زودتر وصیت به حق کند، و برای اولاد و صغار خود قیمی تعیین نماید و امانت‌های مردم را به صاحبانش برساند و اگر زکات نداده فوری بپردازد و اگر دینی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد و سفارش به أداء کند و تا می‌تواند خود أداء نماید. و اگر مالی جایی پنهان کرده و ممکن است ضایع شود، تذکر دهد. و عقاید حقّه خود را اظهار کند و بازماندگان خود را به حفظ آن عقاید توصیه نماید.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامَ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِكُمُ الْعِدَّةُ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۸۵﴾﴾ [البقرة: ۱۸۳-۱۸۵].

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما روزه گرفتن چنانکه واجب شده بود بر کسانی که قبل از شما بودند تا باشد شما پرهیزگار شوید (۱۸۳) چند روزی شمرده شده، پس هرکس از شما بیمار و یا بر سفر بود به همان شماره از روزهای دیگر و بر آنان که طاقت دارند به زحمت، طعام مسکینی فدا دهند، پس آنکه خیری را انجام دهد، بهتر است و برای او خوب است و روزه گرفتن برای شما خوب است اگر بدانید (۱۸۴) ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن، درحالی که قرآن هدایت است برای مردم و آیات روشنی است از هدایت و جداکننده حق است از باطل، پس هرکس از شما در این ماه حاضر بود باید روزه گیرد و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد، پس به همان شماره از روزهای دیگر، خدا برای شما آسانی را خواسته و سختی را نخواست و باید این شماره را کامل گردانید و خدا را بزرگ شمارید در مقابل اینکه شما را هدایت کرده و شاید شکرگزار باشید. (۱۸۵)

نکات: خطاب ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، موجب افتخار مؤمنین و جبران زحمت مکلفین است و خطاب قبل از امر و نهی نشانه اهمیت آن امر و نهی است. و جمله: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، دلیل است که امتثال آن از علائم ایمان و ترک آن نشانه عدم ایمان است. و جمله: ﴿كَمَا كُتِبَ﴾ دلالت دارد که صوم بر اُمم سابقه و یا بر انبیاء سابقین واجب بوده و این جمله ترغیب به صوم است. یعنی این امر برای

شما تنها نبوده بلکه عمومیت داشته. و جمله: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ دلالت دارد، که روزه موجب تحصیل تقوی می‌باشد به واسطه ترک لذات حیوانی و تشبّه به فرشتگان. و باید دانست که صوم عبارت است از ترک اکل، شرب و جماع، ولی با نیت امتثال فرمان، پس اگر کسی ترک اکل، شرب و جماع نمود، بدون نیت صوم، فائده صومی ندارد. و جمله: ﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ﴾، مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است، یعنی چند روز مختصری بیش نیست. و کلمه: ﴿عَلَىٰ سَفَرٍ﴾ اشاره به این است که نیت سفر رافع تکلیف نیست، بلکه باید بر راه باشد، و جمله: ﴿عَلَىٰ الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ راجع به پیران و زنان پیر و یا زن شیرده که روزه گرفتن بر ایشان زحمت و مشقت زیاد باشد و اگرچه طاقت بیاورند، زیرا حق تعالی تکلیف را به قدر وسع خواسته، نه به قدر طاقت و وسع پایین تر از طاقت است، بنابراین مقدر گرفتن «لَاءِ نَافِيَةٍ» لازم نیست. پس چنین اشخاص که طاقت روزه گرفتن دارند، ولی به قدر وسعشان نیست، باید فدیة دهند و اگر روزه را گرفتند، کار خوبی کرده‌اند، اما بر ایشان واجب نیست، به دلیل ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ و مقصود از فدیة طعام یک مسکین است که سیر گردد، اما خوبی روزه بر ایشان وقتی است که مضر نباشد و الا جایز نیست. و جمله: ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ دلالت دارد که روزه مفید به حال انسان است، و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: «صُومُوا تَصِحُّوا»^(۱)، یعنی: یعنی: «روزه بگیرید تا صحت یابید». و جمله: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ﴾ دلالت دارد که هرکس این ماه را دریابد، در حال عقل، بلوغ و عدم مانع، باید روزه گیرد و نیز دلالت دارد که هرکس حاضر در وطن است مکلف به صوم می‌باشد زیرا شهود به معنی حضور آمده.

و جمله: ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾، دلالت دارد که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده و این شرافت بزرگی است برای این ما و در آیه ۳ سوره دخان که فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبْرَكَةِ﴾، آن شب مبارک شب قدر است که در سوره قدر آمده و آن هم در ماه رمضان است. پس معلوم می‌شود بعثت رسول خدا ﷺ و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند و عبادت نمایند و سپس روز فطر آن را عید قرار دهند، برای همین نزول قرآن. و جمله: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَبَكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نیز اشاره به همین نزول قرآن و عید گرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتن است.

۱- طبرانی در الأوسط و أبونعیم در الطب النبوی از طریق ابهریره رضی الله عنه با سند ضعیف روایت کرده‌اند. (حافظ عراقی در تخریج احادیث احياء).

و کلمه: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾، دلالت دارد که قرآن برای مردم و هدایت ایشان نازل شده و برای مردم قابل فهم است، تا از برکت آن هدایت شوند و اگر نفهمند برایشان هدایت نیست و از کلمه «فُرْقَان» استفاده می‌شود که قرآن فاروق و ممیز بین حق و باطل است و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که به نام دین وارد اسلام شده، با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن نباشد باطل است، چنانکه در مقدمه ۲۱ کتاب حاضر توضیح داده شد. و جمله: ﴿وَيَبِّئَنَّا مِنَ الْهُدَى﴾، دلالت دارد که تمام آیات قرآن، حتی متشابهاتش روشن و واضح و برای همه کس قابل فهم می‌باشد، به مقدمه ۱۹ نیز مراجعه شود. پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست و هفت بطن و هفتاد بطن ندارد، فقط باید شخص رجوع‌کننده به زبان عرب آشنا باشد. و جمله: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ...﴾ دلالت دارد که تکالیف اسلامی تمامش آسان است و اگر در قوانین آن چیزی مشکل به نظر می‌رسد ناقلین و پیروان قرآن آن را مشکل کرده‌اند و صدر اسلام چنین نبوده، از وقتی که مذاهب ایجاد شد، در اطراف هر حکمی دقت‌های نیش‌غولی و احوط‌ها و اقوی‌ها زیاد شد. و اراده حق در این موارد اراده قانونی و تشریحی است، نه اراده تکوینی، زیرا اراده تکوینی با اختیار بشر در تکالیف جمع نمی‌شود، پس نتیجه چنین است که خدا قانوناً احکامی آسان خواسته. و جمله: ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾، دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را به طور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: «أَفْطِرُ لِلرَّوِيَةِ وَصُمَ لِلرَّوِيَةِ». یعنی: «با رؤیت و دیدن ماه روزه بگیر و با رؤیت ماه افطار کن». و از جمله ﴿وَلِتُكْمِلُوا اللَّهَ...﴾ استفاده می‌شود لزوم تکبیرات روز عید، هم قبل از نماز و هم بعد از نماز.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾﴾

[البقرة: ۱۸۶].

ترجمه: و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری و نزدیکی من، پس به راستی که من نزدیکم و جواب خواننده را گاهی که مرا بخواند می‌دهم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند تا به رشد و تکامل برسند. (۱۸۶)

نکات: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ دلالت دارد که خدا به هر بنده‌ای نزدیک است چه مؤمن و چه کافر. و جمله: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾ دلالت دارد که خدا می‌شنود از هر که باشد، ولی خدا را بخواند نه غیر او را. و جمله: ﴿إِذَا دَعَانِ﴾ در اصل «إِذَا دَعَانِي» بوده و کسره نون دلیل بر حذف یاء است و دلالت دارد که هر بنده باید فقط خدا را بخواند. و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن، گویا ملت

نشیده‌اند و لذا وقت دعا انبیاء و اولیاء را می‌خوانند و می‌گویند واسطه و وسیله را می‌خوانیم، در صورتی که خدا نفرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید، بلکه صریحاً فرموده مرا بخوانید. و اگر کسی در دعا غیر خدا را بخواند در عبادت شرک آورده، خصوصاً اگر غیر خدا را حاضر و ناظر بداند و مانند خدا لا مکان و مطلع بر کل مکان بداند، یقیناً مشرک است و جمله: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ دلالت دارد که رشد و کمال به واسطه توجّه به ذات اقدس الهی است خصوصاً در ماه مبارک رمضان به مناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده. باید بندگان، خدا را بسیار بخوانند و از شرک توبه کنند.

﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَدُّوا هُنَّ وَأَبْتَعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْآلِيلِ وَلَا تَبَدُّوا هُنَّ وَأَنْتُمْ عَلَيْكُمْ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾

[البقرة: ۱۸۷].

ترجمه: در شب ماه صیام نزدیکی و دخول به زنان حلال شده، ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید، خدا دانست که شما به خود خیانت می‌کنید، پس بر شما بخشید و از شما گذشت، پس اکنون با آنان مباشرت کنید و آنچه خدا برای شما مقرر کرده، بجوئید (یعنی از رخصت او بهره برید) و بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشته سفید روز از رشته سیاه شب، سپس روزه را تا شب به پایان رسانید و با زنان مباشرت مکنید در حالیکه شما در مساجد معتکفید، این است حدود خدای تعالی، پس نزدیک آن نشوید، چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را تا شاید مردم پرهیزند. (۱۸۷)

نکات: جمله: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ...﴾ دلالت دارد که در روز ماه مبارک و شب آن چیزهایی حرام بوده و حلال شده و از آن جمله هم بسترشدن با عیال و خوردن و آشامیدن، که در شب حلال شده. و کلمه: ﴿الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾، دلالت دارد که مباشرت با زنان در هر ساعتی از ساعات شب جایز است. و جمله: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ...﴾ دلالت دارد که قبل از نزول این آیه، حکم صوم مشکل تر بوده و به ورود این آیه آسانتر شده، چنانکه در خبر آمده که شب‌های ماه مبارک اکل، شرب و جماع نداشت تا إفتار دیگر، پس یکی از اصحاب رسول به نام خوات بن جبیر که پیرمرد ضعیفی بود، پس از فراغ کار رفت منزل برای إفتار، عیال او در آوردن طعام کندی کرد و چون او خسته بود خوابش گرفت و دیگر غذایی نخورد، طبق مقررات صوم و بدون إفتار شب را به روز آورد، و روز را

روزه گرفت و به جنگ خندق حاضر شد و به سبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاد. رسول خدا ﷺ به حال او رقت کرد^(۱). مسئله دیگر اینکه عده‌ای از جوانان مسلمین در شب‌های ماه مبارک با عیال خود هم‌بستر می‌شدند، حتی بعضی از ایشان خدمت رسول خدا ﷺ آمده و به این عمل اقرار نمودند. در این حال آیه فوق نازل شد و کسانی که مرتکب خلاف مقررات شده بودند اظهار ندامت کردند و خدا ندامت و توبه ایشان را پذیرفت و این آیه نازل و اجازهٔ اکل، شرب و جماع در شب‌ها تا ساعت فجر مجاز گردید. و مقصود از خیانت مذکور همین خلافی بود که جوانان مرتکب شده بودند. و جمله: ﴿أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ دلالت دارد که نهایت زمان روزه، شب است، پس همین که شب رسید، باید افطار کند، و روزه وصال که شب را نیز روزه گیرد و روز بعد را به روز قبل وصل نماید، حرام است و از این جمله معلوم می‌شود که در تمام روز باید نیت صوم ادامه داشته باشد.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۸].

ترجمه: اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید و آن را به سوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را به گناه بخورید و حال آنکه شما می‌دانید. (۱۸۸)

نکات: در این آیه مقصود از اکل هر تصرفی است، چه کم‌فروشی و چه غصب و چه رشوه و چه غیر اینها. زیرا عرف می‌گوید؛ مال مردم مخور، ولو اینکه خانه باشد و تصرف کرده باشد، که می‌گویند؛ مال مردم را خورده و حق تعالی طبق عرف سخن گفته است. و مقصود از: ﴿وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ...﴾ همان دادن رشوه است که به واسطهٔ آن مال مردم را می‌خورند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحُجَّجِ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

ترجمه: از تو از ماهها می‌پرسند، بگو این ماهها برای میزان اوقات است و برای انجام دادن حج و نیکی این نیست که از پشت‌خانه‌ها وارد شوید، ولیکن نیکی آن است که شخص پرهیزد (با تقوی باشد) و خانه‌ها را از دربش بیاید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید. (۱۸۹)

نکات: ماه به واسطه گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده می شود و گاهی قسمتی از آن و گاهی گوشه ای از آن نمایان است و خدا چنین قرار داده تا به واسطه آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد و چون در زمان جاهلیت هرکس که می رفت حج و موقوف به انجام حج نمی شد می بایست دیگر از درب خانه وارد نشود بلکه از پشت خانه دری باز کند و یا از دیوار وارد شود حق تعالی این کار را مذمت کرده تا مردم به این خرافات نپردازند.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمُ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۱۹۰﴾
 وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ ﴿۱۹۱﴾ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۹۲﴾ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۹۳﴾ [البقرة: ۱۹۰-۱۹۳].

ترجمه: و کشتار نمایید در راه خدا با آنانکه با شما قتال می کنند و تجاوز مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد (۱۹۰) و هر جا ایشان را یافتید بکشیدشان و بیرونشان کنید از جهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجدالحرام با ایشان پیکار نکنید تا وقتیکه ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر ایشان با شما پیکار کردند بکشیدشان، کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر خودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۲) و با ایشان پیکار کنید تا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند جز بر ستمگران ستمی نیست. (۱۹۳)

نکات: مقصود از ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ این است که قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند به سوی خداپرستی بروند و کسی ایجاد زحمت نکند و پذیرش دینی برای ترس از مخلوق نباشد و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمُ﴾ این است که قانون اسلام قانون آدم کشی نیست و اگر کسی اقدام به قتال نکند نباید با او قتال کرد، یعنی مسلمین نباید پیش قدم در قتال بشوند و ظاهراً مقصود از فتنه در جمله: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾، گمراه کردن و به شرک کشاندن مردم است که فرموده از قتل بدتر است و به علاوه فتنه و اضلال مردم گاهی موجب آشوب و تلف شدن اموال و نفوس نیز می شود و فتنه، کار جوانمردان نیست، بلکه کار منافقان و ناکسان است. و در آیه ۲۱۷ همین سوره، گناه صد و بازداشتن مردم را از راه خدا، از گناه قتال در ماه حرام بزرگتر دانسته.

و جمله: ﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾ دلالت دارد که مسجد الحرام، محترم است و نباید در آنجا اقدام به جنگ و جدال نمود، مگر اینکه کفار پیش قدم شوند و چون کفار خودداری کردند مسلمین باید بی درنگ خودداری کنند. و جمله ﴿لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زورگویی، دفع فتنه، آشوب و شرک است، که دینهای باطل را بر مردم تحمیل نکنند و هرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست، پس مادامی که زورگویان و گمراه‌کنندگان وجود دارند جهاد بر مسلمین واجب و لازم است، و جمله: ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا عُدْوَانَ﴾ دلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَأَنْتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

ترجمه: ماه حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است، پس هر کس بر شما تجاوز کند شما بر او تجاوز کنید (هرگاه به جور دست‌درازی کردند شما به عدل مقابله کنید) به مانند آنچه بر شما تعدی کرده‌اند و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. (۱۹۴)

نکات: ماه حرام و شهر حرام را که مکه باشد و حال احرام را باید هر کسی مراعات کند و احترام آنها را نگاه دارد، ولی اگر کفار حرمت آنها را نگاه نداشتند و به جنگ و آشوب اقدام کردند مسلمین باید معامله به مثل کنند، ولی باید خدا را در نظر گرفته و زیاده‌روی نکنند.

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

ترجمه: و انفاق کنید در راه خدا (یعنی جهاد) و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

نکات: اکثر آیاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است که به جهاد، راه خدا بازمی‌شود و مقصود از ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ این است که زیر بار کفار نروید که هلاک می‌شوید، بعضی خیال کرده‌اند که ﴿لَا تُلْقُوا﴾ کناره‌گیری از جنگ است و تسلیم برای حفظ جان. و این اشتباه است زیرا کشته‌شدن در راه خدا هلاکت نیست و موجب افتخار و سعادت است.

﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّنْ

صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ ۖ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾

[البقرة: ۱۹۶-۱۹۷].

ترجمه: و برای خدا حج و عمره را به پایان برسانید، پس اگر محصور شدید و از رفتن به حج ممنوع گردیدید پس هر چه میسر باشد قربان کنید و سرهای خود را نه تراشید تا قربانی به محل ذبح و قربانگاه برسد، پس هر که از شما بیمار بود و یا آزاری به سر داشت (بتراشد)، پس از آن، به عوض، روزه ای و یا صدقه ای و یا قربانی گوسفندی باید و چون امان یافتید پس هر که پس از عمره به حج پرداخت هر چه میسر شود قربان کند و هر که قربانی نیابد، سه روز در اثنای حج و هفت روز وقت برگشتن روزه گیرد، این ده روز تمام است، این حکم برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام (مکه) نباشد و از خدا بترسید و بدانید که عقاب خدا سخت است. (۱۹۶) حج در ماه های معلومی است، پس کسی که بر او در این ماه ها حج واجب شد (و به حج پرداخت)، پس مباشرت با زن، بدکاری و جدال در حج موقوف است. و هر کار خیری بجا آرید خدا آن را می داند. و توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزگاری است، و از من بترسید ای خردمندان (۱۹۷).

نکات: مقصود از ماه های حرام و معلومات ذیقعدہ و ذیحجه می باشد که چون احرام بست برای حج، باید از آنچه در آیه ذکر شده است اجتناب کند، پس اگر جماع کرد باید یک شتر نحر کند، اگر بوسه زد یک گاو کفاره آن است.

و مقصود از فسوق و جدال که در آیه ذکر شده بدگویی، فحش، دروغ، سب و لعن و غیبت است و هم مفاخره و جدال را کنار گذارد و مکرر «لا والله» و «بلی والله» نگوید.

دروغ یک مرتبه یک گوسفند کفاره دارد و دو مرتبه یک گاو و سه مرتبه یک شتر.

و احکام دیگر احرام در آیات ۱ و ۲ و ۹۵ سوره مائده خواهد آمد.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّن قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٩﴾ فَإِذَا قَضَيْتُمْ

مَنْسِكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا
 آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿۲۰۰﴾ [البقرة: ۱۹۸-۲۰۰].

ترجمه: بر شما باکی نیست که از فضل پروردگار خود بجوئید (یعنی در ایام حج به کسب و کار پردازید). پس چون از عرفات برگشتید نزد مشعر الحرام یاد خدا کنید. و او را یاد کنید چنانکه شما را هدایت نمود و اگر چه پیش از آن از گمراهان بودید (۱۹۸) سپس برگردید از جایی که مردم برگشته‌اند، و از خدا طلب آموزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۹) پس چون مناسک خود را انجام دادید، یاد خدا کنید مانند اینکه پدران خود را یاد می‌کنید و یا ذکر خوبتری، بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا، در دنیا به ما بده و برای او در آخرت بهره‌ای نیست. (۲۰۰)

نکات: در تمام عمر انسان اگر یک مرتبه به اعمال حج موفق شود می‌تواند در همان ایام حج مثلاً در عرفات و منی پس از اعمال خود مشغول کسب حلال شود و از فضل خدا بجوئید، به دلیل جمله: ﴿أَنْ تَبْتَغُوا...﴾ معلوم می‌شود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند و خصوصاً این روزهای عزا و یا جشن که در میان مردم مرسوم شده اسلامی نیست و بدعت است. و جمله: ﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ...﴾ دلالت دارد که چون روز نهم به عرفات موفق شد، پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مکه می‌باشد برگردد به طرف مکه و در دو فرسخی مکه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید. و مقصود از جمله ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا...﴾ این است که باید افاضه از عرفات باشد از همان مکان و زمانی که مردم افاضه می‌کنند، یعنی با مردم حرکت کند، نه اینکه حساب خود را جدا و از هر مکانی که خواسته افاضه بکند. و جمله: ﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ﴾ همان نماز عید اضحی و تکبیرات مقصود است که کیفیت آن بیاید و باید دانست که هرکس هم‌تس دنیا باشد و سعی او به دنیا مصرف شود و از خدا دنیا بخواهد طبق جمله ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ بهره‌ای از آخرت ندارد و چنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۳۱﴾
 أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۲﴾ ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامِ﴾

مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

[البقرة: ۲۰۱-۲۰۳].

ترجمه: و بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار (۲۰۱) ایشانند که بر ایشان بهره‌ای است از کارشان و خدا حساب را به سرعت می‌رسد (۲۰۲) و خدا را در روزهای چندی یاد کنید، پس هر کس در دو روز تعجیل کند گناهی بر او نیست و کسی که تأخیر کند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید و از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او محشور می‌شوید. (۲۰۳)

نکات: کسی که طالب آخرت است طبق ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ باید سعی و کوشش داشته باشد. و مقصود از ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾ گفتن تکبیرات است، پس از نماز عید اضحی و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح دوازدهم بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أْبَلَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»^(۱). و اگر تا روز ۱۳ ماند تا بعد از نماز صبح روز ۱۳ بگوید، یعنی پس از أداء ۱۵ نماز و مقصود مقصود از جمله: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ این است که برای رجوع به وطن، روز ۱۲ عجله کند و از منی خارج شود. ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ﴾ این است که تا روز ۱۳ بماند در منی. و ایام معدودات روز عید است تا روز ۱۳.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿۲۰۴﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ ﴿۲۰۵﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۲۰۶﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰۷﴾﴾ [البقرة: ۲۰۴-۲۰۷].

ترجمه: و بعضی از مردم چنان است که گفتار او در زندگی دنیا تو را به عجب آورد و تو را خوش آید و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهدهی گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن است (۲۰۴) و چون از نزد تو برود (و یا به ریاست برسد) برای افساد در زمین بکوشد و زراعت و نسل را از بین ببرد و خدا فساد را دوست نمی‌دارد (۲۰۵) و چون به او گفته شود از خدا بترس، او را عزت و تکبر برانگیزاند، پس دوزخ او را کافی و بد آرمگاهی است (۲۰۶) و بعضی

از مردم چنان است که جان خود را برای جستن خوشنودی خدا می‌فروشد و خدا به این بندگان مهربان است. (۲۰۷)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ﴾ مردم منافق و چرب زبانند که در امور دنیا واردند، ولی از امور خداشناسی و دینی بی‌خبرند و چون کاری به دستشان بیفتد، زیان‌کاری و خراب‌کاری می‌کنند و اموال، جان و عرض مردم را از بین می‌برند و برای یک دستمال تیمچه‌ای را به آتش می‌کشند. و در مقابل اینان اشخاصی هستند که برای رضای خدا فداکاری می‌کنند و از جان خود می‌گذرند و مقصود از جمله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...﴾ او است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَدْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۲۰۸﴾ فَإِن زَلَلْتُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۰۹﴾

[البقرة: ۲۰۸-۲۰۹].

ترجمه: ای مؤمنین، تماماً در مسالمت وارد شوید و پیروی گامهای شیطان نکنید. زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (۲۰۸) پس اگر لغزش کنید پس از آنکه آیات روشن برای شما آمد پس بدانید که خدا عزیز و حکیم است. (۲۰۹)

نکات: مقصود از «سِلْم» مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم امر حق شوند و با یکدیگر متحد کردند. و ممکن است مقصود از «سِلْم»، اسلام و تسلیم دین خدا باشد، بنابراین ﴿كَآفَّةً﴾ حال است برای ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، یعنی همه شما تسلیم امر حق باشید. و جمله: ﴿فَإِن زَلَلْتُمْ...﴾ دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است و اما اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن، کسی به طرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست و لذا حق تعالی در این مورد تهدید شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و حکیم است، یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرده است.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِيَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ﴿۲۱۰﴾ سَلِّ بَنِي اِسْرَائِيْلَ كَمَا ءَاتَيْتَهُمْ مِّنْ ءَايَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۱۱﴾

[البقرة: ۲۱۰-۲۱۱].

ترجمه: آیا انتظار می‌ماند (و اسلام نمی‌آوردند) مگر اینکه خدا با ملائکه در سایه‌های ابر بیاید و کار بگذرد و به سوی خداست برگشت امور (۲۱۰) از بنی اسرائیل بپرس که چقدر از آیات روشن ایشان را دادیم و هرکس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محققاً خدا شدیدالعقاب است. (۲۱۱)

نکات: در جمله: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ...﴾ روی سخن با یهود است، یعنی این یهود که به حضرت موسی عليه السلام ایمان نمی آوردند و می گفتند خدا را در میان ابرها با ملانکه برای ما بیاور، آیا در مقابل پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند، اگر چنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار بگذرد به آمدن عذاب. از آیات قبل و بعد پیداست که روی سخن با یهود است. و إلا خدا که رفت و آمد ندارد آن هم در میان ابرها و یا بگوئیم مقصود از آمدن خدا، آمدن عذاب و امر خدا است^(۱). چنانکه در سورة نحل آیه ۳۳ فرموده:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾^(۲)

[النحل: ۳۳].

و همچنین در آیه ۲۶ سورة نحل فرموده:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ...﴾^(۳)

[النحل: ۲۶].

۱- آنچه مولف رحمته در این زمینه ذکر نموده، در واقع تأویل کردن آیه و در نظر داشتن معنایی جز ظاهر آن می باشد و این تأویل بر خلاف راه و روش سلف صالح این امت می باشد چنانکه سلف صالح صفاتی را که خداوند متعال برای خود ثابت نموده برای او تعالی ثابت می کنند بدون اینکه قائل به تشبیه و تمثیل و کیفیت صفات باشند یا اینکه به تعطیل صفات معتقد باشند. و همچنین صفاتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خداوند متعال ثابت نموده برای او تعالی ثابت می کنند و در این حد توقف می کنند. و خیر صحیح وارد شده را چنانکه روایت شده و بر مبنای ظاهر آن می پذیرند و علم آن را به خداوند می سپارند و اینگونه صفاتی را که خداوند متعال در کتابش نازل کرده برای او تعالی ثابت می کنند؛ صفاتی چون: آمدن (المجیء و الإتیان) که در این آیه آمده است: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ﴾ [البقرة: ۲۱۰] «آیا کسانی که راه اسلام نمی پویند و در زمین فساد می کنند) جز این انتظار ندارند، که الله (برای داوری و قضاوت میان بندگان) در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیاید. و (نیز) فرشتگان (برای اجرا فرمان الهی بیایند) و کار یکسره شود؟!». و اینکه می فرماید: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲] «و پروردگارت (برای دادرسی) بیاید و (نیز) فرشتگان صف در صف (بیایند).» و دیگر نصوصی که این دو صفت را برای خداوند متعال ثابت می کنند. بنابراین بر مؤمن واجب است که به تمام این صفات چنانکه شایسته جلال و عظمت ذات باری تعالی است، بدون تکلیف و تمثیل و تشبیه و تحریف و تعطیل و تاویل ایمان بیاورد. [مصحح]

۲- «آیا در تصدیق نبوت انتظار دارند تا این که فرشتگان برای ایشان بیاید و یا امر پروردگارت بیاید.»

۳- «به تحقیق آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند پس خدا اساس ایشان را از ریشه بدر آورد و سقف را بر ایشان از بالای ایشان فرود آورد.»

و همانطور که به روشنی معلوم است آمدن خدا در این آیه و مانند این آیه، آمدن امر و عذاب خدا است، همین طور است در آیه ما نَحْنُ فِيهِ. و مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ﴾ تبدیل نعمت قرآن است که خدا وعده شدت عقاب داده است.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۳۳﴾ كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اٰخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيثًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۳۴﴾﴾

[البقرة: ۲۱۲-۲۱۳].

ترجمه: زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مؤمنین را مسخره می‌کنند و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت از ایشان برترند و خدا هرکس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (۲۱۲) مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران را برای انذار و تبشیر (ترسانیدن و بشارت‌دادن) فرستاد و با ایشان کتابی به حق نازل نمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم نماید. و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنان که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه دلیل‌های روشن برایشان آمد، برای ستم بین خودشان، پس خدا به إذن خویش مؤمنین را به طرف حقی که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

نکات: جمله: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ دلالت دارد که ابتدا مردم در راه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان، متحد بودند. سپس به واسطه حسد و کینه و حرص و طمع به دنیا، اختلافاتی بین ایشان پیدا شد و روی اغراض، عده‌ای بدنبال باطل رفتند، همچنانکه در سوره یونس آیه ۱۹ نیز فرموده: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاٰخْتَلَفُوْا﴾.

و پس از ایجاد اختلاف، خدای تعالی برای دعوت به اتحاد، توحید و رفع اختلافشان با رجوع به کتاب آسمانی، پیغمبران زیادی بین‌شان مبعوث کرد. اما اینکه گفتیم ابتدا مردم وحدت داشتند، برای اینکه امور فطری از قبیل دلالت نظم واحد بر ناظم و خالق واحد و اثر بر مؤثر، ذاتی است و هر بشری می‌داند که احسان خوب است و دورغ، ظلم و تعدی بد است، پس این امور ذاتی است و ذاتی مقدم بر عرضی است، یعنی میل به باطل به واسطه حسد و بخل و جاه‌طلبی عارضی است، «وَمَا بِالذَّاتِ مُقَدَّمٌ

عَلَىٰ مَا بِالْعُرْصِ» و اما نقلاً؛ از آیات قرآن همین معنی ظاهر می‌شود، چنانکه در آیه ۱۹ سورة یونس که در بالا ذکر شد جمله: ﴿فَاخْتَلَفُوا﴾ را با «فاء» آورده، یعنی پس از وحدت، خودشان به اختلاف پرداختند و در این آیه سورة بقره فرموده خدا پیغمبران را برای رفع اختلاف فرستاد. و در نهج البلاغه خطبه ۱ حضرت علی علیه السلام فرموده: «لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ»^(۱)، تا آخر. پس از این آیات و دلایل، کسی که می‌گوید انبیاء موجب اختلاف شدند، صحیح نگفته و صحیح آن است که انبیاء برای رفع اختلاف و ایجاد اتحاد آمدند. و جمله: ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾، دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است، زیرا ضمیر ﴿لِيَحْكُمَ﴾ برمی‌گردد به کتاب نه به انبیاء، زیرا ضمیر مفرد است و انبیاء جمع. و اگر کسی بگوید ضمیر برگردد به الله صحیح نگفته زیرا کلمه الله أبعد و کلمه کتاب أقرب است. پس فقط کتاب حاکم است در رفع اختلاف. و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلاف است. و جمله: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾، دلالت دارد که موجد اختلاف پس از آمدن انبیاء و کتب آسمانی دکانداران ظلم و حسد بوده‌اند چنانکه فرموده: ﴿بَعِيًا بَيْنَهُمْ﴾ و موجد اختلاف و مقصّر دانشمندان‌اند که به کتاب خدا آشنا بوده و کتاب برای‌شان آمده است، که روی حرص به دنیا و ریاست ایجاد اختلاف می‌کنند چنانکه فرموده: ﴿إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ﴾، یعنی «وَالَّذِينَ أُوتُوا التَّوْرَةَ وَأُوتُوا الْإِنْجِيلَ وَأُوتُوا الْقُرْآنَ» و آنان همین دانشمندان یهود، نصاری و مسلمین می‌باشند که اکثرشان باعث اختلاف در امت خود شده‌اند و تفرقه، شقاق و عناد را آورده‌اند، ولی در این میان هرکس طالب حق و حقیقت باشد و در راه آن سعی کند و به کتاب آسمانی خود مراجعه کند، خدا او را هدایت می‌کند. پس هرکس باید خود سعی کند و عقل خود را به کار اندازد و به امید دانشمندان نباشد. و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است:

۱- «هنگامی که بیشتر مردم، پیمانی را که با خدا بسته بودند، شکستند و حق عبادت او را ادا نکردند و برای او در عبادت شریکانهی قرار دادند و شیطان‌ها از شناخت خداوند، منحرف‌شان کردند و پیوندشان را از عبادت خداوندی بریده بودند، پس پیامبران را به میان‌شان فرستاد.

فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید و دعوت به اتحاد می‌کند، ولی مذاهبی که ایجاد شده موجب اختلاف است و از جمله فرق‌های بین دین و مذهب به قرار ذیل است:

- ۱- **الدِّين من الله والمذهب من النَّاسِ.** «دین از طرف خدا و مذهب ساخته بشر است».
- ۲- **الدِّين يدعو إِلَى الْاِتِّحَادِ وَالتَّوْحِيدِ وَالْوَفَاقِ، وَالمذهب يدعو إِلَى الْعِنَادِ وَالتَّفْرِقَةِ وَالشَّقَاقِ.** «دین دعوت به اتحاد و توحید می‌کند ولی مذهب به دشمنی و تفرقه و جنگ و اختلاف».
- ۳- دین مردم را به خدا توجّه می‌دهد، ولی مذهب مردم را به بزرگان و اولیا و احبار (یعنی بزرگان یهود)، و در دین در عبادت خواندن غیر خدا شرک است، ولی در مذهب خواندن بندگان مقرب لازم و مؤکد است.
- ۴- دین سهل و آسان است و یک عرب بیسواد به زودی آن را فرا می‌گرفت، ولی مذهب سخت و مشکل است و باید پنجاه سال تحصیل و درس بخوانند تا شاید بفهمند.
- ۵- دین غیرخدا را مؤثر نمی‌داند، ولی مذهب غیرخدا را مؤثر می‌داند.
- ۶- دین موجب عزت و شهامت است، ولی مذهب موجب ذلت و تملق است و مدّاحی برای بزرگان مذهب لازم است حتّی در مقابل قبرشان نیز باید مدّاحی و چاپلوسی‌های زیاد کرد.
- ۷- در دین کسی حقّ جعل قانون و حق فتوی و رأی و صدور حکم ندارد جز خدا، ولی در مذهب، بزرگان مذهب و هر امام و ملاّی حق فتوی داشته و می‌تواند قواعد و قوانینی بیاورند. و در دین خدا احکام آن تغییر و تبدیل ندارد ولی در مذهب هر سال فتوی و حکم عوض می‌تواند عوض شود و نیز به فوت ملاّ احکام او از اعتبار ساقط می‌شود.
- ۸- در دین اسلام به حکم آیه (۱۶۵) سوره نساء، پس از انبیا کسی دیگر حجّت نیست، ولی در مذهب هر امام و غیر امام ممکن است حجّت باشد.
- ۹- در دین باید همیشه اولوا الأمر صالحی میان مردم مجری احکام خدا باشد، ولی در مذهب ممکن است غایب و از دسترس مردم خارج باشد و در دین اسلام انتخاب زمامدار و اولوا الأمر با مردم است، ولی در مذهب انتخاب امام و زمامدار با خدا است، یعنی انتصابی است نه انتخابی.
- ۱۰- در دین اسلام به حکم آیه (۷۴) سوره فرقان هر کس می‌تواند با کسب علم و عمل امام المتّین گردد، ولی در مذهب امام منحصر به چند نفری است که اهل مذهب معین کنند.
- ۱۱- در دین اسلام شعائر دینی به جعل الهی بوده و منحصر است به آنچه خدا دستور داده و نمی‌توان کم و زیاد کرد، ولی در مذاهب شعائر مذهبی از قبیل ساختن گنبد طلا، سینه‌زدن،

دم گرفتن و غیر از اینها بسیار است. و در دین لعن، سب و تکفیر، قذف و فحش جایز نیست و حرام است، ولی در مذهب لعن و طعن و تکفیر مستحب مؤکد و از مواد مذهبی است.

۱۲- فروع دین اسلام عدد معینی بوده، ولی در مذهب زیادتر.

۱۳- در دین الهی تعیین عدد و شماره اصول دین با خدا است، ولی در مذهب تعیین اصول دین با مردم مذهبی است.

۱۴- در دین اسلام هر امام و مأمومی تابع دینند و دین هر دو یک جور است، ولی در مذهب ممکن است امام و امامت اصل دین باشد نه تابع آن و در دین الهی، دین امام و مأموم و تکلیف آن فرقی ندارد ولی در مذهب فرق دارد.

۱۵- دین اسلام دین تبعیض نژاد نیست و همه مردم مساویند و امتیاز نزد خدا به تقوی است، ولی مذهب سید، غیر سید، روحانی، غیر روحانی، امام و مأموم هر کدام امتیازاتی دارند و حال آنکه این امتیازات صدر اسلام نبوده است. و در دین الهی خمس و سهم امام نبوده و رسول خدا ﷺ و علی مرتضیٰ علیهما السلام از کاسب و تاجر سهم امام نگرفته، ولی در مذهب این چیزها از واجبات مذهبی است. و در دین کسی حق گرفتن اجر برای تبلیغ دین ندارد، ولی در مذهب گرفتن اجر رایج و از لوازم مذهبی است.

۱۶- در اسلام نذر و وقف برای مقبره‌ها نبوده و بلکه اسراف و حرام است، ولی در مذهب نذورات و موقوفات و هدایا برای مقبره‌ها بسیار و از رسوم آن است.

۱۷- در دین الهی تقلید نبوده و تعلیم و تعلم واجب بوده، ولی در مذهب تقلید لازم بلکه واجب است.

۱۸- مقررات دینی موجب عزت، رفعت و شهادت است، ولی مقررات مذهبی موجب ذلت، تملق و پستی است.

و ما در کتاب دعاهایی از قرآن نیز، مواد فرق بین دین و مذهب را به اشاره آورده‌ایم، مراجعه شود.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ
نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

ترجمه: آیا گمان دارید که به بهشت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانی که قبل از شما رفته‌اند گرفتار نشده‌اید، سختی‌ها و ضررها به ایشان رسید تا حدی که پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند: یاری خدا کی و کجا است، آگاه باش یاری خدا نزدیک است. (۲۱۴)

نکات: با اینکه انبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند، آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود می‌شدند که در مقابل وعده‌های الهی بی‌صبری می‌کردند و می‌گفتند: یاری خدا کجا و کی است، چنانکه اصحاب رسول خدا ﷺ در مکه مبتلا به حبس، شکنجه و آزار مشرکین بودند که از عداوت، فحش، سرزنش، هوکردن، مسخره و منع معاملات خودداری نمی‌کردند و چون به مدینه آمدند باز به محاصره اقتصادی، طرفیت یهود و مشرکین و جنگ و جدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند، چنانکه خباب بن ارت را به جرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تا زنده بود خون چرک از آن می‌آمد، گوید به رسول خدا ﷺ شکایت از آزار مشرکین کردیم، فرمود: اَمَمْ پِیش از شما به انواع و اقسام بلا صبر کردند، حتی اینکه بعضی را با اره دو نیمه می‌کردند، و با شانه‌های آهنین بدن ایشان را شانه می‌کردند و گوشت بدن ایشان را از استخوان جدا می‌کردند^(۱) و چه قدر عمّار، بلال، صهیب، خیب، ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی‌امتحان و ابتلاء ادّعی ایمان ارزشی ندارد و بی‌صبری در مقابل بلاها یکی از گناهان انبیا بوده که خدا به رسول خود در آیات متعدده امر به استغفار کرده.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۳۹﴾ [البقرة: ۲۳۹].

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنید پس برای والدین، نزدیکان، یتیمان، مساکین و غرباء در راه مانده تعلق دارد و هر کار خیری بکنید، باید بدانید که خدا به آن داناست. (۲۱۵)

نکات: در این آیه سائل سؤال کرده از اینکه چه چیز انفاق کند؟ خدا در جواب فرموده مصرف آن را ملاحظه کنید. یعنی هر چه انفاق کنید کم و یا زیاد باید به مصرف آن اهمیت بدهید.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۵﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَظَلُّوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ

۱- صحیح بخاری، ۶۵- کتاب المناقب / ۲۲- باب علامات النبوة في الإسلام، ح (۳۴۱۶).

فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

[البقرة: ۲۱۶-۲۱۷].

ترجمه: مقرر شد بر شما جهاد و حال آنکه برای شما جهاد ناخوش آمد است و شاید چیزی را ناخوش دارید که برای شما خوب باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برای شما بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱۶) از قتال در ماه حرام از تو سؤال می‌کنند، بگو قتال در آن کار بزرگ است. ولی صِدِّ از راه خدا و کفر به او و مسجدالحرام و بیرون کردن اهلش از آن، بزرگتر است نزد خدا و فتنه بزرگتر از کشتن است و ایشان همواره با شما کارزار می‌کنند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند و هرکس از شما از دینش برگردد سپس در حال کفر بمیرد، پس این کسان اعمالشان در دنیا و آخرت ناچیز است و این کسان اهل آتشند که در آن جاوید بمانند. (۲۱۷)

نکات: باید دانست که در این آیات از رسول خدا ﷺ سؤالاتی شده و چون رسول خدا ﷺ

نمی‌دانسته، خدای تعالی جواب داده و لذا فرموده: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾، از آن جمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده، چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند و تمکن از جهاد نبوده و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلمان شدند حکم جهاد آمد و دیگر حکم قتال در ماه حرام و مسجدالحرام است که تحریم شده و دیگر حکم مرتد است که اگر از اسلام برگردد و به انکار اصل و یا به انکار یکی از فروعات مسلمة بدیهی او کافر می‌شود، که اگر به همان حال بمیرد اهل دوزخ است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾﴾

[البقرة: ۲۱۸].

ترجمه: محققاً آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا، آنان امیدوارند به رحمت خدا و خدا نسبت به ایشان آمرزنده و رحیم است. (۲۱۸)

نکات: جمله: ﴿يَرْجُونَ...﴾ دلالت دارد که هرکس متّصف به صفات مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار به رحمت حق باشد، نه هرکس که فاقد این اوصاف و افعال است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْ لَفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۖ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾﴾

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْ لَفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۖ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾﴾

تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ أَلَّاهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

[البقرة: ۲۱۹-۲۲۰].

ترجمه: از تو می‌پرسند از شراب و قمار، بگو در این دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و گناهشان بزرگتر از سودشان. و از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو زیادی را، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید فکر کنید (۲۱۹) در دنیا و آخرت و از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو برای ایشان اصلاح خوب است و اگر با ایشان مخالطه کنید، پس برادران شمایند و خدای تعالی مفسد را از مصلح می‌داند و اگر خدا خواسته بود شما را به رنج افکنده بود، زیرا خدا عزیز و حکیم است. (۲۲۰)

نکات: خمر چنانکه خدا فرموده منافی دارد، برای دفع بعضی از امراض نافع است، ولی گناه آن بزرگتر و بیشتر از نفع آن می‌باشد. در این آیه صریحاً حرام نشده، اما چون بنای قرآن در بیان احکام، تدریجی است در اینجا اشاره شده به بزرگی گناه آن و در آیات دیگر حرام شده مانند آیه ۳۳ سوره اعراف^(۱) و آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده^(۲). و جمله: ﴿قُلِ الْعَفْوَ﴾ دلالت دارد که هر چیزی از مخارج و مصارف انسان زیاد آمد باید انفاق کند. و جمله: ﴿إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ﴾ دلالت دارد که مسلمان باید به اصلاح جان و مال یتیمان پردازد و ایشان را تربیت کند و خصوصاً سرپرست و ولی ایشان احتراز نکند بلکه با ایشان مخالطه کند و از تعلیم و تربیت طفل کوتاهی ننماید.

﴿وَلَا تُنَكِّحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ ۚ وَلَا مُمِئَةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ ۚ وَلَا تُنَكِّحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبَكُمْ ۚ﴾

۱- ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الأعراف: ۳۳] «بگو جز این نیست پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه ظاهر از آن است و آنچه نهان است و گناه و گردن‌کشی به ناحق را و اینکه برای او شریک بیاورید آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و اینکه بگوئید بر خدا آنچه را نمی‌دانید».

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾﴾ [المائدة: ۹۰-۹۱] «ای مؤمنین جز این نیست که می و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس از آن اجتناب کنید شاید رستگار شوید. جز این نیست که شیطان می‌خواهد بین شما دشمنی و کینه بیفکند در می و قمار و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد پس آیا شما خودداری می‌کنید».

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

[البقرة: ۲۲۱].

ترجمه: زنان مشرکه را نکاح مکنید. تا ایمان آورند و هر آینه کنیز با ایمان از زن مشرکه بهتر است و اگر چه خوش آید شما را (یعنی و اگر چه خوشگل باشد) و مردان مشرک را زن مدهید تا ایمان آورند و هر آینه بنده مؤمن از مرد مشرک بهتر است و اگر چه شما را به عجب آورد (یعنی سیمای او زیبا باشد و مقصود از بنده و کنیز اسیران جنگی از کفار هستند) اینان به سوی آتش می خوانند و خدا به اذن خویش به سوی بهشت و آمرزش می خواند و آیات خود را برای مردم بیان می کند تا ایشان متذکر شوند. (۲۲۱)

نکات: نهی در این آیه برای تحریم است. بنابراین عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است. و جمله: ﴿وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾ دلالت دارد که زن را باید برای مال و جمال فقط ازدواج نکنند، بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد. و مشرک شامل بسیاری از مسلمان نماها نیز می شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا می دانند.

﴿وَسَأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۲۳﴾﴾

[البقرة: ۲۲۲-۲۲۳].

ترجمه: و از تو از حیض سؤال می کنند، بگو آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره گیری کنید و به ایشان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، که چون تطهیر کردند نزدیک ایشان بیایید از آنجا که خدا امرتان کرده. زیرا خدا دوست می دارد توبه کنندگان و دوست می دارد تطهیرکنندگان را (۲۲۲) زنان شما کشتزار شمایند پس کشتزار خود را بیایید هر وقت که خواسته باشید و به نفع خود پیش فرستید (یعنی اعمال صالحه اندوخته و ذخیره نمایید) و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مژده بده مؤمنین را. (۲۲۳)

نکات: ﴿الْمَحِيضِ﴾، اسم زمان و مکان و مصدر نیز می باشد، در این آیه کلمه محیض تکرار شده، اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب تر خواهد بود، پس معنی ﴿فَاعْتَزِلُوا﴾ این می شود که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره گیری کنید، نه از معاشرت. بنابراین بوسه و لمس با سایر اعضای زن در ایام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفار دیگر که در ایام

حیض به کلی از معاشرت زن دوری می‌کنند. و جمله: ﴿فَأْتُوا حُرَّتْكُمْ أَتَىٰ شِئْتُمْ﴾، اشاره به این است که زنان محل زراعت، تخم‌افشانی و شخم‌زار شما و اولاد به منزله محصول آن است، پس با قبل او که محل بذر است نزدیکی کنید نه با دُبر او. و کلمه ﴿أَدَىٰ﴾ دلالت دارد که خون حیض خون فاسد بدبویی است و زن را آزار می‌دهد و بدرنگ نیز می‌باشد و اینها نشانه خون حیض و امتیاز آن است از خون بکارت و خون استحاضه. و از سنت رسول ﷺ استفاده می‌شود که اقل مدت حیض سه روز و اکثر آن ده روز است. و جمله ﴿يَطْهَرْنَ﴾ را بسیاری از قرآء به تخفیف خوانده‌اند که معنی چنین می‌شود: به زنان نزدیک نشوید تا پاک شوند یعنی خون حیض قطع شود، چه غسل کرده باشد و چه غسل نکرده باشد. و اما اگر به تشدید طبق قرائت بعضی از قرآء دیگر قرائت شود معنی چنین است؛ تا تطهیر کنند یعنی غسل نمایند. بنابراین قرائت، نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند. اما چون قرائت به تخفیف اولی می‌باشد معنی همان است که در تخفیف گفته شد، زیرا قرائت به تشدید برخلاف اصل و موجب تکرار تطهیر است. و مقصود از تطهیر، تطهیر فرج فقط نیست زیرا تطهیر مطلق است و مقید نشده به عضوی از اعضاء، پس شامل تمام بدن می‌شود که همان غسل باشد. و جمله: ﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ﴾، اشاره به این است که شکر وجود زنان و بهره‌آنان این است که برای خود از اعمال صالحه ذخیره نمایید. و این جمله نظیر آیاتی است که فرموده: ﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾.

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۴].

ترجمه: و برای نیکی‌نکردن و تقوا نداشتن و بین مردم اصلاح نکردن خدا را در معرض قسم‌های خود قرار ندهید (به خدا قسم نخورید) و خدا شنوا و داناست. (۲۲۴)

نکات: این آیه ممکن است حمل شود به یکی از دو معنی: معنای اول همان است که ذکر شد و مقصود این می‌شود که قسم به خدا را بهانه ترک نیکی و تقوی قرار ندهید و نگویید من قسم خورده‌ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمی‌کنم و یا فلان اصلاح و خدمت به مردم را نمی‌کنم و یا ترک تقوی می‌کنم، یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید به این قسم اعتناء نکند، پس نباید قسم به خدا را مانع از نیکی، تقوی و اصلاح بین مردم قرار دهد، یعنی چنین قسمی نخورد و اگر چنین قسمی خورد باید اعتنا نکند و قسم خود را بشکند و برود آن کار نیک را و عمل صالح را انجام دهد، زیرا مورد قسم در وقتی واجب‌العمل است که راجح باشد و در اینجا مورد قسم راجح نبوده است.

معنای دوّم که برای این آیه شده این است که: برای نیکی کردن، پرهیزکاربودن و اصلاح بین مردم نمودن، خدا را در معرض قسمهای خودتان قرار ندهید و مقصود از این معنا آن است که باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد و بی مورد او را در معرض قسم نیاورد و این ترک قسم نیکی و تقوی است و موجب می شود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذاتالبین کلام او مسموع باشد. ولی معنای اول اظهر است، که حرف ﴿أَنْ﴾ برای ترک باشد، یعنی قسم برای ترک خیر و تقوی و اصلاح نباید خورد، چنانکه در آیه: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضَلُّوا﴾^(۱)، و آیه: ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾^(۲)، و آیات: ۱۵ سورة نحل، ۱۰ لقمان، ۴۱ فاطر، ۱۷ نور، ۱۹ مائده، ۱۷۲ اعراف، ۵۶ زمر و ۱۵۶ انعام، که حرف ﴿أَنْ﴾ در این آیات ذکر شده، از حرف ﴿أَنْ﴾ برای منع و دفع نیز استفاده نموده اند. به هر حال انسان باید سعی کند قسم را چه برای امر حق و چه باطل ترک گوید.

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^(۳)
[البقرة: ۲۲۵].

ترجمه: خدا شما را به واسطه لغو در قسمهایتان مؤاخذه نمی کند ولیکن شما را به آنچه دلهایتان کسب کرده مؤاخذه می کند و خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۲۵)

نکات: لغو در قسم دو قسم است: اول بدون فکر و اراده قسم خوردن، که مؤاخذه ندارد و در مقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد. دوم چیزی را به عقیده خود در واقع و خارج موجود می بیند و لذا قسم می خورد، سپس معلوم می شود که برخلاف واقع بوده، این قسم مؤاخذه ندارد و در مقابل آن، چیزی را برخلاف واقع می داند باز برای اثبات آن قسم می خورد که این مؤاخذه دارد و مؤاخذه برای این است که قلباً می دانسته بر خلاف است. و هرگاه قسم برای فعل معصیتی باشد مانند قسم خوردن برای فعل حرام و یا ترک واجب، اگر چه خوردن چنین قسمهایی از گناهان و حرام است، ولی ظاهراً کفاره ندارد، زیرا قسمی منعقد نمی شود.

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۴) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۵)
[البقرة: ۲۲۶-۲۲۷].

ترجمه: برای آنانکه از زنان شان ایلاء می کنند، انتظار بردن چهار ماه است، پس اگر برگردد خدا آمرزنده و رحیم است (۲۲۶) و اگر قصد طلاق کنند پس محققاً خدا شنوا و داناست. (۲۲۷)

۱- «خدا برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید».

۲- «در زمین کوهها پا بر جا قرار دادیم که مبدا ایشان را تکان دهد».

نکات: ایلاء عبارت است از اینکه مردی قسم بخورد که با زن خود هم‌بستر نشود، چه قسم او مطلق باشد و چه ابدی و چه مقید به زمان زیادتر از چهارماه و قصد او از قسم اذیت و آزار همسر خود باشد، اگر چنین قسمی خورد، زن او برای حق خود می‌تواند مراجعه به حاکم کند، تا حاکم مرد را وادار به برگشت از قسم نماید و یا طلاق دهد. و اگر خود مرد برگشت از قسمی که خورده، آیا کفاره دارد و یا خیر، مورد اختلاف است و در آیه صحبتی از کفاره نیست. و گفته‌اند کفاره آن اطعام ده مسکین است و یا دادن لباس به ده مسکین و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد. ولی به نظر ما کفاره ندارد زیرا قسم خوردن به ترک وطئ راجح و مشروع نیست و می‌توان گفت قسم منعقد نمی‌شود. پس ظاهر آن است کفاره ندارد، و از آیه نیز کفاره استفاده نمی‌شود.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾
[البقرة: ۲۲۸]

ترجمه: و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می‌برند و خودداری کنند و برای ایشان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و شوهران‌شان به بازآوردنشان در این مدت سزاوارترند اگر اراده اصلاح نمایند و به نفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است به خوبی و برای مردان بر ایشان یک درجه برتری است و خدا عزیز و حکیم است. (۲۲۸)

نکات: مقصود از ﴿قُرُوءٍ﴾ که جمع «قرء» است، طهر می‌باشد، زیرا «قرء» به معنی حیض و طهر آمده، ولی اینجا چون عدد ثلثه مؤنث است باید قرء به معنی طهر باشد که مذکر است به قاعده «فِي ثَلَاثٍ وَسَبْعَةٍ بَعْدَهُ ذَكَرَ أَنَّهَا بِعَكْسِ مَا اشْتَهَرَا»، پس چون عدد مؤنث شد تمیز مذکر است که به معنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است. و جمله: ﴿وَلَا يَحِلُّ...﴾ دلالت دارد که در سه چیز باید به قول زن مراجعه کرد و قول او معتبر است و کتمان این سه امر بر زن جازز نیست، زیرا موجب ابطال حق زوج می‌شود و آن سه چیز طهر، حیض و حمل است، مثلاً اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق، حیض بوده یا نه، باید از خود او پرسید. و طلاق به معنی رها کردن، و صیغه آن این است که طلاق‌دهنده در حضور دو عادل بگوید: «رَوَجَّتِي فَلَانَةَ طَالِقٌ».

﴿ثَلَاثَةَ فُرُوعٍ﴾ دلالت دارد که پس از وقوع طلاق زن باید سه طهر عده نگه دارد و مطابق: ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ...﴾ شوهر او می‌تواند رجوع کند و طلاق کأن لم یکن می‌شود و احتیاج به عقد جدیدی ندارد. و جمله ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي...﴾ دلالت دارد که هر یک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند، اما حق زوجه عبارت است از مهر، نفقه، سکن، کسوه و حق هم‌خوابگی. و اما حق زوج عبارت است از اطاعت زوجه از او و مال و آبروی او را حفظ کردن و نطفه او را در رحم نگاه داشتن و کسی را بر فراش او نیاوردن و از خانه او چیزی بدون إذن او بر ندارد و از هم‌خوابگی جلوگیری ننماید و بدون إذن او از منزل او خارج نشود. و جمله ﴿وَالرِّجَالُ عَلَيْهِنَّ﴾ درجه دلالت دارد که تصمیم و تشخیص نهایی در امور زندگی را زوج بگیرد و نیز گفته‌اند حق زوج مقداری زیادتر است مثلاً زوجه بدون إذن او روزه مستحبی نگیرد و مسافرت غیرواجب نرود، و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جمله: ﴿أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ﴾.

﴿الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنِ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳۰﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَ إِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲۳۱﴾ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظْكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۲﴾﴾

[البقرة: ۲۲۹-۲۳۱].

ترجمه: طلاق دو بار است، پس از آن یا به خوبی و خوشی نگاه داشتن و یا به خوبی رها کردن و برای شما حلال نیست که از آنچه به ایشان داده‌اید چیزی بگیرید، مگر آنکه بترسند که حدود خدا را بر پای ندارند پس اگر بترسید که حدود خدا را بر پای ندارند، باکی نیست بر ایشان در آنچه زن فدا دهد، این است حدود خدا، از آن تجاوز مکنید و هر کس از حدود خدا تجاوز کند پس خود ایشان ستمگرند (۲۲۹) پس اگر (برای بار سوم) آن زن را طلاق دهد، پس

از طلاق دیگر آن زن برای او حلال نیست، تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر زوج ثانی آن زن را طلاق دهد، بر آن دو (زوج اول و زن) باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند اگر گمان داشته باشند که حدود خدا را برپا می‌دارند و این است حدود خدا که بیان می‌کند برای قومی که بدانند (۲۳۰) و چون زنان را طلاق دادید پس به آخر مدتشان رسیدند یا ایشان را به خوبی و خوشی نگه دارید و یا به خوبی و خوشی رهایشان کنید و برای ضرر زدن ایشان را نگه ندارید تا اینکه (به حقوقشان) تعدی کنید و هر کس این کار کند محققاً به خود ستم کرده. و آیات خدا را به استهزاء مگیرید و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید، خدا شما را به آن پند می‌دهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا به هر چیزی داناست. (۲۳۱)

نکات: کلمه ﴿مَرَّتَانٍ﴾ دلالت دارد که اگر در یک مرتبه دو طلاق و یا سه طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید «هی طالق ثلاثاً» بلکه باید «مرّة بعد مرّة آخری» اجرای طلاق بکند و دیگر اینکه دلالت دارد بر امکان رجوع، زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست و طلاق مطلقه تحصیل حاصل است و معنی ندارد. و جمله: ﴿فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ﴾ این است که یا مرد رجوع کند و طبق عرف به خوبی او را نگه دارد و یا او را رها کند تا عده تمام شود و آن زن مختاره خود گردد.

و جمله: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا نَحْلُ لَهُ...﴾ اشاره به طلاق سوم است، که اگر پس از طلاق دوم رجوع کرد و طلاق داد، دیگر حق رجوع ندارد تا اینکه زن بتواند با مرد دیگری که مورد علاقه او و دلخواهش باشد، ازدواج کند. پس شوهر دوم اگر به اختیار خود آن زن را طلاق داد و عده گذشت، شوهر اول در صورت تمایل زن، می‌تواند به عقد جدید به او مراجعت کند، اما این رجوع هم به شرط اقامه حدود الهی است چنانکه فرموده: ﴿إِنْ ظَنَّنَا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾، که از جمله شوهر باید بد اخلاقی و شقاق را ترک کند. پس یکی از علل حرمت رجوع در طلاق سوم تأدیب زوج است. و جمله: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ...﴾ دلالت دارد که زوج دوم پس از آنکه زن را به عقد دائم درآورد، اگر آن زن را نخواست می‌تواند او را طلاق دهد، و الا می‌تواند او را طلاق ندهد. و مقصود از جمله ﴿تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ و طی شوهر دوم است، زیرا کلمه زوج دلالت دارد بر اینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند، و نکاح زوج همان «وطی» است و باید عقد زوج دوم منجز باشد نه مشروط به طلاق، زیرا نکاح مشروط و یا معلق صحیح نیست.

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَرْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَظْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۲﴾﴾

[البقرة: ۲۳۲].

ترجمه: و چون زنان را طلاق دادید و به پایان مدت خود رسیدند، منع‌شان نکنید از نکاح شوهرانشان (سابق یا زوج دیگر) وقتی که به رضای یکدیگر باشند به خوبی، به این پند داده می‌شود آنکه از شما به روز بازپسین ایمان دارد، این برای شما پاکیزه‌تر و پاکتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۳۲)

نکات: در زمان جاهلیت چون زنی را طلاق می‌دادند مانع از شوهر کردن به دیگری بودند و این ستمی بود به زنان مطلقه و خدا این ستم را از ایشان برداشت بواسطه نزول این آیات.

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾﴾

[البقرة: ۲۳۳].

ترجمه: و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد شیر دادن را تمام و کامل گرداند و روزی زنان شیرده و جامه ایشان به خوبی و به طور متعارف بر پدر است؛ بر هیچکس تکلیفی بیش از توانایی او نمی‌شود، نه هیچ مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند و نه هیچ پدری به خاطر فرزندش و (با فوت شدن پدر) مانند این (هزینه) بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین و مشورت ایشان باکی نیست و اگر خواستید دایه شیردهی برای فرزندانان بجوید بر شما باکی نیست زمانی که آنچه (از حقوق به دایه) می‌دهید به خوبی تسلیم کنید و بترسید از خدا، و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۳)

نکات: ﴿يُرْضِعْنَ﴾ خبر به معنی انشاء است و دلالت بر امر دارد، زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمی‌دهد و بر مادر این امر واجب است در جایی که دایه شیردهی پیدا نشود و یا پدر استطاعت اجیر گرفتن را نداشته باشد و خصوصاً إرضاع (لبا) بر مادر لازم است و «لبا» اولین شیری است که پس از تولد طفل به پستان مادر می‌آید، زیرا باعث حیات طفل است و در غیر این موارد مادر اولی از دیگران است برای شیردادن. و ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ دلالت دارد که مدت

رضاع دو سال است و کاملین اشاره به این است که باید ۲۴ ماه باشد. و جمله: ﴿لِمَنْ أَرَادَ...﴾ دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر می دهند و اجرت از او می گیرند زیرا ﴿لِمَنْ أَرَادَ﴾ پدر است و دلالت دارد که خاتمه رضاع دو سال است و لذا اگر پس از آن شیر بدهند، حکم رضاع ندارد و جمله: ﴿لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ...﴾ اشاره به این است که رضاع موقوف به خواست پدر است، که دو سال شیر به طفل خود برساند و واجب نیست. پس اگر والدین با مشورت یکدیگر خواستند، می توانند قبل از اتمام دو سال بچه را از شیر باز دارند، البته مصلحت طفل را مراعات کنند. و جمله: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ...﴾ دلالت دارد که پدر باید اجرت رضاع را بدهد، زیرا ﴿عَلَى﴾ برای وجوب است و خدا پدر را به عنوان ﴿مَوْلُودِ لَهُ﴾ ذکر کرده نه به عنوان زوج، زیرا اگر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیست، اما پدر هست، باز باید اجرت را بپردازد. و ﴿مَوْلُودِ لَهُ﴾ اشاره به این است که فرزند منسوب به پدر است. و جمله: ﴿رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد، یعنی «أجرة المثل» بدهد نه کمتر. و جمله: ﴿لَا تُضَارَّ﴾ اگر فعل معلوم باشد معنی چنین می شود مادر به فرزند خود ضرر نزند به ترک شیردادن، چه برای لجبازی و یا ناسازگاری با پدر طفل و همچنین پدر به طفل خود ضرر نزند که برای عناد، بچه را از مادر جدا نماید، زیرا مادر از هرکسی مهربان تر است. و اما اگر فعل مجهول باشد معنی چنین می شود؛ به مادر ضرر نخورد به واسطه فرزندش به اینکه پدر اجرت رضاع را به او ندهد و همچنین به پدر ضرر نخورد به واسطه طفل که مادر به خاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مبدا حامله شود و شیرش کم گردد. و جمله: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ قانونی است کلی که در تمام ابواب فقه جاری است، یعنی هیچ کس مکلف نیست مگر به قدر وسعش و خدا زیادتر از وسع نخواسته و وسع مقابل ضیق است، یعنی خدا تکلیفی که در آن زحمت و فشار باشد نخواسته و وسع کمتر از طاقت است، مثلاً پیری که طاقت دارد روزه بگیرد ولی در زحمت و فشار واقع می شود، خدا از او روزه نخواسته و فرموده: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوه ای که زوج به مادر طفل می دهد باید طبق وسع او باشد و شیردادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جمله: ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ دلالت دارد که اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند و اگر پدر او فوت شده و طفل مالی ندارد، رضاع با جد و مادر است که وارث اویند و اگر جد و مادر او نیز

فوت شده‌اند، سایر ورثه باید طفل را چنانکه گفته شد، شیر او را فراهم نمایند. و جمله: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ﴾ دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دو سال او را شیر دهند، باید به صلاح دید، صواب دید، مشورت و رضایت هر دو باشد که مصلحت طفل کاملاً مراعات شود. و جمله: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ...﴾ دلالت دارد که پدر می‌تواند مرضعه‌ای غیر از مادر بگیرد به شرطی که به فرزند لطمه وارد نشود.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكُرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾﴾

ترجمه: و آنانکه از شما وفات می‌کنند و همسرانی می‌گذارند، آن همسران باید انتظار برند و به قدر چهار ماه و ده روز خودداری کنند، پس چون این مدت را به پایان رسانیدند، در آنچه در حق خودشان به خوبی و متعارف انجام دهند بر شما باکی نیست و خدا به آنچه بکنید آگاه است (۲۳۴) و بر شما باکی نیست در تعریض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان نمودنتان، خدا دانسته که شما به یاد زنان خواهید بود، لیکن وعده سری مگذارید مگر اینکه گفتار خوبی بگویید و عقد نکاح را قصد مکنید تا عده لازم به پایان رسد و بدانید که خدا آنچه را در دل‌های شماست می‌داند از او حذر کنید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۳۵)

نکات: در این آیه عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داده، سپس در جمله ﴿فَلَا جُنَاحَ...﴾ فرموده که پس از پایان عده، زنان شوهر مرده هر کار مشروعی بکنند، آزادند، که شوهر بروند یا خیر. و پس از آن فرموده اگر با آن زنان تعریض کنید اشکالی ندارد و تعریض^(۱) آن است که؛ به آن زن بگوید

۱- تعریض: عبارت است از اشاره کردن به چیزی؛ و تعریض در کلام عبارت است از کلامی که شنونده از آن مرادش را می‌فهمد اما صریح نیست. تعریض و به کنایه سخن گفتن در خواستگاری به هنگام عده [وفات یا طلاق بائن] جایز است و آن اینکه بگوید: شاید کسی به تو علاقه‌مند باشد، چه کسی می‌تواند چون تو بیاید؟ توزیبایی، تو صالحی، تو بخشنده‌ای... و از این قبیل کلمات می‌تواند به کار برد بدون اینکه بگوید: با من ازدواج کن و زن به وی پاسخی چنین دهد اگر به وی علاقه‌مند باشد. (مستفاد از تفسیر معالم التنزیل للبعوی).

در خدمت شما حاضرم و یا من شما را دوست دارم و از این قبیل جملات که آن زن بفهمد برای تزویج او بی‌میل نیست، ولی مادامی که عده تمام نشده صریحاً خواستگاری نکند، اگر چه در دل قصد خواستگاری داشته باشد. و وعده سرّی به زناشویی و یا کار نامشروع نیز جائز نیست چنانکه در آیه ذکر شده. و در جمله: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ...﴾، تهدیدی شدیدی است برای متخلفین از قانون الهی.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۶].

ترجمه: اگر زنان را مادامی که ایشان را مس نکرده باشید (یعنی جماع نکرده‌اید) و مهری مقرر نکرده باشید طلاق دهید، بر شما گناهی نیست، ولی بهره‌ای بدهیدشان، بر توانگر است به اندازه خود و بر تنگدست فقیر است به اندازه خود، بهره‌ای به خوبی، که حقی است برعهده نیکوکاران. (۲۳۶)

نکات: این آیه دلالت داد که اگر در عقدی مهر ذکر نشده، عقد صحیح است و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد، باید مرد چیزی بدهد. اگر گفته شود نصف مهرالمثل را بدهد، اشکالی ندارد.

﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

ترجمه: و اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه مس کنید (قبل از دخول) در حالیکه برای‌شان مهری مقرر کرده‌اید، پس باید نصف آنچه معین کرده‌اید بپردازید، مگر آنکه آن زن ببخشد و یا آن کسی که عقد نکاح به دستش می‌باشد ببخشد و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیکتر است و برتری و احسان بین خودتان را فراموش نکنید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۷)

نکات: ممکن است مقصود از کلمه ﴿الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ زوج باشد و ممکن است ولیّ زوجه باشد، هر کدام گذشت کنند اشکالی ندارد.

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

ترجمه: بر نمازها و نماز وسط‌تر محافظت کنید و برای خدا در حال فروتنی قیام کنید. (۲۳۸)

نکات: این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیّه پنج نماز است، زیرا امر شده به صلوات و صلوات جمع است و جمع اطلاق می‌شود بر سه و بر بیشتر از آن، ولی باید عددی باشد که دارای

وسطتر باشد و عددی که وسطتر^(۱) داشته باشد، همان پنج است و از پنج کمتر نمی شود، زیرا وسطی مؤنث اوسط است مانند اکبر و کبری، و اصغر و صغری، و چون صلاة تأنیث لفظی دارد صفت آن را وسطی آورده که به معنی وسطتر است. پس مکلف باید نمازها را حفظ کند، خصوصاً نماز وسطتر را که وسطی باشد. اما نماز وسطی آیا ظهر است و یا صبح، یا عصر، یا مغرب و یا نماز جمعه، مورد اختلاف است. در اینجا نماز وسطی را اسم تفضیل گرفتیم و ممکن است اسم تفضیل نباشد و به معنی میانه باشد.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۳۹).

ترجمه: پس اگر بترسید (حال جنگ) در حالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجا آرید، پس چون ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را بخوانید چنانکه به شما آموخته آنچه را نمی دانستید. (۲۳۹)

نکات: مقصود از این آیه نماز خوف در حال جنگ می باشد که هر طور امکان دارد و ایستاده و یا سواره نماز بخواند و اگر طهارت ندارد تیمم کند و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است به اشاره رکوع و سجود کند و اگر تمکن از استقبال قبله ندارد به هر طرف می تواند توجه کند، ولی «تکبیرة الاحرام» را رو به قبله گوید برای اینکه خدا در سوره تغابن آیه ۱۶ فرموده: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^(۲)، و در سوره بقره: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۳). و: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۴).

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۴۰).

ترجمه: و آنانکه از شما می میرند و همسرانی می گذارند، برای همسرانشان، متاعی را تا یک سال وصیت نمایند، در صورتی که زنان از منزل خارج نشوند، پس اگر خارج شدند بر شما باکی نیست آنچه در حق خود به طور معروف انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است. (۲۴۰)

۱- منظور از الأوسط در اینجا: میانه تر از غیر آن می باشد. بر وزن أفعال تفضیل.

۲- «پس، از خدا بترسید آن قدر که توانستید».

۳- «خدا هیچکس را جز به اندازه وسعش تکلیف نمی کند».

۴- «بر هیچکس تکلیفی بیش از توانایی او نمی شود».

نکات: بعضی از دانشمندان گمان کرده‌اند وصیت تا یک سال برای زن، در این آیه، عده آن زن یک سال است و گفته‌اند منافات دارد با آیه ۲۳۴ که عده را چهار ماه و ده روز معین نموده، پس گفته این منسوخ و آن ناسخ این است. ولی باید دانست که این دو آیه به هم مربوط نیست، زیرا آن آیه راجع به عده است و این آیه که ماندن یک سال باشد، به عنوان وصیت است و زن می‌تواند قبول نکند و قبل از یکسال از منزل شوهرش خارج گردد و می‌تواند شوهری اختیار کند.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتَّعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۴۲﴾﴾

ترجمه: و برای زنان طلاق داده شده به طور معروف بهره‌ای است که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران (۲۴۱) خدا آیات خود را چنین بیان می‌کند برای شما شاید تعقل کنید. (۲۴۲)

نکات: مقصود از بهره مذکور در آیه ظاهراً نفقه می‌باشد که باید به زن مطلقه بدهند مادامی که در عده است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۲۴۳﴾﴾ [البقرة: ۲۴۳].

ترجمه: آیا به آنان که از خانه‌های خود خارج شدند، نظر نکردی، در حالی که هزاران نفر بودند برای فرار از مرگ، پس خدا فرمود بمیرید، سپس ایشان را زنده کرد، زیرا خدا محققاً صاحب فضل و تفضل بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۲۴۳)

نکات: مقصود از رؤیت و نظر، دید عقلی و علمی است و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا...﴾ قوم حزقیل نبی است که ایشان را به جهاد دعوت کرد و او را اجابت نکردند، بلکه از جهاد اظهار کراهت کردند، حق تعالی بیماری وبا و طاعون میانشان افکند، ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند، در حالیکه ده هزار و به قولی سی هزار و به قولی هفتاد هزار نفر بودند، در میان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید، ﴿مُوتُوا﴾، همه مردند، پس از مدتی به فرمان خدا زنده شدند و استخوان‌هایشان جمع و گوشت به آنها روئیده شد. و خدا این قضیه را ذکر نموده برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند و برای حفظ حیات خود عصیان امر خدا ننمایند و بدانند که فرار از مرگ فائده ندارد. مخفی نماند ﴿الْأُوفُ﴾ که در آیه ذکر شده جمع کثرت می‌باشد و دلالت بر ده هزار بیشتر دارد و احياء آنان برای دعای پیغمبرشان بود، كما نُقِل.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَأُضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصِطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾﴾

[البقرة: ۲۴۴-۲۴۵].

ترجمه: و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست (۲۴۴) کیست آنکه به خدا قرض نیکو دهد، پس خدا برای او زیادگرداند به اضعاف بسیاری و خدا می گیرد و می دهد و به سوی او بازگردانیده می شوید. (۲۴۵)

نکات: با اینکه هرکس هر چه دارد از خداست و او عطا کرده، ولی برای تشویق بندگان به انفاق از بنده قرض خواسته و مقصود از این انفاق مطلق صدقات است، که آن را قرض الحسن خوانده، چون قرض واجب نیست و یا اینکه انفاق در جهاد است به قرینه آیه قبل، که امر به جهاد است و باید اغنیاء زاد و توشه جنگی را برای فقراء فراهم کنند، تا هرکسی بتواند آماده جهاد گردد. هر کدام باشد شامل انفاق فی سبیل الله است، ولی کلمه ﴿فِي سَبِيلِ﴾ اکثر در جهاد استعمال می شود، زیرا به واسطه جهاد راه خداپرستی برای جهانیان باز می گردد و آیه بعد نیز در تشویق به قتال است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۲۴۶﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۷﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَى وَءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۴۸﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْكُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾﴾

[البقرة: ۲۴۶-۲۴۹].

ترجمه: آیا توجه نکردی به گروهی از بنی اسرائیل پس از موسی، زمانی که به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم. گفت: آیا ممکن است که اگر بر شما قتال مقرر شود قتال نکنید؟ گفتند: برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم در حالی که ما را از خانه‌هایمان و فرزندانمان بیرون کردند، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد اعراض کردند جز کمی از ایشان و خدا به حال ستمگران داناست (۲۴۶) و پیامبرشان به آنان گفت: که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخته است. گفتند: چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه ما از او به شاهی سزاوارتریم و به او وسعتی از جهت مال داده نشده. پیامبرشان گفت: خدا او را بر شما برگزید و او را در علم و جسم زیادتی داده و خدا ملکش را به هر کس بخواهد می‌دهد و خدا گشایش دهنده داناست (۲۴۷) و پیامبرشان به آنان گفت: به تحقیق نشانه پادشاهی او این است که تابوتی که در آن است سکینه و آرامشی از پروردگارتان و بقیه‌ای از آنچه خانواده موسی و خانواده هارون بر جای گذاشتند، نزد شما بیاید، که آن را فرشتگان حمل می‌نمایند، به تحقیق اگر ایمان داشته باشید، برای شما در آن نشانه و معجزه است (۲۴۸) پس چون طالوت لشکریان را انتخاب کرد و از شهر بیرون برد، گفت: محققاً بدانید که خدا شما را به نهری امتحان می‌کند، پس هر کس از آن بیاشامد، از من و پیرو من نیست و هر کس آن را نچشد برآستی او از من است، مگر آنکه مشتی از آن آب به دست خود بردارد. پس (همه) از آن نهر آشامیدند مگر اندکی از ایشان، پس چون او و آنان که به او ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقتی نیست، ولی کسانی که به ملاقات رحمت خدا یقین داشتند گفتند: چه بسا گروه کمی که به اذن خدا بر گروه بسیاری پیروزی یافته و خدا با صبرکنندگان است. (۲۴۹)

نکات: بنی اسرائیل به واسطه عمل نکردن به اوامر الهی و شیوع فحشاء و منکرات، اختیارشان کم شدند و اشرارشان تسلط پیدا کردند و به تدریج دولت از دستشان رفت و ایشان را از خانه و لانه بیرون کردند، تا اینکه پیامبری بعد از حضرت موسی علیه السلام به نام اشموئیل میانشان مبعوث شد، ایشان به او گفتند: از خدا بخواه برای ما پادشاهی معین کند که به سرپرستی او با کفار جهاد کنیم، پیغمبرشان گفت: اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید، گفتند: برای چه، اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم کرد، زیرا ما را از مال و منازل، بیرون کرده‌اند. به هر حال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد، آنان گفتند: ما بهتر از طالوتیم، زیرا او فقیر است و برای اداره امور مال لازم است، پیغمبرشان گفت: خدا او را برگزیده به واسطه دو چیز: یکی زیادتی دانش. و دیگری نیروی جسمی او. و معلوم است که اداره مملکت، به دانش، فکر و قدرت بیشتر احتیاج دارد از احتیاج به مال و با دانش و فکر، می‌توان مال تهیه کرد، برای اینکه:

اولاً: علم و قدرت از کمالات حقیقی و مال و ثروت از کمالات مجازی است.

ثانیاً: علم و قدرت از انسان جدا نمی شود، ولی مال جدا می گردد.

ثالثاً: علم و قدرت را کسی نمی تواند سرقت کند به خلاف مال.

رابعاً: علم و سیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروت است، چه بسیار ثروتمندان که اسیر

دست دانشمندان و سیاستمداران اند.

خامساً: با علم و قدرت می توان جبران فقر نمود، ولی با ثروت نمی توان جبران جهل نمود.

و مقصود از جمله ﴿وَزَادَهُمْ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾، مراد از جسم ممکن است زیادتی عرض، طول و خوبی قامت باشد، ولی ظاهر این است که زیادتی نیرو و قوه باشد، زیرا به بزرگی هیكل و خوبی جمال دفع دشمن نمی شود. و خدا علم را در این آیات بر نیروی بدنی مقدم داشته، زیرا علم نیروی روحی است «وهو أشرف من البدن»^(۱).

و آمدن تابوت معجزه‌ای بوده و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی عليه السلام که به یادگار در میان بنی اسرائیل بود، و در جنگها آنها برای فتح و ظفر همراه می بردند، و آن موجب قوت قلب و آرامش دلشان بود، پس عمالقه و کفار آن را بردند بردند، پیغمبرشان گفت: فرشتگان به امر خدا آن را برایتان می آورند، کفار به آن اهمیت نمی دادند و در جای نامناسب که محل کثافت بود، می گذاشتند، روزی آن را بستند به شاخ دو گاو و آنها را رها کردند، گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت. و مقصود از جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾، این است که قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند، طالوت به قوم خود گفت: ما اگر بخواهیم به جنگ طالوت برویم، باید جوانان با نشاط که زن نگرفته باشند و اشتغال به ساختمان منزل و تجارت نداشته باشند، همراه من بیایند و لذا هشتاد هزار جوان به دور او جمع شدند، پس چون معروف بودند به مخالفت با انبیاء و أمراء خود و برای فرار از جنگ بهانه می گرفتند، لذا طالوت ایشان را امتحان کرد و به لشکر خود گفت: از نهر آبی که بین فلسطین و اردن می باشد و در مسیر راه است، هرکس آب بیاشامد، از من نیست و هرکس نچشد او از من و پیرو من است و این وسیله خوبی بود برای امتحان لشکری که در بیابان تشنه می باشند، چه خودشان و چه اسب‌هاشان و اگر از آن آب می آشامیدند، معلوم می شد مقابل دشمن مقاومت نخواهند کرد و چون طالوت فرمود: ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾، ممکن است آب را بردارند میان کوزه و ظرف دیگر و سپس آن را بیاشامند و

بگویند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حيله فرمود: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ وَ مِثِّي﴾، یعنی هرکس نچشد، چه از نهر و چه از ظرف دیگر، او از من است. بنی اسرائیل بد امتحان دادند عده‌ای که چهار هزار و یا سیصد و سیزده نفر بودند، پا برجا مانده و نچشیدند و همانان بودند که از جهاد استقبال کرده و با کمی عدد جالوت را شکست دادند.

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ فَهَرْمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَعَاتَتْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ وَمِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۲۵۱﴾

[البقرة: ۲۵۰-۲۵۱].

ترجمه: و چون طالوت و مؤمنین با جالوت و لشکریانش، روبرو شدند، گفتند: پروردگارا صبر و شکیبایی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر گروه کافران یاری نما (۲۵۰) پس به اراده خدا ایشان را متفرق ساختند و داود جالوت را کشت و خدا او را پادشاهی و حکمت بداد و از آنچه می‌خواست به او آموخت و اگر خدا شر و ستم بعضی از مردم را توسط بعضی دیگر دفع نمی‌فرمود هر آینه زمین فاسد می‌شد، ولیکن خدا بر جهانیان صاحب تفضل است. (۲۵۱)

نکات: سبب پیشرفت مؤمنین که دارای ایمان محکم بودند، در هر امری خصوصاً در مبارزه سه چیز بود: اول: صبر و شکیبایی ایشان.

دوم: ثبات قدم. سوم: داشتن لوازم و وسائل نصرت. و این هر سه را پیروان طالوت خواستند بلکه داشتند و لذا پیروز شدند، مسلمین باید از قصه‌های قرآن عبرت گیرند تا به عزت اولیّه خود برسند.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ ﴿۲۵۲﴾ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَعَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اٰخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

[البقرة: ۲۵۲-۲۵۳].

ترجمه: این آیات خداست که آن را بر تو برآستی می‌خوانیم و به تحقیق و مسلم تو از فرستادگانی (۲۵۲) این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی، از جمله ایشان است آن که خدا با او سخن گفت و بعضی از ایشان را به درجاتی بالا برد و به عیسی بن مریم

معجزات دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم و اگر خدا می خواست آنان که پس از ایشان بودند، بعد از دلیلهای روشن که برایشان آمد، با یکدیگر کارزار نمی کردند ولیکن اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده و بعضی از ایشان کافر شدند و اگر خدا می خواست کارزار نمی کردند، ولیکن خدا آنچه را اراده کند به جا آورد. (۲۵۳)

نکات: خدای تعالی پس از ذکر اخبار پیامبران برای اطمینان قلب رسول خود فرموده، این اخبار

آیاتی است که به تو وحی شده و تو محققاً پیمبری. و جمله: ﴿فَصَلِّنَا...﴾ دلالت دارد که پیامبران بر یکدیگر فضیلت دارند و بعضی افضل از دیگری است، ولیکن نام افضل و غیر افضل ذکر نشده و چیزی را که خدا بیان نکرده، علم آن را از بندگان نخواست، پس لازم نیست که انسان بداند کدام افضلند، ولیکن مسلماً مرسلین افضلند از غیر مرسلین. و تکلیف مسلمین این است که همه را محترم بدانند و بگویند ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ﴾. و مقصود از روح القدس را بعضی گفته اند روح بشری است که جبرئیل دمید در رحم حضرت مریم و بعضی گفته اند انجیل است زیرا کتاب الهی موجب حیات است برای جامعه، چنانکه خدا راجع به قرآن فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ و بعضی گفته اند؛ مراد اسم اعظم الهی است که عیسی علیه السلام آن را می خواند و مرده را زنده می کرد و بعضی گفته اند؛ مراد جبرئیل و یا آنکه نیرویی از جانب الله است. ولی این معنی که بگوییم مقصود از روح القدس، جبرئیل است از سایر معانی گفته شده ظاهرتر است و به واسطه جبرئیل دین الهی زندگی و نیرو گرفت.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾

[البقرة: ۲۵۴].

ترجمه: ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی است و کافران خود ستمگرند. (۲۵۴)

نکات: أنفقوا فعل امر و دلالت بر وجوب دارد و مقصود از آن زکات است، ﴿مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ «ما» در آن «ماء موصوله» و مفید عموم است و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکات داد و مخصوص نه چیز نیست^(۱). ﴿وَلَا شَفَعَةٌ﴾ نفی و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست،

۱- منظور از آن نه چیز: طلا و نقره، حیوانات سه گانه: شتر و گاو و گوسفند و غلات چهارگانه: جو، خرما، کشمش و گندم می باشد. اکثر علمای شیعه امامیه بر این باورند که زکات فقط در همین موارد واجب است چون به حد نصاب برسند؛ و زکات در اموال دیگر واجب نیست.

حتی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به مؤمنین است و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و به خیال خودشان باشد.

مسئله شفاعت به قول یکی از بزرگان دین^(۱)، به جایی رسیده که هر گوینده بی سواد بی اطلاع از حقائق دین و بی خبر از حد و مرز شرع مبین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند انبیاء مرسلین را غصب کرده و به نام شفاعت مردم را گمراه کرده‌اند و با بافته‌ها و قصه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم را به پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند و یک دروازه شفاعت به گشادی زمین و آسمان برای مردم باز کرده‌اند که هر ناپاک، آلوده و جنایتکاری می‌تواند به بهشت برین رود و با انبیاء و مرسلین هم‌نشین گردد و به این وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پولهای زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: متأسفانه در کتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست‌آویز بی‌دینان و یاران شیطان گشته و روایاتی ساخته‌اند که با آن روایات می‌شود ریشه قانون دین و قرآن را کند و یا بی‌اثر نمود و با قوانین خدا مخالفت کرد، مانند اینکه؛ زنی فاحشه از زنا فرزندان می‌آورد و از ترس رسوایی فرزندان خود را میان آتش می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این عمل خبر نداشت، چون آن زن از دنیا رفت، هر جا دفنش کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت رفتند و قضیه را به او گفتند، او دستور داد مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند، بدین صورت، قبر او را پذیرفت و گناه او عفو شد^(۲). ملائی دیگر نوشته است که؛ زن زناکاری که خانه همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند، برای آتش به خانه همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، بر آتش زیر دیگ می‌دمد و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی فراهم کرده و می‌رود به مشتریان خود می‌رسد، همین زن را پس از مرگش خواب می‌بینند که در باغی زیر اشجاری با حضرت زهرا علیها السلام هم‌نشین شده، از او می‌پرسند تو با آن اعمال زشت، چگونه به این مقام رسیدی؟ می‌گوید؛ به برکت آن تری چشم از دود مطبخ همسایه، که تمام گناهانم مورد شفاعت شد. و هزاران قصه مانند اینها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه ایمانی و نه عفتی لازم است و هرکس با مجالس دینی سر و کار داشته باشد، این کفریات را شنیده است. در حالی که در کتاب آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی بکلی نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست و قرآن مقام هرکس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند. اما هواهای نفسانی مردم آلوده از یک طرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر و ترویج دشمنان اسلام از هر چه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که

۱- منظور وی مرحوم استاد حیدر علی قلمداران قُمّی در کتابش «راه نجات از شر غلاة، بحث شفاعت» می‌باشد.

۲- این داستان در کتاب «منتهی المطلب» علامه حلی (۴۶۱/۱) روایت شده است.

احکام اسلام راجع به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف و غیره همه منسوخ شده و به جای آنها گریه و نوحه آمده و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده، که یک گریه و محبت دروغی برای متدینین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می ترسانیده و به حساب دقیق الهی که مو را از ماست می کشد، نوید می دهد، ولی به واسطه بی خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده اند که می گفتند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَّعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾

(۱) ﴿۲۴﴾

[آل عمران: ۲۴].

درمقابل قرآن افتراءهایی بنام دین، مانند باب توسل و شفاعت آورده اند، که در مقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده و از تهدیدات وحشت انگیز الهی وحشتی ندارند، زیرا شفیعیان می توانند آنان را از کیفر الهی برهانند. و اگر نماز جمعه و جهاد و امر به معروف، جانبازی، فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات الهی رواج یابد با داشتن گریه، توسل و شفاعت اشکالی ندارد و همه و همه خرابی ها جبران می شود، ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می گوید روز قیامت و روز جزای کیفر، هیچ کس درباره کس دیگر شفاعتی به این کیفیت نتواند، مانند آیات:

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۲). ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۳). ﴿يَنبَأُهَا النَّاسُ أَتَقُوا رَبَّكُمْ وَأَحْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾^(۴). ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^(۵). ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ

۱- «اعراضشان برای این است که گویند هرگز آتش دوزخ بما نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته اند گولشان زده است».

۲- «روزی که دوستی برای دوست خود هیچ نفعی ندهد و آنان یاری نشوند».

۳- «و بپرهیزید از روزیکه هیچ کس به جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند».

۴- «ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خود کاری نسازد و فرزندی کفایت از پدر خود به هیچ وجه ننماید».

۵- «روزی که کسی برای کسی مالک و صاحب اختیار چیزی نیست و فرمان در آنروز مخصوص خداست».

نَفَعًا وَلَا ضَرًّا»^(۱). ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾^(۲). ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وِئٌ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^(۳). ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبَسِّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وِئٌ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدَلٍ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا﴾^(۴).

شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمایید. مدعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و به آیاتی استدلال می‌کنند که آن آیات چنانچه خواهد آمد مربوط به شفاعت به صورت مذکوره نیست. و یا استدلال می‌کنند به آیاتی مانند آیه:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^(۵) [مریم: ۸۷].

در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده، زیرا به طور انکار می‌فرماید که چه کس می‌تواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند؟ زیرا خدا با کسی پیمانی نبسته که هر قدر جنایت و گناه کند از او صرفنظر کند و شفیع برای او بتراشد، بلکه این عهد و پیمان ظاهرا همان است که خدا به یهودیان فرموده: که می‌گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾^(۶). می‌فرماید به آنان بگو: ﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ﴾^(۷). یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور به عدم تخلف شود و یا برای فرار از کیفر به کسی اذن دهد. پاره‌ای از آیات قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده، البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد که ایشان مؤمنینند، مانند آیات: ۲۲ و ۲۳ سبأ، ۸۴ تا ۸۶ زخرف، ۲۷ و ۲۸ انبیاء و یا آیه ۱۰۹ سوره طه که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفْعَةُ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾.

۱- «پس امروز برای یکدیگر نفع و ضرری را مالک نیستید».

۲- «بگو که محققا من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم».

۳- «و آنان را که از محشور شدن بسوی پروردگارشان می‌ترسند به این قرآن بترسان، نیست برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و نه شفיעی شاید ایشان بپرهیزند».

۴- «و باین قرآن یاد آوری کن که انسان به آنچه کسب کرده گرفتار و محبوس می‌شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفיעی نیست، و اگر هر چه را فدا کند از او پذیرفته نشود».

۵- «مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسی که نزد (خدای) رحمن پیمانی گرفته است».

۶- «هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم».

۷- «بگو آیا بر این ادعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند».

یعنی: «در آن روز (قیامت) شفاعت، هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را درباره او پسندیده باشد». (کلمه ﴿لَا تَنْفَعُ﴾ مضارع، ولی ﴿أَذْنُ﴾ ماضی). در مورد این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردار بوده و غیر از شفاعت شرک‌آور و مخالف آن است، عده‌ای چنین گفته‌اند: این شفاعت که با اجازه خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای ۳ اصل و شرط است:

اصل یا شرط اول: إذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده، چنانکه فرموده: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^(۱). ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^(۲). ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^(۳) [النساء: ۶۴]^(۴) که حقیقت شفاعت همین است دو نفری (مُذْنِب و مستغفِر) به حضور خدا آمده و هر دو از خدا طلب آمرزش نمایند و خدا منافقین را در عدم اجرای این شرط ملامت می‌کند که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ﴾^(۵).

۱- «پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما».

۲- «و برای گناه خود آمرزش بخواه و برای مؤمنین و مؤمنات».

۳- «و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند (و به حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و رحیم، یافته بودند».

۴- شیخ طوسی در تفسیر خود بنام «تبیان» در ذیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن این است که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم‌آهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خیر داد، اینان بر رسول خدا ﷺ وارد شدند، آن حضرت فرمود که: دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم‌آهنگی و اتفاق نموده‌اند، پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده، به گناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم (حَتَّىٰ أَشْفَعَ لَهُمْ) اما هیچ یک از آنان برنخاستند، رسول خدا ﷺ چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده، فرمود: برخی ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و به سوی خدا بازگشت می‌نماییم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن. حضرت فرمود: آیا اینک؟ و حال آنکه من در اول امر نفسم برای شفاعت شما خوشنود و آماده‌تر بود و خدای نیز برای اجابت سریعتر (أَطِيبُ نَفْسًا لِلشَّفَاعَةِ). از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند». که به نظر بعضی این قضیه نیز دلیل بر آن است که شفاعت همان استغفار و آن هم در دنیا است.

۵- «و چون به ایشان گفته شود بیائید رسول خدا برای شما طلب آمرزش کند سرهای خود را بیچند».

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضی خدا و مؤمن باشند چنانکه می فرماید: ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^(۱)، و یا آیه: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى﴾^(۲). یا آیه: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾^(۳). و درباره منافقین می فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^(۴). ﴿أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^(۵). اما مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخصه معرفی می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^(۶) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۷﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۸﴾﴾^(۶). خدا به پیغمبران و فرشتگان جز به استغفار مؤمنین دستور نمی دهد و می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾^(۷). و در آیه ۷ غافر می فرماید که فرشتگان به خدا عرض می کنند:

۱- «شفاعت نفعی ندهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و به قول و گفتار از او خشنود بوده».

۲- «بجز برای کسی که او پسندد شفاعت نمی کنند».

۳- «برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین».

۴- «مساوی است بر ایشان چه استغفار کنی و آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی، خدا ایشان را نیامرزد».

۵- «چه آمرزش بطلبی برای ایشان و چه آمرزش نطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آمرزش بطلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد».

۶- «همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شود و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند * آنانکه نماز را به پا می دارند و از آنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق می کنند * ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی منت».

۷- «آنان که حامل عرش و آنانکه اطراف اویند به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان می آورند و برای کسانی که ایمان آورده اند طلب آمرزش می کنند».

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^(۱)
 [غافر: ۷].

و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^(۲).

شرط سوم: آن است که علاوه بر مؤمن بودن، شخص مشفوع‌له، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشد. و گر نه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه در سوره غافر فرموده:

﴿فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾^(۳)
 [غافر: ۸۵].
 و در جای دیگر فرموده:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْعَنَ﴾^(۴)
 [النساء: ۱۸].

و فرموده: ﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾^(۵)

و فرموده: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^(۶) [غافر: ۵۹].

پس چنانکه در قرآن فرموده به جز آثاری که از انسان باقی بماند مرگ خاتمه اعمال او است یعنی فقط پرونده انسان تا قیامت باز است، که اگر در زمان حیات سنت حسنه‌ای گذاشته و یا سنت سیئه‌ای گذاشته که پس از موت به واسطه آن تقویت دین شود یا فسادی بروز کند همه در پرونده‌اش ضبط می‌شود، چنانکه اگر شخصی عمل خیری کرده مانند آنکه قناتی حفر یا پلی احداث کرده تا مادامی که

۱- «پروردگارا رحمت و علم تو هر چیز را فرا گرفته پس بیامرز آنان را که توبه کرده و راه تو را پیروی کرده‌اند و از عذاب دوزخ نگاهشان دار».

۲- «و بدرستی که من هر کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید سپس هدایت یابد می‌آمرزم».

۳- «پس ایمانشان برای ایشان نفعی نداشت زمانی که صلابت ما را دیدند».

۴- «و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الان توبه کردم».

۵- «و بترسان ایشان را از روز حسرت وقتی که کار از کار گذشته».

۶- «روزی که عذرخواهی ستمگران به ایشان سودی ندهد و برای ایشان است لعنت و ایشان راست بدی آن سرای».

آنها باقی است در پرونده‌اش ثبت می‌شود که البتّه این آثار هم به زندگی شخص در دنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که درباره شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر و نیز موافق توحید است، آن است که بگوئیم شفاعت در قیامت، به معنی ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی است که مرضیّ خدا هستند که یا کاملاً پاک می‌باشند و یا در عین پاکی کمی آلودگی دارند و نگرانند و چون خدا اموری را به وسایل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود و حتّی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفیع کنند که از طرف خدا به ایشان مژده دخول بهشت دهد، البتّه چنانکه ذکر شد این شفاعت نسبت به مؤمنین حقیقی است که بهشت رفتشان قطعی شده، چنانکه در آیه ۲۸ انبیاء که درباره شفاعت ملائکه است می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸].

«فرشتگان به جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند».

و در سوره سبا فرموده:

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^(۱) [سبأ: ۲۳].

و در سوره زخرف فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^(۲) [الزخرف: ۸۶].

و در سوره اعراف درباره کسانی که مرضیّ خدا بوه و بهشتی بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده و طمع دارند که داخل شوند، می‌فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می‌گویند: ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^(۳) البتّه اصحاب اعراف که ظاهراً انبیاء و اولیاء می‌باشند اهل بهشت و دوزخ را بدون معرفّی خدا نمی‌شناسند، بلکه اهل بهشت و جهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می‌شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾، یعنی: «همه را به علامت‌شان می‌شناسند». (واستفید هذا البیان من صدیقنا مصطفی الحسینی الطباطبائی

۱- «و شفاعت در پیشگاه او سود ندهد مگر برای آنکه اذن برای او صادر شده باشد».

۲- «مگر کسی که بحق گواهی دهد در حالی که می‌داند».

۳- «داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون می‌شوید».

دامت برکاته^(۱).

آری، هیچکس از خدا رحیم تر نیست، پس او که مقام خالقیت دارد بر مخلوق ترحم نموده و برای بنده شفیع تعیین کند و ابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا به مادون است، پس بنده باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن به خدا عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع. و حضرت علی در دعا می‌فرماید: «أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»^(۲)، و در دعای روز ۱۴ ماه فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده و می‌فرماید: «وَالشَّافِعُ لَهُمْ لَيْسَ أَحَدٌ فَوْقَكَ يَحُولُ دُونَهُمْ»^(۳).

به هر حال قرآن کوچکترین اشاره به وجود شفاعت در قیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه در آنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین شفاعت شرکیه در قیامت، متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسرنند، مانند آیه ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾^(۴) و لَا صَدِيقٍ...^(۵) و می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آن است که کفار که آرزو می‌کنند که کاش آنان را شفیع یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به دنیا که مصداق آن در قیامت یافت نمی‌شود، می‌باشد، مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است، برای مؤمنین هست که برای کفار نیست، مگر در سوره معارج نمی‌فرماید:

﴿وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾^(۶) [المعارج: ۱۰].

مگر در سوره عبس نمی‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾^(۷) [عبس: ۳۳-۳۷].

۱- «و این نکته را از دوست‌مان مصطفی حسینی طباطبایی بهره‌مند شدیم».

۲- «از تو به واسطه خودت طلب شفاعت می‌کنم.» نگا: طوسی، مصباح المتعجد، دعاء کمیل (ص: ۸۴۴-۸۴۵).

۳- و ای شفاعت کننده آن‌ها، که کسی بالاتر از تو نیست.

۴- «پس برای ما شفیعانی نباشد * و نه دوست صمیمی».

۵- «و خویشی از خویش نپرسد».

۶- «روزی که مرد از برادرش بگریزد * و از مادرش و پدرش * و از همسرش و از پسرانش * برای هر مردی از آنان در

آنروز حالی است که از دیگران منصرفش می‌کند».

که این حالات تنها برای کفار نیست بلکه برای همه است. پس در قیامت شفیعی نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیهای نیست ووو... و در آیه ۱۸ سوره رعد می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخَيْرُ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (۱)

[الرعد: ۱۸].

و در آیه مورد بحث خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (۲)

[البقرة: ۲۵۴].

که آب پاکی بدست همه ریخته که در قیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خلّتی و بیعی نیست و در آخر آیه فرموده: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ تو گویی آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعیان تصور می‌کنند به این آیات کافرنند.

در خاتمه روایاتی موافق قرآن در مورد اینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می‌آوریم:

اول: شیعه و سنی به روایت صحیح در کتب خود آورده‌اند که رسول خدا ﷺ مکرّر به کسان خود می‌فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ يَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ! اَعْمَلَا لِأَنْفُسِكُمْ فَإِنِّي لَا أُغْنِي» (۳).

دوم: امالی طوسی ص ۳۸۱ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: «لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ» (۴).

۱- «برای آنانکه پروردگار خود را اجابت کرده‌اند نیکی است و آنانکه اجابت او نکردند محققا اگر تمام آنچه در زمین است و مانند آن با آن ملک ایشان باشد که آن را فدا داده باشند (فائده برای ایشان ندارد) ایشانند که برایشان بدی حساب است و مأوای ایشان دوزخ است و آن بد بستی است».

۲- «ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد، و نه دوستی و نه شفاعتی است، و کافران خود ستمگرند».

۳- ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول الله، برای خود عمل کنید که من نمی‌توانم برای شما کاری کنم.

۴- آنچه نزد خداست جز با عمل به دست نمی‌آید.

سوم: روضه کافی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده: «لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْفِهِ شَيْئًا لَا مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ»^(۱).

چهارم: بحار و امالی طوسی ص ۳۰۲ روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرود: «لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)، وَلَا يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ»^(۲).

پنجم: در روضه کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِبِيدُ اللَّهِ، وَنَحْنُ مَعَكُمْ، يَحْكُمُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَاكِمٌ غَدًا، وَهُوَ مُوقِفُكُمْ وَمُسَائِلُكُمْ، فَأَعِدُّوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوُقُوفِ وَالْمُسَاءَلَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ...»^(۳).

در کتاب «صفات الشیعه» از جمله فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا فَلَا وَاللَّهِ مَا أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسَ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ أَلَا إِنِّي قَدْ أَعَدَرْتُ إِلَيْكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيْكُمْ»^(۴).

و همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا وَيَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدْعُ مُدْعٍ وَلَا يَتَمَنَّ مَتَمَّنَ وَالَّذِي

۱- «هیچیک از مخلوقات در مورد چیزی شما را از خداوند بی نیاز نمی کند نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل و نه کسانی که از ایشان در مرتبه پایین تری قرار دارند». کُلَيْبِيُّ، الروضة من الكافي (۱۱/۸).

۲- قربتی میان ما و خداوند نخواهد بود و به او تقرب حاصل نمی شود مگر با اطاعت از او.

۳- «بدانید که شما بندگان خدا هستید و ما همراه شمایم؛ فردا در مورد ما و شما سید و سرور و حاکم قضاوت می کند. و آن موقف شما و سوال های تان است؛ پس قبل از حاضر شدن در برابر خداوند و سوال شدن از شما و عرضه شدن بر پروردگار جهانیان پاسخ را آماده کنید». کُلَيْبِيُّ، الروضة من الكافي (۱۶/۸).

۴- «من دلسوز شما هستم؛ نگویید محمد از ماست؛ به خدا سوگند دوستان من، شما و دیگران نیستید ای بنی عبدالمطلب مگر کسانی که تقوا پیشه کنند. شما را فردای قیامت چنین نیابم که دنیا را بر دوش دارید درحالی که مردم آخرت را بر دوش دارند. رابطه میان من و شما، به شما سودی نمی رساند و نیز رابطه میان من و پروردگارم به شما سودی نمی رساند». شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی، صفات الشيعة (ص ۵-۶)، نکا: الكُلَيْبِيُّ، الروضة من الكافي، ج ۸/ص ۱۸۲.

بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا [لَا يُنَجِّي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتُ لَهْوَيْتُ]»^(۱). این حدیث موافق قرآن است که ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل می‌توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماماً ضعیف‌السند و مخالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما یک روایت آن را برای نمونه نقل می‌کنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آن‌را به طور اختصار می‌آوریم که: مردم پا برهنه و عریان در صحرای محشر محشور می‌شوند و به اندازه‌ای در شدت و عرق گرفتار می‌شوند که می‌گویند ای کاش خدا حکم می‌کرد بین ما و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتاً به آن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا می‌روند نزد محمد ﷺ و می‌گویند از خدا بخواه بین ما حکم کند، می‌گوید: بلی من همراه با شما، پس می‌آید به خانه‌ی خدای رحمن که درب وسیعی دارد و حلقه‌ی آن را حرکت می‌دهد، گفته می‌شود: کیست اینکه درب را می‌زند و حال آنکه خدا دانتر است به آن؟ پس می‌گوید: من محمدم. گفته شود: برای او درب را باز کنید، چون باز شود، ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد، سپس به سجده روم، خدا می‌گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است و شفاعت کن تا عطا شوی، پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم و او را بهتر از اول تمجید کنم، سپس به سجده بیفتم تا سه مرتبه و چون مرتبه سوم سر بردارم، می‌گویم: خدایا حکم کن بین بندگان و لو به سوی آتش. خدا می‌فرماید: بلی ای محمد. سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زیر جلد سبز باشد، تا اینکه سوار شوم... تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند. و پروردگاران بر تخت بنشینند و نامه‌ها را بیاورند و ما علیه دشمنانمان شهادت دهیم و له دوستانمان...^(۲). نویسنده گوید اگر کسی تدبیر کند کفر و خرافات از این روایت می‌بارد، زیرا برای خدا خانه، تخت و حلقه‌ی درب تراشیده و رسول خدا به خدا نظر کرده و آن قدر خدا را

۱- «ای مردم، چیزی جز عمل صالح بین الله و انسان نیست که خداوند به واسطه آن به او خیری عطا کند و شری را از وی دور نماید؛ ای مردم، کسی ادعا نکند و آرزو نکند، سوگند به کسی که مرا به حق فرستاده [جز عمل همراه رحمت نجات دهنده نیست و اگر نافرمانی می‌کردم هرگز] پیامبر نمی‌شدم. شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (۱/ ۱۸۲)؛ شیخ طبرسی (ت ۵۴۸ هـ)، إعلام الوری بأعلام الهدی (ص: ۱۳۴)؛ ابن ابی الحدید (ت ۶۵۶ هـ)، شرح نهج البلاغه (۱۰/ ۱۸۳-۱۸۴)؛ مجلسی، بحار الأنوار (۲۲/ ۴۶۷)؛ این حدیث بخشی از خطبه‌ای است که رسول خدا ﷺ در اواخر عمر آن‌را ایراد نمودند.

۲- مجلسی، بحار الأنوار (۸/ ۴۵-۴۷)، آن‌را از تفسیر عباشی نقل می‌کند.

تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگان و اگر تمجیداً نبود شاید حکمی نمی کرد و... .

حال می شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام، به پروردگار علام نوعی جسارت و گستاخی است که شریعت مطهرة اسلام از آن منع فرموده است چنانکه در کتاب «البدایه و النهایه» ابوالفداء ج ۱ ص ۱۰ آمده است: ... «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: «أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! جَهَدَتِ الْأَنْفُسُ، وَجَاعَتِ الْعِيَالُ، وَنَهَكَتِ الْأَمْوَالُ، وَهَلَكَتِ الْأَنْعَامُ، فَاسْتَسْقَى اللَّهَ لَنَا، فَإِنَّا نَسْتَشْفَعُ بِكَ عَلَى اللَّهِ، وَنَسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ؟! وَسَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا زَالَ يُسَبِّحُ حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، شَأْنُ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ»^(۱).

و اما شفاعت از نظر عقل:

اولاً: محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب العمل کند و بعد بگوید هر کس عمل نکرد برود برای خود شفيعی پيدا کند تا او را از کيفر رهايی بخشد.

ثانياً: شفيع بايد از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از ما فی الضمير و عقايد بندگان مطلع باشد، در حالی که هیچکس جز خدا از حال بندگان مطلع نیست و اصلاً انبياء و اولياء پس از موتشان در عالم دیگرند و از حال مردم دنیا بی خبرند، حال کسی که نمی داند «زید» چه کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به کتاب «شفاعت راه نجات» مراجعه نماید.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا

۱- از جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از جدش روایت است که می گوید: «بادیه نشینی نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفت: ای رسول خدا، جانها در مشقت افتاده و خانواده به گرسنگی افتاده و اموال کاسته شده و چهارپایان هلاک شدند؛ از خداوند برای ما طلب باران کن؛ ما به وسیله تو نزد خداوند شفاعت می طلبیم و به وسیله الله نزد تو شفاعت می جوئیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ؟» وای بر تو می دانی چه می گویی؟ و رسول خدا پیوسته سبحان الله می گفت چنانکه این تغییر از چهره اصحابش شناخته می شد. سپس فرمود: «وَيْحَكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، شَأْنُ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ» (وای بر تو، از خداوند در مورد احدی از مخلوقاتش طلب شفاعت نمی شود، شأن خداوند بالاتر از این است).

يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

[البقرة: ۲۵۵]

ترجمه: خدای کامل ذات و الصفاتی که معبود و ملجأی نیست جز او که زنده و برپادارنده غیر است او را چرت و خواب نمی‌گیرد، ملک اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که شفاعت کند بدون اراده او، او می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت ایشان است و به چیزی از دانش او احاطه ندارند، جز آنچه او بخواهد، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را و نگهداری آنها او را خسته نمی‌کند و اوست والا و بزرگ. (۲۵۵)

نکات: این آیه را «آیه الکرسی» می‌نامند چون ذکر کرسی حق تعالی و اوصاف او نازل شده و چون وجود و اوصاف او اجل، اکبر و اعظم موجودات است، پس ذکر آن و سخن آن بهترین سخن است و لذا این آیه را «سیدالآیات» گفته و برای قرائت آن برکاتی ذکر نموده‌اند. و ﴿قِيَوْمٌ﴾ به معنی وجود قائم بالذات و برپادارنده غیر است و جمله: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ دلالت دارد که آنی از مخلوقات خود غافل نیست، چنانکه فرموده: ﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾. و جمله ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ...﴾ دلالت دارد که هیچ‌کس قدرت شفاعت ندارد و علت آن جمله بعد است که فرموده: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ یعنی پشت و رو و خلق و خو و ظاهر و باطن بندگان را کسی نمی‌داند جز او، و چون کسی نمی‌داند از چیزی که نمی‌داند، چگونه شفاعت کند، عقاید و افکار بندگان را جز او نمی‌داند تا شفاعت کند، پس خدایی که عالم به احوال، گناهان و حسنات بنده است می‌داند او لایق عفو هست یا خیر؟ پس خدا اگر بخواهد مؤمنین مورد رضایتش را مشمول رحمت قرار می‌دهد و برای ایشان شفیع تعیین می‌کند. بنابراین تعیین شفیع و هم مشفوع له یعنی مقصّر با خداست پس در این آیه از غیر خدا نفی شفاعت شده با دلیل آن و اگر مقصود از شفاعت استغفار فرشتگان، انبیا و مؤمنین باشد، آن نیز چنانچه در آیه قبل بیان شد برای مؤمنینی است که در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشند و ممکن است شفاعت در این آیه مربوط به شفاعت در امر معیشت باشد به توضیح زیر:

اعراب جاهلیت اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند که از بُتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند و پیغمبر خدا را که خبر از حیاتی بی‌پایان پس از زندگی این دنیا می‌داد مسخره کرده می‌گفتند:

﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [سبا: ۷].

«آیا می‌خواهید شما را به مردی راهنمایی کنیم که شما را خبر می‌دهد که چون ریزه‌ریزه شوید از نو آفریده می‌شوید.»

و می گفتند: ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ یعنی: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالیکه پوسیده است؟» و می گفتند: ﴿أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۷﴾ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿۱۸﴾﴾. (۱). اما برای امور دنیوی بتان خود را شفعا می نزد خدا می دانستند، و می گفتند: ﴿هَلْ نُؤَلَّاءُ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (۲) پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف به إذن خدا می داند، پاره ای از آن ممکن است شفاعت در امور معیشت باشد مانند همین آیه و یا آیه: ﴿ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِنْ يُرِدِنِ الرَّحْمَنُ بَصِيرًا لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون﴾ (۳) و در سوره زمر آیه ۴۳ و ۴۴ می فرماید:

﴿إِمْ آتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴].

که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائلند، نفی کرده و شفاعت را مخصوص خدا می داند و بلافاصله می فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (۵)، که بیان می دارد بت پرستان اعتقاد به آخرت نداشتند و شفاعت فرشتگان در تدابیر امور به إذن پروردگار است. و ﴿مَنْ﴾ استفهامیه در ﴿مَنْ ذَا الَّذِي...﴾ استفهام انکاری است یعنی کسی نیست که شفاعت کند بی إذن او.

و جمله: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾، دلالت دارد که کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست بلکه احاطه علم و قدرت است که به آسمانها و زمین احاطه دارد. و جمله: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ...﴾ دلالت دارد که مخلوقات به ذات او که عین علم است و به معلومات او علمی ندارند. و مقصود از

۱- «آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم آیا حقیقتاً برانگیخته می شویم؟* آیا پدران پیشین ما زنده می شوند».

۲- «اینها شفیعان مایند نزد خدا».

۳- «آیا غیر او را اله‌ها و معبودان دیگری بگیریم که اگر خدای رحمن ضرر مرا بخواهد شفاعت ایشان به هیچ وجه کفایت از من نکند و مرا نرهانند».

۴- «آیا غیر خدا را شفیعانی گرفته اند، بگو آیا و اگر چه مالک چیزی نباشند و اگر چه این شفیعان تعقل نکنند (۴۳) بگو مخصوص خداست شفاعت تمام آن، ملک اوست آسمانها و زمین سپس به او بازگشت می شود (۴۴)».

۵- «و چون خدا به تنهایی یاد شود منجز شود دل‌های آنان که به آخرت ایمان ندارند و چون کسانی پست تر از خدا یاد شوند آن وقت است که ایشان شاد شوند».

جمله: ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ همین مقداری است که وحی شده. و جمله: ﴿وَلَا يُوَدُّهُ...﴾ دلالت دارد که حضرت او را خستگی نمی‌گیرد زیرا او به اراده ایجاد و هر چیزی را ننگه می‌دارد و اراده را خستگی نباشد.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۖ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾﴾ [البقرة: ۲۵۶-۲۵۷].

ترجمه: در دین اکراه و اجباری نیست، به تحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متمایز شده. پس هر کس به طاغوت کافر و به خدا ایمان آورد، پس حقیقتاً چنگ به رشته محکمی زده که برای آن رشته جدا شدن و گسستنی نیست و خدا شنوای داناست (۲۵۶) خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورند، ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد به سوی نور و آنان که کافر شدند سرپرستشان طاغوت است که ایشان را از نور خارج می‌کند به سوی ظلمات، ایشانند اهل آتش و ایشان در آن جاوید بمانند. (۲۵۷)

نکات: طاغوت مبالغه در طغیان است و مقصود از آن هر طغیانگری است، اعم از اینکه بزرگی باشد که او را از مقام خودش بالاتر برند و یا او را اطاعت کنند و یا در عبادت به جای خدا او را بخوانند، پس طاغوت زیاد است و ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم. و این کلمه اسمی است که بر مفرد و بر جمع نیز اطلاق می‌شود و در این آیه جمع است، به دلیل ضمیر ﴿يُخْرِجُونَهُمْ﴾. و جمله: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ دلالت دارد که خدا ولی مؤمنین است، در صورتی که خدا ولی و سرپرست تمام موجودات است. می‌توان گفت خدا ولی است و سرپرست تکوینی دارد نسبت به همه موجودات، ولی نسبت به مؤمنین ولایت تکوینی، تشریحی و عنایت بیشتری دارد، یعنی مؤمنین را توفیق می‌دهد و آن بعد از هدایت می‌کند. و مقصود از ﴿ظَلُمَاتٍ﴾، کفر، خرافات و اوهام است. و مقصود از ﴿نُورٍ﴾، ایمان و کشف حقائق است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرِهِمَ فِي رَبِّهِ ۚ أَنْ ءَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾﴾ [البقرة: ۲۵۸].

ترجمه: آیا ندیدی و نظر نکردی به آنکه چون خدا ملکش داده بود، با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجه می‌کرد، وقتی که ابراهیم به او گفت: پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: محققاً خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور، پس آنکه کافر بود، مبهوت شد. و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

نکات: خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرک و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت‌آمیز سخن می‌گوید و این بهترین طریق دعوت و هدایت است، زیرا قاری و مستمع ملول نمی‌شود و گویا از این باغ به باغ دیگر و از این بستان به بستان دیگر، و از این غذای لذیذ به غذای لذیذ دیگر خوانده شده و استفاده می‌کند. در اینجا پس از آیات توحید و معارف حقّه در آیهٔ الکرسی، سه قصّه برای بندگان آورده: یکی دربارهٔ توحید و باقی در معاد است. اما قصّهٔ توحید، قصّهٔ ابراهیم است که در مقابل نمرود بن کنعان به استدلال و احتجاج پرداخته، می‌فرماید: خدا آن است که زنده می‌کند یعنی موجودات جهان را حیات می‌بخشد و می‌میراند و این دلیل روشنی است، زیرا مشهود است که موجودی گاهی زنده و گاهی بی‌جان است، این حیات اگر ذاتی بود باید همواره باشد و زائل نگردد و اگر موت ذاتی موجودات است باید دائماً مرده باشند، چون چنین نیست معلوم می‌شود موت و حیات آنها عرضی است و کسی دیگر از عالم دیگر بدون اختیار آنها عنایت می‌کند و حیات و موت به اختیار آنها نیست، بلکه موجدِ قادر و مدبّرِ عالمی آنها را مقهور نموده و حیات‌بخش جهان است. در مقابل این منطق روشن، نمرود مغلظه می‌کند و می‌گوید: من زنده می‌کنم و می‌میرانم و دستور می‌دهد دو نفر زندانی را می‌آورند یکی را می‌کشد و دیگری را آزاد می‌کند. حضرت ابراهیم علیه السلام برای دفع مغلظهٔ او می‌گوید: خدا خورشید را از شرق می‌آورد و تو از مغرب بیاور، نمرود از جواب عاجز می‌گردد و چون طالب هدایت نبود باز هدایت را نپذیرفت و لذا خدا فرموده: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوبِهَا قَالَ أَتَىٰ يَحْيَىٰ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَأَنْظِرُ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَأَنْظِرُ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظِرُ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾﴾

ترجمه: و یا مانند آنکه گذشت بر قریه‌ای در حالی که آن قریهٔ خرابه دیوارهایش بر سقفهای آن ریخته بود، گفت: خدا چگونه این قریه را پس از خرابی آن و پس از موت اهلس زنده

می‌کند؟ پس خدا صد سال او را میراند، سپس او را زنده نمود و فرمود: چه مدت مانده‌ای؟ گفت: یک روز و یا مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده‌ای، پس به خوردنی و آشامیدنی خود نظر کن که تغییر نکرده و به درازگوشت نظر کن و باید تو را آیتی برای مردم قرار دهیم و نظر کن به این استخوانها که چگونه آنها را برمی‌خیزانیم، سپس آنها را به گوشت می‌پوشانیم، پس چون روشن شد برایش، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست. (۲۵۹)

نکات: آن قریه بیت‌المقدس و آنکه بر آن گذشت عَزِيزِ پيغمبر و یا ارمیا عليه السلام بوده، به دلیل اینکه خدا در این آیه با او تکلم کرده و به او وحی نموده و او را آیتی قرار داده است. قریه بیت‌المقدس به دست بخت النصر خراب شد. و مقصود از ذکر این قصه، قدرت‌نمایی خدا و اثبات معاد است و سؤال این پیغمبر: اَنی یحیی... از تعجب بود نه از انکار. و این آیه دلیل است بر اینکه انبیاء و اولیاء پس از موت از دنیا بی‌خبرند و حتی از بدن خود خبر ندارند چه برسد به اینکه از دیگران با خبر باشند. و جمله: ﴿لَمْ يَنْسَنَهُ﴾ دلالت دارد که طعام و شراب او تغییر نکرده و قدرت خدا آن را به یک حال نگاه داشته بود، ولی خر او مرده و پوسیده و متفرق‌الاجزاء گردیده بود به دلیل: ﴿نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها حَمًا﴾.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَٰی كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾﴾

ترجمه: و چون ابراهیم گفت: پروردگارا بنما مرا چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خدا فرمود: آیا باور نداری؟ گفت: آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد، خدا فرمود: پس چهار عدد پرنده را بگیر و میل آنها را بخودت کن، (و یا به طرف خود آور پاره‌پاره کن)، سپس از آنها بر هر کوهی جزئی قرار ده، سپس بخوانشان، با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدایتعالی عزیز و حکیم است. (۲۶۰)

نکات: در سبب سؤال ابراهیم عليه السلام وجوهی گفته‌اند: بعضی گفته‌اند چون حضرت او جسد حیوانی را در کنار دریا دید - آب دریا جزر و مد پیدا می‌کند و در وقت بالا آمدن حیوانات دریایی از آن می‌خورند و هنگام پایین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان از آن می‌خورند - حضرت ابراهیم عليه السلام عرض کرد: پروردگارا، چگونه اجزاء حیوانی که در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا بوده از آن خورده‌اند جمع می‌کنی و زنده می‌گردانی؟. بعضی گفته‌اند: چون خدا به او وحی کرده بود که من دوست خود گرفته‌ام یکی از بندگانم را، ابراهیم عليه السلام عرض کرد نشانه او چیست؟ خطاب رسید

نشانه او این است که به دعای او مرده را زنده می‌کنم و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد. و بعضی گفته‌اند: چون در ابتدای نبوت به او وحی شد، خواست بفهمد کلام الهی است و یا کلام شیطانی و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت شود بداند کلام الهی است. وجهات دیگری نیز گفته‌اند. و آن چهار پرنده‌ای را که گرفت و ذبح نمود عبارت بود از: طاووس، کبوتر، کلاغ و خروس و این‌ها را قطعه قطعه کرد و مخلوط نمود، سپس ده قسم و یا هفت قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت، در تفسیر ابومسلم گفته: ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که چون آنها را می‌خواند، می‌آمدند و سپس آنها را بر سر چند کوه گذاشت و آنها را خواند و آنها به سوی او پرواز کرده، نزد او آمدند. و خدا خواست به او بفهماند که جمع اجزاء حیوان مانند خواندن تو است این پرندگان را؛ و لذا به او فرمود: ﴿فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ﴾ و فرمود: «فَأَذْبَحُهُنَّ وَأَقْطَعَهُنَّ!»^(۱) و این آیه دلالت دارد بر نفی ولایت تکوینی از ابراهیم، زیرا اگر آن حضرت خود قدرت بر احیاء داشت ولو به إذن خدا و عطای او، دیگر به خدا نمی‌گفت: ﴿كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و نمی‌گفت: ﴿لِيُطَمِّنَ قَلْبِي﴾.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مَبَاتَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلَيْهِمُ ﴿۲۶۱﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۶۲﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶۴﴾﴾

[البقرة: ۲۶۱-۲۶۴].

ترجمه: مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، چون مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت‌دهنده داناست (۲۶۱) آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس از پی انفاق خود منت و آزاری نمی‌آورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشان است و خوف و اندوهی برای ایشان نیست (۲۶۲) گفتار خوب و گذشت بهتر از صدقه‌ای است که در پی آن آزاری باشد و خدا بی‌نیاز بردبار است (۲۶۳) ای مؤمنین صدقات خود را با منت گذاشتن و آزار

باطل نکنید، مانند آنکه مال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارد، پس مثل او چون داستان سنگ صافی است که بر او خاکی باشد که باران درشت تندی به او برسد و آن را سنگی صاف (و خالی از هر چیزی) رها کند، اینان بر چیزی از کسب خود توانا نیستند و خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند. (۲۶۴)

نکات: چند چیز است که عمل را باطل و مانند نبود می‌گرداند: منت گذاشتن بر خلق و یا بر خالق و اذیت و آزار مخلوق، خصوصاً کسی که فقیر مؤمنی را بیازارد. و دیگر ریا یعنی برای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاقی بکند، چنانکه در آیات فوق تذکر داده. و در مثال ﴿كَمْثَلٍ صَفْوَانٍ...﴾ خدا تشبیه کرده انفاق مال را از روی ریا، به سنگ سختی که چیزی از آن نمی‌روید ولی گاهی روی آن غبار است، شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده شده، اما چون باران درشتی بر آن بارید و خاک آن را برطرف کرد آشکار گردد که چیزی نمی‌روید چنانکه ریاکار نیز چون کشف حقیقت شود معلوم گردد که عملش نتیجه ندارد.

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ أُتْبِعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَظُلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۵﴾ أَيَوَّدُ أَحَدُكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفَاءُ فَاصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۳۶﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُقُوا مِنْ طَيِّبَاتٍ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَمِيدٌ ﴿۳۷﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۸﴾﴾

[البقرة: ۲۶۵-۲۶۸].

ترجمه: و داستان آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشان دادن پایداری و استقامت خود می‌دهند، مانند بوستانی است بر مکان بلندی که به آن باران درشتی برسد که ثمر خود را دو چندان بیاورد، پس اگر باران درشتی به آن نرسد باران ریزی برسد و خدا به هر چه انجام دهید بیناست (۲۶۵) آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درخت خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن جویها روان باشد، که از همه قسم میوه بدهد و صاحب باغ را پیروی فرا رسد و او را فرزندان ناتوان نماند، پس بر آن باغ گردبادی که در آن آتش باشد بوزد و آن را بسوزاند، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید بیندیشید (۲۶۶) ای

مؤمنین از طیبیات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده‌ایم انفاق کنید و ناپاک آن را برای انفاق در نظر نگیرید در حالی که خودتان ناپاک را نمی‌گیرید و نمی‌پذیرید مگر آنکه درباره آن چشم پوشی (و صرفنظر) می‌کنید و بدانید که خدا بی‌نیاز و ستوده است (۲۶۷) شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد و به فحشاء امر می‌کند و خدا شما را به آموزش و فضل خود نوید می‌دهد و خدا وسعت‌دهنده داناست. (۲۶۸)

نکات: جمله: ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت دارد که اهل ایمان به واسطه انفاق مال، ایمان و علاقمندی خود را به برادران مسلمان نشان می‌دهند که از بذل مال و جان دریغ ندارند. و در ﴿كَمْثَلٍ جَنَّةٍ...﴾ تشبیه شده انفاق مال به باغی که در زمین بلند و باران‌گیری باشد و باران به موقع بر آن بارد که دو مقابل میوه بدهد، این انفاق در راه خدا نیز مانند همان باغ بهره چند مقابل دارد. و مقصود از جمله: ﴿كَمْثَلٍ جَنَّةٍ...﴾ ﴿اَيُّوْدُ اَحَدِكُمْ...﴾ این است که شما اگر باغی تهیه کنید برای روز پیری و برای نفقه عیال و صغار خود، آیا میل دارید آن باغ بسوزد و از بین برود، همان طور باید از عمل خالص و انفاق خود به فکر ذخیره برای خود باشید و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پریشانی به شما بهره دهد. و جمله: ﴿اَنْفُقُوْا مِنْ طَيِّبَاتٍ﴾ دلالت دارد که زکات واجب در تمام کسب‌های حلال و در هر چه از زمین خارج شود چه زراعت و چه معادن، چه جزئی و چه کلی، می‌باشد. و جمله: ﴿وَلَا تَيَمَّمُوا...﴾ می‌گوید اجناس فاسد و یا حیوان مریض و لاغر را نباید به عنوان زکات پردازد، بلکه هر چه محبوب و مرغوب است بدهد. و «ماء موصوله» در ﴿مَا كَسَبْتُمْ﴾، و در ﴿مِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ﴾ مفید عموم است.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ اِلَّا اَوْلُوْا
الْاَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

ترجمه: خدا به هرکس بخواهد حکمت عطا می‌کند و هرکه به او حکمت داده شود خوبی بسیاری نصیب او شده و پند نگیرند مگر صاحبان خرد. (۲۶۹)

نکات: مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا به هرکس عقل خود را بکار اندازد و معرض از حق نباشد عطا می‌کند به قرینه: ﴿مَا يَدْرِكُهُ اِلَّا اَوْلُوْا الْاَلْبَابِ﴾.

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذْرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾
 إِنْ تَبَدُّوا لَأَصْدَقْتُمْ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُوْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ
 عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾﴾
 [البقرة: ۲۷۰-۲۷۱].

ترجمه: و هرگونه مالی انفاق کنید و هر چه نذر نمایید، بدون گمان خدا آن را می‌داند و برای
 ستمگران یاورانی نباشد (۲۷۰) اگر صدقات خود را آشکارا بدهید خوب است و اگر پنهان آن
 را به فقراء برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران می‌کند و خدا به
 آنچه بکنید آگاه است. (۲۷۱)

نکات: آیه دلالت دارد که صدقه آشکار و پنهان هر دو خوب است ولی پنهان بهتر است، ولی باید
 سعی کند به محتاجان برساند، چنانکه در جمله ﴿وَتُوْتُوهَا الْفُقَرَاءَ﴾ اشاره شده و اگر برای ترغیب
 دیگران آشکارا انفاق کند خصوصاً در زکات واجبی سزاوارتر است.

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ
 وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُّؤْتِ الْيَتِيمَ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾
 لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
 أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْقَافًا ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ
 اللَّهَ بِهِ عَالِمٌ ﴿٢٧٣﴾﴾
 [البقرة: ۲۷۲-۲۷۳].

ترجمه: هدایت ایشان بر عهده تو نیست، ولیکن خدا هرکسی را بخواهد هدایت می‌کند؛ و
 آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد به سود خودتان است؛ و انفاق نمی‌کنید جز
 برای تحصیل رضای خدا و آنچه از خیر انفاق کنید، به خود شما عائد خواهد شد و بر شما
 ستمی نخواهد شد (۲۷۲) انفاق برای فقرائی است که در راه خدا محاصره و بازداشت
 شده‌اند و مسافرت در زمین نتوانند و مردم نادان ایشان را از بی‌نیازان می‌شمارند، تو ایشان را
 از سیمایشان می‌شناسی، با اصرار از مردم سؤال نمی‌کنند و هرخیری که انفاق کنید محققاً
 خدا به آن داناست. (۲۷۳)

نکات: جمله: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾ دلالت دارد که هدایت مردم بر عهده رسول خدا نیست و
 جناب او ولایت و تصرف بر قلوب ندارد و مقلب القلوب و مسیطر بر قلوب فقط خداست. از این آیات
 باید فهمید چه قدر گمراهند کسانی که اولیاء خدا را ولی امور و هادی قلوب می‌دانند. و جمله: ﴿وَمَا

تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ ﴿ دلالت دارد که انفاق منحصر به مال نیست، هر کار خیری در حق محتاجان انجام شود خیر است شاعر گوید:

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی
و از آیه ۲۷۰ تا ۲۷۳ استفاده می‌شود که فقط خدا از نذر و انفاق بنده مطلع است نه غیر او.

و جمله: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ...﴾ دلالت دارد که انسان در انفاقات خود باید به ظاهر اشخاص نظر نداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفت روی سؤال ندارند، پس وقت انفاق آبروی ایشان را نریزد. و جمله: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ...﴾ دلالت دارد که خدا سؤال از مخلوق را دوست نمی‌دارد، خصوصاً با اصرار و خدا عفت و استغناء طبع را دوست می‌دارد.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۲۷۶﴾﴾

ترجمه: آنان که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند برای ایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و بر آنان نه خوفی باشد و نه محزون شوند (۲۷۴) رباخواران از جا برنخیزند جز مانند کسی که شیطان او را دیوانه کند، این برای آن است که گفتند همانا بیع مانند ریاست و حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده، پس آنکه موعظه پروردگارش به او رسید و (از ربا) خودداری کرد، گذشته برای او و امر او به سوی خداست. و آنانکه برگردند به همان رباخواری، پس ایشان اهل آتشند و در آن ماندگارند (۲۷۵) خدا ربا را از بین می‌برد و صدقات را نمو می‌دهد و خدا دوست نمی‌دارد کفران کن گنه‌کار را. (۲۷۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي...﴾ این است که ربا خوار در دنیا از مردم وحشت دارد و قیام و رفتارشان مانند دیوانگان با حواس پرتی است و در آخرت به حال دیوانگان محشور گردد چون منکر حکم خدا شده‌اند. و جمله: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ...﴾: دلالت دارد که اگر حکم خدا را در مورد ربا شنید و خودداری کرد، حق تعالی گناه گذشته او را می‌بخشد، ولی اگر باز برگردد به رباخواری مانند منکرین حکم خدا، اهل دوزخ است به دوام. و جمله: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي﴾

﴿الصَّدَقَاتِ﴾ دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد و نابود می‌شود، ولی خدا مال زکات داده شده را نمو می‌دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾﴾

ترجمه: به حقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته نموده و نماز را برپا دارند و زکات بدهند، برایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نه اندوهگین شوند (۲۷۷) ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده رها کنید (۲۷۸) پس اگر رها نکردید، اعلام کنید به جنگی از خدا و رسول (یعنی عمل شما اعلام جنگ به خدا و رسول است) و اگر توبه کردید سرمایه‌های شما از خودتان، نه ظلم کرده‌اید و نه ظلمی به شما شده است (۲۷۹) و اگر بدهکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد و بخشش شما بهتر است برای شما، اگر بدانید (۲۸۰) و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا (و محکمه عدل او) برمی‌گردید، سپس هرکس به تمامی آنچه کرده می‌رسد و جزا داده می‌شود، و بر ایشان ستمی نشود. (۲۸۱)

نکات: مقصود از ﴿مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ این است که شما تازه مسلمانان، اگر زمان جاهلیت معامله ربوی کرده‌اید، آنچه در حال کفرتان گرفته‌اید عفو شده، ولی آنچه باقی مانده زیادت از سرمایه خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید و اگر از زیادی هیچ نگرفته‌اید، دیگر نباید بگیرید. جمله: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾ دلالت دارد که پس از اسلام أخذ زیادت از سرمایه جائز نیست چه صد یک باشد و چه کمتر و چه زیادت، پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است. و جمله: ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ...﴾ دلالت دارد که به مدیون سخت‌گیری نشود و اگر ندارد او را به حبس و زجر نکشند و تا وقت تمکن او را مهلت دهند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ

الْحَقُّ وَلَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا
 أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ
 يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ
 إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا
 إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً
 حَاضِرَةً يُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا
 يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِن تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾ وَإِن كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنِ مَقْبُوضَةً فَإِن أَمِنَ
 بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ وَلَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ
 يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٤﴾ [البقرة: ٢٨٢-٢٨٣].

ترجمه: ای مؤمنین هرگاه با همدیگر به وامی مدت‌دار معامله کردید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای بین شما به عدالت (آن را) بنویسد و نویسنده نباید از نوشتن، بدان گونه که خدا به وی آموخته، خودداری کند؛ پس باید او بنویسد و آنکه حق بر ذمه اوست املا کند (یعنی او بگوید و نویسنده طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و باید از خدا بترسد و چیزی از آن نکاهد. پس اگر آنکه حق بر ذمه اوست (وام‌گیرنده) سفیه یا ناتوان است، یا نمی‌تواند املا کند، باید ولی او عادلانه املا کند و دو تن از مردانتان را شاهد بگیرید، پس اگر دو مرد نباشد یک مرد و دو زن، از آن اشخاصی که می‌پسندید و گواهی ایشان را قبول دارید، تا در صورت فراموشی یکی از دو زن، دیگری به یادش آورد. و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند، خودداری نکنند. و از نوشتن آن وام تا موعدش چه کوچک و چه بزرگ، دلگیر نشوید، این نزد خدا به انصاف و عدالت نزدیکتر و برای گواهی استوارتر و از شک و شبهه دورتر است. مگر در تجارت نقدی که دائر بین شماست، که بر شما نوشتن آن باکی نیست. و چون خرید و فروش کنید گواه بگیرید و به نویسند و گواه ضرری نرسد و اگر چنین کنید گناهی به واسطه شما به وجود آمده و از خدا بترسید، درحالیکه خدا به شما می‌آموزد و خدا به هر چیزی داناست (۲۸۲) و اگر در سفری بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس گروهی بستانید، پس اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین دانست و امانتی داد، باید آنکس که امین دانسته شده، امانت را ادا کند و باید از پروردگار خود بترسد و گواهی را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند دل او گنه‌کار است. و خدا به آنچه می‌کنید داناست. (۲۸۳)

آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد و مؤمنین هریک به خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارند (و همی گویند) ما فرقی بین هیچیک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا آمرزش تو را (می جوییم) و بازگشت به سوی توست (۲۸۵) خدا هیچکس را جز به اندازهٔ وسعش تکلیف نمی کند، به سود اوست آنچه را (از نیکی) انجام داده و به زیان اوست آنچه (از بدی‌ها) کسب نموده، پروردگارا اگر نسیان نمودیم و یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا بار سنگین بر ما منه، چنانکه بر پیشینیان ما نهادی، پروردگارا آنچه را طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببامرز و به ما رحم کن، توئی مولای ما، پس ما را بر قوم کافران یاری ده. (۲۸۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ...﴾، شرک، نفاق و سوء ظن بالله و امثال اینهاست که از افعال جوارح می باشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسئولیت، محاسبه و مؤاخذه دارد، زیرا نیتی که راجع به اعمال جوارح باشد و به عمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد. و ممکن است بگوییم مطلق است یعنی نیت هر گناهی حساب دارد، ولی نیتی که راجع به اعمال جوارح باشد عقاب ندارد^(۱). و جمله: ﴿ءَأَمِنَ الرَّسُولُ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایرین باید ایمان داشته باشد به آنچه نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جمله: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ...﴾ تا آخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید به چه چیز معتقد باشد و اصول دین او که باید به آنها ایمان داشته باشد چند چیز است و آنچه را در آیه ذکر شده اگر بپذیرد مؤمن است و زیاده بر آن به چیز دیگر لازم نیست ایمان آورد، و خدا کسی را که ایمان به خدا، ملائکه، کتب آسمانی، رسولان خدا و روز قیامت داشته باشد، مؤمن دانسته. با بودن چنین آیاتی در قرآن تعجب است از کسانی که مؤمن به خدا، رسول، کتب و ملائکه را مؤمن نمی دانند و می گویند مؤمن و مسلمان کسی است که ایمان به امام داشته باشد! حال باید پرسید

۱- چنانکه در حدیث قدسی متفق علیه آمده است: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِذَا هَمَّ عَبْدِي بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبْتُهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبْتُهَا لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ، وَإِذَا هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ أَكْتُبْهَا عَلَيْهِ، فَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبْتُهَا سَيِّئَةً وَاحِدَةً». و در حدیث دیگری پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسَّوَسْتُ بِهِ صُدُورُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ». «خداوند متعال فرموده است: چون بنده ام قصد امر نیکی کند و آن را انجام ندهد یک نیکی در پرونده اعمال او درج می کنم و اگر بدان عمل کند برای وی ده نیکی تا هفتصد نیکی می نویسم. و چون قصد امر بدی کند و آن را انجام ندهد، آن بدی را برای وی نمی نویسم و اگر بدان عمل کند تنها یک گناه در پرونده اعمال وی درج می کنم». و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا می فرماید: «خداوند، وسوسه هایی را که در دل امت من، خطور می نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا درباره آن، سخن بر زبان نیاورده باشند». به روایت بخاری در صحیحش.

کجای قرآن ایمان به امام را از اصول دین شمرده، آیا اصول دین اسلام را خدا باید بیان کند و یا زید و عمرو؟! بنابراین، ایمان به آنچه در آیه ذکر شده، لازم و ایمان به غیر آن لازم نیست. دینی که خدا بیان کرده این است، ولی باید دانست ما منکر وجود امام نیستیم. هرکس مردم را به راه هدایت راهنما باشد امام است و علی علیه السلام نیز راهنمای مردم بوده و وجود امام در بیان حلال و حرام شکی نیست. اشکال در ایمان به امام است که این ایمان از کجا از اصول دین شده. بنابراین چیزهایی که ایمان به آن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده و خود علی علیه السلام خود را مؤمن به آن ندانسته زمانیکه اسلام آورده است. باید دید اسلام او چه بوده و چگونه بوده، آیا غیر از اسلام مذهبی داشته یا خیر. و امام تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن است. و لایحقی ایمان به قیامت از آیات قرآن استفاده می شود و در این آیه جمله: ﴿وَالْيَكِ الْمَصِيرُ﴾ اشاره به قیامت است. و جمله: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا...﴾ تا آخر، دلالت دارد که نسیان و خطا مؤاخذه اخروی ندارد^(۱) و نیز دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مبتلا به نسیان و خطا گردد^(۲)، چه برسد به دیگران.

-
- ۱- چنانکه در حدیث متفق علیه نزد هر دو گروه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ»: «خداوند به خاطر من از خطا و فراموشی امتم و آن چه بر آن ها اجبار شود، گذشت کرده است».
- ۲- واضح و روشن است که مقصود مولف فراموشی و اشتباه رسول الله صلی الله علیه و آله در امور دنیوی و شخصی محض می باشد اموری که هیچ رابطه ای میان آنها و دین و تشریح و تبلیغ از سوی خداوند متعال وجود ندارد. وگرنه عصمت رسول خدا در آنچه از جانب خداوند ابلاغ می کند از قطعیتی است که محل اتفاق قاطبه امت می باشد. چراکه خداوند متعال بدون هیچ قید و بندی به اطاعت از رسولش امر کرده است و بلکه اطاعت از او را در ده ها آیه از آیات قرآن مقرون به اطاعت خود بیان کرده است.

سورة آل عمران (مدنية وهي مائتا آية)

سورة آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

﴿الَمْ﴾ ١ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾ [آل عمران ١-٤].

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم (١) خدای کامل الذات والصفاتی که نیست که معبودی جز او که زنده و پاینده است (٢) نازل نمود بر تو این کتاب را به حق، که تصدیق کننده آن چیزی است که جلو آن بوده و فرو فرستاد تورات و انجیل را (٣) از پیش، برای هدایت مردم. و نازل نمود فرقان را. به راستی آنان که به آیات خدا کافر شدند، برای ایشان عذاب سختی است؛ و خدا صاحب عزت و صاحب انتقام است. (٤)

نکات: در آیه ٣ کلمه ﴿نَزَّلَ﴾ با تشدید و ﴿وَأَنْزَلَ﴾ با همزه آمده و گفته شده فرق این دو این است

که ﴿نَزَّلَ﴾ نزول دفعی است و ﴿وَأَنْزَلَ﴾ نزول تدریجی است، ولی چون به موارد استعمال آنها رجوع شد، معلوم شد فرقی نیست. این آیه دلالت دارد که تورات، انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت و برای هدایت مردم است و چنانکه تورات و انجیل زمان موسی و عیسی علیه السلام مدون بود، قرآن نیز زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به دست آن حضرت تدوین گردیده و در زمان حیات او همین کتاب بوده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ ٥ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

[آل عمران: ٥-٧].

ترجمه: محققاً بر خدا مخفی نیست چیزی در زمین و نه در آسمان (۵) اوست که صورت شما را در رجم‌ها هرگونه بخواهد می‌کشد، نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۶) اوست که بر تو این کتاب را نازل نمود، بعضی از آن، آیات محکماتی است که آنها اصل این کتاب است و بعضی دیگر متشابهات. پس اما آنانکه در قلبشان میل به باطل است، پیروی متشابه می‌کنند برای فتنه‌جوئی و تأویل جستن و حال آنکه تأویل آن را کسی جز خدا نمی‌داند. و ثابتان در دانش می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، هر یک از آنها از نزد پروردگار ماست. و جز صاحبان خرد کسی پند نگیرد. (۷)

نکات: تقدیم کلمه ﴿عَلَيْهِ﴾ بر ﴿شَيْءٍ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی مخفی نبودن اشیاء مخصوص به اوست و از آیات دیگر مانند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ نیز چنین استفاده می‌شود. و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند و فرموده معنی و ترجمه متشابهات را کسی نمی‌داند، بلکه آیات متشابه تماماً واضح‌المعنی و قابل فهم همه کس می‌باشد. و جمله: ﴿وَالرَّاسِخُونَ...﴾ «او» آن استیناف است و اگر «او» عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم می‌آید، زیرا معنی چنین می‌شود خدا و راسخون می‌گویند ایمان آوردیم به آن، هر یک از آنها، از نزد پروردگار ماست. بنابراین، خدا هم - نعوذ بالله - ایمان آورده به آنچه از پروردگارش نازل شده در صورتیکه خدا پروردگار ندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد به فصل ۱۹ و ۲۰ مقدمه رجوع شود.

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۸﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿۹﴾﴾ [آل عمران: ۸-۹].

ترجمه: پروردگارا، بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، دل‌هایمان را به باطل مایل مکن و ما را از نزد خود رحمتی عطا نما، زیرا تویی بخشنده (۸) پروردگارا، تو مردم را برای روزی که در آن شکی نیست جمع می‌کنی، محققاً خدای تعالی در وعده خلاف نمی‌کند (۹)

نکات: دعاهای قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعاهاست که خدا به توسط نزول آیات خود، به بندگان آموخته، ولی اکثر دعاهایی که در کتب دعاها ذکر شده، مملوّ از خرافات و آلوده به شرک می‌باشد. پس بهتر این است که انسان در موقع دعا، دعاهای قرآن را بخواند، از آن جمله دو آیه فوق و همچنین دعایی که در آیه آخر سوره بقره است و ما در کتابی دعاهای قرآن را جمع و ترجمه کرده‌ایم هر که خواهد مراجعه کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾ كَذَابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ

بُدُنُوهُمْ^{١٢} وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

[آل عمران: ۱۰-۱۲].

ترجمه: به راستی آنان که کفر ورزیده اند، نه اموالشان از خدا بی نیازشان کند و نه اولادشان به هیچ چیز و ایشان خود هیمة آتش و برافروزنده آند (۱۰) شیوه آنان مانند شیوه پیروان فرعون و کسانی است که قبل از ایشان بودند که به آیات ما تکذیب نمودند، پس خدا به سبب گناهانشان گرفتشان؛ و عقاب خدا سخت است (۱۱) به آنان که کافرنه بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و به سوی دوزخ محشور می گردید؛ و دوزخ بد جایگاهی است. (۱۲)

نکات: این آیات درباره یهود مدینه نازل شده که به اموال، اولاد و نفرت خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون. با حضرت محمد ﷺ به ضدیت و کارشکنی پرداختند، خدا در اینجا، تهدیدشان می کند که به زودی مغلوب مسلمین و به سوی دوزخ رهسپار خواهید گشت چنانکه مشرکین قریش در بدر مغلوب شدند.

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ
مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾﴾

[آل عمران: ۱۳].

ترجمه: حقا در دو گروهی که (در جنگ بدر) با یکدیگر روبرو شدند، برای شما آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال می کردند و گروه دیگر کافرانی بودند که آنان در دیدن به چشم ایشان را دو برابر خود می دیدند و خدا هر کس را بخواهد به یاری خود تأیید می کند، به راستی در این قضیه برای صاحبان بینش عبرتی است. (۱۳)

نکات: مقصود از آن دو گروه، گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روبرو شدند، با اینکه مؤمنین فاقد اسلحه، زاد و توشه، مرکب و نفرت بودند، یعنی در اقلیت بودند و برعکس مشرکین دارای اسلحه، زاد و برگ و مرکب بودند و با اینکه سه برابر مسلمین بودند، خدا مسلمین را یاری کرد و بر مشرکین غالب شدند، بنابراین، شما یهود که به ثروت و نفرت خود مغرورید باید عبرت گیرید. در جمله ﴿يَرَوْنَهُمْ﴾ ضمیر فاعل ممکن است برگردد به مؤمنین یعنی مؤمنین کفار را دو برابر می دیدند و ممکن است ضمیر فاعل به کفار برگردد، یعنی کفار، مؤمنین را دو برابر می دیدند.

﴿رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ

الْمَاءِ ﴿١٤﴾ قُلْ أُرَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّٰدِقِينَ وَالصَّٰدِقِينَ وَالْقٰنِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاَسْحَارِ ﴿١٧﴾ [آل عمران: ۱۴-۱۷].

ترجمه: محبت شهوات نفسانی از زنان، فرزندان و مال‌های روی هم نهاده از زر و سیم، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشتزار، برای مردم زینت داده شده، این متاع زندگی دنیاست. و بازگشت نیکو نزد خداست (۱۴) بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارش بستان‌ها و باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداوند است و خدا به بندگان بیناست (۱۵) آن بندگان که می‌گویند: پروردگارا، حقیقتاً ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیامرز و از عذاب آتش نگهدارمان (۱۶) آن صبرکنندگان، راستگویان، فرمانبرداران، انفاق‌کنندگان و آمرزش خواهان به سحرها. (۱۷)

نکات: شخص عاقل باید در این آیات تدبّر کند و گول متاع دنیا را نخورد و همت او فقط صرف زن، ملک، مال و ثروت نشود و قدری به تحصیل صفات حسنه و کمالاتی که در این آیات ذکر شده پردازد.

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾﴾ [آل عمران: ۱۸-۱۹].

ترجمه: خدا که قائم به عدالت است، گواهی داده که معبود و ملجأی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند). نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۱۸) به راستی دین نزد خدا اسلام است و آنان که به ایشان کتاب داده شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن و اختلافشان برای ستم بین خودشان بود. و هر کس به آیات خدا کافر گردد، پس محققاً خدا سریع الحساب است و به حساب او می‌رسد. (۱۹)

نکات: در این آیات گواهی دانشمندان بر توحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش، پس هر چه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته گردد. عالم گیاه‌شناس از دقتی که در آن خلقت گیاهان است می‌تواند خالق آنها را بشناسد، عالم ستاره‌شناس، پی به عظمت خالق و مدبّر آنها می‌برد و هكذا، البتّه به شرطی که خدا را به راهنمایی کتب الهی بشناسد. و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیر ما

به وجود خدا و توحید اعتناء ندارند، برای این است که عالم به خرافات اند نه به حقائق و یا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمندنا هستند یعنی عالم‌نما. ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ﴾ دلالت دارد که شخص متدین باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را از خود بردارد و گول مذهب‌سازان را نخورد و بحمدالله رؤسای مذاهب اسلامی همه خودشان را مسلمان دانسته‌اند و نام مذهبی نداشته‌اند و هرکس نام مذهبی بر خود گذارد طبق جمله ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ...﴾ در حقیقت کافر شده و متوجه نیست و اسلام به معنی تسلیم بودن در برابر خدا؛ یعنی، تسلیم در موارد امر و نهی الهی است.

﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسَلَمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ﴾^(۲۰)
[آل عمران: ۲۰].

ترجمه: پس اگر با تو محاجه کردند، بگو: من خود را برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هرکس پیرو من است (او نیز تسلیم شده) و بگو به اهل کتاب و بی‌سوادان که آیا شما اسلام آورده‌اید (و تسلیم خدا شده‌اید)؟ پس اگر اسلام آورند به تحقیق هدایت یافته‌اند و اگر اعراض نمودند، پس همانا بر تو فقط ابلاغ (پیغام) است و خدا به بندگان بیناست. (۲۰)

نکات: آیه فوق دلالت دارد که محاجه کردن با مردم کار خوبی نیست و نویسنده امتحان کرده‌ام مردم تابع دلیل نیستند و به عقاید قومی خود تعصب دارند و با دلیل و برهان کاری ندارند. و مقصود از ﴿الْأُمِّيِّينَ﴾ ممکن است بی‌سوادان اهل کتاب و مقصود از اهل کتاب دانشمندان ایشان باشد. و ظاهر آن است که ﴿الْأُمِّيِّينَ﴾ شامل می‌شود کسانی را نیز، که جاهل به کتاب آسمانی بوده از آن بی‌خبر باشند و اگرچه دارای سواد نیز باشند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بَغْيٍ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^(۲۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۲۲﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾

ترجمه: به راستی آنانکه به آیات خدا کافرند و پیمبران را به ناحق می‌کشند و آمرین به عدالت از مردم را به قتل می‌رسانند، پس مزده بده ایشان را به عذاب دردناک (۲۱) ایشانند آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده است و یاورانی ندارند (۲۲) آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند ندیدی که به کتاب خدا دعوت می‌شوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی از آنان رو می‌گردانند و اعراض دارند (۲۳) اعراضشان برای این است که گویند: هرگز آتش دوزخ به ما نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است (۲۴) پس چگونه است حالشان وقتی که خدا جمعشان کند برای روزی که در آن شکی نیست و جزای کسب هرکس به تمام داده شود و به آنان ستم نشود. (۲۵)

نکات: فساد و ستم هر امتی ناشی از روگردانیدن و بی‌اعتنایی به کتاب آسمانی خودشان است که

مانند بعضی از یهود و مسلمانان زمان ما حق‌گویان را آزار می‌رسانند و می‌کشند. و جمله: ﴿حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ﴾ اشاره به این است که چون از کتاب الهی اعراض کردند و به کتب و سخنان بشری چنگ زدند، اعمالشان بدعت و هدر خواهد بود و اعمالی که بدعت باشد موجب سعادت نخواهد شد، بلکه موجب ذلت دنیا و عذاب آخرت است چنانکه خدا فرموده: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ و جمله ﴿يُذْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ﴾ اشاره به این است که چون دانشمندان ایشان را به کتاب خدا دعوت کنی نمی‌پذیرند و از حکمیت کتاب خدا، اعراض دارند: ﴿يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾. نویسنده گوید زمان ما دانشمندان اسلامی اکثراً هر کتابی را قطعی‌الدلالة می‌دانند، ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمی‌دانند و به همین جهت به رجوع به قرآن و حکمیت آن حاضر نیستند و تمام سعی ایشان این است که حدیثی پیدا کنند و در دین خدا آن را مدرک قرار دهند و لذا کتابهایی برای خود ساخته و پرداخته‌اند که مملو از خرافات، منافی و معارض با آیات قرآن است و اکثراً از آیات قرآن بی‌اطلاع‌اند و مانند یهود که می‌گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ...﴾، معتقدند که مسلمین صدر اسلام شفیع و دستگیر ایشانند و به همین مغرورند. و جمله: ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ...﴾ اشاره به همین غروری است که مقدسین متدین نما و عالم نمایان جاهل به سبب احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده‌اند که دین یعنی همین و هر قدر هرکس خلافتی مرتکب شد از آن گذشت می‌شود و به اخبار نویدبخش غرورآمیز شفیع‌تراش گناه‌بخش، از حقائق اسلام دور شده‌اند و به سبب افتراهایی که به اسلام بسته شده، کتاب خدا و سنت رسول را متروک نموده و مغرورند.

زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهایی که از اسلام نبوده و در صدر اسلام کسی خبر نداشته، از اصول، فروع و شعائر دین نموده و آن قدر که از آنها ترویج می‌شود هزار یک از کتاب خدا ترویج نمی‌

شود. مثلاً روضه خوانی به نام امام با هزاران قسم آن، با هزاران گوینده بی خبر از قرآن، معمول شده، در صورتی که زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلفاء این کارها نبوده است. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که مو به مو برنامه اسلام را می دانسته و زمان خلافتش اجراء کرده، یک روز برای وفات رسول خدا ﷺ عزا و تعطیل نموده و به روضه خوانی در تمام سخنرانی خود نپرداخته و برای تولد رسول خدا ﷺ جشن نگرفته و خمس و سهم امام نگرفته و کسی از مسلمین یک درهم به عنوان سهم امام و خمس به رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام نداده است. هزاران نفر در زمان ما زنجیر بر خود می کوبند در حالی که هیچ کدام دو آیه از کتاب آسمانی خود نمی دانند، پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دکانشان آنان را تشویق و ترغیب به باطل می کنند. و اگر کسی بخواهد ایشان را بیدار کند، داد و فریاد و طعن و تکفیرشان بلند می شود. ﴿وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾. و جمله ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ﴾، اشاره به این است که هرکس گرو اعمالش می باشد و کاملاً به حسنات و سیئاتش رسیدگی و بررسی خواهد شد و غرورهای دینی به درد نمی خورد.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾﴾

ترجمه: بگو: ای خدای مالک ملک، ملک را به هرکس بخواهی می دهی و از هرکس بخواهی بازگیری و هر که را بخواهی عزت می دهی و هرکس را خواهی خوار می کنی، خیر بدست توست به راستی که تو بر هر چیز توانایی (۲۶) در آوری شب را در روز و در آوری روز را در شب و بیرون می آوری زنده را از مرده و بیرون می آوری مرده را از زنده و به هرکس بخواهی بدون حساب روزی می دهی. (۲۷)

نکات: در این آیات فرموده ملک و یا عزت را به هرکس بخواهد می دهد، اما معین نکرده به چه کسانی می دهد، در آیات دیگر معین کرده که تحت قوانینی می دهد و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است، چنانکه در آیه ۱۸ سورة اسراء فرموده:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ﴾^(۱)

[الإسراء: ۱۸].

۱- «هر کس دنیا را بخواهد برای او در این دنیا تعجیل می کنیم آنچه بخواهیم».

و در سوره نجم آیه ۳۹ فرموده:

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^(۱)

[النجم: ۳۹].

و در سوره رعد آیه ۱۱ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^(۲)

[الرعد: ۱۱].

و مقصود از ﴿وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ...﴾ این است که از خاک مرده و یا از هسته بی جان، انسان زنده و نباتات بی شمار بیرون می آورد. و از درخت زنده، هسته بی جان و یا از انسان با ایمان، کافر مرده دل خارج می شود.

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ﴾^(۳)

[آل عمران: ۲۸].

ترجمه: مؤمنین نباید کافران را به جای مؤمنان دوست بگیرند و هرکس چنین کند چیزی از محبت خدا در او نیست مگر اینکه از ایشان بپرهیزد (تقیه کند) و خدا شما را از (نافرمانی) خود برحذر می دارد و به سوی خداست بازگشت. (۲۸)

نکات: دوستی با کافران در قرآن مکرر نهی شده، زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمی دارد مگر در ظاهر، آن هم برای تقیه، چنانکه در این آیه آمده، و تقیه برای حفظ دین و جان است، ولی در موردی - که دوستی با کافر به عنوان تقیه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جایز نیست. به هر حال تقیه گاهی حرام و گاهی واجب و گاهی جائز است. و جمله: ﴿وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ دلالت بر تهدید عظیمی دارد و ما در احکام القرآن تقیه را مفصلاً نوشته ایم.

﴿قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۴)

[آل عمران: ۲۹].

ترجمه: بگو: اگر آنچه در سینه های شماست، پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آن را می داند و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا می داند و خدا به هر چیزی تواناست. (۲۹)

۱- «نیست برای انسان بهره ای جز حاصل کوشش خود».

۲- «براستی که خدا تغییر نمی دهد آنچه را که راجع به قومی است تا اینکه ایشان تغییر دهند آنچه راجع به خودشان است».

نکات: پس از آنکه خدا از دوستی کفار نهی نمود، چون دوستی امر قلبی است، در این آیه فرموده تمام امور قلبی شما را خدا می‌داند، چه ایمان، چه کفر، شرک و چه سایر صفات.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾

[آل عمران: ۳۰-۳۲].

ترجمه: روزی که هرکس هر چه از خیر انجام داده حاضر می‌یابد و هر که کار بدی کرده دوست دارد که بین او و آن بدی فاصله دور و زیادی باشد و خدا شما را از عقاب خود بر حذر می‌دارد و خدا به بندگان مهربان است (۳۰) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببامزد و خدا آمرزنده و رحیم است (۳۱) بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند محققاً خدا کافران را دوست نمی‌دارد. (۳۲)

نکات: جمله: ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ...﴾ دلالت بر تجسم اعمال دارد و ممکن است بگوییم جزای عمل که مسبب از عمل است حاضر می‌یابد و مجازاً اطلاق سبب شده بر مسبب و یا بگوییم پرونده و ضبط آن را حاضر می‌یابد. ولی ظاهر همان معنای اول و خدای تعالی بر تجسم آن تواناست. و در سوره کهف آیه ۴۹ نیز فرموده: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾. و جمله: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ...﴾ دلالت دارد که ادعای محبت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد و اطاعت رسول نشانه صدق ادعا است. و جمله: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ دلالت دارد که اعراض از فرمان خدا و رسول موجب کفر است و لذا متفرع بر آن فرموده: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾.

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرٰهِيمَ وَآلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾﴾

[آل عمران: ۳۳-۳۴].

ترجمه: به راستی که خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان (۳۳) این دو نژاد بعضی از بعض دیگر و خدا شنوا و داناست. (۳۴)

نکات: مقصود از جهانیان اصناف بشر است. و مقصود از آل ابراهیم، حضرت اسماعیل، اسحاق و یعقوب و سایر انبیاء تا محمد ﷺ است. و مقصود از آل عمران، عمران بن ماشان پدر حضرت مریم علیها السلام است و این عمران از نسل سلیمان بن داود بن ایشا می‌باشد و ممکن است عمران پدر

حضرت موسی علیه السلام باشد که فرزند یصهر بن فاهث بن لای بن یعقوب بن اسحاق علیه السلام باشد. و ممکن است بگوییم مقصود از جمله: ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾، یعنی: فِي الْأَخْلَاقِ وَالْإِنْقِيَادِ مِنَ اللَّهِ.

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُمُ إِنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾﴾

[آل عمران: ۳۵-۳۷].

قصه حضرت مریم و مادرش حنه زوجه عمران

ترجمه: و چون زن عمران گفت: پروردگارا، به راستی من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم من است برای تو (از هر قیدی) آزاد نمایم، پس از من بپذیر، زیرا فقط تو شنوای دانایی (۳۵) پس چون بار خود بگذاشت، گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم و خدا داناتر است به آنچه نهاد و پسر مانند دختر نیست و من او را مریم نامیدم و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم (۳۶) پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو و او را نمو و پرورش نیکو داد و زکریا را سرپرست وی کرد، هرگاه زکریا در محراب عبادت او وارد می‌شد نزد او رزقی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم این از کجا برای تو آمده؟ او می‌گفت: از جانب خدا، به راستی که خدا به هر کس بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. (۳۷)

نکات: حنه زن عمران در حال پیری و نازادی نذر کرد که اگر خدا به او فرزندی عطاء کند، او را آزاد گذارد برای عبادت و خدمت بیت المقدس. و از جمله: ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ﴾ استفاده می‌شود که در نظر خانواده انبیاء علیهم السلام نذر برای خدا بوده و از آخر آیه استفاده می‌شود که نذر برای غیر خدا جائز نیست، زیرا طرف نذر و پیمان باید شنوا و حاضر و دانا باشد، و غیر خدا چنین نیست، ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ وَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۸﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۳۹﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي عُلْمٌ وَقَدْ

بَلَّغْنِي الْكَبِيرُ وَأَمْرَاتِي عَافِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ۖ
 قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا ۖ وَأَذْكُرَ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ
 وَالْإِبْكَرِ ﴿٣٩﴾ [آل عمران: ۳۸-۴۱].

ترجمه: در آنجا زکریا پروردگارش را خواند، گفت: پروردگارا، از جانب خود فرزند پاکیزه ای به من عطا کن، بی گمان تو شنونده دعایی (۳۸) پس فرشتگان او را در حالیکه در محراب به نماز ایستاده بود، نداء کردند که خدا به تو مژده فرزند می دهد به نام یحیی که تصدیق کننده کلمه خدا باشد و آقایی باشد خوددار از شهوات و پیامبری از شایستگان است (۳۹) زکریا گفت: پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود و حال آنکه مرا پیری فرا رسیده و همسرم نازا است، (خداوند) فرمود: این چنین است خدا آنچه بخواهد انجام می دهد (۴۰) زکریا گفت: پروردگارا، برایم نشانه ای قرار بده. فرمود: نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به رمز سخن نتوانی گفت و پروردگارت را بسیار یاد کن و شب و روز او را به پاکی بستای و تسبیح بگو. (۴۱)

نکات: جمله: ﴿هُنَالِكَ دَعَا...﴾ دلالت دارد که چون زکریا دید میوه های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان به طور خارق العاده برای مریم آمده، او نیز در لطف خدا طمع کرد و از خدا خواست به طور خارق العاده از زن نازای او فرزندی به او عطا شود. ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ﴾ دلالت دارد که جمعی از ملک او را ندا کردند، ولی می توان گفت جبرئیل او را ندا کرده، زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکه دیگر بودند. و حق تعالی یحیی را به خصالی تمجید کرده: یکی آنکه مصدق «کلمه من الله» است، و کلمات الله مخلوقات خداست و چون عیسی نیز مخلوق خدا می باشد، کلمه الله است و یحیی او را تصدیق کرد. و به امر و نهی تشریحی نیز کلمات الله می گویند.

در موقعی که زکریا فرزند خواست صد و یا صد و بیست سال عمر داشت و عیال او ۹۸ سال عمر کرده بود. و مقصود از جمله: ﴿آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ...﴾ این است که هر وقت زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع به امور دنیا نتوانستی جز به رمز سخن گویی، نشانه این است که نطقه حضرت یحیی منعقد شده و این معجزه ای بود، زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بند نمی آمد ولی از تکلم به امور دنیا بند می آمد و به اشاره مطلب را به طرف می فهماند.

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
 ﴿٤٢﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ

نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

[آل عمران: ۴۲-۴۴].

ترجمه: و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهانیان برتری داد (۴۲) ای مریم برای پروردگارت خاضع باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن (۴۳) اینها از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو نبودی وقتی که قلم‌هایشان را (برای قرعه) می‌انداختند که کدامشان مریم را کفالت کند و هنگامی که (در این باره) با هم نزاع می‌کردند تو نبودی. (۴۴)

نکات: جمله: ﴿أَصْطَفٰكَ﴾ مکرر شده و برای تأکید نیست، بلکه مقصود از اول آن است که؛ خدا تو را برای خدمت بیت المقدس انتخاب کرد و برای تربیت تو بزرگان و علمای دین را واداشت و مقصود از دوم آن است که؛ تو را بر زنان زمانت برتری داد و فرزندی مانند عیسی که نشانه قدرت حق بود به تو کرامت کرد. و ظاهر جمله ﴿عَلٰی نِسَاءِ الْعٰلَمِیْنَ﴾ این است که حضرت مریم بر زنان تمام جهان برتری دارد نه فقط بر زنان زمان خودش، از رسول خدا ﷺ نقل شده که خدا چهار زن را بر زنان دیگری برتری داده: آسیه، حضرت مریم، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه. ولی باید دانست زنانی که در قرآن معرفی نامه داشته و ممدوح خدا هستند بعید است با زنانی که در کتاب آسمانی معرفی نشده‌اند مساوی و یا در درجه پایین‌تر باشند بلکه زنان مذکوره و اشاره شده در کتاب خدا مانند حضرت مریم عَلِیْهَا السَّلَامُ، زن فرعون، مادر موسی و سارا زن ابراهیم عَلِیْهَا السَّلَامُ مقامشان بالاتر و ارجمندتر است. البته ممکن است برای اهمیت و شرافت حضرت فاطمه عَلِیْهَا السَّلَامُ نیز به آیه مباحله و برای شرافت حضرت خدیجه عَلِیْهَا السَّلَامُ به آیات راجع به ازواج نبی عَلِیْهُنَّ السَّلَامُ استناد نمود.

و مقصود از ﴿طَهَّرَكِ﴾ این است که خدا تو را از تهمت یهود حفظ کرد و شهادت به پاکی داد به توسط همین آیات. و جمله ﴿ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیَاءِ الْغَیْبِ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا از اخبار مذکوره بی‌خبر بوده و به این امور غیبی اطلاعی نداشته و خدای تعالی منت گذاشته و به توسط وحی او را اخبار نموده است. و مقصود از جمله: ﴿اِذْ یُلْقُوْنَ اَقْلَمَهُمْ...﴾ این است که بزرگان بیت المقدس و متولیان آن نزاع داشتند در اینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم را بر عهده گیرند، زیرا به واسطه ارادتی که به پدرش عمران داشتند، می‌خواستند علاقه خود را اظهار کنند، به اضافه کراماتی از خود او دیده بودند، لذا قرعه کشی کردند. و قلم‌های قرعه را که نام اشخاص را بر قلم‌ها می‌نوشتند بر هر قلمی نامی

و آنها را در آب می افکندند، پس قلمی که روی آب می آمد نام هرکس بر آن بود، او می آید تکفل کند. پس قلمی که به نام حضرت زکریا بود، روی آب آمد و معلوم شد که او باید تکفل کند.

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيْهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِيْنَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾﴾

[آل عمران: ۴۵-۴۷].

ترجمه: هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا تو را به کلمه‌ای از خود بشارت می دهد که نام او مسیح عسی پسر مریم است، در حالی که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربین است (۴۵) و در گهواره و حال نیرومندی با مردم سخن گوید و از شایستگان است (۴۶) مریم گفت: پروردگارا، چگونه برای من فرزندی می شود و حال آنکه بشری مرا مس نکرده؟ گفت: خدا این چنین می آفریند آنچه بخواهد، چون امری را بخواهد به آن می گوید باش، پس موجود می شود. (۴۷)

نکات: مقصود از «کلمه» کلمه تکوینی است، یعنی مخلوقی به نام مسیح. ظاهر قرآن این است که مسیح و عیسی دو نام است برای فرزند مریم، و مقصود از جمله: ﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾، این است که در گهواره به قدرت خدا سخن می گوید، سپس ساکت می شود مانند اطفال دیگر و باز در کهولت به امر خدا با مردم سخن می گوید و به ارشاد می پردازد.

﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾﴾

[آل عمران: ۴۸-۴۹].

ترجمه: و به او کتاب، حکمت، تورات و انجیل می آموزد (۴۸) و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل می فرستد (تا بگوید) حقا من نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارتان برایتان آورده‌ام، من خلق می کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ، پس از آن می دمم در آن، پس به اراده خدا پرنده‌ای می شود و کور مادرزاد و پیس را شفا می دهد و مردگان را زنده می کنم به

اراده خدا و شما را به آنچه می خورید و آنچه را در خانه هاتان ذخیره می کنید، خبر می دهم. به راستی که در این (امور) برای شما نشانه ای است اگر ایمان داشته باشید. (۴۹)

نکات: ﴿إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی اسرائیل نه برای تمام جهان، اگر چه اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند. و جمله: ﴿بَيَّاتَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکر شده از معجزات، همه از خدا و همه فعل خدا بوده. و جمله: ﴿مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ دلالت دارد که عیسی عليه السلام فقط شکل مرغی را ساخته آن هم از گل نه از عدم، زیرا گل آن را خدا خلق نموده، پس از آن، حضرت او در گل دمیده، ولی خدا آن را پرند نموده چنانکه فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، یعنی به اراده خدا پرند می شود و خدا آن گل را تبدیل به گوشت، استخوان، پر و منقار می کند و چون اینها کار خدا بوده. فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، یعنی مرغ شدنش به اراده خداست. مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی عليه السلام درست نموده و خدا برای خاطر دعای او و تصدیق به نبوت او، آن را پرند حقیقی نموده. بنابر این، معجزه کار خداست و تبدیل ماده گل به گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خداست، چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی عليه السلام دعا کرد و خدا برای شهادت به نبوت او دعای او را به اجابت رسانده. و همچنین است شفا دادن کور و پیمس کار خدا بوده برای شهادت به نبوت او. و اذن الله در آیه، اراده الله می باشد. و اما خبر دادن به آنچه در خانه می خورند و یا ذخیره می کنند آن نیز به وحی الهی بوده و گر نه هیچ پیغمبری غیب نمی داند جز به اخبار الهی، چنانکه در ذیل تمام اینها فرموده: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَدَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾﴾ ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾﴾ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾﴾ وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾﴾ [آل عمران: ۵۰-۵۴].

ترجمه: و فرستاده شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه را جلو من است از تورات و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه بر شما حرام شده، و آورده ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان، پس از خدا بترسید و مرا فرمان برید (۵۰) به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید، این است راه راست (۵۱) پس چون عیسی کفر ایشان را

مشاهده کرد، گفت: چه کسانی یاوران من به سوی خدایند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش به اینکه ما مسلّم و فرمانبرداریم (۵۲) پروردگارا، به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم و این رسول را پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهان بنویس (۳) و ایشان مکر کردند و خدا مکر نمود و خدا بهترین مکر کنندگان است. (۵۴)

نکات: کلمه ﴿رَسُولًا﴾ در آیه ۴۹ مفعول له بود برای فعل مجهول که بعثت محذوف باشد و ﴿مُصَدِّقًا﴾ عطف بر ﴿رَسُولًا﴾ می باشد و کلام دلالت می کند بر این حذف. و مقصود از جمله: ﴿وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾، آن محرّماتی است که علماء و مراجع یهود به دین حضرت موسی علیه السلام افزوده بودند و دیانت را بر مردم سنگین کرده بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرّمات دین خود افزوده و در دین مشکل بغرنجی برای مردم به وجود آورده اند. خدا در قرآن می گوید هر قول و سخنی را مرد عاقل اهل هدایت باید بخواند و هر کتاب ایمان و یا کفری را ملاحظه کند هر کدام بهتر و به هدایت نزدیک تر است، آن را انتخاب کند، ولی آقایان مراجع اسلامی هر کتابی را یعنی خواندن آن را طبق میل خود حرام می کنند و یا حلال، خصوصاً کتابی که مردم را بیدار کند فتوای حرمت آن را که حرام است می دهند و آن را از کتب ضلال می شمروند. اگر صدر اسلام محرّمات صد عدد بوده، اینان هزاران عدد کرده اند. و ممکن است مقصود از جمله: ﴿وَلِأَجْلِ لَكُمْ...﴾ آن محرّماتی باشد که خدا بر یهود حرام کرد به واسطه جنایاتی که مرتکب شدند، چنانکه فروده:

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾^(۱) [النساء: ۱۶۰].

و آن محرّمات برای یهود باقی ماند تا اینکه حضرت عیسی علیه السلام آمد و آن احکام سنگین را برداشت، و این منافات با تصدیق او به تورات ندارد. و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی علیه السلام توحید خالص برای مردم آورد، ولی ایشان آن را تبدیل به تثلیث کردند و دعوت به خواندن و پرستش کردن عیسی علیه السلام نمودند. و مقصود از جمله: ﴿أَحْسَ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرُ﴾، کفر یهودیانی است که در صدد قتل او شدند، پس حضرت او گفت: یاور من در راه خدا کیست؟ عده ای از مردم پاکدل جامه سفید گفتند: ما یاوران تویم؛ لذا ایشان را حواریین گفتند و ایشان ماهی گیر و گازر بودند و مقصود از جمله: ﴿وَمَكْرُوا...﴾ تا آخر، این است که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد بدین طریق که شخصی را به شکل عیسی علیه السلام دیدند، پس به خیال اینکه او

۱- «پس به واسطه ستم آنانکه یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود».

عیسی علیه السلام است، او را گرفته و به دار آویختند و حضرت عیسی علیه السلام به راهنمایی جبرئیل از میان اصحاب خود رفت و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۵۵﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ ﴿۵۶﴾﴾

[آل عمران: ۵۵-۵۶].

ترجمه: و چون خدا گفت: ای عیسی، من تو را وفات می‌دهم می‌میرانم و تو را به سوی خود بالا می‌برم و تو را از دست کفار نجات می‌دهم و از نسبت‌های ناروا پاک می‌کنم و آنان را که پیرو تو هستند، برتری می‌دهم بر منکرین تو تا روز قیامت، سپس به سوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما در آنچه همواره اختلاف می‌کرده‌اید (۵۵) پس اما آنانکه کافر شوند، در دنیا و آخرت به عذاب سختی عذابشان می‌کنم و یاورانی برایشان نباشد. (۵۶)

نکات: جمله: ﴿مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی علیه السلام قبض شده و وفات نموده و روح او به مقام اعلیٰ رسیده. پس اخباری که دلالت بر حیات و عدم فوت او دارد کلاً مخدوش‌الدلالة و مخدوش‌السند و مجعول است^(۱). و مقصود از جمله: ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنْ...﴾ این

۱- اهل سنت و جماعت بر این باوراند که حضرت عیسی علیه السلام تا هنوز زنده است. و خداوند او را به آسمان برده است و در آخر الزمان برای برپایی عدل نزول کرده و بر مبنای شریعت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حکم نموده و به شریعتی که رسول الله محمد صلی الله علیه و آله با خود آورده، دعوت می‌کند. چنانکه نصوص قرآنی و احادیث صحیح بر این مهم دلالت دارند. خداوند متعال در مورد افترای یهود و رد بر آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۸﴾﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۸] (و نیز) بخاطر این گفته‌شان که «ما مسیح، عیسی پسر مریم پیامبر الله را کشتیم». درحالی‌که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، لکن امر بر آن‌ها مشتبه شد و هر آینه آنان که در (بارهی قتل) او اختلاف کردند، قطعاً از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و به یقین او را نکشته‌اند. بلکه الله او را به سوی خود بالا برد و الله پیرومند حکیم است». خداوند متعال تصور یهود در مورد کشتن یا به دار آویختن عیسی علیه السلام را انکار می‌کند و خبر می‌دهد که از باب رحمت و تکریم به ایشان، عیسی علیه السلام را به سوی خود بالا برده است و آن را یکی از معجزاتی قرار داده که به هریک از پیامبران بخواهد می‌دهد. و مقتضای رد گمان یهود در اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: ۱۵۸] این است که رفع عیسی جسمی و روحی باشد تا اینکه انکار گمان

یهود مبنی بر کشتن یا به دار آویختن وی محقق گردد. چرا که کشتن و به دار آویختن برای جسم است و رفع روح به تنهایی با ادعای آنها مبنی بر کشتن و به دار آویختن منافاتی ندارد؛ از این رو بالاترین روح به تنهایی انکار باور و گمان آنها را به دنبال ندارد. و بلکه این مقضای عزت و قوت و تکریم و یاری پیامبران از سوی خداوند می باشد چنانکه در پایان آیه به این مسأله اشاره می کند: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ و نیز خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ۝۱۵۹﴾ [النساء: ۱۵۹] «و (کسی) از اهل کتاب نیست مگر این که قبل از مرگش به او (= حضرت عیسی) ایمان می آورد و (عیسی) روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود». خداوند متعال در این آیه خبر می دهد که تمام اهل کتاب قبل از مردن وی به او ایمان می آورند و این زمانی است که در آخر الزمان برای برپایی عدل نزول می کند و به اسلام حکم نموده و به آن فرامی خواند. چنانکه بیان آن در حدیث نزول وی خواهد آمد. و این معنای درست و دقیق آیه می باشد. سیاق آیات در بیان موضع یهود در برابر عیسی علیه السلام و برخورد آنها با وی بوده و بیانگر روش خداوند در نجات عیسی علیه السلام و رد مکر و نیرنگ دشمنانش می باشد. بنابراین با رعایت سیاق کلام و واحد بودن مرجع دو ضمیر، دو ضمیر مجرور به عیسی باز می گردد.

و در حدیث صحیح از ابوهریره رضی عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَكَمًا مُقْسَطًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِزْيِرَ، وَيَصْعَقَ الْجُرَيْزَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ»: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادل خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی بحدی زیاد می شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد». ابوهریره رضی عنه می گوید: «اگر می خواهید این آیه را بخوانید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۗ﴾ [متفق علیه]

بنابراین، احادیث به نزول عیسی علیه السلام در آخرالزمان دلالت دارد و بیانگر آن است که وی به شریعت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم می کند و در ایام نزول وی، فردی از این امت امامت نماز و دیگر امور را برعهده دارد. بر این اساس بین نزول وی و ختم نبوت با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافاتی وجود ندارد چرا که عیسی علیه السلام با رسالتی جدید نمی آید؛ و حکم در ابتدا و انتها از آن الله است.

و هر مسلمانی بگوید: «زمانی که یهود در پی نیرنگ و دسیسه بر علیه عیسی بود و تصمیم به قتل وی گرفتند، خداوند متعال حقیقتا عیسی علیه السلام را میراند و سپس به سوی خود بالا برد.» در حقیقت از جماعت مسلمانان در این مورد فاصله گرفته و جدا شده و دیدگاه شاذ و نادری را برگزیده است. چراکه دیدگاه وی با ظاهر نصوص قرآن و سنت صحیح مخالف است. و آنچه آنان را واداشته تا چنین دیدگاهی داشته باشند فهم نادرست آنها از این آیه می باشد که می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خذْ بِكَ زَبْرًا مِنْ سَمَوَاتِنَا فَإِذْ يَنْزِلُ فِيهَا الْقُرْآنُ بِالرُّوحِ الْغَوَّاثِيِّ فَخُذْهُ ۗ قَالَتْ أُولُو الْقُلُوبِ الْغَافِلِينَ إِنَّا نَسْمَعُ سَمْعًا وَلَا نَعْقِلُ بِرُبِّكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [آل عمران: ۵۵] «(به یاد آورید) هنگامی را که الله (به عیسی) فرمود: «ای عیسی، بی گمان من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از (آلایش و تهمت) کسانی که کافر شدند، پاک می گردانم». چنانکه در این آیه «التوفی» را به مردن تفسیر کرده اند و اینگونه با تفسیر سلف مخالفت کرده اند که بیان می کند: خداوند او را از زمین برگرفت و زنده به سوی خود بالا برد و

است که تو را از نسبت‌های ناروای یهود و از اذیت و آزار ایشان نجات داده و شهادت به پاکی مولد تو می‌دهم، ممکن است بگوییم این قضیه و شهادت حق تعالی، با نزول آیات قرآن صورت گرفته است. و جمله: ﴿وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ دلالت دارد که پیروان عیسی تفوق و برتری دارند بر یهود تا قیامت. و این خبر از معجزات قرآن است و برای همه محسوس است که دولت‌های نصاری و مسلمین تفوق دارند بر یهودیان، این بیان را مفسرین آورده‌اند، ولی به نظر ما صحیح نیست، بلکه منظور این است که پیروان تو که حقیقتاً پیرو و تفوق برتری و تفوق رتبه دارند بر منکرین و مخالفین تو هرکس باشد تا قیامت و مربوط به تفوق دولتی نیست، زیرا نصارای فعلی پیروی عیسی نیستند و مصداق ﴿اتَّبَعُوكَ﴾ نمی‌باشند، همچنین مسلمین نه پیرو اسلامند و نه پیرو عیسی صلی الله علیه و آله و نه پیرو محمد صلی الله علیه و آله، بلکه پیرو هوی و هوس و خرافات و بدعت‌ها می‌باشند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ حَاجَبَكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾

[آل عمران: ۵۷-۶۱].

ترجمه: و اما کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته کنند، مزدهای ایشان را به تمامی به آنان می‌دهد و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد (۵۷) این (مطالب) را که بر تو تلاوت می‌کنیم از

اینگونه او را از دست کافران نجات داده و رها کنید؛ جمع بین نصوص کتاب و سنت صحیح بیانگر زنده به آسمان رفتن او و نزول وی در آخر الزمان و ایمان اهل کتاب و دیگران به او می‌باشد. به هر حال این تفسیر احتمال وفات را منتفی نمی‌کند بلکه این چنین تفسیر می‌کند که: خداوند عیسی صلی الله علیه و آله را با روح و بدن، از زمین بلند کرد و بیان می‌کند: خداوند عیسی صلی الله علیه و آله را بعد از اینکه به خواب رفت بلند کرد و بعد از رفع میراند و در آخر الزمان نزول می‌کند. چون «او» موجود در آیه مقتضی ترتیب نیست، بلکه فقط دو احتمال را به هم مرتبط می‌کند.

زمانی که در مورد یک آیه دو نوع تفسیر موجود باشد، تفسیری مورد قبول است که با ظاهر ادله دیگری که وجود دارد، مطابقت داشته باشد. به این صورت جمع بین ادله صورت می‌گیرد و آیات متشابه قرآن را با آیات محکم قرآنی تفسیر می‌کنیم و این، روش آگاهان در علم نه روش کج اندیشان و اهل باطل می‌باشد که همیشه به دنبال آیات متشابه قرآن هستند تا برای فتنه‌جویی خود توجیه و تأویلی پیدا کنند... (نگا: اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة

آیات و تذکرات حکیمانه است (۵۸) به راستی مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، پس او وجود یافت (۵۹) این قول حق از پروردگار توست، پس از شک آوران مباش (۶۰) پس بعد از این دانشی که به تو رسیده، هرگاه کسی (درباره عیسی)، با تو محاجّه و ستیز کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را دعوت کنیم تا با هم مباحله (زاری به درگاه خدا و نفرین بر یکدیگر) کنیم و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان. (۶۱)

نکات: این آیات راجع به نصارای نجران نازل شده، نجران محلی است بین حجاز، شام و یمن. و قصه ایشان چنان است که چون دعوت اسلام منتشر شد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردند برای تحقیق در امر محمد ﷺ و در میان ایشان چهار نفر یکی امیرشان عبدال مسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان به نام سید و دیگر از علمای ایشان به نام ابوحارثه و برادرش کرز بود و سلاطین روم به این عالم احترام می گذاشتند برای علمیت و خدمات دینی او، اموالی به او می دادند و چون از نجران حرکت کردند، قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند، برادر او به نام کرز گفت: اف بر این مرد و مقصودش حضرت محمد ﷺ بود، ابوحارثه گفت: چرا به او بد می گویی، ای برادر به خدا قسم این همان پیامبری است که ما منتظرش بوده ایم، کرز گفت پس چرا به او ایمان نمی آوری اگر او را پیامبر می دانی؟ ابوحارثه گفت: برای اینکه این سلاطین اموال بسیار به ما می دهند و ما را اکرام می کنند و اگر ایمان به محمد ﷺ بیاوریم هر چه به ما داده قطع می کنند و پس می گیرند، این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد، پس چون خدمت رسول خدا ﷺ رسید، هر سه نفر با رسول خدا ﷺ صحبت کردند، پس گاهی گفتند: عیسی خدا بود و گاهی گفتند: پسر خدا و گاهی گفتند: سومی سه تا بود و دلیل ها می آوردند برای گفتار خود که او مرده زنده می کرد و کور و پیس را شفا می داد و از غیب خبر می داد و برای اثبات فرزند خدا بودن می گفتند چون پدر نداشت و برای اینکه سومی سه تا است می گفتند چون خدا در آیات آسمانی خود فرموده ما چنین کردیم و ما چنان نمودیم و اگر خدا یکی بود، باید بگوید من چنین کردم، یعنی متکلم وحده بیاورد. رسول خدا ﷺ فرمود: فعلاً مسلمان شوید. گفتند: ما مسلمانیم، حضرت فرمود این چگونه اسلامی است که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را می پرستید و گوشت خوک می خورید؟ ایشان گفتند: پس پدر عیسی که بود؟ رسول خدا ﷺ ساکت شد، تا اینکه این آیات نازل شد^(۱) و رسول خدا ﷺ بر ایشان خواند و مناظره

۱- این روایت را ابن إسحاق در السیرة (۲/ ۴۵ - ۴۶) از سیرة ابن هشام تخریج کرده است. و طبرانی در المعجم الأوسط، حدیث (۳۹۰۶) آنرا تخریج نموده؛ مانند آنرا بیهقی در دلائل النبوة (ج ۵/ ص ۳۸۲-۳۸۷) تخریج کرده

کرد، و فرمود: آیا می‌دانید که خدا زنده دائم است و نمی‌میرد و عیسی محل فنا و نیستی است؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی‌دانید که هر فرزندی باید شبیه به پدرش باشد. گفتند: آری، فرمود: آیا نمی‌دانید که پروردگار جهان بر پادارنده، حافظ، نگهدار و روزی‌دهنده هر چیزی است؟ آیا عیسی چنین صفاتی دارد؟ گفتند: نه، فرمود: آیا نمی‌دانید که بر خدا چیزی مخفی نیست چه در زمین و چه در آسمان، آیا عیسی چنین علمی دارد؟ گفتند: نه، او نمی‌داند مگر آنچه خدا به او وحی کند. فرمود: پروردگار ما صورت عیسی علیه السلام را در رحم بسته، هر طوری که خواسته. پس آیا می‌دانید که خدا نه طعام می‌خورد و نه می‌آشامد و حدثی از او صادر نمی‌شود و می‌دانید که عیسی را مادرش در شکم نگه داشت، سپس او را وضع حمل نمود مانند سایر زنان و عیسی طعام خورد و آب می‌آشامید و حدث از او صادر می‌شد، گفتند: بلی. فرمود: پس چگونه چنین درباره او غلو می‌کنید. ایشان با اینکه فهمیدند حاضر به اقرار نشدند و گفتند: یا محمد آیا مگر تو نمی‌گویی او کلمه الله و روح الله است، فرمود: بلی. گفتند: پس همین ما را کافی است (چنانکه مدعیان تشیع درباره امامان خود چنین شبهاتی دارند و غلو می‌کنند).

پس خدا آیات ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ...﴾^(۱) را نازل کرد که ایشان در دلشان مرض غُلُو است و به دنبال کلمات و جملات و راهی که دارای تأویل و موجب انحراف است، می‌روند. پس خدای تعالی امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به مباحله با ایشان. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را دعوت کرد به مباحله و ملاعنه ایشان. گفتند: یا ابا القاسم ما را مهلت بده در کار خود اندیشه کنیم، سپس آنچه باید کرد اظهار بداریم. و رفتند به منزل خود. و بعضی با بعضی گفتند: چه باید کرد، والله ای گروه نصاری شما می‌دانید که محمد پیغمبر مرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد و فعلاً پیشنهادی کرده، اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل می‌شوید و شما هم که نمی‌خواهید جز دین خود را پس بیایید با او وداع کنید و به بلاد خود برگردید. سپس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند: ما تو را به دین خودت وا می‌گذاریم و ما با دین خود برمی‌گردیم، مردی از اصحابت را بفرست با ما که قضاوت کند بین ما در چیزهایی از اموال خودمان که اختلاف داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب بیایید تا با شما یک نفر قاضی امین با نیرویی بفرستم، عمر می‌گفت: من دوست نمی‌داشتم قضاوت و امارت را مگر آن روز، پس چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندیم، حضرت نظری به راست و چپ نمود تا چشم

است. چنانکه این روایت را تعدادی از مفسران با الفاظ نزدیک به هم روایت کرده‌اند از جمله: طبری در جامع البیان و بغوی در معالم التنزیل و فخر رازی در مفاتیح الغیب؛ سیوطی در الدر المنثور. و از شیعیانی که این روایت را ذکر کرده‌اند: طبرسی در کتاب «إعلام الوری بأعلام الهدی»، ص ۱۲۸. و مجلسی در بحار الأنوار، ج ۲۱/ ص ۳۳۶.

۱- «أما آنانکه در قلبشان میل به باطل است پیروی متشابه می‌کنند».

او به ابوعبیده جراح افتاد، او را خواند و فرمود: با ایشان برو در آنچه اختلاف دارند قضاوت کن^(۱). به هر حال چون رسول خدا ﷺ مباحله را پیشنهاد کرد، فردای آن روز برای مباحله حاضر شدند و حضرت نیز آمد در حالیکه حسین را در بغل و دست حسن را گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی رضی الله عنه پشت سر ایشان بود^(۲)، می آمدند رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود چون من دعا کنم شما آمین بگوئید. از آن طرف اسقف که عالم نجران بود به نصاری گفت: به راستی من صورتهایی می بینم که اگر از خدا سؤال کنند کوهی را از مکان خودش زائل می کند، پس مباحله نکنید که هلاک می شوید و بر روی زمین یک نفر نصرانی نمی ماند. سپس گفتند: یا ابا القاسم رأی ما این شد مباحله نکنیم. رسول خدا ﷺ فرمود: پس مسلمان شوید، نپذیرفتند، فرمود: به قتال حاضر شوید، گفتند: ما طاقت جنگ با عرب را نداریم، و

۱- ابن هشام، السیرة النبویة (۱/ ۵۷۳-۵۷۵)، و طبری در تفسیرش جامع البیان (۶/ ۱۵۱)، از طریق سلمة بن الفضل از ابن إسحاق. و فخر رازی آنرا در مفاتیح الغیب و ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم و دیگر مفسرین ذیل تفسیر آیات مذکور از سوره آل عمران ذکر کرده اند.

۲- راجع به حدیث مباحله، شیخ الاسلام ابن تیمیة در منهاج السنة، می گوید: «در این حدیث نه دلالت بر امامت هست و نه بر افضلیت». و ایشان راجع به اختصاص مباحله به این چند نفر می گوید: «علت اختصاص مباحله به این چند نفر توسط پیامبر ﷺ این بود که: این افراد بیش از بقیه با رسول خدا ﷺ قرابت نسبی داشتند، زیرا پیامبر ﷺ پسر نداشت و گرنه حتماً او را با خود می برد. رسول خدا ﷺ در مورد حسن می گفت: «این فرزند من و سید است»، بنابراین برای انتخاب فرزندان و زنان مسلمان، این گروه در اولویت بودند تا برای مباحله برده شوند، چون هیچیک از دختران پیامبر ﷺ جز فاطمه زنده نبودند، زیرا این مباحله زمانی بود که گروهی از مسیحیان نجران به مدینه آمده بودند و این واقعه بعد از فتح مکه و بلکه در سال نهم هجری روی داده است. این آیه مثل حدیث کساء نشان دهنده ارتباط وثیق و محکم این افراد با رسول خدا ﷺ می باشد ولی به هیچ وجه اقتضای این را ندارد که یکی از این افراد از سایر مؤمنان برتر و یا عالم تر باشد، زیرا برتری در اسلام تنها به ایمان و تقوی است و نه به قرابت نسب». و در جای دیگر می گوید: «مباحله هم فقط بوسیله خویشاوندان نزدیک رسمیت می یابد، و الا اگر چنانچه با آنان از طریق دعوت خویشاوندان دور مباحله می کرد - هر چند هم که آن خویشاوندان بهتر بودند - باز شروط مباحله حاصل نمی شد».

و در جای دیگر می گوید: «هدف این بود که آنان کسانی را فرا بخوانند که بالطبع نسبت به ایشان مشفق باشند، یعنی کسانی چون پسران و زنان و خویشاوندان نزدیک دیگری که از همه به آنان نزدیک ترند. لذا اگر پیامبر ﷺ افراد بیگانه ای را دعوت می کرد، بی تردید آنان هم بیگانگانی را فرا می خواندند که در آن صورت نفرین افراد بیگانه هرگز بر آنان گران نمی آمد و به اندازه لعنت فرستادن به نزدیکان شان هزینه بردار و دشوار نمی بود. چون بشر طبعاً در مورد نزدیکان خود حساسیت هایی دارند که نسبت به افراد غیر خویشاوند، چنان حساسیتی را ندارند. لذا امر فرمود که پیامبر ﷺ نزدیکانش و آن قوم مشرک هم نزدیکان شان را برای مباحله فرا بخوانند». [مُصحح]

لیکن مصالحه می‌کنیم به اینکه ما را به دین خودمان واگذاری و در هر سالی دو هزار حله دریافت کنی هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی عدد زره آهنین. رسول خدا ﷺ پذیرفت و فرمود: قسم به آنکه جان من در دست اوست که هلاک به اهل نجران نزدیک شده بود و اگر مباحله می‌کردند مسخ می‌شدند و سالی نمی‌گذشت مگر اینکه همه هلاک می‌شدند^(۱). و بسیاری از اهل حدیث روایت کرده‌اند که در آن روز رسول خدا ﷺ عبايي از پشم داشت که آن را کسا می‌گویند و حضرات حسنین و فاطمه و علی علیه السلام را در زیر آن عبا گرفت، و از جمله: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا﴾ و بردن حسنین همراه خود معلوم می‌شود که دخترزاده فرزند محسوب می‌گردد، یعنی حسنین علیه السلام فرزندان رسولند. عده‌ای از اهل غلو گفته‌اند که علی علیه السلام خود پیغمبر یعنی نفس رسول خدا ﷺ است به دلیل کلمه ﴿أَنْفُسَنَا﴾ و این صحیح نیست زیرا اولاً خدا تعبیر کرده از امت او و خود او به کلمه: ﴿أَنْفُسَهُمْ﴾ و فرموده: ﴿إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^(۲)، و اگر این منطق صحیح باشد، امت او خود او و جان اویند و این باورکردنی نیست، مگر طبق قاعده باطل وحدت وجود که از هر کفری بدتر است.

ثانیاً محسوس است که علی علیه السلام تابع محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیرو او و مؤمن به اوست نه خود او.

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

[آل عمران: ۶۲-۶۳].

ترجمه: به راستی این همان قصه‌های مطابق واقع است و نیست معبود به حق و ملجأی جز خدای کامل الذات و الصفات و به راستی که خدا خودش عزیز و حکیم است (۶۲) پس اگر اعراض کردند محققاً خدا به (حال) مفسدین داناست. (۶۳)

نکات: چون قصه حضرت عیسی علیه السلام و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد در این آیه فرموده این بیانات مطابق واقع است نه آنچه نصاری و یهود می‌گویند. و هیچ بنده‌ای صفات خدا را ندارد و لیاقت

۱- أبونعیم أصبهانی در دلائل النبوة (ص ۳۵۴-۳۵۵) از طریق محمد بن مروان سدی از کلیبی از ابی صالح از ابن عباس در روایتی طولانی؛ و ابن مروان سُدِّي متروک و مُتَّهَم به دروغگویی است. أبونعیم مانند این روایت را از شعبی به صورت مرسل روایت کرده است. و طبری آنرا در تفسیر (۴۷۹/۶-۴۸۰) از طریق ابن إسحاق از محمد بن جعفر بن زبیر در تفسیر: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾ به صورت مرسل روایت کرده است. و نگا: معالم التنزیل، بغوی (۴۸/۲)؛ الدر المنثور، سیوطی (۲۲۹/۲-۲۳۳)؛ و تفسیر ابن کثیر (۳۷۱/۱-۳۷۲).

۲- «هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت».

معبودیت و باب الحوائجی را واجد نیست. حال اگر پذیرفتند که خوب و إلاً مفسدند و خدا به احوال مفسدین داناست.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾

[آل عمران: ۶۴].

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیاید به سوی کلمه‌ای که مساوی باشیم ما و شما (در آن کلمه)، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را به اربابی جز خدا نگیرد. پس اگر اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم امر خداییم. (۶۴)

نکات: خطاب ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ...﴾ خطابى است محترمانه و مخاطب را به بهترین القاب که همان اهلیت برای کتاب الهی باشد، ستوده است، خصوصاً در این آیه که دعوتشان کرده به انصاف، اتحاد، دفع شرک و جایی برای معارضه و مجادله نگذاشته. در اینجا سه چیز را پیشنهاد کرده: اول اینکه؛ جز خدا را نپرستند. دوم اینکه؛ در ذات، صفات، افعال و عبادت او، چیزی را شریک قرار ندهند. سوم: پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیردینی دیگر را ارباب ندانند. و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت. و خدا فرموده اگر اعراض کردند مسلمان نیستند و شما که پذیرفته‌اید باید بگوئید ما می‌مانیم. متأسفانه ملت ما که امروزه نام اسلام بر خود گذاشته‌اند هر سه تاى آن چیزهایی را که قرآن مردود و مخالف اسلام دانسته به طور کامل گرفته‌اند: اول فرموده غیر خدا را عبادت و پرستش نکنید، اینان هر امام، یا مرشد و ملائی را مورد کرنش خود قرار داده و در عبادت خود آنان را می‌خوانند چنانکه خدا را می‌خوانند، بلکه بدتر امام و مرشد غیرحاضر را که هزاران سال از ایشان دورند می‌خوانند، بلکه از این هم بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلاء به بلایی گردند همه اینها را از جانب خدا می‌دانند، ولی اگر شفا و یا نعمتی نصیبشان گردد از امام و مرشد می‌دانند. دوم: فرموده چیزی را شریک خدا قرار ندهید، اینان در تمام صفات خدا، امام و مرشدان را که هر کدام بنده ضعیفی بوده‌اند، شرکت می‌دهند در لامکانی، حضور در هر مکان، عالم به اسرار، قاضی الحاجاتی، خالقیت، منعمیت، خواستن مدد و سایر اوصاف الهی بزرگان دین خود را مانند رهبان و احباری که نصاری و یهود داشتند دخالت می‌دهند. سوم: اینکه فرموده غیرخدا را ارباب ندانید، اتفاقاً گویندگان دینی خصوصاً روضه‌خوانها و مراجع تقلید، هر امامی را ارباب خود می‌دانند و ثروت، جاه و مکتب، فرزند و

خانه خود را از برکت وجود آن اربابان می‌دانند. و اگر کسی پیدا شود شرک این دکاندارها را بیان کند و بخواهد مسلمین را بیدار کند، او را می‌کوبند و متهم می‌سازند.

در تفسیر این آیه وارد شده که: «إِنَّهُمْ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۱)، چنانکه در سوره توبه آیه ۳۱ نیز آمده و ایشان مانند مسلمین زمان ما از جهاتی مبتلا به شرک بودند: اول: در تحلیل و تحریم، مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا و این اطاعت خود نوعی از شرک است. دوم: برای بزرگان دین خود کرنش می‌کردند. سوم: می‌گفتند هرکس ریاضت بکشد و عبادت کند اثر لاهوت و یا صفات خدایی به او داده می‌شود، پس می‌تواند کار خدایی کند، مرده زنده نماید و بیماران را شفا دهد. اگرچه خدا نیست ولی معنی ربوبیت را دارد. چهارم: در معاصی نیز مطیع بزرگان دین خود بودند. نویسنده گوید تمام این جهات شرک در ملت ما موجود است.

﴿يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِىۤ اِبْرٰهِيْمَ وَمَاۤ اَنْزَلَتْ التَّوْرَةُ وَالْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِهٖۤ ۗ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٥﴾ هٰتٰنْتُمْ هٰتُوْلَآءِ حٰجَجْتُمْ فِیۤمَا لَكُمْ بِهٖۤ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِیۤمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖۤ عِلْمٌ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ لِاِبْرٰهِيْمَ یَهُودِیًّا وَلَا نَصْرَانِیًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِیۡفًا مُّسْلِۡمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيۡنَ ﴿٦٧﴾ اِنَّ اَوَّلِی النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ لِلَّذِیۡنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیۡنَ ءَاَمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیۡنَ ﴿٦٨﴾﴾

[آل عمران: ۶۵-۶۸].

ترجمه: ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید و حال آنکه تورات و انجیل نازل نشد مگر پس از او، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید (۶۵) هان، شما آنانید که محاجه کردید در آنچه به آن دانا بودید، پس چرا در آنچه به آن علم ندارید محاجه می‌کنید و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۶۶) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ ولیکن معتدل مسلمان بود و از مشرکین نبود (۶۷) به راستی سزاوارترین مردم (در انتساب) به ابراهیم کسانی‌اند که پیروی او کنند و این پیامبر و آنانکه ایمان آورده‌اند و خدا ولی مؤمنین است. (۶۸)

۱- در مسند امام احمد، سنن ترمذی و... روایت شده که: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿اَتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ...﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان [یهودیان و مسیحیان]، دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» عدی بن حاتم طائی - که قبلاً نصرانی بود - گفت: آن‌ها که علمای خود را عبادت نمی‌کردند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «بَلَىٰ، إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَیْهِمُ الْحَلَالَ، وَأَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذٰلِكَ عِبَادَتُهُمْ اِیَّاهُمْ»: «بلی. آنان حرام را برای آن‌ها حلال می‌کردند و حلال را حرام می‌نمودند و مردم هم از آن‌ها اطاعت می‌کردند و همین است عبادت کردن آن‌ها». [مُصَحَّح]

نکات: یهود و نصاری هر یک مدعی بودند که حضرت ابراهیم علیه السلام به دین ایشان بود. و خدا می فرماید او تسلیم امر خدا بود نه خرافات یهود را داشت و نه خرافات نصاری را. و از جمله: ﴿لَمْ تَحْجُبُونَ...﴾ استفاده می شود که انسان درباره چیزی که نمی داند نباید محاجه کند و با مردم طرف شود. و جمله ﴿أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...﴾ دلالت دارد که هر کس پیروی پیغمبران و یا بزرگان دیگر را عملاً و فکراً نکند نباید مدعی پیروی آنان باشد. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ دلالت دارد که یهود و نصاری بهره ای از شرک داشته اند.

﴿وَدَّتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾
 ﴿يَأْهَلُ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾
 ﴿يَأْهَلُ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾
 ﴿وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهِ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءآخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾
 ﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾
 ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [آل عمران: ۶۹-۷۴].

ترجمه: جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند و آنان جز خود را گمراه نمی کنند، ولی درک نمی کنند (۶۹) ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کافر می شوید و حال آنکه شما (به حقانیت آن) گواهی می دهید (۷۰) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می پوشانید و به هم می آمیزید و حق را کتمان می کنید در صورتیکه می دانید (۷۱) و جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز (به آن) کافر شوید تا شاید آنان (از دینشان) برگردند (۷۲) و ایمان بیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند، بگو به راستی که هدایت، هدایت خداست و باور ندارید که به احدی داده شود مانند آنچه به شما داده شده و یا محاجه کنند با شما نزد پروردگارتان، بگو به راستی این تفصل به دست خداست، به هر کس بخواهد می دهد و خدا دارای وسعت رحمت و داناست (۷۳) به رحمت خود اختصاص می دهد هر کس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است. (۷۴)

نکات: یهود و نصاری خصوصاً یهودیان مدینه که هم شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گرویدن مردم به او، بسیار سعی می کردند و از توجه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوشنود نبودند و لذا گاهی ایراد می کردند که چرا یک روز به این قبله و روز دیگر به قبله دیگر نماز خوانده. و

گاهی می‌گفتند حضرت موسی عليه السلام در تورات گفته دین ابدی دین تورات است و گاهی می‌گفتند صفات نبوت در محمد عليه السلام نیست. روزی، دوازده نفر از دانشمندان و علمای خیر و قرای دیگر با هم تباری کردند که بیایند مدینه نزد محمد عليه السلام و اظهار ایمان کنند و عوام مسلمین را به خود جلب نمایند، و چون مسلمین خوشبین شدند، سپس آخر روز از محمد عليه السلام برگردیم و چنین وانمود کنیم که ما از کتب و نشانه‌های دیگر فهمیدیم که او پیغمبر نیست و چون ما برگشتیم مسلمین به شک می‌افتند و می‌گویند اینان اهل علم و کتابند و از ما بهتر می‌فهمند لابد چیزی فهمیده‌اند که از دین محمد برگشته‌اند. و گاهی می‌گفتند به بعضی از گفتارهای محمد ایمان آورید و بعضی دیگر را انکار کنید که عوام مسلمین نگویند ایشان غرض دارند و اگر غرض داشتند تمام را انکار می‌کردند و چون بعضی از مطالب محمد عليه السلام را قبول کرده‌اند معلوم می‌شود اهل انصافند. و به این وسائل اشتباه کاری و کتمان حق می‌کردند. و بیشتر این حيله‌ها برای این بود که عوام یهود را نگه دارند و ایشان را به اسلام و مسلمین بدبین کنند. و لذا خدا برای روشن شدن مسلمین و دفع مکر یهود، آیات فوق را نازل کرد. و مقصود از ﴿لَمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ یهود است که دانشمندان ایشان به همدیگر می‌گفتند شما معتقد نباشید مگر به اتباع خود و حفظ آنان. و چون یهود می‌گفتند هدایت منحصر به دین ماست و لذا خدا برای دفع حيله ایشان فرموده ﴿إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ﴾.

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾﴾

[آل عمران: ۷۵-۷۶].

ترجمه: و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر پوست گاوی پر از زر به او امانت بسپاری آن را به تو برمی‌گرداند و بعضی از ایشان کسی است که اگر دیناری به او بسپاری به تو باز ندهد مگر اینکه پیوسته بالای سرش ایستاده باشی، این برای این است که ایشان گفتند در مورد بی‌سوادان عرب راه مطالبه و حجت بر علیه ما نیست، ولی بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند (۷۵) آری هر کس به عهد خود وفا کند و پرهیزکار باشد پس حقیقت این است که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که اهل کتاب مانند سایر مردم خوب و بد دارند، برخی از ایشان امانت‌دار و وفاکن به پیمان است و بعضی از ایشان برعکس، ولی کسانی از اهل کتاب که مال مردم را

می خوردند و پس نمی دادند بهانه دینی هم برای خود تراشیده بودند و می گفتند اگر مال مشرکین و یا مال مسلمین را بخوریم و امانت را رد نکنیم حق داریم زیرا مشرک مالش حلال است، به اضافه ما أبناء الله و دوستان خداییم و هرکس هر چه دارد متعلق به ما می باشد، بلکه تمام مردم بنده ما می باشند، پس اگر مال مردم را ندهیم ایشان حجتی نزد خدا و راه احقاق حق ندارند، چنانکه بسیاری از مسلمین خصوصاً مقدسین و روحانی نمایان را عقیده همین است که می توانند مال امانت جماعتی از مردم را به عنوان ارتداد، یا کفر، یا مال مجهول الحال تصرف کنند و حتی بعضی از شیعیان ائمه خود را مالک تمام دنیا دانسته و سایر مردم را در حکم بنده و جیره خوار امامان می دادند و اینها همان عقائد یهود است در میان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرار داده ولی رسول خدا ﷺ فرموده امانت باید رد شود چه به نیکوکار و چه به بدکار و چه به کافر و چه به مسلمان^(۱).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۷۷].
ترجمه: به راستی کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی می فروشدند، ایشان را در آخرت بهره ای نباشد و روز قیامت خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناک است. (۷۷)

نکات: مقصود از فروختن پیمان الهی و سوگندها این است که برای خوردن مال مردم، عهد الهی را که اطاعت او باشد از دست بدهد و برای مال پست دنیا به نام او سوگند بخورد تا به ناحق به حقوق مردم تعدی کند. و عهد خدا با هر بنده این است که بر خدا دروغ نبندد و خیانت نکند و نامه های او را عظمت دهد، پس کسی که با عهد و پیمان خدا وفا نکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط الهی است. و جمله: ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ دلالت بر شدت غضب الهی است. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ...﴾ چون نظر متعدی به «إلی» شده به معنی نظر لطف است و به معنی نظر با چشم نیست. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا يُزَكِّيهِمْ...﴾ این است که مشمول عفو و مغفرت حق تعالی نمی شوند.

۱- بیهقی آنرا در شعب الإیمان از علی از رسول الله ﷺ (۸۲/۴) روایت کرده است. و در مصادر شیعه: کُتِبِي، الكافي (۱۳۲/۵)، بَابُ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ، حدیث شماره (۱).

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۷۸).

ترجمه: و به راستی که بعضی از اهل کتاب زبانهای خود را به کتاب آسمانی می‌پیچانند تا شما آن را از کتاب خدا خیال کنید و حال آنکه از کتاب نیست و می‌گویند: آن از نزد خداست و حال آنکه از نزد خدا نیست و بر خدا دروغ می‌گویند در حالیکه می‌دانند. (۷۸)

نکات: یهود برای اثبات افتراءات خود چند کلمهٔ عبری شبیه به کلمات تورات به زبان می‌آوردند، و گاهی آیات تورات را با سخن خود مخلوط می‌کردند تا مردم گمان کنند که سخن ایشان از کتاب خداست و حال آنکه چنین نبود، مانند زمان ما که هر کس بخواهد خرافات خود را به دین بچسباند چهار کلمه حدیث عربی می‌گوید و یا با قرآن مخلوط می‌کند و بدین وسیله دین خدا را عوض کرده‌اند، مثلاً تقلیدی را که حرام است به عنوان تعلیم و تعلم به دین بسته‌اند و آیه: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ را به زبان می‌آورند در صورتیکه این آیه برای تعلم است نه تقلید و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ (۷۹-۸۰) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۷۹-۸۰).

ترجمه: برای بشری که خدا به او کتاب و حکم و نبوت بدهد، جائز نیست که به مردم بگوید بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه باید بگوید مردان خدا و پرورش یافتهٔ او باشید به واسطهٔ آموختن کتاب آسمانی و به سبب آنچه درس می‌گیرید (۷۹) و به شما امر نمی‌کند که ملائکه و پیامبران را اربابان خود بگیرید و در حوائج به آنان رو کنید، آیا شما را امر به کفر می‌کند پس از اسلام آوردنتان. (۸۰)

نکات: این آیات صراحت دارد که برای پیامبران و بزرگان دیگر نباید کرنش عابدانه نمود و هیچ پیامبری نگفته در حوائج مرا ارباب و باب الحوائج بدانید، بلکه همه طبق کتاب آسمانی گفته‌اند به کتاب آسمانی عمل کنید و آن را درس بگیرید تا به شرک در عبادت نیفتید. تعجب این است که با این آیات روشن باز ملت ما انبیاء و اولیاء را چون خدا ارباب و باب الحوائج می‌دانند و در دعاهای خود که

به اقرار خود عبادت است آنان را می خوانند و این شرک به توسط دکانداران مذهبی اکثر عوام را فرا گرفته، با اینکه آیه فوق به صراحت می گوید ارباب دانستن غیر خدا کفر است. حتی بعضی از دکانداران مذهبی علنی می گویند فلان امام ارباب من است و بعضی از ایشان برای مغلطه می گویند ما آنان را به عنوان واسطه می خوانیم. باید گفت: اولاً: خدای تعالی مطلقاً فرموده آنان را ارباب ندانید و نفرموده واسطه را بخوانید. ثانیاً: بزرگان که از دنیا به عالم دیگر رفته اند، نزد شما نیستند تا واسطه شوند. ثالثاً: بزرگان دینی مطیع شما نیستند که دائماً همه جا واسطه شوند. رابعاً: مگر خدا از شما بی خبر است و حاجت شما را نمی داند و یا کلام شما را نمی شنود که واسطه بیاید و به او برساند. تمام این مغلطه ها برای این است که می گویند پیامبری که مانند سایر افراد بشر باشد و قاضی الحاجات همه نباشد از تکبر چنین پیامبری را ما قبول نداریم، بلکه امام و یا رسولی می خواهیم که طبق میل ما همه کاره و به همه ناظر و صفات خدا داشته باشد، مانند شیطان تکبر می کنند و زیر بار رسولی مانند خودشان نمی روند. و جمله: ﴿تُعَلِّمُونَ...﴾ و ﴿تَدْرُسُونَ﴾ دلالت دارد بر وجود تعلیم و عدم جواز تقلید و اینکه امر دین به تعلیم و تدریس است نه تقلید.

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾

[آل عمران: ۸۱-۸۲].

ترجمه: و هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم سپس پیامبری آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند البته به او ایمان آورید و البته او را یاری کنید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مرا بر این امر پذیرفتید، گفتند: اقرار کردیم، فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم (۸۱) پس کسانی که پس از این اعراض کنند آنان خود فاسقند. (۸۲)

نکات: ذکر این پیمان برای این است که مردم بدانند پیامبران خدا تسلیم امر اویند و اگر زمان آنان هر پیامبری بیاید او را یاری خواهند کرد، پس امت ایشان نیز باید تسلیم امر خدا باشند و به رسول خاتم ایمان آورند و گر نه از معرضین و فاسقین خواهند شد.

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (۸۳)

[آل عمران: ۸۳].

ترجمه: آیا غیر دین خدا را می جویند و حال آنکه کسانی که در آسمانها و زمین هستند چه به میل و چه به کراهت، تسلیم خدایند و به سوی خدا رجوع داده می شوند. (۸۳)

نکات: اسلام به معنی تسلیم به امر خداست. و مقصود از: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ تسلیم تکوینی و تشریحی است. و کلمه ﴿مَنْ﴾ موصوله دلالت دارد که در آسمانها نیز ذوی العقول وجود دارد.

﴿قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ (۸۴)

[آل عمران: ۸۴-۸۵].

ترجمه: بگو: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی، عیسی و پیامبران از طرف پروردگارشان داده شده است. جدایی نمی افکنیم بین احدی از ایشان و ما برای خدا تسلیم شده و مسلمانیم (۸۴) و هر کس جز اسلام دینی بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و او در عالم دیگر از زیانکاران است. (۸۵)

نکات: این آیه دلالت دارد که مسلمان باید به تمام انبیاء ایمان آورد و همه کتب آسمانی را بپذیرد و در سوره بقره اسباط را بیان کردیم.

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (۸۶) ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (۸۷) ﴿خَلِيدِينَ فِيهَا لَا يَخْفَىٰ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ (۸۸) ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۸۹)

[آل عمران: ۸۶-۸۹].

ترجمه: چگونه خدا قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می کند و حال آنکه گواهی دادند این رسول حق است و دلیل های روشن بر ایشان آمد و خدا قوم ستمگران را هدایت ننماید (۸۶) این گونه مردم جز ایشان همین است که بر ایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد (۸۷) در آن جاوید باشند و عذاب از ایشان تخفیف داده نشود و ایشان را

مهلتی نباشد (۸۸) مگر کسانی که پس از این توبه کنند و اصلاح نمایند، زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۸۹)

نکات: این آیات دلالت دارد که ایمان و توبه پس از ارتداد پذیرفته می‌شود. و جمله: ﴿وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ...﴾ دلالت دارد که لغزش دانا قبیح‌تر از لغزش نادان است. اگر کسی بگوید چگونه تمام مردم چنین کافری را لعن می‌کنند و حال آنکه حساً چنین نیست و اکثر مردم خود کافرند؟ جواب این است که مقصود از «ناس» مؤمنین باشد اولاً. و ثانیاً کفار نیز به زبان حال و یا به زبان قال شخص ناسپاس کفران‌کننده را بد و از خیر دور می‌دانند، ولو متوجه نباشند و همین معنی لعن است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعَدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۹۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَفْتَدَىٰ بِهِ ۗ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۹۱﴾ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾﴾ [آل عمران: ۹۰-۹۲].
ترجمه: به راستی آنانکه پس از ایمانشان کافر شدند، سپس کفر خود را زیاد کردند، توبه ایشان پذیرفته نباشد و ایشان خود گمراهند (۹۰) به راستی آنانکه کافر شده و در حال کفر مردند، زمین مملو از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهد شد و اگرچه آن را فدیة دهد، ایشان را عذابی است دردناک و برای ایشان یاورانی نیست. (۹۱) هرگز به نیکی نائل نمی‌شوید تا اینکه از هرچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه را انفاق نمایید آنچه باشد محققاً خدا به آن داناست. (۹۲)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ این است که چون توبه ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته نشود و عدم اخلاص ایشان استفاده می‌شود از جمله: ﴿هُمُ الضَّالُّونَ﴾، زیرا کسی که مکرر مرتد شود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی است. و فدیة این است که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خود را بخرد. و «ماء موصوله» در جمله ﴿تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ شامل مال، جان و ساعات عمر می‌شود. و کلمه: ﴿مِنْ﴾ در ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ دلالت بر تبعیض دارد یعنی چون مقداری از آن را هم انفاق کنید خدا داناست.

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۚ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ ۚ فَلِ قَاتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاثْلُوهَا ۚ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۳﴾﴾ فَمِنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبِ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

[آل عمران: ۹۳-۹۵].

ترجمه: همهٔ طعام‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرد قبل از نزول تورات، بگو تورات را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست می‌گویید (۹۳) پس هر کس بعد از این بر خدا دروغی را به افتراء ببندد آنان خود ستمگرند (۹۴) بگو خدا راست، پس ملت ابراهیم حق‌گرا را پیروی کنید و او از مشرکین نبود. (۹۵)

نکات: چون رسول خدا ﷺ طبق فرمودهٔ وحی گوشت شتر را خصوصاً شتر از پنج سال بیشتر را حلال کرد و چیزهای دیگری را حلال کرد که علمای یهود حرام کرده بودند و لذا به اشکال تراشی پرداختند، از آن جمله: این محرّمات از زمان نوح و ابراهیم علیه السلام حرام بوده و تحریم کار ما نیست و تحلیل محمد صلی الله علیه و آله صحیح نیست. حق تعالی در جواب ایشان فرموده: هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد آن هم به نذر و یا تعهد و یا به عنوان زهد و إلا قبل از او در دین ابراهیم علیه السلام حرام نبوده و شما یهودیان بر خدا و پیمبران افتراء بسته‌اید و سخن شما در تورات نیست و اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و محرّمات مزبوره را طبق تورات ثابت کنید. و چون نیاوردند و نشان ندادند صدق محمد صلی الله علیه و آله و معجزهٔ او مسلم شد.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَكَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾﴾

[آل عمران: ۹۶-۹۷].

ترجمه: به‌راستی اولین خانه‌ای که برای بهرهٔ مردم بنا نهاده شد، آن است که به بکّه می‌باشد، که با برکت و هدایت است برای جهانیان (۹۶) در آن است آیات روشن، (از جمله) مقام ابراهیم و کسی که داخل آن شود ایمن باشد و برای خدا بر مردم است حج آن خانه (برای) کسی که بتواند به سوی آن برود و هر کس کافر شود پس محققاً خدا بی‌نیاز از جهانیان است. (۹۷)

نکات: جمله: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...﴾ دلالت بر وجوب حج دارد و جمله: ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ...﴾ دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه است، اگر مانعی باشد واجب نیست. و جمله: ﴿أَوَّلَ بَيْتٍ﴾ دلالت دارد که کعبه اولین خانه‌ای است که برای عبادت بندگان بنا شده چنانکه در سوره حج نیز آنجا به بیت‌العتیق وصف شده که عتیق به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و ممکن است اولیّت زمانی نباشد بلکه اولیّت در شرافت و یا از هر دو جهت باشد. و کلمهٔ بکّه نام مکه است و مکه نامهای

متعدده دارد: ﴿الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^(۱) [التین: ۳]. ﴿أُمِّ الْقُرَىٰ﴾^(۲) [انعام: ۹۲ و شوری: ۱۷]. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾^(۳) [البقرة: ۱۲۵] و غیر اینها خوانده شده و آنرا بگه گفته‌اند که در لغت به معنای دفع کردن، کوبیدن و ازدحام آمده، زیرا در مکه مردم ازدحام می‌کنند و یکدیگر را با دست‌ها دفع می‌کنند و متکبران، خاضع و کوبیده می‌شوند. و کلمه ﴿مُبَارَكًا﴾ دلالت دارد که مکه باعث برکت و خیر است از کثرت ثواب، حصول وحدت، اجتماع و تعاون مردم، تشکیل کنگره موحدین، برطرف شدن فقر و ازدیاد رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیر این‌ها. ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ وَكَانَ ءَامِنًا﴾ دلالت دارد که مکه حرم امن الهی است و در آنجا کسی حق تعرض به انسان و حیوانی ندارد و صید در آنجا جایز نیست و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و به حرم پناهنده شود نباید متعرض او شوند تا از حرم خارج گردد، ولی از معامله و همراهی با او خودداری نمایند تا مجبور به خروج گردد.

﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰى مَا تَعْمَلُونَ﴾^(۹۸) قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ مَن ءَامَنَ تَبَعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شٰهَدَآءٌ وَمَا اللّٰهُ بِغَفَلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۹﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِيْنَ أُوتُوا الْكِتٰبَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمٰنِكُمْ كٰفِرِيْنَ ﴿۱۰۰﴾ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ ءَايٰتُ اللّٰهِ وَفِيكُمْ رَسُوْلُهُ ۗ وَمَن يَعْتَصِم بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾

[آل عمران: ۹۸-۱۰۱].

ترجمه: بگو ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر می‌شوید و خدا گواه است بر آنچه می‌کنید (۹۸) بگو ای اهل کتاب چرا باز می‌دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده و کجی راه خدا را می‌جوید و حال آنکه شما گواهد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (۹۹) ای مؤمنین اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر بر می‌گردانند (۱۰۰) و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و در میان شماست رسول او؛ و هر کس به خدا چنگ زند پس حقیقتاً هدایت به راه راست شده است. (۱۰۱)

۱- «شهر با امن».

۲- «أم القرى (مکه)».

۳- «و به یاد آور هنگامی که ما خانه کعبه را برای بهره مردم و برای امن مرجع قرار دادیم».

نکات: این آیات دلالت دارد که اهل کتاب به حقانیت اسلام آگاه بودند ولی برای حسد، عناد و دکانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه هدایت به وجود می‌آوردند و گمراهی مردم را بر هدایت ایشان ترجیح می‌دادند چنانکه اکنون نیز چنین است. و آیه: ۱۰۱ دلالت دارد که اکثر مؤمنین به راه کفر می‌روند و با اینکه آیات خدا قرآن میان ایشان است باز کفر را انتخاب کرده‌اند، برای بی‌اطلاعی از قرآن. و اگر ادیان باطله به راه کفر و شرک بروند عجیبی نیست، اما مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه به راه شرک می‌روند و در عبادت غیر خدا را می‌خوانند و در نذر و قربانی به غیر خدا توجه دارند و ملجأ غیبی غیر از خدا برای خود تراشیده‌اند، گویا غیر خدا را مهربان‌تر و به خود نزدیکتر می‌دانند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۲﴾
 وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
 فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ
 فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾ [آل عمران: ۱۰۲-۱۰۳].

ترجمه: آهای کسانی که ایمان آورده‌اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید و از دنیا نروید مگر درحالی که مسلم باشید (۱۰۲) و همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را بر خودتان به یاد آرید هنگامی که دشمن یکدیگر بودید، پس خدا میان دل‌های شما الفت افکند، پس به برکت نعمت او از خواب بیدار شدید در حالی که برادر یکدیگر بودید و برکناره گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن رهانید. این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان می‌کند تا باشد که هدایت یابید. (۱۰۳)

نکات: مقصود از ﴿حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ این است که خدا را فراموش نکنید و آنی از او غافل نشوید و شرک را به خود راه ندهید. رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^(۱). و مقصود از جمله: ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ...﴾ این است که تا دم مردن خود را از کفر، شرک و اعوجاج حفظ کنید.

و مقصود از «بِحَبْلِ اللَّهِ» ریسمان خدا چه چیز است؟ اقوالی گفته‌اند: بعضی گفته توحید، بعضی گفته دین خدا، بعضی گفته عهد و پیمان فطری الهی. و البته هرکس از جای باریک پرتگاه تاریک حرکت می‌کند و احتمال لغزش می‌دهد باید به ریسمانی محکم چنگ زند تا سقوط نکند و راه دیانت و

۱- «حق خداوند بر بندگان این است که تنها او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نکنند». متفق علیه، بخاری و مسلم در صحیحین و ترمذی و ابن ماجه در سنن و أحمد در مسند، از طریق مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ از رسول خدا ﷺ.

سعادت، بسیار باریک، دقیق و خطرناک است باید به چیزی چنگ زد که از سقوط در شقاوت، انحراف و کجی محفوظ ماند و دین خدا، توحید و عهد و پیمان الهی همه وسائل نجاتند بلکه همه یک چیزند. ولی باید دید خود رسول خدا ﷺ یا امیرالمؤمنین چه چیز را «حَبْلُ اللَّهِ» دانسته و معرفی کرده‌اند. پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که «حَبْلُ اللَّهِ» قرآن است. از آن جمله: علی السَّلَیْطِیَّةُ روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرمود: «أَمَّا إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً، قَبِيلَ فَمَا الْمَخْرُجُ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ نَبَأٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَخَبْرٌ مِّنْ بَعْدِكُمْ وَحُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْأَمْتِينِ»^(۱). و ابن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «فَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ الْأَمْتِينِ»^(۲). و ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»^(۳). و اما علی السَّلَیْطِیَّةُ در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه فرموده: «عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْأَمْتِينُ وَالنُّورُ الْأَمِينُ...» و در خطبه ۱۹۶ فرموده: «... وَدَوَاءٌ لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَنُورٌ لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَحَبْلًا وَثِيقًا

۱- «بزودی فتنه‌هایی ظهور خواهد کرد؛ گفته شد: راه گریز از فتنه‌ها چیست؟ فرمود: «کتاب الله؛ در آن اخبار کسانی که پیش از شما بودند و نیز کسانی که پس از شما خواهند بود و حکم آنچه در میان شماست، می‌باشد و آن ریسمان استوار الهی است». ترمذی، السنن، ۱۷۲/۵، ش: (۲۹۰۶). و ابن ابی شیبیه، المصنف، ۱۲۵/۶، ش: (۳۰۰۰۷). و بیهقی، شعب الإیمان، ۳۲۶/۲، ش: (۱۹۳۵).

۲- و ابتدای این روایت چنین است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةٌ اللَّهُ فَاقْبَلُوا مِنْ مَادِبَتِهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِهِ، وَالنُّورُ الْأَمِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، عَصَمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَنَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ... الحديث». «براستی این قرآن مهمان خداوند متعال است پس چنان که می‌توانید از مهمان خداوند پذیرایی کنید. این قرآن ریسمان استوار الهی است که بدان امر کرده است و برای کسی که بدان تمسک جوید نور روشن و شفای سودمند و عصمت (از انحراف) است و برای کسی که از آن پیروی کند نجات را به دنبال دارد...» ابن ابی شیبیه در المصنف (۱۶۵/۷)؛ و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین (۵۵۵/۱)؛ و می‌گوید: اسناد آن صحیح است و شیخین آنرا تخریج نکرده‌اند. چراکه آن‌ها به صالح بن عمر استدلالی نمی‌کنند. و ذهبی در مختصرش می‌گوید: مسلم از صالح روایت کرده است اما ابراهیم الهجری ضعیف است». و شیعه در بسیاری از مصادرش آنرا روایت کرده است از جمله: تاج الدین، محمد بن حیدر الشعیری (ت القرن ۶ هـ ؟)، جامع الأخبار (ص: ۴۰)؛ حر عاملی، وسائل الشیعه (۱۶۸/۶)، حدیث شماره (۷۶۴۸). و مجلسی، بحار الأنوار (۱۷/۸۹-۱۸).

۳- «کتاب خداوند ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین است». ابن جریر طبری در التفسیر، ج ۴/ص ۴۳، ذیل تفسیر آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.

عُرُوَّتُهُ...»^(۱) و در خطبه ۱۹۰ فرموده: «وَأِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ سِيَاهُمْ سِيَاهِ الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عَمَّارِ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ»^(۲).
و در کتاب ۶۹ به حارث همدانی فرموده: «وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ». و در خطبه ۱۷۴ فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلٌ اللَّهِ الِّمْتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَبِنَابِيعِ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ»^(۳).

پس، از تمام این کلمات مسلم می‌شود که «حبل الله» قرآن است و عقلا نیز باید قرآن باشد، زیرا اگر بگوییم دین است هرکس مدعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل. و اگر بگوییم توحید، معلوم نیست چگونه توحیدی، چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید می‌زند. پس باید «حبل الله» چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارق بین حق و باطل باشد و آن قرآن است. و چنگ‌زدن به آن، گرفتن و فهمیدن مطالب آن است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳۲﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۳۳﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۴-۱۰۷].

توجه: و باید از شما باشند مردمی که به سوی خیر دعوت کنند و به معروف امر نمایند و از منکر بازدارند و ایشان خود رستگارند (۱۰۴) و نباشید مانند آنان که متفرق شده و فرقه فرقه گردیدند و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند، برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۰۵) روزی که صورتهایی سفید و صورتهایی سیاه می‌گردد، اما آنان که صورتشان سیاه

۱- «دوایی است که پس از آن بیماری نخواهد بود و نوری است که پس از آن تاریکی نخواهد بود و ریسمانی محکم است...».

۲- «و من از آن گروهی هستم که در راه خدا از نکوهش نکوهش‌گران نمی‌ترسند، رخسارشان رخسار راستگویان و سخن‌شان سخن نیکوکاران است، آباد کنندگان شب و رهنمایان روزاند، چنگ به رشته قرآن در افکنده، راه و روش خداوند و سنت رسولش را زنده می‌کنند».

۳- «خداوند متعال هیچ‌کس را چون این قرآن پند و اندرز نداده است؛ براستی آن ریسمان استوار الهی است و وسیله امین اوست؛ در آن بهار قلب و چشمه‌های علم می‌باشد و جلای قلب جز آن نیست».

است به ایشان گفته شود آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید به واسطه در کفر بودنتان (۱۰۶) و اما آنانکه صورتشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودانند. (۱۰۷)

نکات: بر هرکسی که مکلف باشد دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر واجب است. حال اگر کسی بگوید پس چرا کلمه ﴿مِّنْكُمْ﴾ در آیه آمده؟ جواب این است که: اولاً «مِن» برای تبیین است و مقصود این است داعی الی الخیر باید از شما مسلمین باشد نه از کفار اگر چه بر تمام مسلمین دعوت الی الخیر و امر به معروف واجب است، اما اگر یک عده به آن قیام نمایند به طور کفایت از دیگران ساقط است. جمله: ﴿مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ دلالت دارد که موجد اختلاف و تفرقه همواره علمای مذهبی بوده‌اند که به آیات بیّنات کتاب آسمانی اعتناء نکردند و برای جاه‌طلبی مسلمین را بیچاره کردند و هفتاد مذهب ایجاد کردند. و مقصود از إسوداد و ایبضاض وجوه ممکن است معنی حقیقی باشد و ممکن است آبرو و وجاهت و عدم آن باشد. در این آیه ایبضاض را در اول و آخر آورده برای احاطه رحمت وسعه آن و لذا رحمت را نسبت به خود داده و ﴿رَحْمَةً اَللّٰهِ﴾ فرموده و در مورد عذاب، عذاب الله نفرموده.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۸﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ﴿۱۰۹﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِّلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾ لَنْ يَضُرُّكُمْ اِلَّا اَذًى وَاِنْ يُقْتَلُوْكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ اَلْاَدْبَارُ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿۱۱۱﴾﴾

[آل عمران: ۱۰۸-۱۱۱].

ترجمه: اینها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و خدا برای جهانیان اراده ستم ندارد (۱۰۸) و ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و امور به سوی خدا برگشت داده می‌شود (۱۰۹) شما بهترین اُمتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آوردید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتر است، برخی از ایشان مؤمنند، ولی بیشتر ایشان فاسقند (۱۱۰) به شما زیان نرسانند مگر آزارکی و اگر با شما قتال کنند به شما پشت می‌کنند، سپس یاری نشوند. (۱۱۱)

نکات: در کجا خطاب ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِّلنَّاسِ﴾ به مسلمین گفته می‌شود، آیا وقت ورود بهشت به دلیل سیاق آیات و تناسب آنها؟ و یا خیر مخاطب اصحاب رسول خدا ﷺ بوده در همین دنیا و کسانی که متّصف به صفت آنان باشند، یعنی صفات مذکوره در آیه را دارا باشند. و از

جمله: ﴿تَأْمُرُونَ...﴾ استفاده می‌شود که فضیلت و برتری این امت مادامی است که به وظیفه امر به معروف قیام کنند و اگر نه مانند سایر امم می‌باشند و به اصطلاح علمی در اینجا تعلیق حکم بر وصف است. و جمله: ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ دلالت دارد که کفار نیز عادل و فاسق دارند. و بدان که در این آیات چند خبر غیبی است که دلالت بر اعجاز و حقایقیت رسول خدا ﷺ دارد: اول: آنکه وعده فرموده اصحاب رسول ﷺ از آزار ایشان ایمن خواهند بود و همینطور شد. دوم اینکه: اگر قتال کنند پراکنده خواهند شد. سوم اینکه: یهودیان مدینه به قوت و شوکتی نخواهند رسید و همچنین شد.

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبِأَعْوَابِ بَعْضِهِ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾ لَيْسُوا سَوَاءً مَنِ أَهْلَ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾﴾

[آل عمران: ۱۱۲-۱۱۵].

ترجمه: هر جا که یافت شوند خواری بر ایشان مقرر است، مگر آنکه به رشته‌ای از خدا و رشته‌ای از مردم چنگ زنند. و به خشمی از خدا مبتلا شدند و درماندگی بر ایشان زده شد، این برای پیوسته بودن کفر ایشان است به آیات خدا و برای به ناحق کشتن پیامبران، برای اینکه نافرمان بودند و از حد می‌گذشتند (۱۱۲) اهل کتاب یکسان نیستند، برخی از ایشان ساعات شب ایستاده، آیات خدا را تلاوت می‌کنند و حال آنکه به سجده می‌روند (۱۱۳) به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و در خیرات شتاب دارند و این گروه از شایستگانند (۱۱۴) و کار خیری که بجا آورند هرگز کفران نخواهد شد و خدا به پرهیزکاران داناست. (۱۱۵)

نکات: این آیات دلالت دارد که یهود همیشه بخوارند، مگر اینکه یا به کتاب آسمانی عمل کنند که جبل‌إلهی است و یا به ریسمان مردم یعنی به یکی از حکومتها، دولتها و قدرتهای بشری چنگ بزنند یعنی به مردمی تکیه کنند، چنانکه در زمان ما یهودیان و یهود فلسطین به دولت و قدرت امریکا و انگلیس چنگ زده و تکیه کرده و اظهار حیات می‌کنند. و این خبر قرآنی، یکی از معجزات قرآن و پیش‌گویی آن است. و مقصود از جمله: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً...﴾ این است که اگر از کفار یهود و غیر یهود

مذمت شده، شامل تمام آنان نیست و نیکوکاران و خداپرستان آنان را استثناء زده و فرموده مگر نیکوکاران و پرهیزکاران شان که عمل خوبشان کفران نخواهد شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱۶﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۷﴾﴾

[آل عمران: ۱۱۶-۱۱۷].

ترجمه: به راستی آنانکه کافرند هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا برایشان مفید نخواهد بود، و ایشان اهل آتش و در آن جاویدانند (۱۱۶) داستان آنچه در زندگی دنیا انفاق می کنند مانند داستان بادی است که در آن سرما باشد و به کشت زار قومی برسد که به خود ستم کرده باشند، و آن را نابود کند و خدا به ایشان ستم نکرده، ولیکن خودشان به خود ستم کردند. (۱۱۷)

نکات: کفار برای تشکیل زندگی، مال و اولاد بسیار زحمت می کشند، ولی مال و اولادشان موجب وزر و وبال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتی است که به یک باد سوزان از بین برود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۱۸﴾ هَٰئِنتُمْ أَوْلَاءَ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾ إِن تَمَسَّسَكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمُ وَإِن تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۲۰﴾﴾

[آل عمران: ۱۱۸-۱۲۰].

ترجمه: ای مؤمنین از غیر خودتان همراز نگیرید که کفار در تباهی شما کوتاهی نکنند، هر چه شما را به رنج افکند دوست دارند، به تحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیداست و آنچه در سینه هاشان پنهان می کنند بزرگتر است، به تحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر شما عقل خود را به کار بندید (۱۱۸) آگاه باشید شما ایشان را دوست می دارید و آنان شما را دوست نمی دارند و شما به همه کتاب ایمان می آورید و چون شما را ملاقات کنند گویند ایمان آورده ایم و چون خلوت کنند سر انگشتان را از خشم بر شما بگزند بگو به خشم خود بمیرید زیرا خدا به آنچه در سینه ها می باشد داناست (۱۱۹) اگر به شما خوبی رسد آنان را بد آید و اگر

شما را بدی برسد به آن خوشحال گردند و اگر شما صابر باشید و پرهیز کنید حیلۀ ایشان به هیچ وجه به شما ضرر نرساند، محققاً خدا به آنچه می‌کند احاطه دارد. (۱۲۰)

نکات: ﴿لَا تَتَّخِذُوا بِيْطَانَةً...﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید اسرار خود و یا اسرار ملت خود را به کفار اظهار کند و در باطن نباید ایشان را دوست بدارد، بلکه باید از ایشان بر حذر باشد و گول خوش سخنی ایشان را نخورد. و جمله: ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدون در زمان رسول خدا ﷺ و مسلمین به همه آن ایمان داشتند.

﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾ إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾﴾
[آل عمران: ۱۲۱-۱۲۲].

ترجمه: و چون به صبح از خانواده‌ات بیرون رفتی که سنگرهایی تهیه و آماده کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و داناست (۱۲۱) وقتی که دو طائفه از شما قصد سستی و خودداری کردند و خدا ایشان را یاری کرد و فقط بر خدا باید مؤمنین توکل کنند. (۱۲۲)

نکات: این آیات به قول صحیح در جنگ اُحد نازل شده و سبب این جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست خورده به مکه برگشتند، ابوسفیان به مردم گفت: مگذارید زنانتان گریه بر کشتگان خود کنند زیرا اشک چشم چون خارج شود غصه، عداوت و حرارت را خارج می‌سازد و با همین بغض و عداوت و وسائل فراهم کردند و از مکه بیرون شدند در حالیکه سه هزار سواره و دو هزار پیاده بودند و زنان خود را نیز با خود آوردند که از جنگ نگریزند، چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، اصحاب خود را جمع و ایشان را بر جهاد ترغیب کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: یا رسول الله، از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه و بام با ایشان جنگ می‌کنیم که مرد و زن و کوچک و بزرگ همه به دفاع پردازیم و هیچ قومی در میان خانه‌ها و قلعه‌های ما بر ما ظفر نیافته و همیشه ظفر با ما بوده است. سعد بن معاذ و عده‌ای دیگر گفتند: یا رسول الله احدی از عرب در ما طمع نکرده در حالیکه ما مشرک بودیم، اکنون که تو در میان مایی چگونه در ما طمع خواهند کرد، خیر در مدینه نمی‌مانیم و به استقبال دشمن خارج می‌شویم، هرکس از ما کشته شد شهید است و هرکس نجات یافت جهاد در راه خدا نمود، رسول خدا ﷺ رأی او را پذیرفت و با عده‌ای از اصحاب خارج شد برای تعیین محل قتال، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَإِذْ عَدَوْتَ...﴾ تا آخر^(۱)، پس حضرت ﷺ با لشکر مجاهدین به احد

۱- مجلسی، بحار الأنوار (۴۷/۲۰-۴۹)، به نقل از تفسیر قمی. و نگا: الواقدی، المغازی (۲۰۸/۱).

تشریف برد و صف آرایی لشکر نمود و لشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن خواستی کمین کردی، حضرت ﷺ عبدالله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از مرور دشمن باشد^(۱) و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شما را بگذاریم، شما در فتح و یا شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویه صفوف فارغ شد، خطبه خواند و از آن طرف مشرکین صفها آراستند، خالد بن ولید با پانصد تن میمنه را گرفت و عکرمه بن ابی جهل با پانصد میسره را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبدالله بن ربیعہ قائد تیراندازان بود و ایشان صد تن تیرانداز بودند^(۲) و شتری که بر آن بت هبل بود جلو لشکر بداشتند و زنان را از پس لشکر واداشتند و پرچم جنگ را به دست طلحه بن ابی طلحه سپردند. رسول خدا ﷺ پرسید که پرچمدار کیست؟ گفتند: از قبیله بنی عبدالدار. فرمود: «لَنْ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ مِنْهُمْ»^(۳) پس مصعب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبید و پرچم اسلام را به او سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو حضرت ایستاد. پس طلحه که کیش کتیبه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را براند و مبارزه طلبید، علی ﷺ به سوی او تاختن کرد، طلحه بر او حمله کرد و شمشیری بر او فرود آورد، علی ﷺ با سپر آنرا دفع نمود و تیغی بر فرقش کوبید که مغزش برفت و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد، رسول خدا ﷺ و مسلمین شاد شدند و تکبیر گفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست علی ﷺ کشته شد و هرکس از بنی عبدالدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گردد، غلامی از آن قبیله به نام صواب پرچم را گرفت، علی ﷺ، او را نیز ملحق به ایشان نمود. پس مسلمین حمله کردند و کفار را شکست دادند و هرکس از مشرکین به طرفی گریخت و هبل از شتر درافتاد و مسلمین به جمع غنائم مشغول شدند، کمانداران که شکاف کوه را داشتند، برای جمع غنیمت از جای حرکت کردند، هر چند عبدالله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکردند، عبدالله با کمتر از ده کس باقی ماند، خالد به اتفاق عکرمه با دویست تن از کمین درآمدند و بر عبدالله حمله کردند و او را با نفرائش به قتل رسانیدند و از قفای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند و علم مشرکین برپای شد و فراریان مشرکین برگشتند و شیطان صفتی به صورت جعیل بن سراقه ندا کرد که: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ»^(۴) و مسلمین از وحشت تیغ بر یکدیگر نهادند، به طوری که پدر

۱- واقدی، المغازی (۱/۲۱۹-۲۲۰).

۲- همان.

۳- «ما از آن‌ها به وفای به عهد سزاوارتریم».

۴- «آگاه باشید که محمد کشته شد».

حذیفه را شهید کردند و رسول خدا را گذاشته و فرار کردند. رسول خدا ﷺ با چند نفری رزم می‌داد، علی رضی الله عنه با دو نفر دیگر از هر طرف حمله می‌کردند و دشمن را از رسول خدا ﷺ دفع می‌کردند. عبدالله قمیئه که یک نفر از مشرکین بود به قصد قتل رسول خدا ﷺ تیغ کشید و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود، قصد مصعب کرد و دست راست او را قطع کرد او پرچم بدست چپ داد، او دست چپش را نیز قطع کرد و او را شهید نمود و علم بیفتاد، پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول خدا ﷺ پرانید، ناگاه سنگ بر پیشانی حضرت آمد و درهم شکست و حلقه‌های خود بر پیشانی او فرو رفت و خون جاری شد؛ حضرت آن خون را پاک می‌کرد، و می‌فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُوا نَبِيَهُمْ، وَكَسَرُوا رَبَاعِيَتَهُ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ»^(۱). و عتبة بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان رسول خدا ﷺ زد و بعضی دیگر شمشیری را بر آن جناب فرود آوردند، ولی چون دوزره بر تن رسول خدا ﷺ بود، کارگر نشد، نقل شده که هفتاد ضرب شمشیر بر رسول خدا ﷺ وارد شد، ولی خدایش حفظ نمود، در این موقع وحشی حربۀ خود را به سوی حمزه پرتاب کرد و حمزه را شهید نمود، پس وحشی به بالین حمزه آمد و جگرگاه او را برآورد و نزد «هند» زوجۀ ابوسفیان برد و او در دهان گذاشت و نتوانست بجود و از دهان بیفکند، و از این جهت به هند جگرخوار مشهور شد^(۲)، پس زیورهای خود را به وحشی عطا

۱- «چگونه قومی رستگار خواهد شد که سر پیامبرشان را زخمی کردند و دندان رباعی او را شکستند درحالی که او به سوی خداوند دعوت می‌دهد».

۲- بسیاری از روایان مغازی و سیر روایت کرده‌اند که پس از جنگ احد، هند بنت عتبه، جگر حمزه رضی الله عنه را خورد و آنرا جوید؛ اما این مسأله در هیچ حدیث صحیحی ثابت نشده است. اینک بررسی روایاتی که این مسأله در آن ذکر شده است:

الف) امام احمد در مسند: (۴۴۱۴) روایت می‌کند: حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ؛ پس از ذکر سند حدیث، حدیثی را در باب غزوه احد ذکر می‌کند که در آن چنین آمده است: «... فَظَرُّوا فَاِذَا حِمْرَةٌ قَدْ بَقِرَ بَطْنُهُ، وَاَخَذَتْ هِنْدُ كِبِدَهُ فَلَاكْتَهَا، فَلَمْ تَسْتَطِعْ اَنْ تَاْكُلَهَا، فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: «اَأَكَلَتْ مِنْهُ شَيْئًا؟» قَالُوْا: لَا. قَالَ: «مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُدْخَلَ شَيْئًا مِنْ حِمْرَةِ النَّارِ»: «پس دیدند که شکم حمزه شکافته شده و هند جگر وی را جویده است اما نتوانسته آنرا بخورد. پس رسول خدا فرمودند: «آیا چیزی از جگر را خورده است؟» گفتند: خیر؛ فرمودند: «خداوند چیزی از جسم حمزه را وارد دوزخ نمی‌کند». اما اسناد این روایت ضعیف است. عطاء بن سائب دچار اختلاط بود. حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب (ص ۳۹۱) می‌گوید: «صدوق اختلط». و سماع حماد - ابن سلمه - از وی قبل. بعد از اختلاط بوده است. و حدیث قبل از اختلاط وی از حدیث بعد از اختلاطش مشخص نیست. نگا: «التهذیب» (۲۰۷/۷). و شعبی از ابن مسعود رضی الله عنه نشنیده است. چنانکه ابوحاتم و دارقطنی

می‌گویند. نگا: «التهذيب» (۶۸/۵). پس اسناد این روایت ضعیف و منقطع است. و در متن آن امری منکر است و آن اینکه در آن آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَكَلْتُ مِنْهُ سَيْئًا؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْخَلَ سَيِّئًا مِنْ حَزْمَةِ النَّارِ» درحالی‌که هند اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت و با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. چنانکه بخاری (۳۸۲۵) و مسلم (۱۷۱۴) از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که می‌گوید: «جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عَتَبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِيبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذُلُّوا مِنْ أَهْلِ خِيبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِيبَاءٍ، أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِيبَائِكَ»: «هند دختر عتبه آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده‌ای وجود نداشت که ذلت را برای آنان بیشتر از ذلت برای خانواده تو دوست داشته باشم. اما امروز، هیچ خانواده‌ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنان، بیشتر از عزت برای خانواده تو دوست داشته باشم».

ب) ابن اسحاق می‌گوید: «چنانکه صالح بن کسبان و زنان همراه عتبه می‌گویند، هند بنت عتبه (پس از جنگ احد) برای مثله کردن کشته شدگان اصحاب رسول الله ﷺ (در میدان نبرد) حاضر شد. به گوش‌ها و بینی‌ها اهانت کرده و به مثله آنها پرداختند حتی که هند از گوش‌ها و بینی مردان گردن‌بند و خلخال درست می‌کرد. و خلخال‌ها و گردنبندها و گوشواره‌های خود را به وحشی قاتل حمزه و غلام جبیر بن مطعم می‌داد. و تکه‌ای از جگر حمزه درآورد و آنرا جوید، اما نتوانست آنرا بخورد». [سیره ابن اسحاق (ص ۳۳۳)] اسناد این روایت نیز مرسل است و صحیح نیست. صالح بن کسبان از صغار تابعین می‌باشد و روایت وی از تابعین بعید می‌باشد. [نگا: «التهذيب»: (۴/۳۹۹-۴۰۰)].

ج) اما واقدی نیز آنرا در «مغازی»: (۲۸۶/۱) از وحشی بن حرب روایت کرده است که وی پس از قتل حمزه می‌گوید: «... پس شکم وی را شکافتم و جگر حمزه را درآوردم؛ و با آن نزد هند بنت عتبه رفتم. پس گفتم: پاداش من چیست اگر قاتل پدرت را کشته باشم؟ گفت: لباس‌ها و جواهرات من؛ پس گفتم: این جگر حمزه است. پس آنرا جوید و آنرا از دهان بیرون انداخت. ندانستم نتوانست آنرا بخورد یا آنرا انداخت. سپس لباس‌ها و جواهراتش را بیرون آورد و به من داد. سپس گفت: چون به مکه رفتم ده دینار برای تو خواهد بود. سپس گفت: پهلویش را به من نشان بده؛ پس پهلوی حمزه را به وی نشان دادم پس بینی او را درآورد و گوش‌هایش را قطع کرد سپس دو تکه پوست از بدن وی گرفت و با آن‌ها به مکه آمد درحالی‌که جگر حمزه را به همراه داشت». این روایت باطل و منکر است. و واقدی قابل اعتنا نیست. شافعی و احمد و نسائی و... او را تکذیب کرده‌اند. و اسحاق بن راهویه می‌گوید: او نزد من از کسانی است که حدیث جعل می‌کند. [تهذيب التهذيب (۳۲۶/۹)].

د) بیهقی در «دلائل النبوة» (۲۸۲/۳) از طریق مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ لَيْمَعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، این روایت را ذکر نموده و در آن می‌گوید: «... و حمزه بن عبدالمطلب عموی رسول خدا را یافتند که شکمش شکافته شده و جگرش برده شده است. وحشی او را کشته و شکمش را شکافته و آنرا با خود برده است. و به خاطر نذری که هند هنگام کشته شدن پدرش در جنگ بدر کرده بود با جگر حمزه نزد هند رفت». اما اسناد این روایت نیز ضعیف و مرسل است. در میان راویان آن ابن لهیعة می‌باشد که دچار اختلاط است و

کرد، آنگاه هند به مقتل حمزه آمد و گوش‌ها و بعضی از اعضای حمزه را برید و با خود به مکه برد. زنان قریش نیز به هند تاسی کردند و بر سر شهداء آمده و آنها را مثله کردند و ابوسفیان بر مقتل حمزه آمد و پیکان نیزه خود را بر دهان حمزه می‌زد و می‌گفت: بچش ای عاق^(۱). بالجمله در این جنگ هفتاد تن از مسلمین شهید شدند و اکثر ایشان زخمی و مجروح گردیدند. عمر بن الخطاب پانزده زخم خورد، علی بن ابی طالب علیه السلام از همه کس بیشتر زخمی گردید. و مقصود از جمله: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا﴾ دو طائفه از انصار باشد: بنوسلمه از خزرج و بنوحارثه از طائفه اوس که در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور در احد را داشتند ولیکن به قصد خود عمل نکردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کردند و خدا ایشان را حفظ نمود و لذا ﴿وَلِيَهُمَا﴾ فرموده. و جنگ احد در روز شنبه نیمه شوال سال سوم هجرت واقع شد.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۳۲﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿۱۳۴﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۳۵﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۗ وَمَا

محمد بن عمرو بن خالد را ابن یونس در تاریخش (۴۵۹/۱) ذکر نموده و به جرح و تعدیل آن نپرداخته است. [یعنی حالت وی مستور، پوشیده و مجهول است].

(و ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «موسی بن عقبه می‌گوید: کسی که جگر حمزه را شکافت، وحشی بود. و آنرا نزد هند برد که هند آنرا جوید اما نتوانست جگر را بخورد.» «البدایة والنهایة» (۴۱۹/۵). این روایت نیز مرسل است. موسی بن عقبه از صغار تابعین است.

خلاصه: مثله شدن حمزه و شکافته شدن شکم وی بعد از شهید شدن وی، امری ثابت است. اما آنچه در باب خارج کردن جگر و خوردن آن توسط هند بنت عتبه روایت شده و اینکه وی نتوانسته آنرا بخورد، ثابت نیست. (نگاه: موقع الإسلام سؤال وجواب) [مُصحح]

۱- ابن اسحاق می‌نویسد: «پس از مثله شدن حمزه «حُلَیس بن زَبَّان» از سران سپاه شرک، چون دید ابوسفیان با نوک نیزه به گونه آن حضرت فشار می‌دهد و می‌گوید: «ذُقْ عَقَقُ!»؛ «بچش ای کسی که بر بت‌ها عاق شدی!» حُلَیس گفت: عجب کار شرم‌آوری! کسی که خود را رئیس قومش می‌داند، با پسر عمویش که تکه گوشتی بیش نیست، با چه خشونت برخورد می‌کند! ابوسفیان (از کار خود پشیمان شد و) گفت: «وَيْحَاكَ! أَكْتُمَهَا عَنِّي، فَإِنَّهَا كَانَتْ زَلَّةً!» «لغزشی بود روی داد، فاش نکن!» [مُصحح]

الْتَّصِرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿١٢٧﴾

[آل عمران: ۱۲۳-۱۲۷].

ترجمه: و به تحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه ذلیلان بودید، پس، از خدا بترسید تا شاید شکرگزار شوید (۱۲۳) هنگامی که به مؤمنین می‌گفتی آیا شما را کفایت نکرد که پروردگارتان به سه هزار فرشته فرود آمده، مددتان کرد (۱۲۴) آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید، در حال ورود هیجان و خروش دشمن، خدا شما را به پنج هزار فرشته نشانگذار مددتان می‌کند (۱۲۵) و خدا آن (یاری) را جز بشارتی برای شما قرار نداد و تا اطمینان یابد به آن دل‌هایتان، و پیروزی و نصرت جز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد (۱۲۶) تا اینکه خدا قسمتی از کفار را ریشه‌کن کند و یا آنان را خوار و زبون نماید که ناامید برگردند. (۱۲۷)

نکات: جنگ بدر در ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بود تا آن وقت مسلمین خوار، زبون و بی‌اهمیت بودند، چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ و هر ملتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است، اما پس از جنگ بدر عزتی پیدا کردند زیرا خدا عزت را در جهاد قرار داده. و نزول ملائکه در بدر اگر برای مباشرت قتال باشد چنانکه ظاهر آیات قرآن همین است اگرچه به نظر بعضی از اشخاص عقلا صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا ملائکه مرئی نیستند، و به اضافه جنگ غیر مرئی با مرئی معنی ندارد، ولی درباره خدا و مدد غیبی او باید استثناء قائل شد. و طبق جمله: ﴿وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ﴾، نزول ملک، برای تأیید و تقویت قلوب مؤمنین و نزول طمأنینه و صبر و ثبات قدم ایشان و پیشرفت اسلام، انجام گرفت.

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ ﴿١٢٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٩﴾

[آل عمران: ۱۲۸-۱۲۹].

ترجمه: چیزی از فرمان به دست تو نیست، خدا یا توبه ایشان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند زیرا ایشان ستمگرند (۱۲۸) اختصاص به خدا دارد و مال اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، هرکس را بخواهد می‌آمزد و هرکس را بخواهد عذاب می‌کند و خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۲۹)

نکات: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ﴾ دلالت دارد که کار کافران و امر عذاب یا آمرزش ایشان به دست رسول خدا ﷺ نیست، چون این امر به دست او نباشد، به طریق اولی امور بزرگتری از تکوین و

تشریح، به دست او و مفوض به او نیست و دلیل آن آیه بعد است که می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تا آخر.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾﴾
[آل عمران: ۱۳۰-۱۳۲].

ترجمه: ای مؤمنین ربا را چند برابر مخورید و از خدا بترسید تا شاید رستگار شوید (۱۳۰) و بپرهیزید از آتشی که برای کافران مهیا شده (۱۳۱) و خدا و رسول او را اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید. (۱۳۲)

نکات: در اینجا که فرموده ﴿أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾ چند برابر مخورید مقصود این نیست که اگر چند برابر شد مخورید و اگر کمتر شد حلال است. بلکه چون در زمان جاهلیت گاهی چون بدهکار نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد آن رباخواران بر مدت می‌افزودند و سود را نیز زیاد می‌کردند تا به تدریج سود معامله چندین مقابل اصل می‌شد، حق تعالی به عنوان مذمت تذکر داده که این کار قبیح است. و اما اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام، در بیان آن نیست، زیرا در سوره بقره فرموده: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾. و مقصود از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾ اطاعت از فرامین قرآن و از اطاعت رسول، اطاعت از فرمان سنت است.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۱﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۳﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿۱۳۴﴾﴾
[آل عمران: ۱۳۳-۱۳۶].

ترجمه: و بشتابید بسوی آموزش پروردگارتان و به سوی بهشتی که پهنای آن به قدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقین (۱۳۳) کسانی که در وسعت و سختی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند، و از مردم درمی‌گذرند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (۱۳۴) و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند و یا به خود ستم کنند، خدا را یاد کنند و بدون فاصله برای گناهان خود طلب آموزش کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببامزد، و بر آنچه (از

گناه) کرده اند اصرار نورزند و حال آنکه می دانند (۱۳۵) ایشانند که پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنها جاویدند و خوب است اجر عمل کنندگان. (۱۳۶)

نکات: ﴿سَارِعُوا﴾ دلالت دارد بر وجوب شتاب در کارهای دینی و مقدم داشتن آنها بر کارهای دیگر. و جمله: ﴿عَرَضُهَا...﴾ دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتر است. و جمله: ﴿الَّذِينَ﴾ مکرر شده وصف است برای متقین.

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾
 ﴿۱۳۷﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾
 [آل عمران: ۱۳۷-۱۳۸].

ترجمه: به تحقیق قبل از شما سنت هائی (در حق کافران) بوده که گذشته، پس در زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود (۱۳۷) این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است. (۱۳۸)

نکات: خدا امر فرموده به نظر در روش گذشتگان تا عبرت گیرند و بفهمند اسلام بهترین آئین است. و جمله: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم است برای تمام مردم و عقلاً نیز باید چنین باشد زیرا کسی که نامه ای می فرستد برای کسی و در آن نامه ذکر می کند که باید مال و جان خود را در راه من بدهی و همه را در طبق اخلاص بگذاری، آن طرف اگر نفهمد، چگونه مال و جان خود را بدهد برای نامه ای که نفهمیده است. اگر عمل نکند معذور است.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۳۹﴾ إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَلِيَمْحَصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۱﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۲﴾
 [آل عمران: ۱۳۹-۱۴۳].

ترجمه: و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید اگر مؤمن باشید (۱۳۹) اگر زخم و جراحتی به شما برسد، پس محققاً به آن قوم جراحتی مانند آن رسیده و ما این روزها (از غلبه و شکست) را بین مردم می گردانیم و تا خدا مؤمنین را بداند و بشناسد و از شما گواهانی بگیرد، و خدا دوست نمی دارد ستمگران را (۱۴۰) و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافران

را به فشار گذارد (۱۴۱) آیا گمان دارید که به بهشت داخل می‌شوید و حال آنکه خدا مجاهدین شما را از صابرین معلوم ننموده است (۱۴۲) و شما به یقین آرزوی مرگ می‌کردید پیش از آنکه با آن روبرو شوید، پس به تحقیق آن را دیده و به نظر آوردید. (۱۴۳)

نکات: جمله: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ دلالت دارد که اگر مسلمین به وظائف ایمانی عمل کنند از تمام کفّار برتری پیدا می‌کنند و امروزه که از همه عقب افتاده و دلیل ترند برای این است که مؤمن نیستند و عمل ندارند. و مقصود از جمله: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا...﴾ این است که سنت الهی بر این جاری شده که هر کس به قواعد طبیعی سعی و کوشش عمل کند غالب می‌شود و هر کس تبلی کند مغلوب. مسلمین نیز از این قاعده خارج نیستند، مثلاً در جنگ بدر همت کردند غالب شدند و در جنگ احد به طمع مال افتادند و مغلوب شدند. و مقصود از جمله: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ...﴾ و جمله: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ﴾ این است که معلوم خدا ظهور پیدا کند، زیرا علم خدا ازلی است. هر چیزی را قبل از وقوع آن می‌داند، در این آیات اطلاق علم شده بر معلوم، یعنی برای مردم و خود مکلفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوَجَّلًا ﴿١٤٥﴾ وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٧﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٨﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٩﴾﴾

[آل عمران: ۱۴۴-۱۴۸].

ترجمه: و نیست محمد مگر پیغمبری که حَقاً پیش از او پیغمبرانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما (از اسلام) برمی‌گردید به آئین اعقاب خود و کسی که به عقب خود برگردد به هیچ وجه به خدا ضرر نرساند، و به زودی خدا شاکران را پاداش می‌دهد (۱۴۴) و هیچ نفسی جُز به اراده خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است با وقتی معین قرار داده، و هرکس پاداش دنیا بخواهد از آن می‌دهیم او را، و هرکس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد او را، و به زودی شاکران را جزاء می‌دهیم (۱۴۵) و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان بسیاری به همراهی او قتال کردند، و به خاطر آنچه در راه خدا به ایشان رسیده، سست نشدند و اظهار عجز برای

غیر خدا نکردند و خدا صابرين را دوست می‌دارد (۱۴۶) و سخنی نداشتند جز اینکه گفتند: پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی ما را بیامرز، و قدمهای ما را ثابت دار و ما را بر قوم کافرین یاری نما (۱۴۷) پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به ایشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۱۴۸)

نکات: در جنگ اُحد چون کشته‌های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند، مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبدالله بن قمنه پس از پراندن سنگ خیال کرد رسول خدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتم و کافر دیگری فریاد کرد: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ»، این خبر در میان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خود را باختند و گفتند: ای کاش عبدالله بن ابی برایمان از ابوسفیان امانی بگیرد، بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم به دین سابق خودمان، بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند^(۱) گفتند: ای قوم، اگر محمد ﷺ کشته شد خدای محمد ﷺ زنده است و زندگی پس از رسول خدا ﷺ به چه درد می‌خورد؛ جهاد کنید تا کشته شوید و بر دین محمد بمیرید و شمشیر کشید و حمله کرد تا شهید شد، در حالیکه در خون خود می‌غلطید به یکی از مهاجرین گفت: اگر محمد کشته شد دین را به شما تبلیغ نمود شما برای دین خود قتال کنید^(۲)، در آن هنگامه رسول خدا ﷺ دندانانش شکست و میان گودالی افتاد، بعضی از اصحاب او را به دوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آن حضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد: آهای بندگان خدا به سوی من آیید تا آنکه جمعی از اصحاب رسیدند، حضرت ایشان را مذمت کرد برای فرارشان، عرض کردند: یا رسول الله، آباء و امهات ما فدایت، چون خبر قتل تو به ما رسید ترس ما را گرفت، به هر حال این عده از رسول خدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند، در اینجا خدا می‌فرماید، محمد مانند سایر پیامبران می‌میرد و یا کشته می‌شود، وظیفه مسلمان این است که در دین خود پایدار بماند و دفاع کند. و مقصود از جمله: ﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ...﴾ این است که مسلمان باید مانند مردان خدا منت بر خدا و رسول مگذارد بلکه هر قدر مجاهده کرده باز خود را مقصر بداند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم و نصرت را از خدا بخواهد، تا خدا گناهانش را ببخشد و به او توفیق جهاد و ثبات عطا کند.

۱- وی أَنَسِ بْنِ نَضْرَةَ بْنِ صَمُوحَةَ أَنْصَارِي خَزْرَجِي عُمَوِي أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌باشد.

۲- نکا: بیهقی، دلائل النبوة (۳/۲۴۸-۲۴۹). و طبری، جامع البيان في تفسير آيات القرآن، در تفسیر آیات از سوره آل

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾ وَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَدَهُ وَإِذْ تَحْسُنُ لَهُمْ يَأْذِنُهُ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرْسَلَكُمْ مِمَّا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾﴾ إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوَنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمُمْ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾﴾

[آل عمران: ۱۴۹-۱۵۳].

ترجمه: ای مؤمنین، اگر کفار را اطاعت کنید شما را به آئین گذشتگانان برمی گردانند، پس از زیانکاران خواهید شد (۱۴۹) بلکه دوست و سرپرست شما خداست و او بهترین یاری دهندگان است (۱۵۰) به زودی ترس را در دل‌های کفار می‌افکنیم زیرا بدون دلیلی که خدا نازل کرده باشد شرک به خدا آوردند و مأوای ایشان آتش دوزخ، و جایگاه این ستمگران بد است (۱۵۱) و حقا خدا وعده خود را وفا کرد وقتی که شما به فرمان او جان کفار را گرفتید، تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر نزاع کردید، و پس از آنکه به شما نشان داد آنچه را دوست می‌داشتید، نافرمانی کردید، پاره‌ای از شما دنیاخواه می‌بود و بعضی از شما آخرت‌جو، سپس شما را از کفار منصرف کرد تا آزمایشتان کند، و به تحقیق از شما عفو نمود، و خدا صاحب فضل بر مؤمنین است (۱۵۲) وقتی که به تپه‌ها بالا می‌رفتید و به احدی توجه نمی‌کردید، و این رسول شما را از دنبال می‌خواند، پس جزای شما غصه‌ای بود به مقابل غصه‌ای که به دل رسول خدا کردید، عفو خدا برای این است که محزون نمانید بر آنچه از شما فوت شد و بر آنچه به شما رسید، و خدا آگاه است به آنچه می‌کنید. (۱۵۳)

نکات: جمله: ﴿سَنُلْقِي...﴾ دلالت دارد که خدای تعالی در جنگ احد ترسی در دل کفار انداخت که پس از پراکنده شدن مسلمین و استیلای کفار باز مسلمین را رها کردند، و به طرف مکه فرار نمودند. کار مشرکین به جایی رسید که بت هبل را بلند کرده و دم گرفته بودند: «أَعْلُ هُبْلُ، أَعْلُ هُبْلُ»، رسول خدا ﷺ به مسلمین فرمود: چرا ساکتید در جواب بگویند: «اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلٌ». و مشرکین را عقیده چنین بود که بت‌ها را خدا وسیله قرار داده و شفیع نزد اویند، در آیه اشاره کرده که چنین قولی به خدا افتراء است، زیرا خدا در این موضوع چیزی نازل ننموده چنانکه می‌فرماید: ﴿أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ

بِهٖ سُلْطٰنًا ﴿۱۵۳﴾ حال باید از مسلمین زمان ما تعجب کرد که با وجود اینهمه آیات، باز در دعاها و سختی‌ها، اموات و بزرگان دین خود را می‌خوانند و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما نازل الله نیست و اولیاء خدا با این شرک مخالفند. و جمله: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ...﴾ دلالت دارد که چون مسلمین متحد بودند در اطاعت خدا و سعی داشتند در کار خود، خدا یاریشان کرد مانند قضیّه بدر. اما در اُحد نزاع کردند و در جنگ سستی کردند و برای جمع کردن غنیمت سنگر خود را از دست دادند و لذا مشمول عنایت کامل الهی مانند بدر نشدند.

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۵۴﴾

ترجمه: سپس خداوند پس از غم آرامشی را بر شما فرود آورد، چرتی که فراگرفت جمعی از شما را و گروهی به فکر جانهای خود بودند و به خدا گمان به ناحق بردند گمان زمان جاهلیت را، می‌گفتند آیا از این کار چیزی به نفع ما خواهد شد، بگو کارها همه مخصوص خداست، آنان در نزد خود مخفی می‌کردند چیزی را که برای تو آشکار نمی‌کردند، می‌گفتند اگر از این کار چیزی به نفع ما بود در اینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر در خانه‌هایتان (هم) بودید بدون شک آنانکه قتل بر ایشان مقدر شده، به مقتل خود می‌رفتند، و باید خدا آنچه را در سینه‌هایتان است آزمایش کند، و تا خالص گردد آنچه در دل‌هایتان است، و خدا به آنچه در سینه‌ها باشد داناست. (۱۵۴)

نکات: این آیه از آیاتی است که تمام حروف هجا، از الف تا یاء در آن آمده است. و مقصود از

جمله ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم...﴾ قدرت‌نمایی و طرز یاری‌دادن خدا به رسول و به مؤمنین است که در وسط جنگ اُحد عده‌ای از مؤمنین را چرت گرفت و به واسطه این چرت ترسشان برطرف و خستگی ایشان رفع شد و صدماتی که به رفقایشان وارد شده بود فراموش کرده و دو مرتبه به حمله پرداختند و عده دیگر که منافق بودند گمان ناحق به خدا بردند از قبیل اینکه گفتند نعوذ بالله خدایی وجود ندارد و یا چرا وعده نصرتی که داده دروغ بوده و یا اینکه اگر ما حق بودیم چرا این صدمات بر ما وارد شد. البته

مقداری از این خیالات را به زبان آوردند و مقداری را به زبان نیاورده و لذا خدا فرموده: ﴿يُحْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾ و حق تعالی هر قومی را به این ابتلاءات آزمایش می‌کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۗ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۵۶﴾ وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۱۵۷﴾ وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿۱۵۸﴾﴾

[آل عمران: ۱۵۵-۱۵۸].

ترجمه: به راستی کسانی از شما که در روز بر خورد آن دو جمع (در احد) پشت به جنگ کردند همانا شیطان ایشان را به واسطه بعضی از اعمالشان لغزاید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود، به راستی که خدا آمرزنده و بردبار است (۱۵۵) ای مؤمنین نباشید مانند آنان که کافر شدند و به برادران خود وقتی که قدم بر زمین زده و یا برای جنگ آماده شدند گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند نمی‌مردند و نه کشته می‌شدند تا خدا آن گمان را در دل‌های ایشان حسرتی قرار دهد، و خدا زنده می‌کند و می‌میراند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست (۱۵۶) و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع می‌کنند (۱۵۷) و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته به سوی خدا محشور می‌گردید. (۱۵۸)

نکات: مقصود از جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا...﴾ همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند، ولی خدا ایشان را عفو نمود و توفیق داد به واسطه اینکه توبه کردند و برگشتند و به حمله پرداختند و به اضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند.

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَّلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۗ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۶۰﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۱﴾﴾

[آل عمران: ۱۵۹-۱۶۱].

ترجمه: پس به واسطه رحمت الهی نرمی کردی برای ایشان و اگر تندخو و سخت دل بودی بی شک از دور تو پراکنده می شدند، پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آموزش نما، و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم و تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما به راستی که خدا دوست می دارد توکل کنندگان را (۱۵۹) اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما غلبه نکند و اگر شما را رها کند پس کیست آنکه شما را پس از خذلان یاری کند و فقط بر خدا باید توکل کنند مؤمنان (۱۶۰) و هیچ پیامبری نباشد که خیانت کند و هر کس خیانت کند آنچه را خیانت کرده روز قیامت می آورد، سپس به هر کس به آنچه کسب کرده جزای تمام داده شود، و به ایشان ظلم نخواهد شد. (۱۶۱)

نکات: یکی از صفات برجسته رسول خدا ﷺ حلم و نرمی او بود که عرب بدخو را به دور خود جمع کرد و اگر نه از دور او پراکنده می شدند و هر کس بخواهد علمدار ارشاد باشد و ثواب ارشاد را ببرد باید چنین باشد. ﴿وَشَاوِرْهُمْ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایر مردم باید از فکر مردم استفاده کند، البته در امور دنیوی. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ...﴾ دلالت دارد که هادی قوم نباید به آن قوم خیانت کند و از جهل آنان سوءاستفاده کند و حتی از غنائم و بیت المال چیزی پنهانی بر ندارد. و رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ بَعَثْنَا عَلَى عَمَلٍ فَعَلَّ شَيْئًا، جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ عُنُقِهِ يَحْمِلُهُ»^(۱). و لذا مأمور دولت باید بداند اگر در چیزی از اموال و قوانین خیانت ورزد گناه بزرگی مرتکب شده است.

﴿أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۶۲﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۳﴾

[آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳].

ترجمه: پس آیا کسی که در پی خشنودی خدا باشد، مانند کسی است که به خشم خدا برگشته و جای او دوزخ باشد و دوزخ بد منزل گاهی است (۱۶۲) آنان را درجاتی است نزد خدا، و خدا به آنچه می کنند بیناست. (۱۶۳)

نکات: ضمیر ﴿هُم دَرَجَاتٌ﴾ برمی گردد به من موصوله در جمله: ﴿أَفَمَنْ اتَّبَعَ...﴾ و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای هر یک درجاتی است.

۱- «هرکس را که در پی کاری بفرستیم و اندکی در آن خیانت کند، درحالی روز قیامت خواهد آمد که آن کار را بر گردن حمل می کند.» بخاری و مسلم در صحیحین و أبوداود در السنن و أحمد در المسند از أبوحمید ساعدی. این روایت با این لفظ فقط در شرح مشکل الآثار (۴۳۳۹) آمده است.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۖ وَزُكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۱۱۶)

[آل عمران: ۱۶۴].

ترجمه: محققا خدا بر مؤمنین منت گذاشته هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه‌شان کند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و اگر چه قبلا در گمراهی آشکارا بودند. (۱۶۴)

نکات: خدا بندگان را غرق نعمت نموده و منت نگذاشته مگر برای نعمت ارسال رسول، چون نتیجه خلقت بشر هدایت و سعادت اوست. و جمله: ﴿يَتْلُوا﴾، ﴿وَيُعَلِّمُهُمْ...﴾ دلالت دارد که کار رسول خدا ﷺ تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده و باید دانشمندان امت نیز مانند او کتاب خدا را به مردم بیاموزند نه آراء خود را و امت نیز باید تعلّم کنند نه تقلید.

﴿أَوَلَمَّا أَصَبْتُمْ مُمْسِيَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنفُسِكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱۱۹) وَمَا أَصَبَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعَلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ ۗ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۱۲۱﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُوا مَا قَاتَلُوا قُلْ فَأَدْرَأُوا عَنِ أَنفُسِكُمْ الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۲۲﴾ [آل عمران: ۱۶۵-۱۶۸].

ترجمه: چرا وقتی که مصیبتی به شما رسید که دو مقابل آن را به دشمن رساندید، گفتید این از کجاست؟ بگو آن از سوی خودتان است، به راستی خدا به هر چیزی تواناست (۱۶۵) و آنچه روز تلاقی دو جمع به شما رسید به اراده خدا بود و تا معلوم نماید مؤمنین را (۱۶۶) و تا معلوم نماید آنان را که نفاق کردند و به ایشان گفته شد بیایید در راه خدا قتال کنید و یا دفاع نمایید، گفتند اگر ما قتال را می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم، ایشان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان، می‌گویند به دهانشان آنچه را در دلهایشان نیست و خدا به آنچه کتمان می‌کنند داناست (۱۶۷) آنانکه نشستند و به برادران خود گفتند اگر آن مقتولین ما را اطاعت کرده بودند کشته نمی‌شدند، بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست می‌گویید. (۱۶۸)

نکات: مقصود از ﴿مُصِيبَةٌ﴾ مصیبت روز اُحد است که به مسلمین شکستی رسید که دو مقابل آن به مشرکین در جنگ بدر وارد شد و یا در همان جنگ احد، ظاهر آیه این است که در احد دو مقابل به

مشرکین صدمه رسید. و در عین حال مسلمین توقع داشتند هیچ صدمه‌ای به ایشان نرسد و خیال کردند که چون ایمان به خدا آورده‌اند نباید شکست بخورند، خدا می‌فرماید این مصیبت از ناحیه خودتان است که پست خود را از دست دادید و به دنبال غنائم رفتید و رسول خدا را تنها گذاشتید. و مقصود از ﴿فَيَاذَنَ اللَّهُ﴾ این است که اراده خدا چنین است که هر کس عمل به وظیفه نکند پیروز نشود. و دیگر طبق ﴿وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد و معنی ﴿لِيَعْلَمَ﴾ این است که تا معلوم خدا ظاهر شود. و جمله: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا...﴾ ممکن است سه معنی در آن احتمال داد: اول؛ اگر می‌دانستیم جنگی واقع می‌شود شما را پیروی می‌کردیم و دنبال شما می‌آمدیم و برای جنگ حاضر می‌شدیم و این برخلاف ظاهر است. دوم؛ جنگ را جنگ نمی‌دانستیم، بلکه خود را به هلاکت انداختن می‌دانستیم که عده‌قلیلی مقابل کثیر باشد، این نیز برخلاف ظاهر است. سوم؛ اگر ما علم جنگ داشتیم و فنون جنگی را می‌دانستیم به دنبال مسلمین حاضر می‌شدیم و این معنی ظاهر است.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ ۗ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾﴾

ترجمه: و البته گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹) به آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود شادمانند، و نسبت به آن یارانشان که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند شادی می‌کنند که نه ترسی دارند و نه ایشان را اندوهی است (۱۷۰) خوشند به نعمت و فضل از طرف خدا و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند. (۱۷۱)

نکات: پس از جنگ اُحد بعضی از مردم می‌گفتند: مؤمنین بی‌جهت خود را از بین می‌برند و به این کلمات، مسلمین را از جهاد تفر می‌دادند، حق تعالی برای ترغیب مؤمنین به جهاد فرموده: چنین نیست که اینان می‌گویند زیرا آنانکه جهاد را ترک می‌کنند برای ماندن در دنیا، ممکن است به لذت و نعمت دنیا برسند تازه به چیز کم و حقیر فانی رسیده‌اند. و اما کسی که به جهاد می‌رود اگر کشته شود به لذت و حیات و نعمتهای دائمی رسیده و اگر به جهاد نمی‌رفت بالأخره در نکبت و آفت می‌مرد و با کمال ترس و اندوه از دنیا می‌رفت. اما بر مجاهد و شهید نه ترسی است و نه حزنی و ترس از آینده ندارد که آخرت باشد و بر دنیای گذشته محزون نیست و افسوسی ندارد، پس شهادت مکرره نیست بلکه رسیدن

به زندگانی ابد و درجات مقرّبین است. ولی باید دانست که عده‌ای از عوام و یا عالم نمایان خیال می‌کنند که چون خدا فرموده: ﴿أَحْيَاءُ﴾، پس شهداء نمی‌میرند و از دنیا خارج نمی‌شوند، آن وقت از آنجا که می‌خواهند برای خود باب الحوائج و یا شفیع‌ی بتراشند امامان را نیز قیاس به شهداء می‌کنند و این منطق باطلی است، زیرا شهداء از دنیا خارج می‌شوند و به عالم دیگری می‌روند طبق آیه ۳۲ سوره نحل^(۱) به بهشت منتقل خواهند شد و روزی‌های عالم دیگر و حیات عالم دیگری را دارند و طبق آیات قرآن به کلی از دنیا بی‌خبرند زیرا حیات مستلزم علم به همه چیز نیست و به اضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا با خبر باشند از گرفتاری‌های ملت‌ها و مظالم دنیا ناراحت می‌شوند و فرح آنها مبدل به غم خواهد شد و در همین آیات جملاتی است که می‌رساند شهداء از این عالم رفته و از این عالم بی‌خبرند، پس در آیات تدبّر نما.

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضِّلَ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ وَفَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾﴾

آل عمران: ۱۷۲-۱۷۵.

ترجمه: آنان که (در اُحد) پس از آنکه جراحت به ایشان رسید خدا و رسول او را اجابت کردند، برای نیکوکاران و پرهیزگاران‌شان پاداش بزرگی است (۱۷۲) آنان که چون مردم به ایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده‌اند از ایشان ترسید، پس ایمانشان افزون شد و گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا خوب وکیلی است (۱۷۳) پس به واسطه نعمت و فضل خدا برگشتند درحالی‌که چیز بدی به ایشان نرسید و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۷۴) همانا این شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، پس از ایشان نترسید و از من نترسید اگر ایمان دارید. (۱۷۵)

نکات: این آیات پس از اتمام جنگ احد نازل شده و مدحی است برای مجاهدین، زیرا با اینکه در احد کشته داده و زخمی شدند و بعد از پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند، ولی ابوسفیان و

۱- ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أُدْخِلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [النحل: ۳۲]

«آنانکه فرشتگان قبض روح‌شان می‌کنند درحالی‌که پاکند، فرشتگان می‌گویند سلام و سلامت بر شما، داخل بهشت شوید در مقابل آنچه عمل می‌کردید».

لشکر او چون مقداری راه رفتند و به روحاء رسیده پشیمان شدند و گفتند: چرا ما کار را تمام نکردیم، می باید برگردیم و به کلی مسلمین را نابود کنیم، این خیر به رسول خدا ﷺ رسید و خواست کفار را بترساند، با اینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود به اینکه مشرکین را باید تعقیب نمود و فرمود می خواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانی که در احد بوده اند، پس خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت کرد تا به سه میلی مدینه به حمراء الأسد رسیدند^(۱)، مشرکین مطلع شدند و ترس ایشان را گرفت و فرار کردند و اصحاب رسول چنان مجروح بودند که بعضی بعض دیگر را با دوش می بردند زیرا در احد به ایشان صدماتی رسیده بود. پس از آنکه مشرکین حمزه رضی الله عنه را مثله کردند قصد سایر شهداء را کردند، به برکت برگشت مؤمنین به دور رسول خدا ﷺ ترس ایشان را فرا گرفت و منهزم شدند. و رسول خدا ﷺ شهداء را با خون خودشان دفن نمود. صفیه خواهر حمزه آمد تا کشته برادر را دیدار کند، رسول خدا ﷺ فرمود او را برگردانید تا از مثله برادرش جزع نکند، صفیه گفت: من از مثله مطلع شده ام، ولی این در جنب طاعت خدا چیز کمی است، حضرت فرمود: بگذارید برود سر جنازه برادر خود، پس آن مخدّره آمد و جزع و فزع نکرد و برای او طلب مغفرت کرد^(۲). در این هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته شده اند، رو کرد به رسول خدا ﷺ، و چون رسول خدا را زنده دید، گفت: تمام مصیبت ها با وجود شما چیزی نیست^(۳).

مخفی نماند در ذیل آیه ۱۷۳ نقل شده [بعضی از مفسرین] ^(۴) که این آیه به مناسبت غزوه بدر صغری نازل شده و قصه آن چنین است که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد به سوی مکه، فریاد کرد: ای محمد، وعده گاه ما به قتال در موسم بدر صغری خواهد بود، رسول خدا ﷺ به عمر فرمود: به او بگو وعده گاه ما این شاء الله آنجا می باشد، چون موسم بدر صغری رسید، ابوسفیان با قوم خود تا چند فرسخی مکه «مر الظهران» آمد، ولی خدا ترس را در دل او افکند و عازم شد برگردد، در آنجا نعیم بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده، گفت: ای نعیم، ما با محمد وعده کردیم که در موسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی است و صلاح ما نیست و من می خواهم برگردم، من ده شتر می دهم که

۱- ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَذْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۳۲].

۲- ابن هشام، السيرة النبوية (۹۷/۲). و شهيد ثانی آن را در مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد (ص: ۷۰ - ۷۱) روایت کرده است.

۳- ابن هشام، السيرة النبوية (۱۰۰/۲). و مجلسی، بحار الأنوار (۹۸/۲۰).

۴- مثل مجاهد و عكرمه.

بروی مدینه و محمد و افرادش را بازداري از آمدن به موسم، نعيم آمد مدینه دید مسلمين مجهز شده‌اند، ایشان را وسوسه کرد و گفت: مشرکين در ديار شما آمدند و شما را کشتند و اگر شما به سوی ایشان برويد یک نفر زنده برنگردد، چون این سخنان پراکنده شد مسلمين سست شدند. رسول خدا ﷺ فرمود: به خدایي که مرا خلق کرده بايد بیرون رويم به سوی ایشان و لو اینکه تنها من باشم، پس حضرت با هفتاد نفر حرکت کرد، چون به بدر صغری رسیدند دیدند بازار هر ساله برپا شده، ولی مشرکين حاضر نشده‌اند. پس رسول خدا ﷺ با اصحابش چیزهایی که همراه داشتند فروختند و چیزها خریدند و یک درهم به دو درهم استفاده کردند و به سوی مدینه سالمأً غانماً مراجعت کردند^(۱)، این بر جرأت مسلمين و ذلت مشرکين افزوده شد و اهل مکه به ابوسفیان و لشکرش می‌گفتند: شما خارج شديد برای خوردن آرد گندم و لذا این خروج و این لشکر را جيش السويق خواندند و حق تعالی از مسلمين مدح نموده که از مشرکين نترسیدند و چون به ایشان گفته شد: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ اعتناء نکردند و گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ﴾ و رفتند و با نعمت و فضل الهی برگشتند و گرفتاری سوئی به ایشان نرسید و آن شيطان بود که ﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾.

﴿وَلَا يَخْزِنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (۷۶) ﴿إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۷۷).
[آل عمران: ۱۷۶-۱۷۷].

ترجمه: و آنانکه در (یاری) کفر شتاب می‌کنند تو را محزون نکنند، زیرا ایشان هیچ ضرری به خدا نرسانند، خدا خواسته که برای ایشان در آخرت بهره‌ای قرار ندهد و برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۷۶) به تحقیق آنان که کفر را در مقابل ایمان خریدند هیچ ضرری به خدا نخواهند زد و برای ایشان عذاب دردناکی است. (۱۷۷)

نکات: مقصود از جمله ﴿يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾ بعضی گفته‌اند: کفار قریشند که برای پیشرفت کفر و محو اسلام سعی داشتند و بعضی گفته مقصود منافقین است که می‌گفتند: اگر محمد، رسول خدا بود در احد شکست نمی‌خورد و مردم را می‌ترسانیدند و از اسلام منزجر می‌ساختند و مقصود ممکن است مرتدین باشند کما قیل؛ زیرا به ظاهر نزدیک است و به کافر «يسارع في الكفر» نمی‌گویند بلکه به مرتد و منافق می‌گویند، ولی می‌توان گفت: آیه اطلاق دارد حتی شامل آن طائفه از یهود می‌شود

که اوصاف محمد ﷺ را که در تورات بوده کتمان می‌کردند و مانند کعب بن اشرف با مشرکین همدست می‌شدند و برای غلبه کفر و محو اسلام سعی کرده و باعث حزن رسول خدا ﷺ می‌شدند. و جمله: ﴿أَشْرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيْمَانِ﴾ قرینه است که باید منافقین و یهود مقصود الهی باشند.

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَعَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾﴾

[آل عمران: ۱۷۸-۱۸۰].

ترجمه: و آنان که کافر شدند البته گمان نبرند که مهلت دادن ما ایشان را بر ایشان خوب است، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشان را زیاد کنند و برای ایشان عذاب خوارکننده است (۱۷۸) چنین نبوده که خدا مؤمنین را بر این حال که هستیید رها کند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جدا کند و چنین نبوده که خدا شما را بر غیب آگهی دهد، ولیکن خدا هر که را بخواهد از پیامبرانش برمی‌گزیند، پس ایمان به خدا و رسولان او بیاورید، و اگر ایمان آورید و بپرهیزید برای شما اجر بزرگی است (۱۷۹) و آنان که به آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده بخل می‌ورزند، گمان مبرند که آن بخل برای ایشان خوب است، بلکه برای ایشان شر است، به زودی در قیامت آنچه را به آن بخل کرده‌اند طوق گردنشان شود و میراث آسمانها و زمین مخصوص خداست و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۱۸۰)

نکات: مردم ظاهرین می‌بینند که اکثر اوقات مردم کافر و فاسق، نیرومند و در امور دنیوی جلو رفته‌اند و گمان می‌کنند این بر ایشان خیر و سعادت است، حق تعالی برای دفع این گمان فرموده چنین نیست، بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن به نهایت آن است. و جمله: ﴿سَيُطَوَّقُونَ...﴾ دلالت دارد که چون زکات مالی داده نشد آن مال مجسم گردد به شکل افعی و روز قیامت به گردن صاحبش بیچد چنانکه در حدیثی آمده^(۱).

۱- همچون حدیثی که کلینی در الکافی (۳/۵۰۶) از امام صادق علیه السلام آن را روایت کرده است که می‌گوید: «مَا مِنْ ذِي مَالٍ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَمْنَعُ زَكَاةَ مَالِهِ إِلَّا حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقَاعٍ قَرَقَرٍ وَسَلَطَ عَلَيْهِ شُجَاعًا أَقْرَعٌ يُرِيدُهُ وَهُوَ يُحِيدُ»

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمْ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ
لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا
بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ
قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٨٣﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ
وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن
زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ﴿١٨٥﴾﴾

[آل عمران: ۱۸۱-۱۸۵].

ترجمه: حقا بدون گمان، خدا سخن آنان را شنید که گفتند: خدا فقیر و ما اغنیائیم، آنچه را گفتند خواهیم نوشت و به ناحق کشتن آنان پیامبران را نوشته‌ایم و می‌گوییم عذاب سوزان را بچشید (۱۸۱) این عذاب به واسطه کارهایی است که خود کرده‌اید و محققاً خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست (۱۸۲) آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو به تحقیق قبل از من

عنه، فَإِذَا رَأَىٰ أَنَّهُ لَا مَخْلَصَ لَهُ مِنْهُ أَمَّكَهُ مِنْ يَدِهِ فَفَضَّمَهَا كَمَا يُفَضِّمُ الْفُجْلُ ثُمَّ يَصِيرُ طَوْقًا فِي عُنُقِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَجَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ «هیچ ثروتمندی نیست که زکات طلا و نقره‌اش را نمی‌دهد مگر اینکه خداوند متعال او را در روز قیامت در سرزمین قرقر حبس نموده و اژدهایی سمی بر وی مسلط می‌کند که در پی او خواهد بود و وی از آن فرار می‌کند؛ چون درمی‌یابد راه گریزی از آن ندارد خود را در اختیار او قرار می‌دهد؛ پس آن اژدها وی را اندک اندک چون خوردن تریچه می‌خورد سپس طوقی می‌شود بر گردن وی؛ و این همان کلام الهی است که می‌فرماید: «بزودی آنچه را به آن بخل کرده‌اند در قیامت طوق گردن‌شان شود».

این روایت نیز از طریق اهل سنت وارد شده است که اصحاب سنن آن را از طریق عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ لَا يُؤَدِّي زَكَاةَ مَالِهِ، إِلَّا مُثِّلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَفْرَعًا، حَتَّىٰ يُطَوَّقَ عُنُقَهُ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ مُصَدَّقَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾»: «هیچ کس نیست که زکات مالش را نپردازد مگر اینکه روز قیامت مالش همچون اژدهایی سمی مجسم می‌شود و بر گردن وی حلقه می‌زند». سپس رسول خدا مصداق آن را از قرآن کریم بر ما خواند: «و آنانکه بخل می‌ورزند به آنچه خدا به ایشان داده گمان مبرند که آن بخل برای ایشان خوب است، بلکه برای ایشان شر است، بزودی آنچه را به آن بخل کرده‌اند در قیامت طوق گردن‌شان شود، مخصوص خداست میراث آسمان‌ها و زمین و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است». ترمذی و نسائی و ابن ماجه و احمد در مسند.

پیامبرانی با معجزات و با آنچه گفته‌اید آمدند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گویید (۱۸۳) پس اگر تو را تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه‌ها و صحیفه‌ها و کتاب نور دهنده آمده بودند نیز تکذیب کردند (۱۸۴) هر جانی چشنده مرگ است و همانا پادشاه‌های شما روز قیامت به تمام داده شود، پس هر کس از آتش دور و داخل بهشت گردد به تحقیق کامیاب شده و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست. (۱۸۵)

نکات: چون آیات زکات نازل شد یهود و منافقین گفتند: خدا فقیر است که از ما زکات خواسته و

سخن ایشان استهزاء و موجب عذاب بود و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا...﴾ را که یهود می‌گفتند، دروغی بود زیرا معجزه پیامبران منحصر به قربانی نبود و لذا فرموده: ﴿جَاءُوا بِالْمِثْقَالِ...﴾ که جمع است و منحصر به یک نوع نبوده و مقصود از ﴿الزُّبُرِ﴾ کتب است زیرا زبر جمع زبور به معنی مزبور یعنی مکتوب است که همان صحیفه باشد و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که تورات و انجیل و قرآن باشد و از عطف زُبُر به بیّنات معلوم می‌شود که کتب انبیاء معجزه نبوده و اعجاز منحصر به قرآن است. و جمله: ﴿كُلُّ نَفْسٍ...﴾ دلالت دارد که انبیاء و ملائکه نیز می‌میرند. حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند، جواب گوئیم قرآن کتاب تکلیف است و مقصود مرگ مکلفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلف نیستند.

﴿لَتُبْلَوْنَ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿۱۸۳﴾ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ تَمَنًّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۴﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۵﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۶﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۶-۱۸۹].

ترجمه: البته البته شما در مورد اموال و جانهایتان آزمایش می‌شوید و البته البته از اهل کتاب که قبلا کتاب داده شده‌اند و از مشرکین اذیت و آزاری بسیار می‌شنوید، و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید محققا آن صبر و تقوی از امور لازمه است (۱۸۶) و هنگامی که خدا از آنان که کتاب داده شده‌اند پیمان گرفت که حتما آنها برای مردم بیان کنید و آنها کتمان ننمایید پس ایشان این پیمان را پشت سر خود انداختند و آن را به بهاء کمی فروختند، پس بد بود آنچه خریدند (۱۸۷) البته گمان مبر آنان که به کردارشان شادند و دوست می‌دارند که به آنچه نکرده‌اند تمجید شوند، پس البته برای ایشان رهایی از عذاب را گمان مبر و برایشان عذاب

دردناکی است (۱۸۸) و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و خدا بر هر چیز تواناست. (۱۸۹)

نکات: جمله: ﴿لَتَسْمَعُنَّ﴾ تا آخر، خبری است که خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب اذیت بسیاری خواهند دید و شنید، البته صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند و بعداً نیز چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالک اسلامی تسلط دارند و هستی و مواد اولیّه مسلمین را می‌برند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیت‌های فاسده را تقویت می‌کنند و از هر چه اسلام‌شکن باشد ترویج می‌کنند و خرافات را به نام اسلام در میان مسلمین تقویت می‌کنند و به واسطه گویندگان مذهبی فرّق اسلامی را به یکدیگر بدبین و بدگویی می‌کنند و حتی اسلام و قرآن را به دست خود مسلمین می‌کوبند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند به دست همین مسلمین می‌کوبند و هزاران افتراء به او می‌زنند. و جمله: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾ دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنند و کتمان ننمایند به عکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی‌نمایان اسلامی که حقائق قرآن را کتمان کرده و ناشر خرافات ضد قرآنند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۗ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنصَارٍ ۗ رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعنا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَنِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ۗ رَبَّنَا وَعَآئِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۗ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ۗ﴾

[آل عمران: ۱۹۰-۱۹۵].

ترجمه: به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز محققاً آیاتی است برای خردمندان (۱۹۰) آنان که خدا را در حال قیام، جلوس و بر پهلوهاشان یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند که؛ پروردگارا اینها را باطل نیافریده‌ای، تو والا و منزّهی، ما را از عذاب آتش حفظ نما (۱۹۱) پروردگارا به راستی هرکس را به آتش داخل کنی محققاً که خوارش

کرده‌ای و برای ستمگران یاورانی نیست (۱۹۲) پروردگارا برآستی ما شنیدیم نداکننده‌ای به سوی ایمان ندا می‌کند که ایمان بیاورید به پروردگارتان، پس ایمان آوردیم، پروردگارا برای ما گناهانمان را ببامرز و بدی‌هایمان ما را جبران نما و ما را با نیکان (و در زمره ایشان) بمیران (۱۹۳) پروردگارا و آنچه به توسط پیمبران تو به ما وعده کردی به ما عطا کن و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده‌گاهت را خلاف نمی‌کنی (۱۹۴) پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت کرد که به راستی من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای را از شما مرد و یا زن ضایع نمی‌کنم، بعضی از شما از بعض دیگر است، پس آنان که هجرت کرده و از خانه‌های خود خارج شده و در راه من اذیت شدند و جهاد کرده و کشته شدند البته البته بدیهایشان را جبران می‌کنم و البته البته ایشان را به بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است وارد می‌کنم، که این پاداشی از نزد خداست و خداست که پاداش نیک نزد اوست. (۱۹۵)

نکات: از بهترین عبادات تفکر در خلقت آسمان، زمین و سایر موجودات است که به واسطه تدبیر، تدبیر علمی در این موجودات فهمیده می‌شود و عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است، اگر انسان تدبیر و تفکر در یک برگ گل کند چگونه قوه جاذبه‌ای در آن ودیعه شده که به واسطه ریشه و ساقه آب را به بالا کشد، به اضافه خرّاطی، نقاشی و رنگ‌ریزی که در آن به کار رفته و بداند تمام موجودات به همان نحو تحت کنترل قادر حکیمی است. و چنانکه در حدیث آمده رسول خدا ﷺ که شب و سحر برمی‌خاست نظر تدبیری به آسمان می‌گشود و این آیات را تلاوت می‌نمود و مناسب است که مسلمان در خلوت و جلوت این دعا را بخواند که بهترین دعا، دعاهای قرآن است و مقصود از منادی محمد ﷺ و ممکن است قرآن باشد.

﴿لَا يُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبَلَدِ ﴿١٩٦﴾ مَتَّعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾﴾

[آل عمران: ۱۹۶-۱۹۸].

ترجمه: رفت و آمد کافران در شهرها تو را نفریبند (۱۹۶) این گردش و رفت و آمد متاع کمی است، سپس مأوای ایشان دوزخ و بدجایگاهی است (۱۹۷) لیکن کسانی که از پروردگار خود ترسانند برایشان باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن ماندگارند، محضری است از نزد خدا و آنچه نزد خدا می‌باشد برای نیکان خوب است. (۱۹۸)

نکات: مقصود از ﴿تَقَلُّبُ﴾، رفت و آمد و نفوذ کفار است در میان بلاد. و کلمه ﴿نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ دلالت بر اهمیت و عظمت محضر الهی دارد و نُزُل و یا محضر، به آن چیزی می‌گویند که وقت نزول میهمان مقدمه‌ای حاضر می‌کند تا پس از خستگی نعمتهای بیشتری تهیه کنند.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



[آل عمران: ۱۹۹-۲۰۰].

ترجمه: و به تحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه بر شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند در حالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنان اجرشان نزد پروردگارشان است، به راستی خدا به سرعت حساب را می‌رسد (۱۹۹) ای مؤمنین صبور باشید و در صبر غلبه کنید و آماده باشید و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰)

نکات: چون در این سوره مذمت بسیاری از اهل کتاب شده بود در اینجا خدا فرموده همه یکسان

نیستند، بلکه اهل انصاف و ایمان نیز در میان ایشان پیدا می‌شود. مقصود از ﴿صَابِرُوا﴾ این است که در مقابل دشمن پایداری کنید تا بر آنان به واسطه پایداری غالب آید. و جمله ﴿رَابِطُوا﴾ دلیل است بر وجوب رابطه و آن مهیا بودن در سرحدات مملکت اسلامی است برای حفظ حدود و ثغور برای جلوگیری از کفار. و اما زمان ما مفاد «صابروا» این است که در مقابل سفاهت جهال و در مقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب گردید و رابطه این زمان شامل است که قوانین اسلامی و عقائد آن را از شرّ اجانب حفظ کنند و نگذارند عده‌ای خرافات را به نام اسلام وارد افکار جوانان اسلامی بنمایند. پس آیه آخر این سوره برای عمل و رستگاری جامع است.

سورة النساء (مدنیة وھی مائة وست و سبعون آیه)

سورة نساء مدنی و دارای ۱۷۶ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿۱﴾ وَعَاثُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿۲﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنً وَثَلَاثَ وَرُبْعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿۳﴾﴾

[النساء: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت او را از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود و پرهیزید از خدایی که به (نام) او از یکدیگر سؤال می کنید و پرهیزید از (تجاوز به حقوق) ارحام، به راستی که خدا بر شما نگهبان بوده است (۱) و اموال یتیمان را به ایشان بدهید و تبدیل مکنید اموال خبیث را به جای پاکیزه و اموال ایشان را به ضمیمه اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی است (۲) و اگر از بی عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دودو و سه سه و چهار چهار، پس اگر خوف بی عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک شده است، این نزدیکتر است به اینکه جور نکنید. (۳)

نکات: مقصود از ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾، خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوییم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی آدم را از جنس واحد آفرید تا به یکدیگر مانوس شوید و اگر از یک جنس نبودید از هم تنفر داشتید و ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ نیز احتمال دو معنی را دارد. و مقصود از جمله ﴿تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ که در اصل «تسائلون» بوده و برای تخفیف یک تاء ساقط شده، این است که معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و

لطف طرف خود می‌گفتند: «أَسْتَلِكُ بِاللَّهِ وَيَا بِاللَّهِ أَحْلَفُ عَلَيْكَ وَيَا بِالرَّحْمِ أَسْتَلِكُ» و این معنی بنابراین است که و ﴿الْأَرْحَامُ﴾ عطف به «هَاء» ﴿بِهِ﴾ و مجرور باشد و اما اگر عطف به ﴿اللَّهِ﴾ و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهور همین است پس معنی چنین می‌شود: بترسید از خدایی که بنام او سؤال می‌کنید و می‌گویید: «أَسْتَلِكُ بِاللَّهِ» و او را اطاعت کنید و بترسید ارحام را به اینکه صلۀ رحم کنید و گرفتاری‌های آنان را برطرف کنید. و جمله: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ جمله شرط و جزاء می‌باشد، بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد، ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجود است، زیرا در زمان جاهلیت دختران یتیم را به ازدواج خود درمی‌آوردند برای مال و جمالشان به یک مهریه مختصری، و کسی نبود شر آن شوهران را از سر آن دختران کوتاه کند و مال ایشان را از چنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده و بی‌عدالتی می‌کردند، حق تعالی در این آیه می‌فرماید اگر نسبت به دختران یتیم خوف بی‌عدالتی دارید، زنان بزرگ را به ازدواج درآورید و از ازدواج با دختران یتیم صرف‌نظر کنید و نسبت به ایشان بی‌عدالتی نکنید و مال ایشان را نخورید چنانکه آیه ۱۲۷ همین سوره نیز در این موضوع نازل شده است. و از جمله: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ استفاده می‌شود که برای مردم معمولی جایز نیست بیش از یک زن نکاح کنند و اسلام بیش از یک زن را برای مرد جایز ندانسته.

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾

[النساء: ۴].



ترجمه: و مهریه‌های زنان را به طیب خاطر بدهید به عنوان هدیه و عطا (بدون توقع)، پس

اگر با میل خود برای شما چیزی از آن را گذشتند پس آن را گوارا و سازگار بخورید. (۴)

نکات: این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقع بدهد و کم و

کسر کردن از صدیقی که ضمن عقد ذکر شده جایز نیست. و جمله: ﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ...﴾ دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را به میل خود به شوهران ببخشند اشکالی ندارد.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ

[النساء: ۵].

وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾

ترجمه: و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء مدهید و روزی ایشان را

که در آن اموال است بدهید و بیوشانید ایشان را و با ایشان سخن نیکو بگویید. (۵)

نکات: آیه دلالت می‌کند بر اینکه یکی از محجورین از تصرف در اموال، سفیه است. و جمله: ﴿وَلَا تُؤْتُوا...﴾ شامل تمام مکلفین می‌شود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته و چه غیر او، اما ظهور صدر و ذیل آیه این است که مخاطب این خطاب، اولیاء سفیه می‌باشند به دلیل جمله: ﴿وَأَرْزُقُوهُمْ...﴾ که مخاطب ولی سفیه است و او باید روزی سفیه را مرتب کند. اما چرا ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیاء، برای اینکه مال در تحت تصرف اولیاء می‌باشد. و به اضافه خدا اموال را برای قوام کار مردم قرار داده که باید اموال در خدمت و به نفع جامعه مصرف شود در حالی که تصرف سفهاء در اموال چنین نبوده و برعکس می‌باشد که چنانچه افراد سفیه را همچون دیگران مالک و متصرف در اموال بدانیم، این سفیهان اموال را نابود و حتی ممکن است به وسیله آن اموال زیانها و خساراتی نیز به اجتماع وارد سازند. و کلمه ﴿فِيهَا﴾ در جمله ﴿وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا﴾ دلالت دارد که از اصل مال نباید به سفیه داد، زیرا «منها» نفرموده و اگر «منها» بود و از اصل مال به او می‌دادند مال او تمام می‌شد، پس مقصود این است که در مال او معاملاتی انجام گیرد و به قدر نفقه سفیه درآورند و به او بدهند. و ذکر سفیه در این آیه ذکر وصف مشعر بر علیت است، یعنی سفه علت حجر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد، ولو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد، چه حاکم حکم بکند و چه نکند، پس به مجرد ظهور سفاهت از مال خود محجور است. و کلمه ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ دلالت دارد بر اختصاص حکم حجر به اموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

﴿وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُّشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾﴾

[النساء: ٦].

ترجمه: و یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سن زناشویی برسند، پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را به ایشان بسپارید و آن را به اسراف و شتاب از بیم آنکه بزرگ شوند صرف نکنید و هر که غنی باشد پس باید عفت جوید و هر که فقیر است باید به طور پسندیده صرف کند. پس چون اموالشان را به ایشان دادید بر آنان گواه بگیرید و خدا برای رسیدگی به حساب کافی است. (۶)

نکات: جمله: ﴿وَأَبْتَلُوا...﴾ دلالت دارد بر اینکه باید یتیم را آزمایش مالی کرد، زیرا این آیه راجع به اموال اوست، پس در حضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدن ضرر و نفع معامله را درک می‌کند

باید هنگام بلوغ مال او را به دست او دهند بدلیل جمله: ﴿فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾، و از مفهوم آن استفاده می‌شود که اگر رشد فکری نداشت نباید مال او را به دست او داد ولو اینکه پس از بلوغ باشد و مقصود از ﴿إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ﴾ این است که قدرت بر ازدواج و نکاح پیدا کند و نشانه آن خروج منی و احتلام است و نشانه دیگر رویدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک شدن سر دماغ است، اما هر یک از اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال. و کلمه ﴿الْيَتَامَى﴾ اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز می‌شود و نشانه بلوغ او حیض و رشد عقلی است. و فاء ﴿فَادْفَعُوا﴾ دلالت دارد که بدون معطلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را به او بدهند. و جمله: ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا...﴾ دلالت دارد که به طور اسراف و عجله باید مال او را نخورند و اما به طور مخالطه به طوری که به صرفه یتیم باشد خوردن ولی مال او را اشکال ندارد. و از جمله: ﴿فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ﴾، استفاده می‌شود که در موقع سپردن مال او باید شاهد گرفت برای دفع تهمت از ولی که نگویند مال او را خورده و اگر طفل منکر شد احتیاج به قسم نباشد.

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۷﴾ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿۸﴾ وَلِيَخَشَّ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿۱۰﴾﴾

[النساء: ۷-۱۰].

ترجمه: برای مردان بهره‌ای است از آنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان نیز بهره‌ای از آنچه والدین و نزدیکان گذارند، از آنچه کم باشد از آن و یا زیاد، بهره واجب شده (۷) و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت (ترکه) حاضر شدند، پس چیزی از آن به ایشان روزی دهید و با ایشان سخن پسندیده بگویید (۸) و باید بترسند آنان که اگر از پس خود فرزندان ناتوانی بگذارند که بر ایشان بترسند، پس باید از خدا بترسند و سخن استوار بگویند (۹) به راستی آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا در درونهای خود آتش می‌خورند و به زودی در آتش سوزان درآیند. (۱۰)

نکات: چون در زمان جاهلیت اطفال و زنان را از ارث محروم می‌کردند و می‌گفتند آنکه می‌تواند در جنگ شمشیر و نیزه بکار برد ارث می‌برد حق تعالی در آیه ۷ فرموده در ارث بردن زن و مرد فرقی ندارند چه کم باشد و چه زیاد و در آیه ۸ تذکر داده که اگر در وقت تقسیم ارث، نزدیکان میت که از

وژات نیستند و یا یتیم و مسکینی حاضر بودند آنان را محروم نگردانید. و در آیه ۹ تهدید نموده دو دسته را؛ اول: آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیمی نصب کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای غیر آنان نکنند. دوم: تهدید نموده قیم‌ها، اوصیاء و اولیاء صغار را که از خدا بترسند و با صغیران به ظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغار خودشان چنین گرفتار و زیر دست شوند.

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ أُنثِيَّاتٍ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتُهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۱].

ترجمه: خداوند شما را سفارش می‌کند درباره فرزندانان که برای پسر مانند نصیب دو دختر است، پس اگر دختران بیش از دو تن شدند برای ایشان است دو ثلث ماترک و اگر یکی شد برای او نصف است و برای والدین میّت برای هر یک سدس ماترک است اگر برای میت فرزندی باشد و اگر فرزندی ندارد و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثلث است و اگر برای میت برادرانی است برای مادر او سدس است، (این تقسیم میراث) پس از ادای وصیّتی که میت وصیت به آن می‌کند و یا دینی که دارد. پدرانان و یا فرزندانان کدام یک از ایشان از جهت نفع به شما نزدیکتر است، شما نمی‌دانید. و این تقسیم، واجب شده‌ای از جانب خداست، به راستی که خدا دانا و حکیم بوده است. (۱۱)

نکات: در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته می‌شوند: دسته اول فرزندان و والدین که تا یکی از افراد این دسته باشند ارث به دو دسته دیگر نمی‌رسد. حال در این آیه جمله: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ﴾ می‌گوید اگر میّتی دارای پسر و دختر است، پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد، پس اگر وارث میت منحصر به یک پسر است که تمام ماترک از اوست و اگر هم پسر دارد و هم دختر، پسر دو مقابل دختر می‌برد، که اگر یک پسر دارد و یک دختر مال سه قسم می‌شود یک قسم از دختر و دو قسم از پسر، و اگر دو پسر دارد و یک دختر، مال او پنج قسم می‌شود به هر پسری دو سهم و به دختر یک سهم و اگر یک پسر دارد و دو دختر مال چهار سهم می‌شود دو سهم از پسر و دو سهم از دو دختر به هر دختری یک سهم. و جمله: ﴿فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ أُنثِيَّاتٍ...﴾ دلالت دارد که اگر وارث میّت چند دختر شدند دو ثلث ماترک را می‌برند و اگر یک دختر باشد نصف را می‌برد و اما اگر دو دختر باشند آنها نیز دو

ثلث می برند به دلیل: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَّاتِ﴾ زیرا اگر نصیب هر دختری با بودن پسر ثلث باشد، پس با بودن دختری دیگر بدون پسر نیز باید ثلث باشد، پس هر دختری باید سهمش ثلث باشد و می شود دو دختر دو ثلث. و جمله: ﴿وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ...﴾ دلالت دارد که اگر میت پدر و مادر دارد با اولاد، سهم هر یک از پدر و مادر «سدس» می شود و جمله: ﴿فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَارِدٌ وَوَرِثَةٌ...﴾ دلالت دارد که اگر میت فرزند نداشت مادر ثلث می برد در صورتیکه «کلاله» نباشد و اگر «کلاله» داشت باز همان سدس را می برد. پس در تقسیم سهم پدر و مادر را می دهند و باقی را همان طوری که آیه اشاره کرده به اولاد تقسیم می کنند اگر اولاد داشته باشد. و جمله: ﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل به وصیت میت و پس از دادن دین اوست، پس باید دین میت را بدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند. اگر چیزی از ماترک مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد به عقل ناقص خود طور دیگری که خدا نفرموده تقسیم کند جواب او جمله: ﴿لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ می باشد، یعنی شما افراد بشر نمی دانید کدامیک از والدین و اولاد برای شما نافع تر و یا نزدیکترند، پس تسلیم سخن خدا باشید زیرا تقسیمات الهی از روی علم و حکمت است به دلیل اینکه فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرَّبِيعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرَّبِيعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلِلَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾

ترجمه: و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته اند اگر برای زنان فرزندی نباشد، پس اگر آن زنان فرزندی داشتند برای شما یک چهارم ماترک ایشان است (این حکم) پس از (ادای) وصیتی است که بنمایند و یا دینی که داشته باشند و برای زانتان یک چهارم از ماترک شماست اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان یک هشتم از ماترک شماست پس از وصیتی که به آن وصیت نموده اید و یا دین و اگر مردی ارث برده شود از جهت کلاله و یا زنی و برای آن مرد میت برادر و یا خواهری باشد برای هر یک از

این دو سدس است پس اگر زیادت از این بودند پس ایشان در ثلث شریکند پس از وصیتی که به آن وصیت شده و یا دینی، در حالیکه به آن وصیت ضرری وارد نشده باشد و این (احکام) سفارشی از خداست که به شما نموده و خدا دانای بردبار است. (۱۲)

نکات: در این آیه پس از تعیین سهم زوج و زوجه از ماترک، بیان نموده سهم طبقه دوم از ارث را که برادر و خواهر باشند. و از آیه استفاده می شود که زوج و زوجه با هر طبقه ای از وراثت باشند ارث می برند و ارث از اصل ماترک المیت می باشد به دلیل جمله ﴿مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾ و جمله ﴿مِمَّا تَرَكَنَّ﴾. و نیز جمله: ﴿مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾ که در آیه ذکر شده شامل می شود زمین خانه و باغ را هرگاه زوج چنین املاکی داشته و فوت نموده، که طبق آیه زوجه از آنها نیز ارث می برد زیرا جزء ماترک زوج است. و اما ارث برادر و خواهر، پس دو آیه راجع به آنان نازل شده، یکی همین آیه ۱۲ و دیگر آیه ۱۷۶ که در همین سوره خواهد آمد. اما این آیه که ایشان را کلاله خوانده که به معنی بستگان است زیرا خواهر و برادر از بستگان میت می باشند. از جمله: ﴿فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسُدُسٌ﴾ استفاده می شود که اگر وارث میت یک برادر اُمی باشد فقط و یا یک خواهر اُمی فقط، پس یک سدس را می برد بالفرض یعنی طبق فریضه قرآنی و باقی مال را چون میت وارث دیگری ندارد نیز به او می دهند بالرد، یعنی به واسطه عدم وارث به او رد می شود. و اگر یک برادر و یا یک خواهر بیشتر باشند، طبق قانون ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ...﴾ شریک اند در ثلث مال بالفرض و باقی مال را نیز به ایشان می دهند بالرد؛ و بین ایشان به تساوی تقسیم می شود و چون آیه درباره خواهر و برادر اُمی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر اُمی همین است که ذکر شد، و اما خواهر و برادر اُمی و یا اُبونی در آیه ۱۷۶ ذکر خواهد شد. و باقی مسائل ارث کلاله اُمی رجوع شود به رساله «احکام القرآن» ما.

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۴﴾﴾

[النساء: ۱۳-۱۴].

ترجمه: این است حدود خدا و مقررات او، و آنکه اطاعت خدا و رسول او کند او را به بوستانهایی داخل می کند که از زیر آن نهرها جاری است در حالیکه در آن جاوید باشند، و این کامیابی بزرگ است (۱۳) و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدود و مقررات او تجاوز نماید او را به آتش وارد سازد در حالیکه در آن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده. (۱۴)

نکات: چون قوانین ارث را ذکر نمود در این آیه تذکر داده که هر کسی از حدود و قوانین الهی تجاوز کند و طبق آن رفتار نکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب دوزخ خواهد شد آن هم عذاب دائمی و چون قوانین الهی را خوار شمرده به عذاب خوار کننده مبتلا گردد.

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَلْحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾ وَالَّذَانِ يَأْتِيَنَّهَا مِنْكُمْ فَكَادُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا

﴿١٦﴾

[النساء: ۱۵-۱۶].

ترجمه: و کسانی که از زنان شما کار زشتی بباورند، پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان، پس اگر آن چهار نفر گواهی دادند، پس آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد (۱۵) و از بین شما آن دو نفری که آن کار زشت را می‌آورند، پس بیازاریدشان، پس اگر توبه کرده و اصلاح نمودند از ایشان اعراض کنید، به راستی که خدا توبه‌پذیر و رحیم بوده است. (۱۶)

نکات: مقصود از کار زشت فاحشه، می‌توان گفت: زنا و یا زنا و مساحقه که مالیدن دو زن است

فرج خود را به یکدیگر. و مقصود از کلمه ﴿مِنْ نِّسَائِكُمْ﴾، زنان شوهردار و مسلمان است که او را محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهار نفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمه ﴿مِّنْكُمْ﴾ در ﴿أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ﴾ دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلمانان باشد نه کافر. و جمله: ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ...﴾ دلالت دارد که باید چنین زنی را در خانه‌ای نگاه داشت و مانع بیرون رفتن او شد تا فوت کند. و مقصود از جمله: ﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾؛ این است که خدا حکمی برای چنین زنان زناکار تعیین کند و لذا چون آیه جلد^(۱) نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود این است راهی که خدا برای ایشان تعیین کرده که باید تازیانه بخورند، اما زمان ما چون حکم شرعی اجرا نمی‌شود می‌توان گفت: ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ...﴾ را باید عمل نمود. و ظاهراً مقصود از جمله: ﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنَّهَا...﴾ دختر و پسر بدون همسری است که زنا نمایند و تذکیر اسماء برای تغلیب است و «ها» در ﴿يَأْتِيَنَّهَا﴾ برمی‌گردد به الفاحشه. و بعضی گفته‌اند حد لواط است به دلیل تذکیر الذان و ضمیر یأتیان و ضمیر منکم و بنابراین قول ﴿فَكَادُوهُمَا﴾ حد لواط است. و جمله: ﴿فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا﴾ دلالت دارد که اگر زناکار پیش از مراجعه به حاکم توبه کند حدی بر او جاری نمی‌شود و اما پس از مراجعه به

۱- در سوره نور: ﴿الرَّائِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾ [النور: ۲] «زن زناکار و مرد زناکار را بر

حاکم و احضار نزد او، توبه رفع حد نمی‌کند به دلیل آیه ۸۵ سورة مؤمن: ﴿فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسَنَا﴾.

﴿اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاُوْلٰئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱۷﴾ وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ حَتّٰى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّيْ تُبْتُ اَلَسَّنْ وَلَا الَّذِيْنَ يَمُوْتُوْنَ وَهُمْ كُفَّارٌ اُوْلٰئِكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ﴿۱۸﴾﴾

[النساء: ۱۷-۱۸].

ترجمه: همانا پذیرفتن توبه بر خداست برای آنانکه کار بد می‌کنند به جهالت سپس به زودی توبه می‌کنند پس ایشانند که خدا توبه ایشان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم بوده است (۱۷) و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الآن توبه کردم و نیست توبه بر آنان که می‌میرند در حال کفر، ایشان را برایشان مهیا کردیم عذاب دردناک. (۱۸)

نکات: از کلمه «بِجَهْلَةٍ» استفاده می‌شود آنان که با دانایی و علم کار بد می‌کنند توبه ایشان پذیرفته نیست، ولی می‌توان گفت کسی که دانا باشد به حضور پروردگار و عظمت او، عصیان و گناه نمی‌کند و حق تعالی که کلمه «بِجَهْلَةٍ» آورده برای این است که به بندگان خود یاد بدهد که هرگاه گناه کردید جهالت را عذر خود قرار دهید و توبه کنید. وَقَالَ الصّٰدِقُ (ع): «كُلُّ ذَنْبٍ عَمَلُهُ الْعَبْدُ وَإِنْ كَانَ بِهِ عَالِمًا فَهُوَ جَاهِلٌ حِينَ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ وَقَدْ قَالَ فِي ذَلِكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ يُوسُفَ لِإِخْوَتِهِ ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿۸۸﴾﴾ فَتَسْبَهُمْ إِلَى الْجَهْلِ لِخَطَرَتِهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ»^(۱). ولی باید دانست ظاهر آیه این است که خدا، فقط گناه کسانی را می‌آمرزد که اولاً از روی جهالت گناه کرده و ثانیاً فوری توبه کنند چنانکه فرموده: ﴿ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ﴾.

۱- امام صادق می‌گوید: «هرگناهی که بنده مرتکب گردد هرچند عالمانه باشد، زمانی که خود را در معرض معصیت خداوند قرار دهد، جاهل می‌باشد و در این مورد خداوند متعال قول یوسف به برادرانش را حکایت می‌کند که فرمود: ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿۸۸﴾﴾: «عزیز گفت: آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید». خداوند متعال به آنها نسبت جهالت می‌دهد چراکه با معصیت خداوند خود را در خطر انداختند». مجلسی، بحار الأنوار (۳۲/۶).

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا ۗ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفِدْحَةٍ مُنِبِّئَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ﴾ [النساء: ۱۹].

ترجمه: ای مؤمنین برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را میراث برید و بر ایشان سخت مگیرید برای بردن قسمتی از آنچه به ایشان داده‌اید مگر اینکه کار زشتی به آشکارا بیاورند، و با آنان به نیکی معاشرت کنید، پس اگر از ایشان خوشتان نمی‌آید، پس چه بسا چیزی را که شما کراهت دارید و خدا در آن، خیر بسیاری قرار می‌دهد. (۱۹)

نکات: این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیت نازل شده که رسم بود اگر مردی می‌مرد زنان او نیز در شماره ارثیه او بود و پسر بزرگ یا اقوام او، زن را به ارث می‌بردند و خصوصاً پسر بزرگ او می‌توانست بدون صدق با زن زناشویی کند و یا آنها را به همسری دیگران درآورد و حتی قادر بود آنها را از ازدواج به دیگران بازدارد و می‌آمد چادری بر سر او می‌افکند و حتی گاهی ارثیه او را تصرف می‌کرد.

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَعَآئِتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ۚ أَتَأْخُذُونَهُ ۗ بُهْتِنًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ۗ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ ۗ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۗ﴾ [النساء: ۲۰-۲۱].

ترجمه: و اگر خواستید زنی را تبدیل کنید و به جای او زن دیگری بیاورید و به یکی از ایشان پوست گلوی از زر داده باشید پس، از آن چیزی نگیرید، آیا آن را به بهتان و گناه آشکارا می‌گیرید (۲۰) و چگونه آن را می‌گیرید و حال آنکه بعضی از شما به دیگری کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته‌اند. (۲۱)

نکات: این آیات دلالت دارد بر اینکه مهر زن هر قدر زیاد باشد اشکالی ندارد، ولی اگر به قدر مهر السنّه باشد بهتر است، و نیز کلمه: ﴿وَقَدْ أَفْضَىٰ﴾ دلالت دارد که به دخول، صدق بر عهده زوج مستقر می‌شود.

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ ءَابَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ۗ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهُتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَّيْبِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ ۚ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ

أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۳۳﴾
 وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ
 مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ
 فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۴﴾ [النساء: ۲۲-۲۴].

ترجمه: و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده‌اند، مگر آنچه را که گذشته است، زیرا آن کار زشت و موجب خشم (خدا) بوده و بد راهی است (۲۲) حرام شده بر شما مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هاتان، خاله‌هایتان، دختران برادر، دختران خواهر و مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شما زندگی می‌کنند از آن زنانی که به ایشان دخول کرده‌اید، پس اگر دخول به ایشان نکرده‌اید بر شما باکی نباشد و زنان پسران‌تان که از نسل شما هستند، و حرام شده که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است، به راستی که خدا آمرزنده رحیم است (۲۳) و حرام شده زنان شوهردار مگر آنکه شما (در جنگ) مالک آنان شده‌اید: (این احکام) نوشته خداست برای شما مقرر شده. و سواى این زنان (که نام برده شد) برای شما حلال شده که با دادن اموال خود آنان را برای حفظ عفت نه برای زنا بجوئید، پس آنچه بهره بردید از آن زنان، مهرشان را به-عنوان فریضه بدهید و پس از (تعیین) مهر واجب در آنچه رضایت طرفین شما باشد، بر شما گناهی نیست، بدرستی که خدا دانای حکیم است. (۲۴)

نکات: کلمه: ﴿مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ﴾ شامل است جدّ اَبی و جدّ اُمی را، بنابراین نکاح زن جدّ اَبی و زن جدّ اُمی نیز بر نوه حرام است. در آیات فوق شماره کرده زنانی را که بر مرد حرام است، از جمله زنانی که به واسطه نسب، بر مرد حرام است مادران‌اند که فرموده: ﴿أُمَّهَاتُكُمْ﴾، و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده: ﴿وَبَنَاتُكُمْ﴾، و آن شامل است دختر دختر را و هر قدر پایین برود و دختر پسر و هر قدر پایین برود، چه تولّد اینان از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه به زنا، زیرا بنات اطلاق دارد. و دیگر از زنان محرّمه خواهر است به دلیل کلمه: ﴿أَخَوَاتُكُمْ﴾، چه خواهر اَبوینی و چه اَبی و چه اُمی زیرا «اخوات اطلاق» دارد. و دیگر عمّه‌ها می‌باشند و عمّه شامل است خواهر پدر، خواهر جدّ پدری، خواهر جدّ مادری پدر و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿عَمَّتُكُمْ﴾. و دیگر از زنان محرّمه خاله می‌باشد، و او خواهر مادر، خواهر جدّ اَبی، جدّه اُمی و

هرچه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿خَلَلْتُمْ﴾، و دیگر از زنان محرمه دختر برادر و دختر دختر او یا دختر پسر او هرچه پایین رود به دلیل اطلاق ﴿وَبَنَاتُ الْأَخِ﴾. و دیگر از زنان محرمه دختر خواهر، دختر دختر او، دختر پسر او و هرچه پایین رود به دلیل اطلاق ﴿بَنَاتُ الْأُخْتِ﴾. و دیگر از زنان محرمه که به واسطه رضاع یعنی شیرخوردن بر مرد حرام می‌شود و در این آیه ذکر شده مادر رضاعی است که شما را شیر داده‌اند و همچنین خواهران رضاعی شما به دلیل ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَعَةِ﴾، و دیگر از زنان محرمه مادر زن است به دلیل: ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾. و دیگر دختر زن است که در کنار انسان بزرگ می‌شود و لذا آن را ربیبه گویند به شرطی که به مادر او دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد دختر او حرام نمی‌شود. و دیگر از زنان محرمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسان است. و دیگر از زنانی که نکاح آنان حرام است خواهر زن است در حالیکه جمع بین دو خواهر کند به دلیل: ﴿وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾. و دیگر از زنانی که بر مرد حرام است زن شوهردار است به دلیل جمله: ﴿الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾. و جمله: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...﴾ را بعضی دلیل برای متعه گرفته‌اند، در حالیکه این جمله با توجه به قبل و بعد آن راجع به متعه نیست بلکه مربوط به نکاح دائم است چنانچه در جملات قبل از آن ابتدا زنانی را شماره کرده که نکاح با آنان حرام است و فرموده: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...﴾، ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ﴾ و بعد فرموده: ﴿وَأُجِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾، و پس از آن با «فاء» تفریع فرموده: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾، یعنی چون از آن زنانی که برایتان حلال شده تمتع گرفتید به طور تمام مهرشان را پرداخت نمایید زیرا در سوره بقره فرموده اگر با ایشان هم‌خوابی نکردید ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، یعنی نصف مهر را بپردازید. به هر حال نباید از وسط آیه و بدون توجه به ما قبل و مابعد، استناد و مطلب آیه را عوض نمود. و بعلاوه اگر کلمه استمتعتم دلیل بر متعه ذکر شود عین همین کلمه در سوره احقاف آمده که خدا فرموده: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾، یعنی شما در دنیا طیباتتان را صرف و به آنها استمتاع نمودید، پس امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید، ولی قائلین به متعه، استمتاع از طیبات در این آیه را دلیلی بر متعه نمی‌آورند، با توجه به اینکه در سوره نور آیه ۲۶ فرموده:

﴿وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾.

و ما در مورد متعه توضیح مختصری نیز در کتاب دعاهاپی از قرآن داده‌ایم مراجعه شود. و جمله:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾، دلالت دارد بر اینکه زوج و زوجه پس از تعیین مهر، می‌توانند به رضایت طرفین چیزی بر مهر بیفزایند و یا کم کنند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاثُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْلِفَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْتُمْ فَانكِحُوا بِفَحْشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٥﴾

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ [النساء: ۲۵-۲۸].

ترجمه: و آنکه از شما توانایی ندارد که زنان آزاد مؤمنات را ازدواج کند، پس ازدواج کند از کنیزان مؤمناتی که شما مالک آنها شده‌اید، و خدا به ایمان شما داناتر است بعضی از شما از (جنس) بعضی دیگرند، پس آنان را با اجازه کسانشان ازدواج کنید و مهریه آنان را به نیکی بدهید، در حالیکه همسران باشند نه در حال زنا، و نه آنانکه پنهانی دوست گرفته‌اند، پس چون به همسری درآمدند و کار زشتی کردند بر آنان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است، و نکاح با آن کنیزان برای کسی است از شما که از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته باشد، ولی صبر شما بهتر است برای شما، و خدا آمرزنده رحیم است (۲۵) خدا می‌خواهد برای شما بیان کند و شما را به روش‌های آنانکه پیش از شما بودند هدایت نماید و توبه از شما پذیرد و خدا دانای حکیم است (۲۶) و خدا می‌خواهد به رحمت بر شما رجوع کند؛ و آنان که پیروی شهوات می‌کنند می‌خواهند شما منحرف شوید به انحراف عظیمی (۲۷) خدا می‌خواهد تخفیف دهد از شما و بار گناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده (۲۸).

نکات: این آیات اختصاص دارد به آن موقعی که مسلمین از جنگ با کفار غنائم و اسیران می‌آوردند، پس هر جوان فقیری که دچار رنج عزوبت بود می‌توانست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج با آنان کمتر بود، پس چنانکه در آیه ذکر شده در صدر اسلام که کنیز وجود داشت فقط جوانی می‌توانست کنیز با ایمانی را به نکاح خود درآورد که اولاً: به علت ضعف مالی قادر نباشد با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند و ثانیاً: از عزوبت رنج زیاد ببرد به حدی که ترس و خوف از انحراف و

هلاکت پیدا کند چنانچه فرموده: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ﴾. ولی با این حال بهتر آن بود چنین جوانی صبر و استقامت داشته باشد و خود را نگه دارد و حفظ عفت کند تا استطاعت پیدا کرده و با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند چنانکه فرموده: ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾. و شاید یکی از علل ازدواج با زن آزاد مؤمنه این بود که زن آزاد و مؤمنه دارای سابقه اسلامی، ایمانی و تربیت صحیح خانوادگی بوده به طوری که برای اصلاح نسل مفیدتر و می‌توانست فرزندان شایسته تربیت نماید. بنابر آنچه ذکر شد کسانی که توانائی ازدواج نداشتند خدا به ایشان نفرموده متعه کنند بلکه باید صبر و سعی کنند تا استطاعت پیدا کرده و با همسری مؤمن ازدواج کنند چنانکه در سوره نور نیز راجع به کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند خدا نفرموده متعه کنند بلکه فرموده: ﴿لَيْسَتْ عَفِيفٌ...﴾ یعنی باید عفت ورزند و خود را نگه دارند. (وارجع هنا إلى تحقیقات السيد مصطفی الحسینی الطباطبائی). و جمله: ﴿يُصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾، دلالت دارد که اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنایی مرتکب شود باید به قدر نصف زن آزاد تازیانه بخورد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۲۹﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۳۰﴾﴾ [النساء: ۲۹-۳۰].

ترجمه: ای مؤمنین اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید، مگر اینکه تجارتي باشد از رضایت طرفین شما، و خودکشی نکنید، بدرستی خدا به شما رحیم بوده است (۲۹) و هر کس به ستم و تعدی چنین کند، پس به همین زودی او را به آتش دوزخ وارد می‌کنیم و این بر خدا آسان است. (۳۰)

نکات: مقصود از ﴿لَا تَأْكُلُوا...﴾ خوردن تنها نیست، بلکه شامل هر تصرف غیر مشروعی است مانند: ربا، غصب، سرقت، خیانت و انکار حق زیرا به هر عنوانی باشد عرف می‌گوید مال مردم را خورد. و اطلاق ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ شامل می‌شود تصرف باطل در اموال خود و یا در اموال غیر، پس هر معامله‌ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و مورد نهی و آیا نهی موجب فساد^(۱) است یا خیر؟ باید گفت اگر رضایت طرفین نباشد باطل است و اگر رضایت طرفین وجود داشت ولی معامله صحیح نبود

۱- منظور از فساد معامله عدم انعقاد آن از اساس و عدم مترتب شدن آثار آن می‌باشد. در علم اصول فقه از این مسأله

چنین تعبیر می‌کنند: آیا نهی مفید بطلان است؟

تصرف هریک از طرفین در آنچه به او انتقال یافته به واسطه رضایت دیگر اشکال ندارد. و جمله: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ شامل است که انسان خود و مسلمان دیگری را نباید بکشد، زیرا برادر دینی نیز خودی می‌باشد و هر دو مورد نهی می‌باشد.

﴿إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

ترجمه: اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید، از گناهان کوچک شما می‌گذریم و شما را به جای ارجمند وارد می‌کنیم. (۳۱)

نکات: هدف دین دور کردن مردم است از گناهان بزرگ و اما گناهان جزئی اگرچه اجتناب و دوری از آنها نیز پسند خدا و دین است، ولی انسان باید در جزئیات خیلی غور نکند و خود را به زحمت نیفکند و در اینکه گناهان بزرگ کدام است اختلاف نظر شده می‌توان گفت آنچه در قرآن صریحاً از آن نهی شده و یا وعده عذاب به آن داده شده، و کیفر دنیوی و اخروی دارد، کبیره است، ولی عصیان خدا اهمیّت دارد در هر چه باشد^(۱).

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا^ط وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ^ج وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^{هـ} إِنْ اللَّهُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ^و وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ^ز إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۳۲-۳۳].

ترجمه: و آنچه را که خدا بدان بعضی از شما را بر بعضی دیگر، برتری داده، آرزو مکنید، برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان نصیبی است از آنچه کسب کرده‌اند و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هر چیزی دانا بوده است (۳۲) و برای هر یک از مردان و زنان ارث خورانی قرار دادیم از آنچه والدین و خویشان گذارند و از آنانکه پیمان بسته‌اید. پس نصیب و بهره ایشان را بدهید، به راستی که خدا بر هر چیزی شاهد و گواه بوده است. (۳۳)

نکات: زمان جاهلیت به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و مال زن را از او باز می‌داشتند، حق تعالی به واسطه آیات فوق از این کار نهی نمود. و مقصود از نهی تمتی در جمله: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا...﴾ این است که اگر کسی در صفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما به او حسد نبرید و زوال آن را

۱- چنانکه گفته شده: «لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْحَطِيبَةِ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»: «به کوچک بودن گناه نگاه مکن، بلکه به کسی نگاه کن که معصیت و نافرمانی او را می‌کنی».

طالب نباشید و به خدا اعتراض نکنید، بلکه از خدا بخواهید که به شما نیز عطا کند و به عطای او راضی باشید، چنانکه فرموده: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾. و مقصود از: ﴿الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾، شامل نسبی و سببی می‌شود مانند طبقه اول، دوم، سوم و زوج و زوجه. و مقصود از ﴿وَالَّذِينَ عَقَدْتَ...﴾ «ضامن جریه» است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که در جنگ و صلح با هم همراهی کنند و اگر هر یک را جنایتی و دینی بر عهده آمد دیگری بپردازد، و صیغه آن چنین است: دست توی دست یکدیگر می‌گذارند، یکی می‌گوید: «عَاهَدْنَا أَنْ دَمِي دَمُكَ وَهَدْمِي هَدْمُكَ وَتَأْرِي تَأْرَكَ وَحَرْبِي حَرْبُكَ وَسِلْمِي سِلْمُكَ، وَتَرْتِي وَأَرْتُكَ وَتَطْلُبُ بِي وَأَطْلُبُ بِكَ وَتَعْقِلُ عَنِّي وَأَعْقِلُ عَنكَ»^(۱). که در صورت نبودن وارث نسبی و سببی، او ارث می‌برد.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمْ مِنَ النِّسَاءِ لِيُحِبُّوا مَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ [النساء: ۳۴].

ترجمه: مردان کارگزاران و سرپرستند بر زنان به سبب آنچه خدا برتری داده بعضی از ایشان را بر بعض دیگر و به سبب آنچه انفاق کرده‌اند مردان از اموال خود، پس زنان شایسته اطاعت کنندگانند (از خدا) که غیب مردان را حفظ کنند به آنچه خدا حفظ نموده و آن زنانی که از سرکشی آنان خوف دارید ایشان را موعظه کنید و در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و ایشان را بزیند، پس اگر از شما اطاعت کردند به هیچ وجه بر ایشان ستم روا مدارید، به درستی که خدا والا و بزرگ است. (۳۴)

نکات: حق تعالی مردان را برتری داده و بر زنان گمارده و کارگزار و سرپرست زنان نموده، به واسطه اینکه به مردان برتری در نیروی فکری و بدنی داده شده و بر اعمال شاقه توانایی بیشتری دارند، این از نظر عقل. و اما شرعاً جهاد، خطبه، اذان و جمعه بر ایشان واجب است. به اضافه باید بر زنان انفاق کنند و مخارج زنان را چه از جهت طعام و لباس و چه از جهت مسکن باید متحمل شوند. و لذا خدا

۱- «پیمان می‌بندیم که خون من خون توست، نابودی من نابودی توست، خونهای من خونهای توست و جنگ من جنگ توست و صلح من صلح توست؛ از من ارث می‌بری و از تو ارث می‌بری؛ خونهای مرا می‌گیری و خونهای تو را می‌گیرم و از سوی من دیه را می‌پردازی و از جانب تو دیه را می‌پردازم».

فرموده: ﴿وَيَمَّا أَنْفَقُوا﴾. و اما اگر زنان طغیان کردند، باید با ایشان چنانکه در آیه دستور داده رفتار کرد به شرطی که دیه وارد نشود.

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۳۵].

ترجمه: و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید، پس داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن بفرستید، اگر آن دو ارادهٔ اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاح را در میان ایشان فراهم کند، زیرا خدا دانا و آگاه است. (۳۵)

نکات: مخاطب ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ...﴾ مردم و حاکم شرع است و یا فامیل طرفین است که باید دو نفر از کسان خود را بفرستند. و جمله ﴿فَأَبْعَثُوا...﴾ اعم از این است که بعثت به رضایت زوجین باشد و یا خیر. و کلمه: ﴿حَكَمًا﴾ می‌رساند که دو نفر به عنوان حکومت وارد می‌شوند و زوجین باید به حکم ایشان اطاعت کنند. و جمله: ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا...﴾ دلالت دارد که حکمین و یا زوجین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیت تفرقه نداشته باشند. و اگر اصلاح نشد و بنا بر تفرقه شد، بهتر آن است که به اذن زوجین تفرقه حاصل شود.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶].

ترجمه: و خدا را عبادت کنید، و هیچ چیزی را شریک او نکنید، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین و همسایگان نزدیک و همسایهٔ دور و یار نزدیک و راهگذر و آنکه به ملکیت شما درآمده، احسان کنید، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خودخواهی که به خود می‌نازد. (۳۶)

نکات: جمله: ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ اطلاق دارد که باید چیزی را شریک خدا نکرد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و نه در حکم. شریک در ذات این است که کسی بگوید دو ذات در قدیم بوده و یا دو وجود در قدیم بوده. و اما شرک در صفات این است که بگوید غیر خدا همه جا حاضر و یا ناظر و یا مدیر و یا مدبّر و یا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگر خدا را واجد است. و اما شرک در افعال این است که غیر خدا را شافی و یا کافی و یا نگهبان و یا خالق و یا رازق بداند. و شرک در عبادت این است که غیر خدا را بندگی کند و یا غیر خدا را در عبادت بخواند و یا برای غیر خدا کرنش کند مانند کرنشی که برای خدا می‌کند. و شرک در حکم این است که به کسی غیر خدا بگوید: «یا شریک القرآن» و یا حکم کس دیگر را واجب اطاعت بداند.

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ ﴿۳۷﴾
 [النساء: ۳۷].

ترجمه: آنانکه بخل می‌ورزند و مردم را به بخل امر می‌کنند، و آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده کتمان می‌کنند، و برای کافرین عذاب خوارکننده مهیا کرده ایم. (۳۷)

نکات: مقصود از بخل، بخل در مال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و بخل در اظهار حق و کتمان هرچه خدا به ایشان داده و یا ایشان را آگاه ساخته، مانند یهود که بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خود را که در حق محمد داشتند به مردم اظهار کنند، و به دیگران امر می‌کردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه می‌دانید کتمان کنید.

﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿۳۸﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿۳۹﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۴۰﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿۴۱﴾ يَوْمَئِذٍ يُوَدِّعُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ ﴿۴۲﴾
 [النساء: ۳۸-۴۲].

ترجمه: و برای آنان که اموال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کنند و به خدا و به روز دیگر ایمان ندارند و کسی که شیطان همدم او باشد پس بد همدمی است (۳۸) و چه چیز بود بر ایشان (یعنی چه ضرری داشت) اگر به خدا و روز دیگر ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده انفاق می‌کردند، و خدا به ایشان داناست (۳۹) محققاً خدا به مقدار ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد آن را می‌افزاید و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد (۴۰) پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر امتی به گواهی و تورا بر اینان گواه آوریم (۴۱) آن روز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند دوست می‌دارند که کاش زمین به ایشان هموار می‌شد (یعنی زیر خاک می‌شدند) و از خدا سخنی را کتمان نمی‌کردند. (۴۲)

نکات: جمله: ﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ...﴾ عطف است بر ﴿لِلْكَافِرِينَ﴾ در آیه قبل و مقصود از قرین بودن شیطان این است که دائماً ایشان را وسوسه می‌کند. و مقصود از: ﴿لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ﴾ این است که زیر خاک بودند و زمین را بر روی بدن ایشان هموار می‌کردند که دیگر از آن خارج نمی‌شدند. و مقصود از: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾، این است که کفار کفر خود را انکار می‌کنند و خدا

اعضای ایشان را به سخن می‌آورد، سپس ایشان پشیمان می‌شوند و آرزو می‌کنند که خوب بود کتمان نمی‌کردیم کفر خود را. و مقصود از شهادت رسول خدا ﷺ شهادت اوست بر اهل زمان خود و اصحاب خود، به قرینه آیات دیگر.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾﴾

ترجمه: ای مؤمنین، در حالیکه مستید به نماز نزدیک نشوید تا اینکه بدانید چه می‌گویید و نه در حال جنابت - مگر اینکه گذرکنندگان راه باشید - تا اینکه غسل کنید، و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی نیافتید، پس تیمم کنید خاک پاک زمینی را، پس بمالید به صورتها و دستهای خودتان (از آن خاک پاک)، بدرستی که خدا بخشنده و آمرزنده است. (۴۳)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ...﴾ به ظاهر این است که در حال مستی به نماز نزدیک نشوید و صلاة معنای حقیقی آن یعنی نماز مراد است نه مسجد زیرا فرموده: ﴿لَا تَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ...﴾ و مقصود از: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا﴾، این است که در حال جنابت نماز نخوانید تا اینکه غسل ننمائید مگر اینکه مسافر باشید و آب پیدا نکنید که مراد از ﴿عَابِرِي سَبِيلٍ﴾، آن مسافری است که در بین راه آب ندارد. ولی بعضی به علاقه حال و محل گفته‌اند: مقصود از صلاة محل نماز است که مسجد باشد یعنی در حال مستی به مسجد نزدیک نشوید و بنابراین قول مقصود از جمله: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ این می‌شود که شخص جنب به مسجد نرود مگر به عنوان راه‌گذر که از دری وارد و از در دیگر خارج شود و درنگ نکند. مطلب دیگر اینکه مقصود از ﴿سُكَرَى﴾، سکر و مستی حقیقی است، ولی در سکر مجازی یعنی سکر خواب، اغما و غفلت بهتر آن است که به نماز نزدیک نشود، زیرا ﴿حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ در تمام اینها مصداق دارد. و دیگر اینکه ﴿حَتَّىٰ تَعْلَمُوا﴾ دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگزار باید بداند چه می‌گوید، پس باید مقداری از لغت و زبان عرب را فراگیرد تا بفهمد در نماز چه می‌گوید. و دیگر اینکه در ﴿تَغْتَسِلُوا﴾ چون فرموده کجای بدن را غسل دهید اطلاق دارد و شامل تمام بدن می‌شود، پس انسان اگر جنب شده، باید برای

نماز تمام بدن را غسل دهد. و در تیمم طبق قرآن باید بر صعید تیمم کند، و صعید، خاک زمین را گویند، پس با وجود خاک، انسان نباید به چیز دیگر تیمم کند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ۚ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ۝٤٥﴾ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الَّذِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦١﴾ [النساء: ٤٤-٤٦].

ترجمه: آیا به سوی آنان که بهره‌ای از کتاب (تورات) داده شده‌اند نظر نیفکندی که گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند که شما راه را گم کنید (۴۴) و خدا به دشمنان شما داناتر است، و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و بس است (۴۵) از جمله کسانی که یهودی شده‌اند تحریف می‌کنند کلمات را از جاهایش و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو نشنوی، و ما را رعایت کن، در حالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه‌زدن در دین است، و اگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و به ما مهلت بده هرآینه برای ایشان بهتر و راست‌تر بود، ولیکن خدا به سبب کفرشان لعنتشان نموده و از حق دورشان کرد، پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی. (۴۶)

نکات: مقصود از کلمه ﴿نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ﴾ همان نیمه دانشمندانی است که مقداری از کتاب آسمانی را یاد گرفته‌اند و باقی آن را نمی‌دانند، و لذا مشتری ضلالتند، و اما اینکه آنان چگونه مشتری ضلالت بودند، می‌توان گفت به اینگونه که با علم به نبوت محمد ﷺ کفر به او را می‌پسندیدند، و برای تعصب، خود را به گمراهی زده و می‌خواستند که مسلمین نیز گمراه باشند. و مقصود از ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ...﴾ ممکن است تحریف لفظی باشد که الفاظ تورات را عوض می‌کردند، زیرا نسخه‌های تورات کم بود و صنعت چاپ به وجود نیامده بود و مردم نیز اکثراً بی‌سواد بودند و لذا ممکن بود عبارات تورات را عوض کنند و ممکن است مقصود از تحریف، تحریف معنوی باشد که عبارات آن را معنی دیگری به دلخواه خود می‌کردند. و مانند زمان ما که با قرآن بازی می‌کنند و معانی دل‌بخواه خود را به قرآن نسبت می‌دهند، آن زمان نیز با تورات چنین می‌کردند. و مقصود از ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ تمسخر بود. و مقصودشان از ﴿رَاعِنَا﴾ این نبود که ما را مراعات کن، بلکه به استهزاء می‌گفتند، و یا مقصودشان از آن، «راعینا» یعنی چوپان ما بود.

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَاثَرُوا اَلْكِتٰبَ ءَامِنُوۡا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّنۡ قَبْلِۢ اَنْ نَّظْمِسَ وُجُوۡهَا فَنَرُدَّهَا عَلٰۤى اٰدْبَارِهَا اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا اَصْحٰبَ السَّبْتِ وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوۡلًا ﴿٤٧﴾ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوۡنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اٰفْتَرٰى اِثْمًا عَظِيۡمًا ﴿٤٨﴾﴾

[النساء: ۴۷-۴۸].

ترجمه: ای کسانی که دارای کتابیید ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده ایم در حالیکه تصدیق می کند آنچه را با شماست، پیش از آنکه صورتها را محو کنیم و به پشتها برگردانیم، و یا ایشان را لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت (روز شنبه) را لعن کردیم، و امر خدا شدنی بوده است (۴۷) به راستی و تحقیق که خدا شرک به او را نمی آموزد، و پایین تر آن را برای هرکس که بخواهد، می آموزد، و آنکه به خدا شرک آورد، پس به تحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است. (۴۸)

نکات: مقصود از اصحاب سبب کسانی بوده اند که روز شنبه از ماهی گیری تعطیل نکردند و حيله کردند در گرفتن ماهی و خدا مسخشان کرد چنانکه در سورة اعراف آیه ۱۶۳ قصه ایشان ذکر شده است. و در جمله: ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهٖ﴾، اشکال شده که مشرک توبه نمی کند تا خدا بیامرزد و بیامرزد و به اضافه اگر توبه کرد مشرک نیست و مشرک خدا را قبول ندارد؟ جواب این است که مقصود از مشرک آن کسی که خدا را قبول دارد به یکتایی و خالقیت مانند مشرکین مگه، ولیکن غیر خدا را می خواند و برای خواندن خدا واسطه قائل می شود و بندگان خدا را در کارهای خدا دخالت می دهد و برای غیر خدا نذر و نیاز می کند و صفات خدا را به بندگان او می دهد مانند صفت لامکانی و حضور کل مکان را برای غیر خدا قائل می شود و یا او را سمیع کل صوت می داند و هکذا، سپس با همین عقاید اعمال بدون توبه از دنیا برود.

﴿اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيۡنَ يُزَكُّوۡنَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّيۡ مَنۡ يَّشَآءُ وَلَا يُظْلَمُوۡنَ فَتِيۡلًا ﴿٤٩﴾ اَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُوۡنَ عَلٰۤى اللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَكَفٰى بِهٖۤ اِثْمًا مُّبِيۡنًا ﴿٥٠﴾ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيۡنَ اٰوْتُوۡا نَصِيۡبًا مِّنۡ اَلْكِتٰبِ يُوۡمِنُوۡنَ بِالْحَبِيۡتِ وَالطَّلَعُوۡتِ وَيَقُوۡلُوۡنَ لِلَّذِيۡنَ كَفَرُوۡا هٰؤُلَآءِ اَهْدٰى مِنَ الَّذِيۡنَ ءَامَنُوۡا سَبِيۡلًا ﴿٥١﴾ اَوْلٰٓئِكَ الَّذِيۡنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنۡ تَجِدَ لَهُ وَاٰهًا نَّصِيۡرًا ﴿٥٢﴾﴾

[النساء: ۴۹-۵۲].

ترجمه: آیا نظر نکردی به سوی آنان که خود را پاک می شمردند (از خود تمجید می کنند)، بلکه خداست که هرکسی را بخواهد، تمجید می کند و به قدر رشته هسته خرما به ایشان ستم نشود (۴۹) بنگر چگونه بر خدا دروغ می بندند، و کافی است که این گناهی آشکار باشد (۵۰)

آیا نظر نکردی به سوی آنان که نصیبی از کتاب (تورات) دارند، که ایمان به جبت و طاغوت می‌آورند (جبت و طاغوت نام دو بت بود) و به کفار می‌گویند ایشان (یعنی مشرکین) هدایت یافته‌ترند از مؤمنین به راه (۵۱) ایشانند آنانکه خدا لعنتشان کرده، و کسی را که خدا لعن کند برای او یآوری نخواهی یافت. (۵۲)

نکات: آنان که خود را تزکیه و تعریف می‌کردند، یهود بودند که می‌گفتند: ما مشرک نیستیم، بلکه از بندگان خاص خدا و ابناء خدا و احباء او می‌باشیم، و داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی باشد، و می‌گفتند: پدران و اجداد ما از انبیاء بوده و روز قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد. روزی عدّه ای از یهود اطفال خود را آوردند نزد رسول خدا ﷺ، و گفتند: واللّه ما مانند این اطفال می‌باشیم آنچه در شب عمل کرده‌ایم به روز جبران و عفو می‌شود، و آنچه در روز کرده‌ایم به شب جبران و عفو می‌شود^(۱)!

متأسفانه عدّه‌ای از ملت ما همان خودخواهی یهود را دارند و خودپسندی می‌کنند که ما پیرو ائمه هستیم و هر چه بکنیم مورد عفو خواهد بود، در صورتی که کتاب آسمانی ایشان قرآن است، قرآن تمام این اوهام را مردود ساخته است، و این چیزها را افتراء بر خدا دانسته و فرموده ﴿كَيْفَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ...﴾ و مقصود از ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطُّغُوتِ﴾، عدّه‌ای از یهود بوده مانند حی بن اخطب و کعب بن اشرف که برای خاموش کردن اسلام رفتند مگّه نزد قریش و ابوسفیان، و با آنان هم قسم شدند برای دفع رسول خدا ﷺ، قریش گفتند: شما اهل کتابید و به محمد نزدیک‌ترید و ما از مکر شما خاطر جمع نیستیم، پس بیایید برای جبت و طاغوت سجده کنید تا ما خاطر جمع شویم، پس برای بتها سجده کردند، ابوسفیان گفت آیا ما به هدایت نزدیک‌تریم یا محمد؟ کعب گفت: شما به هدایت نزدیک‌ترید^(۲). و آیا جبت و طاغوت در لغت منحصر به بت می‌باشد و یا به هر پرچمدار باطلی، چه مدعی نبوت و چه مدعی الوهیت و چه مدعی علم غیب و چه آنکه حلال و حرام از خود بیاورد و مردم را به سوی خود دعوت کند، که تمام اینها را در لغت عرب، جبت و طاغوت گویند.

۱- مجلسی، بحار الأنوار (۹/۷۴)؛ و در مصادر اهل سنت: نگا: واحدی، أسباب النزول (ص: ۱۴۸) از کلبی بدون

إسناد، و بغوی، معالم التنزیل (۲/۲۳۳)؛ سیوطی، لباب النقول (ص: ۱۶۷)؛ و الدر المنثور (۲/۵۶۰).

۲- مجلسی، بحار الأنوار (۹/۷۴-۷۵). و در مصادر اهل سنت: طبری، جامع البیان (۸/۴۶۶-۴۶۹)؛ واحدی، أسباب

النزول (ص: ۱۴۹)؛ بغوی، معالم التنزیل (۲/۲۳۵)؛ و سیوطی، الدر المنثور (۲/۵۶۳).

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿۵۳﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿۵۴﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِءٍ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿۵۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۵۶﴾﴾

[النساء: ۵۳-۵۶].

ترجمه: آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است، پس در آن هنگام نمی‌دهند مردم را نقیری (۵۳) بلکه آیا به مردم حسد می‌ورزند بر آنچه خدا از فضل خود داده ایشان را، پس به تحقیق به آل ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را و به ایشان دادیم پادشاهی عظیمی را (۵۴) پس بعضی از ایشان به آن کتاب ایمان آورد و بعضی از ایشان بازداشتند از ایمان و دوزخ برای سوزانیدن کافی است (۵۵) به راستی و تحقیق آنان که به آیات ما کافر شدند به همین زودی وارد می‌کنیم ایشان را به آتشی که هر قدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل می‌کنیم به پوستهای دیگری تا بچشند عذاب را، به درستی که خدا عزیز و حکیم بوده است. (۵۶)

نکات: مردمی که مورد حسد یهود بودند، همان محمد ﷺ و پیروانش بودند که حق تعالی به ایشان نبوت، قدرت و سلطنت بخشید، و روز به روز قدرتشان زیادتر می‌شد، خدا می‌فرماید: ما به آل ابراهیم یعنی یعقوب، یوسف، سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوت دادیم، شما چرا به آنان حسد نمی‌ورزید. و در جمله ﴿كَلَّمًا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾ اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان نکرده‌اند چگونه عذاب می‌شود؟ جواب این است پوست از عوارض است اما جوهر آدمی و روح او عوض نمی‌شود و اوست که معذب است. و «نقیر» فرو رفتگی و شکاف پشت هسته خرما و کنایه از چیز بسیار کوچک و کم‌ارزش است.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿۵۷﴾﴾

[النساء: ۵۷].

ترجمه: و آنان که دارای ایمان و اعمال شایسته باشند، ایشان را داخل خواهیم کرد به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است تا به ابد در آن بمانند، برای ایشان جفت‌ها و همسرهای پاکیزه باشد و ایشان را وارد سازیم در سایه کشیده شده راحتی. (۵۷)

نکات: خلود در بهشت مؤکد شده به لفظ ابداً و این دلیل است بر اینکه رحمت خدا از ایشان قطع

نخواهد شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

[النساء: ۵۸-۵۹].

ترجمه: به تحقیق خدا شما را امر می‌کند که امانات را به اهل آن برسانید و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمایید، محققاً خدا شما را خوب پند می‌دهد، به درستی که خدا شنوا و بیناست (۵۸) ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را برگردانید به خدا و رسول اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت. (۵۹)

نکات: کلمه: ﴿الْأَمَانَاتِ﴾ جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق هر دو می‌شود: اما امانات خالق همان اوامر، نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید به آنها عمل شود و همچنین امانت الهی اعضا و جوارحی است که خدا داده که باید هر یک را برخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکنند، با زبان غیبت، دروغ، نمّامی، فحش، تهمت و افتراء نیاورد و با چشم، نظر به محرّمات ننماید و همچنین با سایر قوا و جوارح، که قوا و حواسّ خود را بیهوده مصرف نکند و درک، شعور و عقل خود را که هر یک امانتی از امانات الهی است صرف دنیاپرستی ننماید. و امانات مخلوق، آن است که ودائع، اسرار و امانات مردم را حفظ کند و هر امانتی را به صاحبش برساند و عیب مردم را فاش نکند و اگر انسانی از امراء است با رعیت خود به عدل رفتار کند و اگر دانشمند است مردم را به تعصّبات باطله و عقاید فاسده و خرافی ترغیب نکند و حقایق را بیان نموده کتمان ننماید و زن حفظ غیاب همسر خود کند و مرد حقوق پدری را در حق اولاد، سرپرستی و تربیت را در حق عیال مراعات نماید. و اما امانات هرکسی نسبت به خودش آن است که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع تر است انتخاب کند و به جان خود خیانت نکند. و اما حکّام حکومت را پس از خودشان به اهلس واکگذار کنند و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهلیت را نمایند و حکّام نیز دیانت و حدود الهی را که اجرای آنها بر عهدۀ زمامدار و امام است اجرا کنند. و جمله: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ اشاره به وظائف قضاوت است و ممکن است به وظایف دیگر حکام، امراء و عدالتشان نسبت به رعیت نیز اشاره باشد و مراد از کلمۀ ناس عموم مردمند چه مسلمان و چه کافر. و این امور انحصار به رسول و یا امام معینی نیست. بنابراین هر امیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد

و بیت‌المال را به اهلش برساند، حاکم شرعی است و اطاعت او بر همه لازم است، پس وظایف حاکم عمل به کتاب خدا و سنت رسول است چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز راجع به وظایف حاکم در خطبه ۱۰۳ همین مطلب را ذکر فرموده: قال علیه السلام: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی: «به تحقیق نیست بر امام مگر به آنچه پروردگارش به او امر کرده (و آن پنج چیز است): رسانیدن موعظه و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن و زنده کردن سنت رسول صلی الله علیه و آله و اجرای حدود بر مستحقین آن و سهام بیت‌المال را به اهل آن برساند».

در آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾ [النساء: ۵۹].

امر شده به اطاعت خدا و اطاعت رسول... اما اطاعت خدا اطاعت از اوامر کتاب او قرآن است و اما اطاعت رسول، اطاعت از سنت و روش اوست، نکته دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است به دلیل امر در این آیه و آیات دیگر و امر برای وجوب است و اطاعت رسول اطلاق دارد در قول، رفتار و تقریر او به دلیل آیه ۳۱ سورة آل عمران که فرموده:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^(۱) [آل عمران: ۳۱].

و در سورة اعراف آیه ۱۵۸ فرموده:

﴿فَعَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ﴾^(۲) [الاعراف: ۱۵۸].

و جمله: ﴿وَاتَّبِعُوهُ﴾ اطلاق دارد که باید پیروی رسول کرد در گفتار، کردار و رفتار و این امر، حقیقت در وجوب است.

نکته دیگر اختلاف کرده‌اند در «أولوا الأمر» که «أولوا الأمر» کیانند. عده‌ای گفته‌اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است. عده دیگر گفته اولوا الأمر که جمع است عبارت است از علمایی که استنباط احکام خدا می‌کنند از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله. عده‌ای دیگر گفته‌اند: اولوا الأمر فرمانداران کشوری و لشکری است که از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اعزام می‌شدند برای مجاهدین و سایر طبقات مردم، که اطاعت ایشان لازم و واجب بود. عده دیگر گفته‌اند مقصود دوازده امام امامیه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیل‌هایی از کتاب خدا و یا احادیث رسول و یا قرآن دیگر

۱- «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید».

۲- «پس ایمان آورید به خدا و رسول او آن پیامبر بی‌سوادى که ایمان می‌آورد به خدا و کلمات او و او را پیروی کنید».

آورده‌اند. ولی چون در این موضوعات تقلید رواه نیست، ما باید به دقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که چه بهتر و اگر حل نشد پردازیم به دلیل‌های دیگر.

پس می‌گوییم حق تعالی در آیه قبل از این آیه فرموده: امانت را، یعنی حکومت را نیز به اهلش رد کنید و به حکام نیز فرموده: حکم به عدالت کنید، در این آیه به همین مناسبت می‌فرماید: از اولوالأمر اطاعت کنید و اولوالأمر جمع است یعنی صاحبان فرمان. باید دید آن وقت که این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور به اطاعت از اولوالأمر بودند یا خیر؟ و اگر بودند اولوالأمر ایشان که بود. قرائنی که در این آیه و آیات دیگر موجود است می‌رساند که در زمان رسول خدا ﷺ فرمانداران لشکری و کشوری از طرف آن حضرت، اولوالأمر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ اعزاز شده بودند، به دلایل بسیاری:

اولاً: خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را شامل گردد و در شمول، ایشان حق تقدم دارند و اگر مشمول چنین خطابي نباشند خطاب به ایشان، لغو است.

ثانیاً: خطاب ﴿مِنْكُمْ﴾، مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول بودند یا غیر ایشان؟ باید گفت قطعاً در درجه اول همان‌ها بودند، بنابراین آنان مأمور بودند که از اولوالأمری که از خودشان بوده، اطاعت کنند و چنین اولوالأمری نمی‌تواند سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا ائمه آینده غیر موجود در حال خطاب باشند به دلیل خطاب ﴿مِنْكُمْ﴾ که اولوالأمر از خود حاضرین بوده است. به هر حال باید در زمان نزول آیه و خطاب، اولوالأمری باشد آن هم از خود مؤمنین موجودین و چنین اولوالأمری همان سران لشکر و یا حکام مأمورین از طرف رسول خدا ﷺ می‌باشند.

ثالثاً: مخاطب به جمله: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ...﴾ باید در درجه اول مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ باشند، یعنی اولوالأمر نیز داخل افراد ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ﴾ می‌باشند، به دلیل: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و اگر داخل ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ﴾ نبودند باید گفته شود: فردوه إلى الله والرسول وأولى الأمر؛ که اولوالأمر را مرجع تنازع قرار دهد و چون مرجع قرار نداده معلوم می‌شود امام معصوم نیست، بلکه از افراد متنازعین است و اگر امام معصوم باشد، نباید کسی با او نزاع کند، همانطوریکه رسول خدا ﷺ مرجع در تنازع است و هیچ‌کس نمی‌تواند با او نزاع کند.

رابعاً: القرآن یفسر بعضه بعضاً، خود قرآن در آیات دیگر اولوالأمر را تفسیر کرده و در آیه ۸۳ همین سوره نساء فرموده: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِءَ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى

أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾

یعنی: «و چون ایشان را امری از امن و خوف آمد، نشر دادند آن را و اگر آن را به رسول و اولوالأمر از خودشان ارجاع می کردند هر آینه دانسته بودند آن را آنانکه اهل استنباط بودند از ایشان و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عدهٔ قلیلی». در این آیه جاعوا، أذاعوا، ردّوا و عَلِمَ تماماً به صغیهٔ ماضی آمده که خدا مذمت کرده آنانی را که اخبار ترس آور و یا طمأنینه و آرامش آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه به اولوالأمر کرده باشند. پس معلوم می شود در زمان رسول خدا ﷺ اولوالأمری بوده و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند و این آیه ۸۳ راجع به غزوهٔ موته است که زید بن حارثه والی بود.

خامساً: ما از مسلمانی که بخواهد بفهمد می پرسیم در نهج البلاغه در کتاب ۵۳ که امیرالمؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده می فرماید: «حین ولّاه مصر» و خطاب می کند به او مکرّر به عنوان والی، یکجا می فرماید: «تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ»^(۱) و در جمله ای می فرماید: «وَاشْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ»^(۲)، و در جمله ای می فرماید: «وَإِذَا أُحْدِثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ...». و مردم مصر را رعیت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد اولوا الأمر شمرده و با این حال به او می نویسد: «وَازْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَيَسْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾»^(۳) تا آخر که در اینجا آن حضرت مالک را که از افراد اولوالأمر است مصداق ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ شمرده و او را موظف کرده که در امور مراجعه به خدا و رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است، پس اولوالأمر فرمانداران رسول خدا ﷺ و فرمانداران زمامداران

۱- «چنانکه تو در امور والیان قبل از خود می نگری».

۲- «ای (مالک) دلت را برای رعیت کانون مهر و محبت ساز و با آنان بمدارا باش؛ زنهار نکند که بر آنان درنده خونخوار باشی و همچون گرگی که خوراک گوسفند را غنیمت می شمارد با رخت و چوب شبانی خوراک آنان را مغتتم شماری زیرا که آنان دو دسته اند یا (مسلمان و) برادر دینی تو هستند...».

۳- «چون کاری بر تو دشوار گردد و شبهه آمیز شود در آن کار به خدا و رسولش رجوع کن. زیرا خدای تعالی به قومی که دوستدار هدایت شان بود، گفته است: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید...».

مسلمین می‌باشند. و اهمیت نوشته آن حضرت از خُطَبِ او زیادت‌تر است زیرا خطبه را ممکن است سامع، کم و زیاد کند در حالیکه این احتمال در نوشته نمی‌رود. به اضافه آن حضرت در خطبه ۱۲۳ نهج البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفین خود را مرجع تنازع قرار نداده بلکه طرف تنازع قرار داده و می‌فرماید: «وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَّ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ] سُبْحَانَهُ: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ ﴿فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ تُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَرُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۱). و چون نظر ما اختصار است به همین مقدار از کلمات آن حضرت اکتفاء می‌کنیم. بنابراین تنازعت‌م شامل اولوا الأمر نیز می‌شود، یعنی: اگر مردم با اولوا الأمر در چیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ مراجعه کنند، و اگر مقصود امام معصوم بود می‌باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

سادساً: در این آیه فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و فرموده: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ!» و اگر مقصود از اولوا الأمر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع. به هر حال از کتاب الله و سنت رسول الله بسیار روشن است که اولوا الأمر در زمان رسول، همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خدا ﷺ بوده و پس از زمان رسول، زمامداران منتخب مسلمین بوده‌اند.

سابعاً: ما از شما سؤال می‌کنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسول خدا ﷺ واجب‌الإطاعه بودند یا خیر؟ و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خدا ﷺ از فرمانداران خود اطاعت نمی‌کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می‌آمد یا خیر؟ اگر بگوییم واجب‌الإطاعه بودند می‌گوییم به چه عنوان، جز به عنوان والی امر و اولی الامر. پس روشن و مسلم است که اولی الامر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونه علماء و مقدّسین ما مطلب به این روشنی را نفهمیده و برای تعصّب حزبی و یا تعصّب شیعه و سنی‌گری فهم خود را به کار نینداخته و رجوع به روایات جعلی طرفین کرده‌اند که اگر ما به نظر

۱- «و چون این قوم - لشکر معاویه - ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض‌کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید) پس ارجاع به خدای تعالی این است که کتاب او را حاکم قرار دهیم و طبق آن حکم نماییم و ارجاع به رسول، این است که سنت او را بگیریم. پس چون به راستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود...».

دقت به آن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن می‌شود. مثلاً روایتی از جابر بن عبدالله نقل شده رونوشت لوح سبزی از حضرت زهرا عليها السلام که در آن نام اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن رونوشت را در هنگام احتضار حضرت باقر علیه السلام در حضور امام صادق علیه السلام آورد خدمت امام باقر علیه السلام و با نوشته‌ای که نزد امام باقر علیه السلام بود تطبیق کرد و مطابق دید^(۱)، در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر علیه السلام، همین جابر رفته به زیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمی‌دیده و از دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این روایات غیر صحیحه می‌توان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، در حالی که زمان وفات حضرت باقر علیه السلام و وصایت حضرت صادق علیه السلام، جابر بن عبدالله نبوده و به چهل سال قبل فوت شده بود. و لایحقی، پس از تحقیق معلوم گردید نصی برای خلافت، امامت و اولوالأمری پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شخص و یا اشخاص معین از خدا و رسول صادر نشده و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تماماً از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است. رجوع شود به کتاب «شاهراه اتحاد، بررسی از نصوص امامت»^(۲).

به هر حال اگر اولوالأمر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی، با اصل اسلام و ابدی بودن آن منافی است، زیرا اولاً دین اسلام که حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة می‌باشد در هر دوره و زمانی، مجری و زمامدار لازم دارد و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به سیصد سال است و این منافات با لزوم زمامدار در تمام ادوار است. و ثانیاً: اگر اولوالأمر از طرف خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد، کسی دیگری حق زمامداری و سلطنت بر مردم ندارد و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را به دست گیرند و قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته‌اند. پس تمام ذلت و نکبت و بی‌سروسامانی و عدم اجرای قوانین الهی از این فکر سرچشمه گرفته که تعیین اولوالأمر فقط با خدا است و اگر هزاران سال اولوالأمر الهی نبود ملت اسلام بی‌اولوالأمر است و کسی حق اولوالأمری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. و در نتیجه مملکت و ملت به دست هر کس افتاد بیفتد و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده. «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَفْلَةِ الْمُسْلِمِينَ وَأَفْكَارِهِمْ الْبَاطِلَةِ».

۱- کُلَيْبِي، أصول الكافي (۱/۵۲۷-۵۲۸).

۲- تألیف استاد حیدر علی قلمداران قمی رحمته.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۗ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۖ فَكَيْفَ إِذَا أَصَبْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾﴾

[النساء: ۶۰-۶۳].

ترجمه: آیا نظر نمی کنی به سوی آنانکه به خیال خود ایمان آورده اند به آنچه به تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده، می خواهند داوری خود را نزد طاغوت برند و حکم او را بپذیرند و حال آنکه مأمورند به طاغوت کافر شوند و شیطان می خواهد ایشان را به گمراهی دوری مبتلا سازد (۶۰) و چون به ایشان گفته شود بیایید به طرف آنچه خدا نازل کرده و به سوی رسول دیدی که منافقین از تو روگردانند و از رجوع به تو به سختی باز می دارند (۶۱) پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشان را مصیبتی به واسطه آنچه خود به دست خود کرده اند، سپس نزد تو بیایند و به خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی را (۶۲) ایشانند که خدا می داند آنچه در دلشان است، پس، از ایشان اعراض نما و پند ده ایشان را و به ایشان درباره خودشان بگو گفتار رسایی را. (۶۳)

نکات: این آیات درباره آن منافقانی از مسلمین نازل شده که با یهودیان بر سر حقی و حکمی نزاع

داشتند و به قضاوت کعب بن اشرف یهودی راضی شدند، ولی به حکم رسول خدا ﷺ راضی نشدند، خصوصاً آنکه اظهار ایمان به رسول خدا ﷺ می کردند، زیرا کعب بن اشرف و یا کاهن و یا دیگری اهل رشوه بودند و به رشوه، حق را پامال می کردند، ولی رسول خدا ﷺ چون اهل رشوه نبود، آنکه غاصب بود نمی خواست نزد او برود و به قضاوت او راضی شود. حق تعالی در این آیه آن کس را که به غیر ما انزل الله حکم کند طاغوت خوانده، پس معلوم می شود طاغوت منحصر به بت نیست و هر کس ادعای بیجا و حکم به غیر ما انزل الله کند طاغوت است و آنکه نزد چنین طاغوتی برود حکم کافر را دارد، به حکم: ﴿وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾، که در آیه ذکر شده، پس کسانی که به حکم خدا حاضر نیستند و برای جیفه دنیا با دیگران می سازند و می گویند مقصود ما نیکی و همزیستی است و چنین عذرهای می آورند پذیرفته نیست و به حکم ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾، باید از ایشان دوری کرد و به

حکم: ﴿وَعَظَّمُوا وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾ باید ایشان را از عواقب کارشان و از غضب خدا و قیامت ترسانید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾

[النساء: ٦٤-٦٥].

ترجمه: و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا از او اطاعت شود و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند (و به حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و رحیم، یافته بودند (٦٤) پس نه چنین است قسم به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند تا آنکه تو را در نزاع بین خود حاکم قرار دهند، سپس در بین خودشان از قضاوت تو دل‌تنگ نباشند و حقیقتاً تسلیم باشند. (٦٥)

نکات: چون منافقین به حکم رسول خدا ﷺ راضی نبودند، و نزاع خود را پیش دشمن او برده بودند، این توهین و آزاری بود نسبت به رسول خدا ﷺ و وظیفه ایشان این بود که بروند از رسول خدا ﷺ عذرخواهی کنند تا رسول خدا ﷺ از این توهین بگذرد و برای ایشان طلب آمرزش از خدا کند و خودشان نیز از طلب آمرزش از خدا خودداری نکنند و این در صورتی بود که رسول خدا ﷺ زنده بود و از دنیا نرفته بود البته وظیفه ایشان بود و اما سایر مؤمنین که گناهی بین خود و خدا مرتکب شده‌اند و به رسول او مربوط نیست مشمول این آیه نیستند، آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند و به احدی از مخلوق مراجعه نکنند مگر اینکه حق مخلوقی را پامال کرده باشند، یا اذیت و آزاری نسبت به مخلوقی انجام داده باشند که در این صورت باید نزد آن مخلوق رفته و عذرخواهی و طلب عفو و التماس دعا کنند، پس آن کسی که آیه فوق را دلیل می‌آورد برای آنکه هر مؤمنی هر کجای دنیا گناهی کرده باید متوسل به رسول خدا ﷺ شود و دست به دامان او بزند، بسیار اشتباه کرده، زیرا آیه فوق راجع به منافقین است نه مؤمنین و راجع به آزار و اذیت و توهینی است که به رسول وارد کرده بودند نه سایر گناهان، به اضافه خدا به همان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند و نرفته بروید نزد رسول. پس، از کجای آیه توحید شرک را استخراج کرده‌اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده‌اند و در همه جا مانند مشرکین واسطه قائل می‌شوند.

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [النساء: ٦٦-٧٠].

ترجمه: و اگر ما بر آنان مقرر می داشتیم که خود را بکشید و یا از خانه هاتان خارج شوید جز اندکی از ایشان آنرا انجام نمی دادند و اگر ایشان آنچه را به آن پند داده می شوند، انجام می دادند، برای ایشان بهتر و استوارتر بود (۶۶) و آنگاه است که ما از جانب خود پاداشی عظیم به آنان می دادیم (۶۷) و بی شک آنان را به راه راست هدایت می کردیم (۶۸) و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند پس ایشان همدم خواهند شد با آنان که خدا نعمتشان داده از پیامبران، راستگویان، شهیدان و شایستگان و ایشان نیکو رفیقانی هستند (۶۹) آن فضل و برتری از خداست و خدا دانای کافی است. (۷۰)

نکات: جمله: ﴿لَوْ أَنَّا...﴾ دلالت دارد که دین اسلام، دین سهل و تکالیف آن سخت نیست، حق تعالی به قوم یهود فرمان داد که خود را بکشید، ولی به مسلمین چنین فرمانی نداد، اگرچه بعضی از اصحاب رسول ﷺ گفتند اگر حق تعالی ما را امر کند به خودکشی و خروج از اموال، اطاعت خواهیم کرد، مانند ثابت بن قیس که با یک نفر یهودی مناظره کرد، آن یهودی گفت حضرت موسی علیهِ السلام ما را امر به خودکشی کرد ما اطاعت کردیم و محمد ﷺ شما را امر به جهاد می کند شما را کراهتی است، ثابت گفت: اگر محمد ﷺ مرا امر کند که خود را بکشم، البته اطاعت خواهم کرد. و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده که گفتند: ﴿لَوْ أَمَرْنَا رَبَّنَا بِقَتْلِ أَنْفُسِنَا لَفَعَلْنَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَأْمُرْنَا﴾^(۱).
و جمله: ﴿لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾؛ دلالت دارد که تمام اوامر و نواهی الهی برای بنده نافع است، اگر اطاعت کند. و جمله: ﴿وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا﴾ دلالت دارد که عمل کردن به فرمان الهی موجب ثبات قدم و ازدیاد ایمان است، و انجام هر عملی موجب بر اقدام عمل خیر دیگر است. و جمله: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...﴾ دلالت دارد؛ که اطاعت خدا و رسول موجب رفاقت و حشر با انبیاء و صالحین است، نه صرف ادعای

۱- «اگر پروردگاران ما را به کشتن خودمان امر می کرد، حتما این کار را انجام می دادیم؛ حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به چنین امری امر نکرده است». همان.

محبت و لذا در حدیث آمده که ثوبان غلام رسول خدا ﷺ رسول خدا را بسیار دوست می داشت و از فراق حضرت محزون می شد، روزی نزد حضرت آمد در حالیکه رنگ او پریده و لاغر شده و افسرده بود، حضرت فرمود چگونه است حالت؟ عرض کردم من دردی ندارم جز وحشت از دوری شما و چون یاد آخرت می کنم، می ترسم شما را نبینم، زیرا اگر از اهل جنت باشم درجه من به درجه شما نمی رسد، و شما را نمی بینم و اگر اهل بهشت نباشم که ابداً شما را نخواهم دید و همچنین عده ای از اصحاب از این مقوله سخن گفتند، پس این آیه نازل شد^(۱) که هرکسی اطاعت خدا و رسول ﷺ کند حشر او با انبیاء و صالحین و ... خواهد بود و اگرچه در درجات آنان نباشد، ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدار ایشان ندارد. و از جمله: ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ...﴾ استفاده می شود تقدّم انبیاء بر تمام آنان که در آیه ذکر شده و سپس صدیقین تقدّم بر دیگران دارند و سپس شهداء تقدم رتبه دارند بر صالحین و مقام شهداء از این جهت نیست که به دست کفار شهید شدند، بلکه مقامشان از جهت این است که اینان قولاً و عملاً شهادت به حق دادند و دیگران قولاً شهادت می دهند، ولی ایشان هم با زبان شهادت دادند و هم با شمشیر و سنان. و مقصود از صدیقین کسانی اند که زودتر به انبیاء تصدیق کردند و مقتدای دیگران شدند در تصدیق، مانند علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوبکر، مؤمن آل فرعون، مؤمن آل یاسین و به اضافه عادتشان راستی و درستی بوده است.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا نُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾ فَلْيَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقْتَلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾﴾

[النساء: ۷۱-۷۴].

ترجمه: ای مؤمنین سلاح خود را در برگیرید و بر حذر باشید، پس دسته دسته و یا دسته جمعی (برای مقابله) کوچ کنید (۷۱) و به تحقیق بعضی از شما کسانی اند که سستی می کنند، پس اگر به شما مصیبتی برسد می گوید حقیقتاً خدا بر من نعمت داده که با آنان حاضر نشدم (۷۲) و اگر به شما از جانب خدا بهره ای برسد گویا بین شما و بین او دوستی

۱- واحدی، أسباب النزول (ص: ۱۵۸)؛ بغوی، معالم التنزیل (۲/۲۴۷). و نگا: ابن حجر عسقلانی، الکافی الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف (ص: ۴۶).

نبوده می‌گوید ای کاش من هم با ایشان بودم و به پیروزی و بهره‌بزرگی نائل بودم (۷۳) پس باید کارزار کنند آنانکه می‌فروشدند زندگی دنیا را به آخرت و آنکه در راه خدا قتال کند پس کشته شود و یا پیروز گردد پس به زودی او را اجر بزرگی خواهیم داد. (۷۴)

نکات: جمله: ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ دلالت دارد بر اهمیت اسلحه و حفظ آن و مسلمین باید همیشه مسلح باشند و کسی آنان را خلع سلاح نکند زیرا بیدار بودن و برحذر بودن از دشمن از واجبات الهی است که در قرآن ذکر شده. متأسفانه مسلمین زمان ما از دشمن اسلام برحذر نیستند، ولی اگر کسی برخلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و هشیار و برحذرند و او را می‌کوبند.

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنَ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾

ترجمه: و شما را چه شده که قتال نمی‌کنید در راه خدا و در راه نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند پروردگارا ما را از این قریه‌ای که اهلش ستمکار است خارج ساز و قرار بده برای ما از نزد خودت سرپرستی و قرار بده برای ما از نزدت یاری کننده‌ای. (۷۵)

نکات: جمله: ﴿وَالْمُسْتَضْعَفِينَ...﴾ دلالت دارد که اگر عده‌ای از مسلمین در گوشه‌ای از دنیا ضعیف و زبردست کفار شدند و یا به آنان ستم و از مراسم دینی ممنوع می‌شدند باید سایر مسلمین در راه نصرت ایشان قیام و اقدام به جهاد کنند. رسول خدا ﷺ فرموده: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: يَا لِلْمُسْلِمِينَ! فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^(۱). یعنی: «کسی که بشنود مردی می‌گوید ای مسلمین به دادم برسید پس او را اجابت نکند مسلمان نیست». و جمله: ﴿وَاجْعَل لَنَا مِنَ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ دلالت دارد که مسلمین از خودشان باید زمامدار و سرپرستی داشته باشند و اگر ندارند باید درصدد تهیه سرپرست بوده و از خدا بخواهند وسائل آن فراهم شود و الاً اگر برای ایشان سرپرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوب‌اند.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ فَقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ

۱- کَلْبَنِي، أصول الكافي، بَابُ الإِهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّصِيحَةِ لَهُمْ وَتَنْعِيهِمْ (۲/ ۱۶۴).

الْئاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ حَشِيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

[النساء: ۷۶-۷۷].

ترجمه: آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا قتال می‌کنند و آنان که کافرند در راه طاغوت قتال می‌کنند، پس قتال کنید با دوستان و پیروان شیطان، زیرا کید شیطان ناتوان بوده است (۷۶) آیا نظر نمی‌افکنی به سوی آنانکه به ایشان گفته شد دست نگهدارید از دفاع و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد ناگاه گروهی از ایشان از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا و یا ترسی شدیدتر و گفتند پروردگارا چرا بر ما قتال را مقرر کردی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی، بگو متاع و بهره دنیا اندک است و آخرت برای پرهیزکار خوب است و به شما به اندازه پوست هسته خرمايي ستم نمی‌شود. (۷۷)

نکات: ما معنی طاغوت را قبلاً در آیه ۲۵۶ سوره بقره بیان کردیم مراجعه شود. باید گفت در زمان ما اگر کسی حقی را بیان کند طرفداران باطل با او مقاتله می‌کنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند و با سکوت خود او را منکوب می‌کنند. و جمله: ﴿قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾، راجع به مسلمین است که در مکه اذیت و آزار شدند و هر چه اجازه می‌خواستند برای جهاد و دفاع، به ایشان اذن داده نمی‌شد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند، ولی چون به مدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عده قابل دفاع پیدا کردند به ایشان اجازه داده شد بلکه واجب گردید، ولی عده‌ای از ایشان از جهاد کراهت داشتند از ترس.

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾﴾

[النساء: ۷۸-۷۹].

ترجمه: هر کجا باشید مرگ شما را می‌یابد و اگر چه در برجهای محکم باشید و اگر به ایشان نیکی برسد می‌گویند این از نزد خداست و اگر به ایشان بدی برسد می‌گویند این از نزد تو است، بگو هر یک از اینها (یعنی تماماً) از نزد خداست، پس چه شده این قوم را که نزدیک نیست بفهمند حدیثی را (۷۸) آنچه برسد تو را از نیکی، پس از خداست و آنچه برسد به تو از بد از خود تو است و ما تو را فرستادیم برای مردم به عنوان رسالت و خدا برای گواهی کافی است. (۷۹)

نکات: مقصود از حسنه و نیکی، فتح و پیروزی، نعمت و فراوانی و باران است که اینها از نزد خدا و تقدیر اوست و مقصود از سیئه و بدی، سختی و بلاء، شکست و مصیبت، قحطی و کمی نعمت و منهزم شدن است، که اینها را از قدم محمد ﷺ می دانستند، یهود می گفتند از وقتی که محمد به شهر مدینه آمده، گرانی، سختی، مصیبت و قتل برای ما رسیده و همچنین منافقین می گفتند شکست روز احد و کشته شدن افراد از محمد است. خدا در جواب ایشان فرموده تمام اینها مقدر است از جانب خدا به واسطه کوتاهی، تبلی، ترس و نفاق خودتان، چنانکه آیه بعد روشن تر نموده و فرموده نیکی از خدا یعنی از لطف او و تفضل اوست، و اگر نه علت تامه برکات عمل بنده نیست و بدی از خود تو تقصیر خود تو است ای انسان و از نافرمانی تو است چه قحط و غلاء باشد و چه مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد. و مقصود از ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، این است که مواظب اعمال خود باشید و به خیر اقدام و از شر دوری جوئید. پس مقصود از حسنه و سیئه عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾﴾

[النساء: ۸۰-۸۱].

ترجمه: آنکه اطاعت رسول می کند به تحقیق خدا را اطاعت کرده و آنکه روی گردان است پس ما تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم (۸۰) و دم از فرمانبرداری می زنند پس چون از نزد تو بیرون روند طائفه ای از ایشان به شب تدبیر می کنند غیر آن چیزی را که می گویی و خدا آنچه به شب تدبیر می کنند می نویسد، پس از ایشان اعراض کن و بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی است. (۸۱)

نکات: چون رسول خدا ﷺ به امر خدا، امر می کند از این جهت اطاعت او اطاعت خداست. و مقصود از جمله: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾، این است که رسول خدا ﷺ برای نظارت اعمال مردم و نگهبانی ایشان از معصیت نیامده، پس آن کسی که می گوید اعمال ما را به نظر رسول خدا می رساند و باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است.

منافقین خدمت رسول خدا ﷺ که بودند اظهار اطاعت می کردند ولی شبانه دور هم می نشستند و چیزهایی را تدبیر می کردند برخلاف رسول خدا ﷺ، چون رسول خدا بی خبر بود، خدا در این آیات به او خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی، کفالت و وکالت کافی است اگر چه محمد بی خبر است.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (۸۲)

[النساء: ۸۲].

ترجمه: آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ و اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. (۸۲)

نکات: مقصود از تدبّر در قرآن، تفکر کفار و مسلمین است در قرآن که ببینند در آن خلل و نقصی نیست نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی. مختصر و مفید است و معانی آن بلند و احکام آن محکم و به مکارم اخلاق، خیر، زهد و توحید دعوت کرده و از شرّ، فساد، کفر، نفاق و بدبختی برحذر داشته. و اگر کلام غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد از جهاتی: اول - گاهی حق بود و گاهی باطل. دوم - گاهی مطالب عقلی داشت گاهی خرافی. سوم - گاهی مطالب یقینی داشت گاهی ظنی و وهمی. چهارم - گاهی به خدا دعوت می‌کرد گاهی به خود. پنجم - گاهی اخبارش مطابق واقع بود، و گاهی برخلاف واقع. ششم - گاهی کلامش فصیح بود و گاهی غیر فصیح و گاهی مطالب آن ضد و نقیض بود و گاهی موافق.

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که تقلید باطل است زیرا امر به تدبّر نموده و دیگر اینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است که امر به تدبّر نموده و ردّ می‌کند قول مغرضین که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و دیگر اینکه اگر کلام بشر بود در آن اختلاف بسیاری به نظر می‌رسید. و اختلاف بر سه قسم است: اختلاف تناقضی، اختلاف در تفاوت و اختلاف در تلاوت. اما اختلاف تناقضی و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیر فصیح، پس این دو در قرآن یافت نمی‌شود. و اما اختلاف در تلاوت مانند اختلاف در قرائت آن، موجود و بی‌اشکال است، زیرا اختلاف در تلاوت موجب نقصی نیست.

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحُوفِ أَدْعَاؤُهُمْ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۸۳)

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا﴾ (۸۴)

[النساء: ۸۳-۸۴].

ترجمه: و چون ایشان را امری (یعنی خبری) از ایمنی و یا ترس برسد نشر دهند و اگر آن را بسوی پیامبر و فرمانداران خود برگردانند (و به رسول و فرمانداران مراجعه کنند) کسانی از ایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنرا خواهند دانست و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود بی‌گمان پیرو شیطان می‌شدید مگر عده کمی (۸۳) پس در راه خدا قتال کن، مکلف

نیستی مگر خودت (تکلیف غیر تو را از تو نخواهند) و مؤمنین را برانگیز (و به جهاد ترغیب کن)، امید است که خدا آسیب کفار را بازدارد و خدا در عذاب سخت‌تر و در عقوبت شدیدتر است. (۸۴)

نکات: آیه ۸۳ درباره جنگ موته و لشکر روم نازل شده و اولوالأمر زید بن حارثه بود. گاهی برای لشکریان رسول خدا ﷺ خبر وحشت اثر از دشمن می‌رسید که مثلاً لشکر بسیاری مجهز شده که صد مقابل شکر اسلام در فلان محل مهیای حمله می‌باشند و یا خبر خوشی می‌رسید برای لشکر اسلام که نشر این اخبار به صلاح مجاهدین و به صلاح مسلمین نبود، ولی منافقین آن را نشر می‌دادند. حق تعالی دستور داده که چنین اخبار را قبلاً به رسول خدا و یا به فرمانداران اطلاع دهند اگر نشر آن صلاح باشد نشر دهند و إلا سانسور کنند.

از این آیه معلوم می‌شود مقصود از اولوالأمر، همان فرمانداران لشکری اسلامند و به اتفاق تواریخ و مفسرین، اولوالأمر در آیه همان فرماندهان می‌باشند. در این صورت معنی اولوالأمری که در آیه ۵۹ ذکر شده چنانکه در آنجا بیان گردید، روشن می‌شود که «القرآن یفسر بعضه بعضاً». و از جمله: ﴿لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ...﴾ چند چیز استفاده می‌شود: اول اینکه رسول خدا ﷺ مکلف شده به جهاد و اگر چه تنها باشد. دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خدا کند و مردم را نیز ترغیب کند و اما مردم عمل بکنند و یا نکنند به او مربوط نیست، هر کسی مکلف به عمل خود می‌باشد و این آیه بعد از جنگ احد بوده که رسول خدا ﷺ مأمور شده حسب الوعدة ابوسفیان در بدر صغری مهیای جنگ باشد.

﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿٨٥﴾ وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾﴾

[النساء: ۸۵-۸۷].

ترجمه: آنکه شفاعت نماید شفاعت نیکی، برای او از آن نصیبی است و آنکه شفاعت کند شفاعت بدی، برای او بهره‌ای است از آن و خدا بر هر چیزی مقتدر است (۸۵) و هنگامی که شما را تحیتی دادند پس شما به نیکوتر از آن تحیتی بدهید و یا همان را رد کنید، به راستی که خدا بر هر چیزی محاسب بوده است (۸۶) خدایی که هیچ معبود و پناهی نیست جز او شما را جمع می‌کند به روز رستاخیز شکی در آن نیست و کیست راستگوتر از خدا در سخن تازه. (۸۷)

نکات: چون در آیه قبل فرموده ﴿وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ مردم را به جهاد ترغیب کن در این آیه فرموده هرکس شفاعت کند برای امر خیری بهره‌ای برای او است یعنی هرکس مؤمنین را به کار خیری راهنمایی و ترغیب کند و یا بیاموزد و یا وسیله شود برای او ثوابی هست و رسول خدا ﷺ فرموده: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^(۱). یعنی هرکس روش نیکویی ایجاد کند هرکس به آن روش عمل کند برای او نیز اجر است. و همچنین هرکس باعث کار بدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه بدی را به مردم بیاموزد، پس هرکس به آن عمل کند، بهره‌ای از وزر و وبال برای او نیز هست. و مقصود از جمله: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ...﴾ این است که مثلاً اگر کسی به شما سلام کرد شما جواب بهتری و یا مانند همان سلام را به او برگردانی. و جمله: ﴿فَحَيُّوْا...﴾ امر است و دلالت بر وجوب دارد که جواب سلام واجب است و جواب بهتر این است که اگر سلام کننده گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» در جواب بگویی: «عليكم السَّلَامُ ورحمة الله»، و اگر او رحمة الله را اضافه کرد شما بگویی و رحمة الله و برکاته. و شعار مسلمین در برخورد و ملاقات یکدیگر سلام است، و سلام یکی از اسماء الهی و به معنی رحمت او و سلامتی از جانب او است که بدین وسیله شامل حال بندگان می‌شود. و حتی اگر کسی وارد منزلی می‌شود باید سلام کند و چنانچه کسی در آن منزل نباشد می‌تواند بر خودش سلام کند و بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا». نکته دیگر جمله: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملجأ، پناه و قاضی الحاجاتی جُز خدا نیست چنانکه مکرر در این کتاب گوشزد شده که إله به معنی «مَآئِئَةَ إِلَهِ فِي الْحَوَائِجِ» می‌باشد. و یکی از دلایل قیامت قول صدق حق تعالی است که فرموده: ﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾. و دلیل بر اینکه قرآن قدیم نیست و حادث است^(۲) همین آیه است که در آن فرموده: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾، چون حدیث به معنی خبر تازه و نو می‌باشد.

۱- مُسْلِمٌ در صحیحش، ۸۷/۳، ح (۲۳۱۷) و ۶۱/۸، ح (۶۸۹۷). و احمد در المسند، ۳۶۱/۴، ح (۱۹۴۱۶)، و دارمی در

سنن، ح (۵۱۴). همچنین رسول الله ﷺ فرمودند: «وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا، وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا...».

«هرکس راه و روش بدی را از خود به جای گذارد، گناه آن و گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند، بر عهده او خواهد بود».

۲- مذهب اهل سنت و جماعت در مورد قرآن کریم و آنچه نصوص کتاب و سنت و اجماع سلف امت بر آن دلالت

می‌کند همان است که امام طحاوی رحمته ذکر نموده و می‌گوید: «قرآن کلام الله است از او آغاز شده بدون اینکه

کیفیت گفتاری آن مشخص باشد و آن را به عنوان وحی بر پیامبرش نازل کرده است و مؤمنان آن را حقیقتاً به عنوان

کلام الهی تصدیق کرده‌اند و یقین دارند که آن کلام حقیقی خداست و همچون کلام بشر مخلوق نیست...».

بنابراین قرآن کریم کلام خداوند است: الفاظ و حروف و معانی آن؛ از او آغاز شده و به او بازمی‌گردد؛ نازل شده و

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئْتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ أَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾ سَتَجِدُونَ ءآخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾﴾

[النساء: ۸۸-۹۱].

ترجمه: پس چه شده برای شما که در حق منافقین دو دسته شده‌اید و خدا برگردانید (دل‌های) ایشانرا (به پستی کفر) به سبب آنچه انجام دادند، آیا می‌خواهید هدایت کنید آنکه را خدا گمراه کرده و آنکه را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت (۸۸) و دوست دارند که کافر شوید چنانکه خودشان کافرند پس مساوی و مانند هم باشید پس، از ایشان

مخلوق نیست؛ خداوند بدان سخن گفته است؛ و جبریل علیه السلام از خداوند شنیده و بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و به صورت متواتر، چنانکه هیچ شک و تردیدی در آن نیست، برای ما نقل شده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «سلف صالح می‌گویند: قرآن کلام خداوند است که نازل شده و مخلوق نیست. و گفتند: همواره چنین بوده که هرگاه خداوند خواسته سخن گفته است. و بیان کرده‌اند که کلام خداوند قدیم است به این معنا که جنس آن قدیم است و همیشگی؛ و هیچ‌یک از آن‌ها نگفته است: نفس کلام معین قدیم است و نیز نگفته‌اند که قرآن قدیم است. بلکه گفتند: قرآن، کلام خداوند، نازل شده از جانب وی و مخلوق نیست و چون خداوند بر مبنای مشیت و اراده خود به قرآن سخن گفته باشد، قرآن کلام اوست و از سوی او نازل شده و مخلوق نیست اما با این همه، همچون ذات باری تعالی قدیم و ازلی نیست هرچند همواره هرگاه خداوند خواسته سخن گفته است؛ بنابراین جنس کلامش قدیم است». و علامه ابن عثیمین در شرح لمعة الاعتقاد می‌گوید: «کلام خداوند متعال قدیم النوع و حادث الآحاد است. و معنای قدیم النوع، این است که خداوند متعال پیوسته و همیشه متکلم بوده و می‌باشد چنانکه کلام او، بعد از اینکه نبوده حادث نشده است؛ و معنای حادث الآحاد این است که: آحاد کلامش یعنی کلام معین مخصوص او حادث است از این جهت که متعلق به مشیت خداوندی می‌باشد که هرگاه بخواهد به آنچه بخواهد و آنگونه که بخواهد سخن می‌گوید». [مُصحح]

دوستی مگیرید تا هجرت کنند در راه خدا (و مسلمان شوند)، پس اگر روگردانیدند (و مهاجم باقی ماندند) بگیریدها و ایشان را بکشید هر جا یافتید و از ایشان دوست و یآوری مگیرید (۸۹) مگر آنکه می پیوندند به قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی باشد و یا نزد شما آیند در حالیکه دلشان را از قتال با شما و از قتال قوم خود باز داشته اند و اگر خدا خواسته بود ایشان را بر شما مسلط کرده بود که با شما قتال کرده بودند، پس اگر از شما کناره گیرند که با شما قتال نکنند و دم از تسلیم زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان قرار نداده است (۹۰) به زودی کسان دیگری خواهید یافت که می خواهند از شما ایمن و از قوم خود ایمن باشند، هر زمان که به سوی فتنه کفر برگشت داده شوند در آن سقوط کنند، پس اگر از شما کناره نگیرند و دم از تسلیم زده و دست از شما بازدارند بگیریید و بکشید ایشان را هر جا ایشان را یافتید و آناند که تسلط آشکار شما را بر ایشان مقرر داشتیم. (۹۱)

نکات: این آیات در حق چندین طائفه نازل شده: طائفه اول؛ کسانی بودند که اظهار اسلام نموده پس از آن به کفر برگشتند و به هجرت در راه خدا و ثبات قدم در اسلام تن ندادند و لذا بعضی از مسلمین در حق ایشان دو دل شده بودند، حق تعالی فرموده دو دل نباشید اینان کافرند و با ایشان دوستی مکنید. طائفه دوم؛ کفاری که با مسلمین پیمانی بسته و دراماند. طائفه سوم؛ کسانی که پیمان نبسته اند ولیکن خود را در پناه معاهدین در آورده و با دسته دوم پیوند کرده اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند و دم از تسلیم زنند نباید مسلمین به ایشان تعرض کنند چنانکه در آیه ۹۰ فرموده است. طائفه چهارم؛ دسته بی طرفی هستند که گاهی برای امنیت خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینکه از کفار در امان باشند، پس اگر از مسلمین کناره گرفته و تعرضی نکنند کاری با آنان نیست و اگر کناره گیری نکنند و تسلیم نباشند باید ایشان را بر طرف نمود خصوصاً اگر محارب باقی مانده و ایجاد مزاحمت کنند چنانکه آیه ۹۱ فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾﴾

ترجمه: مؤمن، مؤمنی را نمی کشد مگر به خطا و کسی که به خطا مؤمنی را بکشد پس بنده مؤمنی آزاد کند و دیه ای تسلیم کسان مقتول نماید مگر اینکه ایشان عفو نمایند، پس اگر مقتول از قومی بود که دشمن شما نیستند (یعنی کافرند) و او (مقتول) مؤمن بوده، پس آزاد کند

بنده مؤمنی را و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است پس باید به اهل او دیه‌ای داد و بنده مؤمنی را آزاد کرد، پس هرکس نیافت بر اوست دو ماه روزه پی‌درپی، این توبه‌ای است از دستور خدا و خدا دانا و حکیم بوده است. (۹۲)

نکات: جمله ﴿فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که قاتل در قتل خطایی باید دیه بدهد به اضافه بر اینکه باید بنده‌ای آزاد کند. و کلمه: ﴿مُؤْمِنَةً﴾، دلالت دارد که باید بنده‌ای که آزاد می‌کند، مؤمن باشد. و جمله ﴿وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ اِلَىٰ اَهْلِهِ﴾، دلالت دارد که باید دیه را به اهل مقتول یعنی وارث او بدهند. و دیه انسانی چه در عمد، چه در خطا و چه شبه عمد هزار مثقال طلای خالص سکه‌دار ۱۸ نخودی است و یا هزار گوسفند و یا دویست گاو و یا صد شتر و شرح آن در کتاب «احکام القرآن» مسطور است. جمله: ﴿فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ﴾، می‌گوید: اگر مقتول، مؤمن بود، ولی قوم و بستگان او همه از کفارند، در اینجا بر قاتل کفاره لازم است نه دیه زیرا کفار استحقاق دیه مسلمان را ندارند. و جمله: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ...﴾ می‌فرماید: اگر مقتول از کفاری بودند که با مسلمین معاهده بسته‌اند باید قاتل به اضافه تحریر رقبه مؤمنه، دیه را هم بپردازد.

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيْرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنْ اَللّٰهُ عَلٰیكُمْ فَتَبَيَّنُوْا اِنَّ اَللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ حٰخِيْرًا ﴿۹۴﴾﴾

[النساء: ۹۳-۹۴].

ترجمه: و کسی که مؤمنی را عمداً بکشد پس جزای او دوزخ است در حالیکه در آن جاوید است و خدا بر او خشمناک و لعنت کرده او را و مهیاً نموده برای او عذاب بزرگی را (۹۳) ای مؤمنین هنگامی که در راه خدا و جهاد سفر کردید پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما اسلام و اظهار اسلام کرده نگویید که تو مؤمن نیستی، شما متاع زندگی پست دنیا را می‌جوئید پس نزد خدا بهره‌های بسیاری است، شما کافر بودید از پیش. پس خدا منت گذاشت بر شما و اظهار اسلام شما را پذیرفت، پس جستجو و تحقیق کنید، زیرا خدا به آنچه انجام دهید همواره آگاه بوده است. (۹۴)

نکات: آیه ۹۴ راجع است به لشکری که رسول خدا ﷺ فرستاده بود بر سر قومی از کفار در اطراف فدک و در حق ایشان نازل شده و ریاست لشکر با مقداد و یا با غالب نامی، بود، چون به آن محل

رسیدند، تمام کفار فرار کردند، مگر «مرداس» نامی که چوپانی می‌کرد، او به اعتماد اینکه مسلمان شده فرار نکرد و گوسفندان خود را در غاری از کوه جای داد. سپس چون لشکر اسلام نزدیک شدند و «الله اکبر» گفتند او نیز «الله اکبر» گفت و از کوه پایین آمد و شهادتین بر زبان جاری کرد. اما لشکر اسلام اعتناء نکردند با اینکه شهادتین او را شنیدند، اسامه بن زید او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت راند. چون رسول خدا ﷺ خبر شد بسیار آشفته گردید و پریشان^(۱). و آیه فوق بر او نازل گردید. جمله: ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ تکرار شده معلوم می‌شود تحقیق واجب مؤکد است و نباید ندانسته کاری کرد، خصوصاً در تکفیر و قتل کسی. متأسفانه زمان ما برعکس این دستور، روحانی نمایان به زودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب می‌شوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده، فوری او را تکفیر می‌کنند. جمله: ﴿الْقَىٰ إِلَيْكُمُ...﴾ دلالت دارد که هرکس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون، مال و آبروی او محترم و محفوظ است، و جمله: ﴿تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ دلالت دارد که تکفیر کنندگان مردم مسلمان و یا تفسیق کنندگان بدون تحقیق، دنیاپرست بوده و فعلاً بسیاری از مراجع دینی که از قرآن و اسلام بیگانه‌اند و برای حسد، کوته‌نظری و بی‌خبری مردم را لعن، تکفیر و تفسیق می‌کنند برای طمع دنیاست.

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٩٦﴾﴾

ترجمه: آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد می‌کنند باستثنای آنانکه صاحب عذر و ضررند، با آنانکه در راه خدا به اموال و جانها جهاد می‌کنند مساوی نیستند، خدا برتری داده مجاهدین به اموال و جانها را بر متقاعدین، به یک درجه و هر یک را خدا وعده نیکوتر داده و برتری داده خدا مجاهدین را بر قاعدین به اجر بزرگ (۹۵) و به درجاتی از جانب خود و برتری داده ایشان را به آمرزش و رحمت و خدا همیشه آمرزنده و رحیم بوده است. (۹۶)

۱- نگا: بغوی، معالم التنزیل (۲/۲۶۸)؛ نگا: تفسیر طبری (۷۸/۹-۷۹)؛ سیوطی، الدر المشور (۲/۶۳۲-۶۳۳)؛ وابن

نکات: در این آیه یکجا درجه مفرد آورده و یکجا درجات جمع آورده و مقصود این است که خدا برتری داده مجاهدین را بر قاعدین با عذر به یک درجه به دلیل کلمه درجه و بر قاعدین بدون عذر به درجاتی. و عذر هم بر دو قسم است: عذر بدنی، مانند کور و لنگ. و عذر مالی، مانند فقر. و کلمه: ﴿عَیْرُ أُولَى الضَّرْرِ﴾ دلالت دارد که جهاد از صاحبان عذر موجه ساقط است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾﴾

[النساء: ۹۷-۱۰۰].

ترجمه: به راستی آنان را که فرشتگان قبض روح می‌کنند، در حالی که آنان به خود ستم کرده‌اند، فرشتگان گویند در چه حالی بودید؟ گویند ما در زمین ناتوان و زبون بودیم، (فرشتگان) گویند آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس آنان جایگاهشان دوزخ و بد بازگشتی است (۹۷) مگر ناتوانان از مردان، زنان و اطفالی که حيله‌ای نتوانند و راهی (برای نجات) نیابند (۹۸) پس آنان را شاید خدا مورد عفو نماید و خدا بخشنده آمرزنده است (۹۹) و هر کس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت بسیار و وسعتی می‌یابد و آنکه از خانه خود خارج شود برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او سپس مرگ او را دریابد پس محققا اجر او بر خدا لازم شده و خدا آمرزنده رحیم بوده است. (۱۰۰)

نکات: کلمه: ﴿فِيمَ كُنْتُمْ﴾، دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی که در دین خود ضعیفند نیز سؤال و بازخواست می‌کنند که چرا در امر دین خود را عالم و توانا نکردید و عذر ایشان پذیرفته نیست مگر کسانی که چاره‌ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته‌اند. و جمله ﴿...يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً﴾، دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ دین خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود می‌آورد و محل بهتری برای او پیدا می‌شود. و از سرتاسر این آیات استفاده می‌شود که هجرت برای حفظ دین واجب است.

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١١٠﴾ وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١١١﴾﴾

[النساء: ۱۰۱-۱۰۲].

ترجمه: و چون در زمین قدم زدید (برای سفر)، پس اگر خوف دارید که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند، باکی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید؛ به راستی که کافران برای شما دشمن آشکارند (۱۰۱) و چون (تو) در میانشان بودی و (هنگام جنگ) برایشان نماز را برپا داشتی، پس باید عده‌ای از ایشان با تو بایستند و اسلحه خود را در برگیرند، پس چون سجده کردند باید (بروند و) پشت سر شما باشند. و عده دیگری که نماز نکرده‌اند بیایند با تو نماز بخوانند و باید برحذر باشند و اسلحه خود را دربرگیرند، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس یک مرتبه بر شما بتازند و اگر به شما از باران رنجی باشد و یا بیمار باشید باکی بر شما نیست که اسلحه خود را فروگذارید، ولی برحذر باشید، به راستی که خدا برای کافرین عذاب خوارکننده‌ای مهیا نموده است. (۱۰۲)

نکات: جمله ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ دلالت دارد که اگر به پای خود مسافرت در زمین کردید حکم قصر می‌آید، ولی با طیاره و یا با ماشین در هر صورت، چنین نیست^(۱). و جمله: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، دلالت دارد که اگر در سفر، خوف از خطر کفار باشد قصر است و إلا خیر^(۲). آری اگر سفر با قدم باشد و خوف نیز باشد، در سفر هشت فرسخی که زحمت و

۱- نگا: بغوی، معالم التنزیل (۲/۲۶۸)؛ تفسیر طبری (۹/۷۸-۷۹)؛ سیوطی، الدر المنثور (۲/۶۳۲-۶۳۳)؛ و ابن حجر عسقلانی، فتح الباری (۸/۲۵۸).

۲- در این مورد حدیثی بر خلاف دیدگاه مؤلف وارد شده است و آن حدیثی است که یَعْلَى بْنُ أُمَيَّةٍ روایت کرده و می‌گوید: «به عمر بن خطاب گفتم: نظرت در مورد قصر نماز چیست که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾» اگر خوف دارید که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند» چنین روزی دیگر نیست (و آن

زمان سیر آن کمتر از یک روز نیست، باید قصر نمود، چنانکه رسول خدا ﷺ در سفر هشت فرسخی قصر نمود. جمله: ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ...﴾ دلالت دارد که نماز جماعت را در حال جنگ نباید ترک نمود و طریقه جماعت در جنگ همانطوری است که در آیه ذکر شده که مجاهدین دو قسمت شوند: عده‌ای در مقابل دشمن ایستاده و عده‌ای می‌روند اقتداء به امام کرده، رکعت اول را با امام می‌خوانند، چون سجده رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلو دشمن می‌روند و عده دیگری که نماز نخوانده‌اند می‌روند در رکعت دوم به امام اقتداء می‌کنند و هر عده، تتمه و باقی نماز خود را در بین راه و یا در مقابل دشمن به اتمام می‌رسانند. جمله ﴿وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾، که در آیه مکرر شده دلالت دارد بر اهمیت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفاده می‌شود که اسلحه پاک است، پس روایت کافی (ج ۳ ص ۴۰۰ چاپ آخوندی) در باب «اللباس الذي تكرر الصلاة فيه» (حدیث ۱۳) که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَدِيدِ؛ فَإِنَّهُ نَجَسٌ مَسُوحٌ» یعنی: «نماز در هیچ چیز از آهن جایز نیست زیرا آهن نجس است و مسخ شده» مجعول می‌باشد. و جمله: ﴿وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ﴾ دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار برحذر، هوشیاری و احتیاطات خود را از دست ندهند و مبادا غافلگیر شوند.

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَفَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۶۳﴾ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِعَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۶۲﴾﴾

[النساء: ۱۰۳-۱۰۴].

ترجمه: پس چون نماز را به جای آوردید، خدا را یاد کنید در حال قیام و نشسته و بر پهلوهای خود (یعنی خوابیده)، پس چون مطمئن (و از دشمن آسوده) شدید اقامه همان نماز (معهود) را نمایید زیرا که نماز بر مؤمنین به وقت معین واجب شده است (۱۰۳) و سست نشوید در دنبال کردن این قوم، اگر شما دردمند می‌شوید پس محققاً ایشان نیز دردمند می‌شوند

شرایط دیگر در میان مسلمانان حاکم نیست؟! پس گفت: از آنچه تو تعجب کردی من نیز تعجب کردم و این مسأله را با رسول خدا در میان گذاشتم پس فرمودند: «صَدَقَهُ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَأَقْبَلُوا صَدَقَتَهُ»؛ «این امر صدقه‌ای است که خداوند آن را به شما ارزانی داشته است پس پذیرای صدقه او باشید». مسلم در صحیحش و ابوداود در السنن.

چنانکه شما دردمند می شوید و شما امید دارید از خدا آنچه را ایشان امید ندارند و خدا دانای حکیم بوده است. (۱۰۴)

نکات: مقصود از ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ﴾ «إِذَا أَرَدْتُمْ فَعَلِ الصَّلَاةَ فِي الْحَرْبِ»^(۱) می باشد، زیرا این آیات در وظایف حال جنگ نازل شده و رسول خدا ﷺ فرموده: «الصَّلَاةُ لَا تُتْرَكُ بِمَحَالٍ». یعنی نماز را به هیچ حالی نباید ترک نمود. و جمله: ﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ...﴾ دلالت دارد بر اینکه مؤمن چه در حال غالب شدن و چه در حال مغلوب شدن، به خدا امید دارد، ولی کافر که پشت پا به دین زده، در این احوال به جایی امید ندارد. پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید در جهاد سستی کند. از آیه ۱۰۳ معنی دیگری نیز کرده اند ولی ظاهر همین است که ذکر شد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا ﴿۱۰۵﴾ وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۰۶﴾ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَاتِنًا أَثِيمًا ﴿۱۰۷﴾ يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿۱۰۸﴾ هَاتِنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿۱۰۹﴾﴾

[النساء: ۱۰۵-۱۰۹].

ترجمه: به راستی که ما به سوی تو نازل کردیم این کتاب را به حق، تا بین مردم به آنچه خدا به تو ارائه داده حکم کنی و برای خائنین طرفدار مباش (۱۰۵) و از خدا طلب آمرزش کن زیرا خدا آمرزنده رحیم بوده است (۱۰۶) و دفاع مکن از کسانی که به خود خیانت می کنند، زیرا خدا خیانتکار گنه کار را دوست نمی دارد (۱۰۷) خیانت خود را از مردم پنهان می کنند و از خدا پنهان نمی کنند و حال آنکه خدا با ایشان است هنگامی که شبانه به تدبیر سخنانی می گویند که خدا را خوش نیاید و خدا به آنچه می کنند محیط است (۱۰۸) و هان شما بید آنان که از ایشان دفاع می کنید در زندگی دنیا، پس کیست که مجادله کند با خدا از طرف ایشان در روز قیامت یا چه کس وکیل بر ایشان می باشد (۱۰۹)

نکات: جمله: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ﴾، دلالت دارد که باید رسول خدا ﷺ طبق وحی حکم کند و از خود نباید حکمی صادر کند و این آیه دلالت می کند که رأی علماء در دین حجیت ندارد مگر اینکه طبق وحی باشد. و جمله ﴿وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا﴾، دلالت دارد که

طرفداری از خائن حرام است و نباید از خائن طرفداری کرد و نباید به او منصبی داد و نباید او را مصدر اموری قرار داد. حال اگر کسی بگوید چگونه رسول خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعضی از خائنین را مانند زیاد بن ابیه، یا اشعث بن قیس ... را مصدر امور و فرماندار کردند؟ جواب این است که؛ رسول خدا ﷺ و یا حضرت علی (علیه السلام) مطلع به احوال این اشخاص نبوده و از خیانت ایشان آگاه نبوده‌اند. و هم‌چنین هر یک از خلفاء و زمامداران اگر خائنی را مصدر کاری قرار دهند بدون علم، اشکالی ندارد، ولی باید متوجه باشند که اگر خیانتی کردند فوری معزول شوند.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهِ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٢﴾﴾

[النساء: ۱۱۰-۱۱۲].

ترجمه: و آنکه عمل بدی مرتکب شود و یا به خود ستم کند سپس از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزنده رحیم می‌یابد (۱۱۰) و آنکه گناهی فراهم کند، پس جز این نیست که بر ضرر خودش فراهم می‌کند و خدا دانای حکیم است (۱۱۱) و آنکه خطایی و یا گناهی فراهم کند سپس به تهمت آن را بر بی‌گناهی بیندازد پس حقیقتاً بار بهتان و گناه آشکاری را حمل نموده است. (۱۱۲)

نکات: فرق بین سوء و ظلم به نفس شاید این باشد که سوء چیزی است که ضررش به غیر برسد ولی ظلم به نفس گناهی است که فقط به خود عامل زیان رساند. و مقصود از ﴿ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ...﴾ فقط گفتن استغفرالله نیست بلکه گفتن آن است با شرایطش که توبه، اصلاح و جبران مافات باشد.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾﴾

[النساء: ۱۱۳].

ترجمه: و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، بدون شک طایفه‌ای از ایشان قصد داشتند که تو را گمراه کنند و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را و به هیچ وجه به تو زیان نمی‌رسانند و خدا نازل نمود بر تو کتاب و حکمت را و آنچه نمی‌دانستی تو را آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است. (۱۱۳)

تکات: مقصود از ﴿فَضَّلَ اللَّهُ﴾، نبوت است؛ و از رحمت، سایر نعمتها می باشد. و مقصود از جمله: ﴿...أَنْ يُضِلُّوكَ﴾، این است که اصحاب او می آمدند سخنانی برخلاف واقع و شهادتهایی به نفع یکدیگر می دادند در مرافعات، در حالی که رسول خدا ﷺ مأمور به ظاهر بود و باطن ایشان را نمی دانست و بدین جهت حضرت را در حکم باطل و خطا وارد می ساختند ولی خدا او را آگاه می کرد. و جمله: ﴿وَعَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ﴾، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ قبل از وحی چیزی نمی دانسته. و جمله: ﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ دلالت دارد که نبوت امری است تفضلی و به ریاضت و زهد و امثال اینها، تحصیلی نیست.

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ حُجْوَتِهِمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾﴾

[النساء: ۱۱۴-۱۱۵].

ترجمه: در بسیاری از نجواهای ایشان خیری نیست مگر کسی که (درنجوای خود) امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند (یعنی نجوایش به یکی از این سه امر باشد) و هرکس برای جستن خشنودی های خدا چنین کند، پس به زودی اجر بزرگی به او می دهیم (۱۱۴) و هرکس پس از آنکه هدایت برای او روشن شده، با رسول مخالفت و دشمنی کند و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد)، او را واگذاریم به آنچه دوست دارد و او را به دوزخ درآوریم که بد سرانجامی است. (۱۱۵)

تکات: این آیات با بسیاری از آیات گذشته اگرچه عام است و تا قیامت، شامل هر مکلفی می شود، ولی نازل شده در حق منافقین، از آن جمله طعمه بن ابیرق است که زرهی از عمومی خود دزدید و آن را به گردن یک مرد یهودی گذاشت، آن مرد یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد و بی گناهی خود را اظهار داشت، ولی قبیله طعمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و از طعمه دفاع کرده و رسول خدا ﷺ را به اشتباه انداختند تا اینکه آیه ۱۰۵ نازل شد و طعمه چون فهمید وحی طبق واقع آمده و حق بر او روشن شد با این حال از مدینه گریخت و به مکه رفت و پنهان شد، روزی به خانه حجاج رفت و او وی را گرامی داشت زیرا طعمه مهمان او شد و در آنجا چند روزی ماند، سپس خیال کرد در درون خانه زرهی نهفته، چون شب شد آنجا را نقب زد و به درون آن رفت، در آنجا پوستهایی خام و خشک بود، پایش بدانها گرفت و به زمین خورد، صاحبخانه بیدار شد و او را گرفت و بیرون آورد، اهل مکه گفتند او را سنگسار

کنیم، حجاج گفت اگر چه بد کرده اما مهمان است و مهمان را نباید کشت، پس او را به خواری از مکه بیرون کردند، او به قبیله بنی سلیم که بت پرست بودند پناه برد و مرتد گشت و در آنجا زیر دیواری رفت و مرد، پس چون با اینکه فهمید وحی رسول خدا ﷺ حق بوده باز به راه خلاف رفت، عاقبت او دوزخ شد. و در جمله: ﴿مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ﴾، دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف او را عذاب کند. و مقصود از کلمه ﴿الْهُدَىٰ﴾، دلیل است و تبیین علم به آن دلیل است. جمله: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾ دلالت دارد بر حرمت مخالفت رسول خدا ﷺ، و دیگر اینکه چون مخالفت با او حرام است پس او صادق است و دیگر اینکه دلالت بر وجوب متابعت رسول دارد. و جمله: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جدا شود و به راهی غیر راه آنان برود و دیگر اینکه دلالت دارد بر حجیت اجماع مسلمین اگر تمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلم دانستند مخالفت با آنان جایز نیست و دلالت دارد بر حرمت تفرقه و جداساختن خود از مؤمنین.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾﴾ إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تُخَدَّنْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿١١٨﴾ وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَرْنَتْهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَتْهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿١١٩﴾ يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾﴾ [النساء: ۱۱۶-۱۲۱].

ترجمه: محققا خدا نمی‌آمرزد شرک آوردن به او را و می‌آمرزد مادون شرک را برای هرکس بخواهد و آنکه شریک برای خدا قائل شود، پس به تحقیق گمراه شده گمراهی دوری (۱۱۶) نمی‌خوانند غیر از خدا مگر زنان و مادگانی را، نمی‌خوانند مگر شیطان سرکشی را (۱۱۷) خدا او را دور از رحمت کرد. و او گفت البته خواهیم گرفت از بندگانت بهره معینی را (۱۱۸) و البته و محققاً گمراه خواهیم کرد ایشان را و آنان را به آرزو می‌کشانم و البته آنان را امر کنم که گوشهای چهارپایانشان را بشکافند و به آنان البته فرمان دهم که خلقت خدا را تغییر دهند و هرکس شیطان را دوست بگیرد نه خدا را، پس به تحقیق زیان کرده زیان آشکاری (۱۱۹) وعده می‌دهد ایشان را و به آرزو می‌کشاند ایشان را و شیطان وعده نمی‌دهد به ایشان مگر غرور و فریب (۱۲۰) ایشان مأوایشان دوزخ است و از دوزخ گریزی نیابند. (۱۲۱)

تکات: جمله ﴿لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾، دلالت دارد که شرک قابل عفو نیست. و شرک بر چهار نوع است چنانچه توحید نیز بر چهار نوع است: توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی. و در مقابل هر یک از اینها یک نوع شرک است: اما توحید ذاتی این است که در مقابل ذات حق موجود دیگری را جزء او و یا مقابل او قدیم قرار ندهیم یعنی ذات او بسیط واحد قدیم است که اگر چیز دیگری را قدیم و یا جزء ذات او بدانیم شرک است. و اما توحید صفاتی این است که صفات خدا را به مخلوق او ندهیم و دیگر اینکه صفات او را عین ذات او بدانیم مثلاً قدرت و علم او را عین ذات او بدانیم و قدرت و علم او را برای مخلوقی قابل نشویم. و اما توحید افعالی این است که کارهای او را به مخلوقی نسبت ندهیم مثلاً او خالق و رازق است نه دیگری و اگر افعال او را به مخلوقی نسبت دهیم شرک است. و اما توحید عبادی این است که غیر او را عبادت و کرنشی چون کرنش برای او نماییم و غیر او را در موقع عبادت نخواهیم و به عنوان عبادت غیر او را نخوانیم و غیر او را خیرخواهتر و مهربانتر از او ندانیم، که در این صورت مبتلا به شرک خواهیم شد. و جمله ﴿...إِلَّا إِنْتَابًا﴾، دلالت دارد که مشرکین بتهای خود را به شکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را که می خوانند دختران خدا می دانستند، و به اضافه چون بتها بی روح و جامد بودند و هر موجودی که بی جان باشد عرب او را مؤثث می داند یعنی به کلمه تأنیث به آن اشاره می کند.

و مقصود از جمله: ﴿وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا﴾، این است که دعوت شیطان را اجابت کرده و او را اطاعت می کردند و هرکس امر غیر خدا را مطاع بداند گویا عبادت غیر را کرده است، به اضافه هرکس عبادت معبودی را کند او را در حوائج می خواند و لذا خدا فرموده: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَابًا﴾. و مقصود از قول شیطان که گوید ﴿وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ﴾، این است که به واسطه آرزوهای طولانی و حرص دنیاطلبی ایشان را به کفر و عصیان وارد می کنم و به وعده های پوچ غرورآمیز ایشان را از دین خدا باز می دارم، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾، و به امور بدعت به نام دین مغرور می کند، ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿۱۲۳﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۴﴾ وَمَنْ

يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾

[النساء: ۱۲۲-۱۲۴].

ترجمه: و آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته کنند به زودی به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است واردشان می‌کنیم که در آنها همواره تا ابد بمانند وعده‌ی خدای تعالی حق است و کیست که از خدا در قول راستگوتر باشد (۱۲۲) (ثواب و عقاب) به خواسته‌ها و آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس عمل بدی کند به آن جزا داده شود و برای او غیر از خدا نه دوستی یافت شود و نه یاور (۱۲۳) و هر که از کارهای شایسته انجام دهد، از مرد و یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد پس ایشان وارد بهشت می‌شوند و به اندازه‌ی نقیری ستم نمی‌شوند. (۱۲۴)

نکات: حق تعالی پس از آنکه به بشر هشدار داده که گول شیطان را نخورند و به ایمان و عمل صالح پردازند و برای هر عملی پاداش و کیفری قرار داده در جمله: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ...﴾ فرموده هیچ به آرزو و امید بی عمل نباید گول خورد و کسی خود را لوس نکند نه مسلمین و نه اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هر کس عمل بدی کند چه مؤمن و چه کافر کیفری دارد که باید به کیفر خود برسد و جز خدا، نه دوستی، نه خیر خواهی و نه یار و یآوری برای احدی است و کسی بهتر از خدا برای بندگانش نیست و زن و مرد در این قانون فرقی ندارند طبق جمله: ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ﴾. و ﴿نَقِيرًا﴾ گودالی یا شکاف روی هسته‌ی خرما و کنایه از چیز بسیار اندک است.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾﴾

[النساء: ۱۲۵-۱۲۶].

ترجمه: و کیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد در حالیکه نیکوکار باشد و از آئین معتدل ابراهیم پیروی کند و خدا ابراهیم را دوست گرفته است (۱۲۵) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا به هر چیزی محیط بوده است. (۱۲۶)

نکات: چون حضرت ابراهیم علیه السلام از هر جهت تسلیم خدا گردید، خدا پیروی آئین او را بر مسلمین لازم و آئین او را جزء آئین محمد صلی الله علیه و آله قرار داده، زیرا ابراهیم علیه السلام «مَنْعَ النَّاسِ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَسَلَّمْ

نَفْسُهُ لِلنَّارِ، وَحَضَرَ وَلَدُهُ لِلْقُرْبَانِ، وَمَالُهُ لِلضَّعِيفَانِ، وَلِذَا صَارَ خَلِيلًا لِلرَّحْمَنِ»^(۱). اگر کسی بگوید چگونه به بعضی از انبیاء، حبیب و خلیل خدا می توان گفت اما پسر خدا نمی توان گفت؟ جواب این است که حبیب و خلیل جنسیت را لازم ندارد ولی بُتوت جنسیت را لازم دارد. «سبحان الله عن الجنسية».

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَمَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْعَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿۱۲۷﴾﴾

[النساء: ۱۲۷].

ترجمه: و از تو درباره زنان فتوی می طلبند، بگو خدا درباره ایشان برای شما فتوی می دهد (وهمچنین) آنچه در این کتاب بر شما خوانده می شود درباره زنان یتیمی که آنچه برایشان مقرر شده به ایشان نمی دهید و رغبت دارید که نکاحشان کنید و درباره کودکان ناتوان و درباره اینکه برای یتیمان به عدالت قیام کنید و آنچه از خوبی بجا آرید محققا خدا به آن داناست. (۱۲۷)

نکات: در زمان جاهلیت به زنان، اطفال و دختران ارث نمی دادند ارث میت از کسی بود که بتواند سوار اسب شود و به میدان کارزار برود و دیگر اینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج می کردند و مال او را می خوردند و اگر بدشکل بود از تزویج ممنوع می شد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسول خدا ﷺ درباره ایشان استفتاء شد. جمله: ﴿قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾، دلالت دار که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد بلکه باید فتوای خدا را برای مردم بگوید، در این صورت چگونه در زمان ما مردم را به تقلیدی که در اسلام نبوده واداشته اند و عده ای هم بنام مفتی هر چه ظن ایشان رسید فتوی می دهند. و مقصود از جمله: ﴿وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...﴾ همان آیات اوائل سوره نساء است که باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون إذنشان نکاح نکنند و غیر از عدالت کاری نکنند، پس آیات اول سوره به هم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده است^(۲).

۱- «مردم را از عبادت بت ها منع کرد و جان خود را تسلیم آتش نمود و فرزندش را برای قربانی حاضر نمود و مالش را به ضعیفان عطا کرد؛ و اینگونه خلیل خداوند رحمن گردید».

۲- مؤلف با ذکر این مسأله روایت جعلی و دروغی را که طبرسی در الاحتجاج (۵۴/۱) و مجلسی در البحار (۲۱/۹۰) ذکر نموده اند، رد می کند. روایتی که آنرا به امام علی نسبت می دهند که در برابر برخی از زنداقه عنوان کرده است و در آن آمده است که امام علی به وجود نقص و کاستی و عدم ارتباط میان این آیات اعتراف می کند. آنجا که خداوند

﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ﴿١٢٨﴾

ترجمه: و اگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری گزیدن داشت بر زوجین باکی نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح خوبی و این صلح بهتر است و بخل به جانهای آدمی حاضر شده و اگر نیکی کنید و پرهیزگار باشید محققا خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است. (۱۲۸)

نکات: مقصود از جمله: ﴿...أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا...﴾ این است که اگر زن از بی مهری و یا طلاق شوهرش بیمناک است می تواند مقداری از مهریه خود را به او ببخشد و یا از حق همجوایی و یا از نفقه صرف نظر کند تا زوج به اعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بی مهری و بیدادگری مردان از بخل است که از دادن نفقه و یا حقوق دیگر بخل دارند و اگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد به نیکی و پرهیزگاری و عدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهد شد.

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ﴿١٢٩﴾ ﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾ ﴿١٣٠﴾

ترجمه: و شما میان زنان هرگز نمی توانید عدالت کنید و اگرچه حریص باشید (به این عدالت)، پس (از زنی که میلتان به او کم است) به کلی روگردان مشوید که زنی را سرگردان رها کنید، و اگر به اصلاح و تقوی بپردازید پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است (۱۲۹) و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمت خود بی نیاز و غنی می گرداند و خدا گشایش دهنده و حکیم است. (۱۳۰)

متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ و اینکه می فرماید: «... لَيْسَ يُشْبِهُ الْقِسْطَ فِي الْيَتَامَىٰ، نِكَاحَ النِّسَاءِ، وَلَا كُلُّ النِّسَاءِ أَيْتَامًا، فَهُوَ لِمَا قَدَّمْتُ ذِكْرَهُ مِنْ إِسْقَاطِ الْمُتَأَفِّقِينَ مِنَ الْقُرْآنِ؛ فَبَيَّنَ الْقَوْلُ فِي الْيَتَامَىٰ وَبَيَّنَ نِكَاحَ النِّسَاءِ مِنَ الْخِطَابِ وَالْقِصَصِ أَكْثَرَ مِنْ ثُلُثِ الْقُرْآنِ (!!!)». به این معنا که از قرآن چیزی ساقط شده است و تحریف و تبدیل در آن صورت گرفته است. والعیاذ بالله؛ و اولین کسی که این روایت را بدون سند ذکر نمود، طبرسی مغالی بود [وی غیر از طبرسی میانه‌رو صاحب تفسیر مجمع البیان می باشد] که آن را در کتابش «الاحتجاج» بیان داشت. و این کتابی است پر از روایات موضوع و جعلی که هیچ سند و اصلی برای آنها نیست. و برخی از معاصرین به جعلی بودن تمام کتاب حکم کرده‌اند.

نکات: در آیات اول سوره امر به عدالت کرده و در این آیه می فرماید: هرگز نمی توانید به عدالت قیام کنید، مقصود این است که باید در نفقه، کسوه و سکنی عدالت کنید و اما عدالت در میل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی به آن زنی که خوشگل و خوش اخلاق می باشد بیشتر و تساوی در محبت قلبی برای آدمی ممکن نیست، پس اگر انسان به یکی از زنان متمایل شد، نباید از دیگری روگردان و او را سرگردان و رها کند چنانچه در آیه بیان شده. و اینکه در خاتمه تمام این آیات مکرر شده ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾^(۱)، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^(۲)، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^(۳)، ﴿وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾^(۴) و ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا﴾^(۵)، برای این است که به مردان بفهماند که خدا با اینکه دانا، بی نیاز، آگاه و صاحب اختیار بندگان است با این حال برای بندگان مهربان، آمرزنده و وسعت دهنده است، پس شما که سرپرست زنان و یا یتیمان می باشید از قدرت خود سوء استفاده نکنید و دارای گذشت و مهربان باشید و تا می توانید به صلح و اصلاح پردازید.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿۱۳۱﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۳۲﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكِ قَدِيرًا ﴿۱۳۳﴾﴾ [النساء: ۱۳۱-۱۳۳].

ترجمه: و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققا (بدانید که) به اهل کتاب پیش از شما و به شما سفارش کردیم که از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید و اگر کافر شوید (و یا کفران کنید) پس به طور تحقیق اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بی نیاز و ستایش شده و ستوده است (۱۳۱) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است (۱۳۲) اگر بخواهد شما را می برد (فانی می کند) ای مردم و دیگران را می آورد و خدا بر این تواناست. (۱۳۳)

۱- «محققا خدا به آن داناست».

۲- «محققا خدا آگاه است به آنچه عمل می کنید».

۳- «پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است».

۴- «پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است».

۵- «و خدا بی نیاز و ستایش شده و ستوده است».

تکات: کلمه: ﴿لِلَّهِ﴾ اختصاص در ملکیت، مالکیت، سلطنت و اختیار را می‌رساند که تمام جهان از جهت ملک، سلطنت و اختیار مخصوص خدای تواناست و کسی در آن، اختیار و تسلطی ندارد و این مطلب را در این آیات مکرر کرده تا بندگان را به این امر آشنا سازد و تا بندگان به یکدیگر ستم نکنند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۱۳۳﴾
 ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ
 وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ
 تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۴﴾﴾ [النساء: ۱۳۴-۱۳۵].

ترجمه: هرکس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشد که) نزد خداست پاداش دنیا و آخرت و خدا شنوا و بیناست (۱۳۴) ای مؤمنین همواره بپا دارندگان عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید و اگر چه بر ضرر خودتان یا والدین و یا خویشانان باشد، خواه غنی باشند یا فقیر، پس خدا به آنان سزاوارتر است، پس هوای نفس را پیروی نکنید که از حق عدول کنید و اگر (ادای شهادت خود را) بیچنانید و یا اعراض کنید پس محققا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۳۵)

تکات: مقصود از جمله: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا...﴾ هشدار دادن به مجاهدین است که جهادشان برای مملکت‌گیری، غارت و غنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشر دین او باشد. و مقصود از جمله: ﴿شُهَدَاءَ لِلَّهِ...﴾ این است که برای خدا شهادت بدهید و مراعات خویشی و نسب را نکنید و در شهادت نظر به ثروت و یا فقر طرف نداشته باشید بلکه خدا، اوامر و رضایت او را از هرکس و از هر چیز مهمتر بدانید.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ
 الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ
 ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۳۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا
 كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۳۶﴾ بَشَرِ الْمُنْتَفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا ﴿۱۳۷﴾﴾ [النساء: ۱۳۶-۱۳۸].

ترجمه: ای مؤمنین ایمان آورید به خدا و پیغمبر او و این کتابی که نازل نموده بر رسول خود و آن کتابی که نازل نموده از پیش. و هرکس به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز جزاء کافر شود پس به تحقیق گمراه است گمراهی دوری (۱۳۶) به تحقیق آنانکه ایمان

آورده سپس کافر شده سپس ایمان آورده سپس کافر شده سپس کفر خود را زیاد کردند، خدا آمرزنده ایشان نیست و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند (۱۳۷) منافقین را مژده ده به اینکه برای ایشان عذابی است دردناک. (۱۳۸)

نکات: امر به مؤمنین به ایمان، تحصیل حاصل است و محال و لذا در آیه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ چندین وجه گفته‌اند: بعضی گفته‌اند مقصود از این خطاب اهل کتاب است که ایمان به کتاب و رسول خود داشته‌اند، خدا فرموده به این کتاب و به این رسول نیز ایمان آورید و بعضی گفته مخاطب منافقین بوده که به زبان ایمان داشتند خدا فرموده به دل ایمان آورید و بعضی گفته مخاطب مسلمین بوده، یعنی در ایمان ثابت قدم باشید و بعضی وجوه دیگر گفته‌اند. ولی ظاهر این است که خطاب به مؤمنین واقعی باشد و مقصود بیان این است که به چه چیز واجب است ایمان داشته باشند، فرموده به خدا و رسول و به هر کتابی که نازل شده، این قرآن و آن کتب سابقه. اگر کسی بگوید اصول دین ایمانی است و در این آیه اصول دین را خدا بیان کرده و اصول دین منحصر به همین هاست، سخن او صحیح می‌باشد. اگر کسی بگوید در امر به ایمان رسول را مقدم بر کتاب داشته ولی در کفر کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکته آن چیست؟ جواب گوئیم؛ برای اینکه طالب هدایت تحقیق می‌کند اگر کتاب پیغمبری را صحیح دانست از صحت کتاب و مطالب آن پی می‌برد به صدق نبوت او و از صدق نبوت او ایمان می‌آورد به خدای او، ولی در طرف کفر چنین نیست اول کفر به خدا می‌آورد سپس کفر به کتاب و سپس کفر به رسول. و جمله: ﴿لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هر کس کفر و ایمانش دمدمی باشد یعنی به کفر و ایمان اهمیتی ندهد توبه او حقیقت ندارد، یعنی راه را نیافته، و لذا حق تعالی فرموده: ﴿وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾، و از این جهت است که خدا او را نمی‌آمرزد. و در این آیات که خدا اصول دین خود را بیان کرده، توجه لازم است.

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذْ أَنْتُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤١﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْنَةٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤٢﴾

ترجمه: آنان که کفار را به جای مؤمنین، دوستان خود می‌گیرند، آیا نزد کفار عزت می‌جویند، پس به تحقیق عزت مخصوص خداست به تمام آن (۱۳۹) و به تحقیق در این کتاب بر شما نازل شده که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفران، انکار و استهزاء می‌شود پس با ایشان نشینید تا به سخنی دیگر پردازند و اگر نه بی‌تردید شما در این هنگام مانند ایشانید، به راستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند (۱۴۰) کسانی که به شما چشم دوخته‌اند، پس اگر به شما از خدا پیروزی رسد گویند آیا ما با شما نبودیم و اگر کافران را نصیبی باشد، گویند آیا ما بر شما استیلاء نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین باز نداشتیم، پس خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت و هرگز خدا قرار نداده برای کافران راهی بر ضرر مؤمنین. (۱۴۱)

نکات: چون مشرکین مکه در مجالس خود به قرآن و آیات آن استهزاء می‌کردند حق تعالی در سوره انعام آیه ۶۸ فرموده: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ سپس در مدینه نیز دانشمندان یهود همین کار را کردند و لذا خدا در آیات فوق فرموده که منافقان برای عزت طلبی با یهود دوستی نکنند و نیز فرموده: ﴿نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ...﴾ که در این قرآن، یعنی سوره انعام، دستور نازل شد که با چنین استهزاءکنندگان مجالست نکنید و الا شما و منافقین نیز مانند کفارید، پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که به قرآن توهین می‌شود بنشیند و راضی باشد کافر است، اگر موحدین در مکه با مشرکین می‌نشستند ناچار بودند اما منافقین مدینه ناچار نبودند که با یهود مجالست کنند پس چون به اختیار خود در مجلس استهزاء ایشان نشستند مانند ایشان کافرند، یکی دیگر از صفات منافقین این است که اگر مسلمین غلبه کنند و پیروزی با ایشان باشد خود را به مسلمین می‌چسبانند که ما هم با شمایم و اگر کفار بهره‌ای ببرند به کفار می‌گویند ما طرفدار شما بوده و شر مسلمین را از شما دور می‌کردیم و ما شما را از دخول در اسلام بازداشتیم برای اینکه می‌دانستیم که اسلام فایده ندارد. و مقصود از جمله: ﴿... يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ﴾، حکم خداست بین مؤمنین و منافقین. و جمله ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ...﴾ دلالت دارد که کفار از نظر حجت و دلیل غلبه بر مسلمین ندارند که مقصود از ﴿سَبِيلًا﴾ راه استدلال و حجت باشد، و ممکن است بگوییم به هیچ وجه و به هیچ طریقی نمی‌توانند بر ضرر مسلمین اقدام کنند، به شرطی که مسلمین مسلمان باشند حقیقتاً نه اسماً.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَأَوْنَ لِلنَّاسِ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾ مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا

إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
 الْكُفْرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَثْرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَنَا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾
 إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
 وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ
 الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ [النساء: ١٤٢-١٤٦].

ترجمه: به درستی که منافقین با خدا خدعه می کنند و خدا جزا دهد آنان است و چون به نماز ایستند به کسالت بایستند، به مردم خودنمایی می کنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمی کنند مگر اندکی (۱۴۲) مرددند بین کفر و ایمان، نه به سوی ایشانند و نه به سوی آنان و هر که را خدا گمراه کند برایش راهی نخواهی یافت (۱۴۳) ای مؤمنین کفار را به جای مؤمنین دوست نگیرید، آیا می خواهید برای خدا حجتی روشن بر ضرر خود قرار دهید (۱۴۴) به راستی که منافقین در پست ترین درجه از آتشند و برای ایشان یآوری نخواهی یافت (۱۴۵) مگر آنانکه توبه کنند و اصلاح نمایند و به خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و به همین زودی خدا به مؤمنین اجر بزرگی خواهد داد. (۱۴۶)

نکات: منافق یعنی کافر مسلمان نما و آنقدر که منافقین به رسول خدا ﷺ و دین خدا خیانت و آزار کردند کفار نکردند، گویند یکی از منافقین مزاحم رسول خدا ﷺ عبدالله بن ابی بود که قبل از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، برای ریاست شهر مدینه کاندید شده بود و تاجی از زسرخ برایش آماده کرده بودند و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته بود، اما چون پیامبر خدا ﷺ وارد مدینه شد و عده زیادی به او گرویدند و بیعت کردند، اقدام به کارشکنی کرد، چون دید نتیجه ندارد آمد مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه بازی برداشت، به یهودیان مدینه و مشرکین مکه می گفت به ظاهر با محمد و در باطن با شمایم و حتی در بعضی از جنگها با پیغمبر می آمد ولی به تضعیف قلوب و برهم زدن مسلمین می پرداخت به حدی که در غزوه بنی المصطلق و مراجعت به مدینه، دروغی برای عایشه ساخت و با سایر منافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سوره نور است. به هرحال او و یا سایر منافقین مسجدی ساختند و خواستند رسول خدا ﷺ را آنجا برند، خطاب رسید آنجا مرو که در آیه ۱۰۸ سوره توبه خواهد آمد و در سوره منافقین نیز ذکری از آزار منافقین شده مراجعه شود، بی جهت نیست که خدا فرموده: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ...﴾، و درک به معنی درجه است، اما لغت درجه برای ترقی گفته می شود و درک برای تنزل گفته می شود. و مقصود از جمله: ﴿وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ

لِلَّهِ ﴿۱۴۷﴾، این است که اگر منافق واقعاً از دورویی دست بردارد و خالصاً دین خود را برای خدا حفظ کند توبه او قبول است و الاً فلا.

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَعَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿۱۴۷﴾ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّهِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿۱۴۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿۱۵۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۵۲﴾﴾

[النساء: ۱۴۷-۱۵۲].

ترجمه: چه بکند خدا به عذاب شما (برای چه شما را عذاب کند) اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خدا سپاسگزار داناست (۱۴۷) خدا دوست نمی‌دارد بدگفتن به آشکارا را مگر از کسی که به او ستم شده باشد و خدا شنوای داناست (۱۴۸) اگر کار خیری را آشکارا و یا پنهان کنید و یا از بدی‌ای بگذرید، پس بدون شک خدا عفوکننده تواناست (۱۴۹) به تحقیق آنان که به خدا و رسولان او کافر می‌شوند و می‌خواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند و می‌گویند به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم و می‌خواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند (۱۵۰) آنان در حقیقت خود کافرند و مهیا کرده‌ایم برای کافران عذاب خوارکننده‌ای (۱۵۱) و آنان که به خدا و رسولان او ایمان آورده و جدایی بین آنان نیفکنند به زودی اجرشان را خواهیم داد و خدا آمرزنده رحیم است. (۱۵۲)

نکات: کلمه ﴿مَا﴾ در جمله: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ...﴾ بعضی خیال کرده‌اند نافی باشد، ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و مقصود از اینکه خدا شاکر و سپاسگزار است این است که جزای شاکران را خوب می‌دهد چون شاکر از صفات فعل است. نکات دیگر آنکه یهودیان، خرافات و اباطیل زیادی داشتند از جمله اینکه می‌گفتند ما به بعضی از انبیاء ایمان می‌آوریم و به بعض دیگر ایمان نمی‌آوریم، و این صحیح نیست، زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا می‌دانید باید به همه ایمان بیاورید و اگر دروغگو می‌دانید باید به هیچ کدام ایمان نیاورید. و اگر به معجزه، نبوت کسی ثابت شد، باید به او ایمان آورد و این برهانی است عقلی و اگر کسی برخلاف این بگوید خدا او را کافر

حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که به بعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آن را قبول ندارند.

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنِ ذَلِكَ وَعَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾﴾

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند اهل کتاب که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی، پس به تحقیق از موسی بزرگتر از این سؤال کردند پس گفتند خدا را به ما آشکارا نشان ده، پس به سبب ستمشان، صاعقه عذاب ایشان را گرفت؛ سپس بعد از آن دلیلهای روشن برایشان آمد، گوساله را (به پرستش) گرفتند، پس، از آن عفو کردیم و به موسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم (۱۵۳) و بالای سرشان طور را بردیم به سبب پیمانشان و گفتیم در حال تواضع وارد آن دروازه شوید و گفتیم در شنبه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکمی. (۱۵۴)

نکات: از جمله خرافات یهود ایرادهای بنی اسرائیلی است که درخواستهای بی مورد داشتند از جمله مانند مشرکین می‌گفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هر یک از ما خدا کتابی بفرستد، خدا می‌فرماید: اینان از موسی باطلهای بزرگتری خواستند که گفتند خدا را به ما نشان ده، که صاعقه نازل شد و همه مردند. و دیگر اینکه موسی را گذاشتند و رفتند گوساله‌پرستی را اختیار کردند و دیگر اینکه به پیمانهای خود عمل نکردند تا خدا کوه طور را بالای سر ایشان آورد تا بترسند و به پیمان خود عمل کنند و دیگر اینکه خدا به ایشان فرمود از دروازه شهر که وارد می‌شوید متواضع باشید گوش ندادند. و دیگر اینکه فرمود روز شنبه تعطیل کنید و به دنبال عبادت روید که نکردند.

﴿فِيمَا نَقَضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِنَائِتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَعَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰنًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَبِوَمِ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا ﴿١٥٩﴾﴾

فَبُطِّلِمِ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيْبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦١﴾ وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦٢﴾

[النساء: ۱۵۵-۱۶۱].

ترجمه: پس به سبب پیمان شکنی ایشان و کفرشان به آیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را به ناحق و به سبب قولشان که دل‌های ما در غلاف است (چیزی از حق به آن نمی‌رسد) بلکه به واسطه کفرشان، خدا بر دل‌های ایشان مهر زده است پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی (۱۵۵) و به واسطه کفرشان و گفتارشان بر مریم تهمت بزرگ را (۱۵۶) و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا را و حال آنکه او را نکشتند و به دار نیاویختند ولیکن اشتباه شده برای ایشان و محققاً آنانکه در قتل او اختلاف کردند البته از آن در شک‌اند، برای ایشان علمی به آن نیست مگر پیروی گمان و یقیناً او را نکشتند (۱۵۷) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا عزیز و حکیم است (۱۵۸) و احدی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود البته به او (یعنی به عیسی) ایمان می‌آورد و روز قیامت (عیسی) گواه بر ایشان می‌باشد (۱۵۹) پس به واسطه ستم آنان که یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود، و به سبب بازداشتن از راه خدا مردم بسیاری را (۱۶۰) و (همچنین) به سبب گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه محققاً از آن نهی شده بودند و به سبب خوردن ایشان اموال مردم را به باطل و مهیّا کردیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک. (۱۶۱)

نکات: در این آیات حق تعالی مذمت کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهود را برای اعمال و رفتاری که داشتند، در صورتی که همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان ما موجود است، و حق تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه امت اسلامی بدانند و به روش آنان نروند. و در این آیات بیان کرده که حضرت عیسی علیه السلام را یهود نکشتند و به دار نیاویختند و اینکه فرموده خدا او را بالا برد به سوی خودش توهم نشود که خدا مکان دارد و عیسی علیه السلام را به آنجا برده، بلکه مقصود ارتفاع مقام او است و مقصود این است که خدا او را به جایی برد یعنی به عالم آخرت که کسی را در آنجا امر و نهی نیست بلکه فقط امر او نافذ است و لذا فرموده ﴿إِلَيْهِ﴾ چنانکه ما می‌گوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. و مقصود از: ﴿لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ قَبْلَ مَوْتِهِ، مانند آیه: ﴿حَقِّي إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْعَنَ...﴾^(۱) [النساء: ۱۸]. می‌باشد که توبه و ایمان بی‌فایده است.

۱- «تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الان توبه کردم».

و جمله: ﴿يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾، دلالت بر شهادت حضرت عیسیٰ عليه السلام دارد که شبیه به شهادت پیغمبر اسلام است که در آیات دیگر مانند آیه ۱۴۳ بقره و ۴۱ همین سوره کیفیت آن بیان گردید، یعنی شهادت حضرت عیسیٰ عليه السلام بر اهل زمان خودش، چنانکه در سوره مائده آیه ۱۱۷ از قول عیسی آمده که ﴿كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾^(۱) و اما نسبت به اهل زمانهای پس از خودش، پس آن حضرت شهادتش به وسیله مؤمنین زمانهای بعد است، البتّه مؤمنینی که واقعاً به او مؤمن باشند یعنی عقاید و اعمالشان موافق توحید و وحی انبیاء و خالی از خرافات و شرک باشد. و مقصود از ﴿حَرَمْنَا...﴾ این است که هم در دنیا بر ایشان سخت گرفتیم و هم در آخرت، که اما در دنیا، مبتلا به ذلت شدند. و آنچه بر ایشان حرام شده همان چیزهایی است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام ترجمه خواهیم کرد. و مقصود از: ﴿وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ همان رشوه و وجوه شرعیّه است که به نام دین می گرفتند.

﴿لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱۶۲)
[النساء: ۱۶۲].

ترجمه: لیکن ثابتان و استواران در علم از ایشان و مؤمنان، به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده ایمان می آورند و (به ویژه) برپادارندگان این نماز و دهندگان این زکات و ایمان آورندگان به خدا و روز دیگر، به زودی ایشان را اجر بزرگی می دهیم. (۱۶۲)

نکات: رسوخ در علم این است که متزلزل در علم خود نباشد. از این آیه معلوم و مسلم می شود که بعضی از علمای یهود راسخ در علم بوده و می باشند، پس عده ای از مسلمین که راسخ در علم را منحصر دانسته اند در رسول خدا صلى الله عليه وسلم و عده ای از علمای اهل بیت او، صحیح نیست چنانکه در آیه هفتم سوره آل عمران نیز ذکر شد. و راسخین در علم یهود کسانی بوده اند که ایمان به خاتم الانبیاء و کتاب او آورده اند، چنانکه در این آیه ذکر شده است. و به کلمه: ﴿الْمُقِيمِينَ﴾، اشکال شده از نظر اعراب و به دو وجه جواب داده اند: اول اینکه منصوب شده به تقدیر أعنی. دوم مجرور شده به عطف بر ﴿مَا أَنْزَلَ﴾. یعنی ایمان می آورند به آنچه نازل شده و ایمان می آورند به کسانی که برپا دارنده نمازند یعنی به رسولان خدا و یا به ملائکه. و مخفی نماند («والمقیمون») نیز قرائت شده است.

۱- «من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم».

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالْتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَعَائِشَةَ دَاوُدَ زَبُورًا ﴿۱۶۳﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿۱۶۴﴾ رُسُلًا مُبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۶۵﴾﴾

[النساء: ۱۶۳-۱۶۵].

ترجمه: به تحقیق ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی نمودیم به سوی نوح و پیامبران پس از او و وحی نمودیم به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و به داود زبور دادیم (۱۶۳) و رسولانی که به تحقیق قصه ایشان را بر تو نازل کردیم از پیش و رسولانی که قصه ایشان را بر تو نازل نکردیم و خدا تکلم کرد موسی را سخن گفتنی (۱۶۴) رسولانی که بشارت‌دهنده و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حجتی پس از آن رسولان و خدا عزیز حکیم است. (۱۶۵)

نکات: بسیاری از انبیاء حالاتشان به محمد ﷺ نازل نشده؛ طبق این آیه، محمد ﷺ احوال آنان را نمی‌داند به دلیل: ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾^(۱) که در آیه ۹ سوره ابراهیم است. و اما اینکه وحی چیست و چگونه است، باید گفت: خدا می‌داند و در لغت به معنای اعلام کردن چیزی است «خُفِيَةٌ وَرَمْزًا». در این آیات ابتدا کرده در ذکر انبیاء به نوح، زیرا او اولین پیغمبری است که برای او قانون حلال و حرام از طرف خدا نازل شده است. و جمله: ﴿لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، دلالت دارد بر اینکه مردم حجتی بر خدا دارند قبل از آمدن رسول، ولی پس از آمدن رسول دیگر برای مردم حجتی باقی نمی‌ماند و نمی‌توانند اعتراض کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی، پس بعد از انبیاء اتمام حجت شده و دیگر اوصیاء حجت نیستند چنانکه از این آیه و آیه ۱۳۴ سوره طه: ﴿لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَاتَّبَعْنَا عَائِيَّتِكَ﴾^(۲) و آیه ۴۷ سوره قصص: ﴿لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَاتَّبَعْنَا عَائِيَّتِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳) استفاده می‌شود که پس از انبیاء احتیاج به حجتی نمی‌باشد و نیز از این آیه استفاده می‌شود که بنده می‌تواند اعتراض بر خدا کند و قول کسانی که می‌گویند اعتراضی بر خدا نباید رد می‌شود، منتهی این است که باید به عنوان سؤال باشد نه

۱- «که شماره و احوال ایشان را جز خدا نمی‌داند».

۲- «چرا نفرستادی به سوی ما رسولی تا آیات تو را پیروی کنیم».

۳- «چرا رسولی برایمان نفرستادی تا آیات را پیروی کنیم و از مؤمنان شویم».

با سوء ادب و دیگر اینکه جایی که نیامدن رسول برای مردم عذر باشد عدم تمکن و عدم قدرت نیز عذر است. و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۸۹ نهج البلاغه فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُجَّتُهُ». یعنی به واسطه آمدن پیغمبر اسلام حجت الهی تمام شده است و کافی در جلد اول ص ۲۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که دو چیز فقط حجت است: پیغمبر و عقل^(۱).

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^(۱۳۶)

[النساء: ۱۶۶].

ترجمه: لیکن خدا گواهی می دهد به آنچه به تو نازل کرده که آن را به علم خود نازل کرده و فرشتگان گواهی می دهند و خدا برای شهادت کافی است. (۱۶۶)

نکات: عده ای از یهود گفتند که ما محمد را رسول خدا نمی دانیم و گواهی نمی دهیم، حق تعالی در این آیه می فرماید: گواهی بر رسالت او معجزه می باشد و آن کار خدا و گواهی اوست و چون خدا گواهی داد فرشتگان الهی که ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾^(۲) همه گواهند. مثلاً وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمی تواند مانند آن را بیاورد پس قول خدا و گواهی اوست. و جمله: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ...﴾ دلالت دارد بر کمال و برتری و عظمت قرآن، زیرا نازل کننده آن عالم بالذاتی است که به علم خود آن را ترکیب نموده و دیگر اینکه دلالت دارد مطالب قرآنی ظنی و وهمی نیست زیرا به علم الهی نازل شده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^(۱۳۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^(۱۳۸) يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^(۱۳۹)

[النساء: ۱۶۷-۱۷۰].

ترجمه: به تحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا مردم را بازمی دارند محققاً گمراهند گمراهی دوری (۱۶۷) به درستی که آنانکه کافر شده و ستم کرده اند خدا ایشان را مشمول آمرزش

۱- نص روایت از امام صادق علیه السلام چنین است: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ: النَّبِيُّ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ: الْعُقْلُ»:

«حجت خداوند بر بندگان، پیامبر و حجت بین بندگان و خداوند عقل است». کلینی، أصول الکافی (۲۵/۱).

۲- «در گفتار بر او سبقت نگیرند».

نکرده و نمی‌کند و ایشان را به راهی هدایت نمی‌نماید (۱۶۸) مگر راه دوزخ که همیشه در آن بمانند و این بر خدا آسان است (۱۶۹) ای مردم به تحقیق این رسول برای شما حق را از طرف پروردگارتان آورد، پس به او ایمان آورید که برای شما خوب است و اگر کافر شوید پس به تحقیق مخصوص خدا و در اختیار او است آنچه در آسمانها و زمین است و خدا دانای حکیم است. (۱۷۰)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که آنکه کافر است و به اضافه از راه کتمان حقائق و یا از راه سکوت و یا با ذکرشبهات و یا با نهی مرأوده اهل هدایت و یا نهی از خواندن کتب هدایت، مردم را سرگردان نموده و از راه خدا باز می‌دارد از تمام کفار بدتر و گمراه‌تر است و اینکه فرموده: ﴿وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾، «خدا ایشان را هدایت نمی‌کند». نه برای اینکه خدا نعوذبالله بخل ورزد، خیر، بلکه به علت اعراض ایشان از حق و عناد باحق، خدا هم ایشان را مدد نداده توفیق راه‌یابی را از ایشان سلب می‌کند.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَعَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ؕ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾﴾

[النساء: ۱۷۱-۱۷۳].

ترجمه: ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید (تجاوز از حد، غلو است) و بر خدا جُز طبق واقع نگویید، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه او است که آنرا به سوی مریم انداخته و روحی است از او، پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و مگوئید سه تا، باز ایستید برای شما خوب است، جُز این نیست که خدا معبودی است یکتا، منزه است از اینکه برای او فرزندی باشد، اختصاص به او دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح ننگ و ابا ندارد که بنده خدا باشد و فرشته‌های مقربین نیز اِباء ندارند و هرکس از بندگی او اِباء کند و خود را بزرگ شمارد پس به زودی خدا همه را به سوی خود محشور می‌کند (۱۷۲) پس اما آنانکه ایمان آورند و عملهای شایسته را انجام دهند پس

خدا پاداش آنان را به تمام می‌دهد و از فضل خود بر ایشان می‌افزاید و اما آنانکه إباء کردند و بزرگی نمودند، پس ایشان را عذاب می‌کند عذاب دردناکی و جز خدا برای خودشان دوست و یآوری نمی‌یابند. (۱۷۳)

نکات: یکی از صفات بدی که اکثر ملّت‌ها به آن گرفتارند غلوّ است و حتّی بعضی از غلاة پیدا شده‌اند که صفات خدا را به بندگان او می‌دهند، فلان بنده را که جلوی مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده‌کننده دیگران و میراننده مردگان و حاضر در هر مکان و مدیر عالم امکان و از این قبیل صفات الهی به او می‌دهند و خصوصاً به اولیاء خدا و بندگان صالح او بیشتر نسبت این کفریّات را می‌دهند و او را از حدّی که داشته تجاوز می‌دهند، او خود می‌گوید من بنده ضعیف فقیر بیچاره مسکینم که اختیار چیزی را ندارم و در هر آن محتاجم به عنایت و لطف و ترحم الهی «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا». ولی کسانی که به عقاید دینی او مطلع نیستند هرچه می‌توانند بر ضدّ عقاید او، او را بالا می‌برند و خیال می‌کنند کار خوبی کرده‌اند در حالی که خداوند، تمام اهل کتاب را، چه یهودی و چه نصاری و چه مسلمان، نهی نموده که غلوّ کنند و بر خدا ببندند. یعنی به نام دین چنین سخنانی نیاورند و إفتراء بر خدا نزنند: ﴿وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ و بندگان او را نخوانند و در حوائج خود به آنان ملتجی نشوند و اصلاً آنان را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسول خداست یعنی از اندازه رسالت، او را بالاتر نبرید مانند سایر رسولان.

و کلمه خداست یعنی خدا بدون پدر و وسائط طبیعی توالد و تناسل، به کلمه: «کن» او را ایجاد کرده و روحی است که خدا آن را خلق نموده و اگر چه همه ارواح را خدا خلق کرده ولی به حضرت عیسی علیه السلام ﴿رُوحٌ مِّنْهُ﴾ فرموده برای تشریف او مانند «بیتُ الله و شهرُ الله»، و فرموده مگوئید ثلاثه چون مسیحیان قائل به تثلیث می‌باشند و سه اقوم قدیم قائلند و آن سه را آب، ابن و روح القدس می‌نامند و گاهی پسر، پدر و روح القدس می‌گویند و گاهی چنان که خدا را إله گفته مسیح و مادرش را نیز دو إله می‌دانند و در عین حال هر سه را یک چیز می‌دانند. و اینها شرک است و قائل شدن به سه قدیم و قائل شدن به سه إله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود، شرک و کفر به الله واحد است. مسیح و ملائکه مقربین از بندگی إباء ندارند و بلکه افتخار می‌کنند و خود را از عبودیت و بندگی تجاوز نداده و تکبر نورزیده‌اند، ولی مدّعیان پیروی مسیح، یک مسیح خیالی برای خود دارند که همه

کاره جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند؛ پیروان خیالی علی عليه السلام که یک علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر به فکر و تعقل نیستند^(۱).

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَأَعْتَصَمُوا بِهِ ۖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾﴾

[النساء: ۱۷۴-۱۷۵].

ترجمه: ای مردم، به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و به سوی شما نازل کردیم نور روشنی را (۱۷۴) پس اما آنانکه به خدا ایمان آورده و به او چنگ زنند پس به زودی ایشان را در رحمت و فضل خود داخل می‌کند و هدایت می‌کند ایشان را به سوی خود به راه راست. (۱۷۵)

نکات: مقصود از برهان در این آیات به قول مفسرین محمد صلى الله عليه وآله و بعضی گفته‌اند برهان قرآن است که در آن مطالب دینی مبرهن شده است. و خطاب ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ در اینجا دلیل است بر اینکه مخاطب قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هر مطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا در این آیه قرآن را نور روشن خوانده و به نور هر چیزی پیدا می‌شود و نمی‌توان نور را از چیز دیگر و به توسط چیز دیگر پیدا کرد و همچنین مطالب دینی را باید به توسط قرآن پیدا کرد. و اما خود قرآن و معنی کلمات آن را نمی‌توان به توسط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصود قرآن را دانست. حال باید دانست عده‌ای از جهال که می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم جز با کلمات رسول و امام، اینان گویا کلمات بندگان را روشن‌تر از کلام خدا می‌دانند و بنده را در آداء سخن استادتر از خدا می‌دانند:

۱- از علی بن ابی طالب روایت است که می‌گوید: رسول خدا مرا فراخوانده و فرمودند: «إِنَّ فِيكَ مِنْ عَيْسَى مَثَلًا، أَبْغَضْتَهُ يَهُودٌ حَتَّى بَهْتُوا أُمَّهُ، وَأَحَبَّتَهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ»: «تو شباهت‌هایی به عیسی داری؛ یهود به دشمنی با عیسی برخاستند تا جایی که تهمت و بهتان (زنا) را بر مادرش روا داشتند و نصاری چنان او را دوست داشتند تا جایی که او را در جایگاهی قرار دادند که از آن او نیست». علی عليه السلام می‌گوید: «أَلَا وَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِي أَثْنَانٍ: مُحِبٌّ مُطْرٍ يُفَرِّطُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ سَنَانِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي»: «آگاه باشید که دو گروه در مورد من هلاک می‌شوند: کسی که مرا به صورت افراطی دوست دارد و مرا به چیزی توصیف می‌کند که در من نیست؛ و کسی که با من دشمنی دارد و دشمنی وی با من او را به بهتان و تهمت نسبت به من می‌کشاند». عبدالله بن احمد در مسند احمد، ۱/۱۶۰، ح (۱۳۷۶)، و نسائی در السنن الکبری، ح (۸۴۳۴)، و به مانند آنرا حاکم در المستدرک (۱۲۳/۳) تخریج کرده است؛ و ذهبی می‌گوید: در میان راویان آن حکم بن عبد الملک وجود دارد که ابن معین وی را ضعیف می‌داند. و نگا: نهج البلاغه، قسم الحكم والكلمات القصار، الحکمة ۶۹.

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أُمْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا أُثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾﴾

[النساء: ۱۷۶].

ترجمه: از تو فتوی می خواهند، بگو خدا شما را درباره کلاله فتوی می دهد (کلاله به معنی بستگان میّت است غیر از اولاد و ابوبین) اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته می باشد و آن مرد از آن خواهر ارث می برد اگر آن خواهر را فرزند نباشد، و اگر خواهران دوتا باشند پس برای ایشان دو ثلث از ماترک می باشد، و اگر این اخوه برادران و خواهران باشند پس برای هر مردی دو مقابل زن می باشد، خدا برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید، و خدا به هر چیزی علیم است. (۱۷۶)

نکات: این آیه راجع به برادران و خواهران ابوبینی و یا ابی است و آیه دوازدهم همین سوره راجع به برادران و خواهران اُمی است. و تفصیل اینها در کتاب «أحكام القرآن» است.

پایان قسمت اول ا.ع.ب.